



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

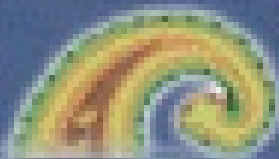
گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

کتابخانه جامعہ اسلامیہ



آسورۃ التورۃ والینجیل والایمان سکرین آف انور وشمس طاہر

طوبائی بدائت

پاسخی بہ شبہات وھاییت

باصفا عبد اللہ مہدی



احمد رضا آبادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طوبای هدایت : پاسخی به شبهات وهابیت

نویسنده:

احمد رضا مرتضوی

ناشر چاپی:

کومه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
طوبای هدایت : پاسخی به شبهات وهابیت	۹
مشخصات کتاب	۹
اشاره	۹
مقدمه حضرت آیت الله مهدوی (زید عزه)	۱۴
مقدمه	۱۶
درباره کتاب	۲۰
موضوع اول: شیعه معتقد است که اهل بیت علیهم السلام و در رأس ایشان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با خلفاء (مخصوصاً چند نفر اول) ارتباط خوبی نداشته اند و بلکه بین ایشان عداوت و دشمنی بوده است در حالی که این ادعایی بیش نیست و در واقع خرافه ای از خرافات شیعه	
اشاره	۲۱
ارتباط اهل بیت علیهم السلام با دستگاه خلافت	۲۲
روایاتی پیرامون لعن در منابع شیعه	۲۷
ازدواج ام کلثوم با خلیفه دوم	۳۰
بیعت حضرت علی علیه السلام با خلفا	۳۵
همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم	۴۳
کلامی از امام امیرالمؤمنین درباره ی یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم	۴۹
آیا خلیفه اول جد مادری امام صادق علیه السلام است	۵۱
نامه سلمان به عمر پس از این که به جای حذیفه بن یمان والی مداین شد	۵۳
آیا حضرت علی علیه السلام به خاطر ازدواج با کنیزی از دستگاه خلافت قصد تأیید ایشان را داشته اند؟	۵۵
موضوع دوم: خلافت و جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در واقع حق علی بن ابیطالب علیه السلام نبوده و شیعیان بدون دلیل او را وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می دانند.	۵۹
اشاره	۵۹
خلافت و جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه وآله در واقع حق علی بن ابیطالب علیه السلام نبوده و شیعیان بدون دلیل او را وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله می دانند	۶۰
حقانیت حضرت علی علیه السلام در کتب اهل سنت	۶۰
کتاب صحیح مسلم نوشته مسلم بن حجاج نیشابوری	۶۰
کتاب صحیح بخاری نوشته محمد بن اسماعیل بخاری	۶۱
ذخایر العقبی فی مناقب ذوی القربی نوشته محب الدین طبری	۶۱
تذکره الخواص نوشته سبط بن جوزی	۶۴
ینابیع الموده نوشته سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی	۶۵
کنز العمال نوشته متقی هندی	۶۹
جامع الاصول نوشته محمد بن اثیر الجزری	۷۶
سنن ترمذی نوشته محمد بن عیسی ترمذی	۷۷
سنن ابن ماجه نوشته محمد بن یزید قزوینی معروف به ابن ماجه	۷۸
تاریخ الامم و الملوک معروف به تاریخ طبری نوشته محمد بن جریر طبری	۷۹
شواهد التنزیل نوشته حافظ عبیدالله بن عبدالله حاکم حسکانی	۸۰
مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته ابی الحسن جلابی شافعی مشهور به ابن مغازلی	۸۲
چرا حضرت علی علیه السلام از قبول حکومت پس از عثمان اجتناب می کردند؟	۸۴
اشاره	۸۴
نکات این خطبه	۸۶
خطبه سوم نهج البلاغه	۸۶
اشاره	۸۶
نکات این خطبه	۸۷

- شبهه پیرامون غدیر خم ۹۱
- تذکره عده ای از نزدیکان و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نسبت به حدیث اعلیٰ غدیر ۹۲
- حضرت صدیقه طاهره صلوات الله علیها پاره تن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ۹۳
- اصحاب راستین رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ۹۵
- خلاصه کلام اصحاب ۹۵
- راویان حدیث غدیر خم از صحابه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ۱۰۰
- چرا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم امام علی علیه السلام را در بستر خوابانید و ابابکر را با خود برد؟ ۱۰۷
- چرا امام علی علیه السلام حق خویش را از خلفا نستاند؟ ۱۱۶
- اجماع بر خلافت خلیفه اول؟ ۱۱۶
- علت جنگ حضرت علی علیه السلام با اصحاب جمل، معاویه و خوارج ۱۲۸
- عهد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم درباره جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین ۱۲۸
- دلالت حدیث منزلت بر خلافت امام علی علیه السلام ۱۲۹
- اشاره ۱۲۹
- وجه دلالت حدیث منزلت بر خلافت امام علی علیه السلام ۱۳۰
- آیا اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حق بر خلافت حضرت علی علیه السلام را پنهان نمودند؟ ۱۳۵
- نتیجه ۱۳۷
- پیامبران خدا و ولایت امام علی علیه السلام ۱۳۸
- بعضی از آیات ولایت در قرآن کریم ۱۴۰
- ولایت در کتب سایر انبیاء ۱۴۱
- سخنی پیرامون حدیث ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام ولایت الله ۱۴۳
- امامت و ولایت جعل و قرارداد خداست ۱۴۴
- موضوع سوگندتبرکه خلفاء و عده ای از اصحاب و همسران رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از اعمال قبیحه ای که مرتکب شده اند. ۱۴۵
- اشاره ۱۴۵
- دفاع از انحرافات عده ای از خلفا و همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ۱۴۶
- خداوند متعال خلفا را یاری کرده است ۱۴۶
- فتوحات افتخار یا ننگ؟ ۱۴۷
- امر خدا و رسول درباره جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین ۱۵۳
- عایشه ۱۵۷
- اشاره ۱۵۷
- عایشه و نظر شیعه درباره او ۱۵۷
- نظر قرآن کریم درباره عایشه ۱۵۸
- ارتداد اصحاب پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ۱۶۳
- آیه بیعت رضوان ۱۷۱
- رابطه خلفا با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ۱۷۴
- موقعیت خلفا در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ۱۷۵
- انصار و اهلبیت علیهم السلام ۱۷۷
- حدیث غدیر؛ سرپرستی یا دوستی ۱۸۴
- اشاره ۱۸۴
- معنای حدیث غدیر ۱۸۵
- موضوع چهارم: لقا شبهه در امامت ائمه دوازده گانه علیهم السلام ۱۸۸
- اشاره ۱۸۸

۱۸۹	لقاء شهبه در امامت ائمه دوازده گانه عليهم السلام
۱۹۰	آيا شيعة براي امام حسن عليه السلام احترامی قائل نیست؟
۱۹۱	امامت فريضة ای الهی است
۱۹۴	حدیث كساء
۱۹۴	شرایط امامت
۱۹۵	نبوت عیسی و یحیی در کودکی
۱۹۹	برای رفتن به بهشت اطاعت از امام واجب نیست
۲۰۳	شیعه پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بوجود آمده و ربطی به اسلام ندارد
۲۰۶	پیشینه تاریخی شیعه
۲۰۹	روایات اهل بیت عليهم السلام درباره شیعه
۲۱۰	آيا اهلیت عليهم السلام با اینکه از دنیا رفته اند سودی می رسانند؟
۲۱۰	اشاره
۲۱۰	توسل، شرک یا توحید
۲۱۱	توسل در قرآن کریم
۲۱۳	توسل در سنت
۲۱۸	رجوع به اصل مطلب
۲۲۱	فضائل امام حسن و امام حسین علیهما السلام با فضائل بنی امیه فرقی ندارد
۲۲۱	اشاره
۲۲۵	فضائل بنی امیه؟
۲۲۷	شیعه دلیلی بر امامت دوازده امام ندارد
۲۲۷	اشاره
۲۲۸	دلایل شیعه بر امامت ائمه دوازده گانه از منابع اهل سنت
۲۲۹	معرفی عمومی ائمه عليهم السلام
۲۲۹	اشاره
۲۳۰	روایت ائمه و خلفای اثنی عشر
۲۳۲	روایاتی که صراحت به نام امامان دوازده گانه کرده است
۲۳۶	موضوع پنجم: انکار فضائل و مظلومیت های حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام
۲۳۶	اشاره
۲۳۷	انکار فضائل و مظلومیت های حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام
۲۳۷	اشاره
۲۳۷	عصمت حضرت زهرا سلام الله علیها
۲۳۷	اشاره
۲۳۷	فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم
۲۴۱	فضائل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در کتب اهل سنت
۲۴۵	رابطه حضرت فاطمه علیها السلام با خلافا
۲۴۵	اشاره
۲۴۶	بخش اول: آیا دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در زمان خلیفه اول مورد اهانت واقع شدند یا خیر؟
۲۵۰	بخش دوم: آیا داستان حمله به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و فجایع دیگر از افسانه های شیعیان است یا اینکه در کتب اهل سنت به آن اشاره شده است؟
۲۵۸	بخش سوم: چرا امام علی علیه السلام به یاری دختر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نشناخت با اینکه او شجاع و دلیر بود؟
۲۶۰	موضوع ششم: ایجاد شبهه پیرامون عصمت ائمه عليهم السلام
۲۶۰	اشاره

۲۶۱	ایجاد شبهه پیرامون عصمت ائمه علیهم السلام
۲۶۱	اشاره
۲۶۱	اثبات عصمت ائمه علیهم السلام توسط کتب اهل سنت
۲۶۹	موضوع هفتم : مهدویت
۲۶۹	اشاره
۲۷۰	مهدویت
۲۷۶	نکته مهم
۲۷۷	موضوع هشتم :شيعه از روی ترس و هر جا که به سود اوست تقیه می کند در حالیکه عقل و شرع تقیه را مردود می داند.
۲۷۷	اشاره
۲۷۸	شيعه از روی ترس و هر جا که به سود اوست تقیه می کند در حالیکه عقل و شرع تقیه را مردود می داند.
۲۷۸	اشاره
۲۷۹	معنای لغوی تقیه
۲۷۹	مبنای عقلی تقیه
۲۸۲	آیات و روایات در موضوع تقیه
۲۸۴	تقیه در احادیث عترت طاهرة علیهم السلام
۲۸۴	اشاره
۲۸۵	اثبات تقیه به واسطه آیات قرآن کریم
۲۸۹	آیا تقیه از بزدلی نشأت می گیرد
۲۹۱	موضوع نهم:عزاداری از بدعتهای شیعیان است.
۲۹۱	اشاره
۲۹۲	عزاداری از بدعتهای شیعیان است
۲۹۳	صبر و عزاداری
۲۹۷	استحباب گریه و عزاداری بر حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام
۳۰۰	گریه های ائمه علیهم السلام بر مصائب اهل بیت علیهم السلام مخصوصاً بر مصیبت های امام حسین علیه السلام.
۳۰۴	منابع
۳۱۰	آشنایی با آثار دیگر نویسنده
۳۱۲	درباره مرکز

طوبای هدایت : پاسخی به شبهات وهابیت

مشخصات کتاب

سرشناسه: آقا دادی احمدرضا.

عنوان و نام پدیدآور: طوبای هدایت (پاسخی به شبهات وهابیت) احمدرضا مرتضوی (آقاداتی).

مشخصات نشر: قم، کومه 1388

مشخصات ظاهری 288 ص: شابک 978-964-2598-81-6

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: واژه نامه

موضوع: وهابیه - دفاعیه ها و ردیه ها. موضوع: شیعه - دفاعیه ها و ردیه ها رده بندی: کنگره 91387 ط 66 238/6/2 BP

رده بندی دیویی: 297/527

شماره کتابشناسی ملی: 1735663.

طوبای هدایت پاسخی به شبهات وهابیت.

احمدرضا آقاداتی.

با مقدمه آیت الله مهدوی.

دارالولایه امام امیرالمومنین.

ص: 1

اشاره

طوبای هدایت (پاسخی به شبهات و هابیت)

احمدرضا آقاداتی

انتشارات: کومه

مجری تولید: کتابسرای سلام

ویرایش صفحه آرائی: فرشته میرفندرسکی.

اجرای گرافیک متنک نفیسه میرفندرسکی.

طرح جلد: ایمان موسوی.

شمارگان 12000 نسخه.

چاپ هفتم زمستان 1388

شابک: 978-964-2598-81-6

بهاء 3200 تومان.

ص: 2

مقدمه حضرت آیت الله مهدوی (زید عزه)

بسم الله الرحمن الرحيم.

دین اسلام برای تسلیم نمودن انسان در برابر پروردگار از راه استدلال و برهان قوی آمده است و چون انسان دارای حاکمی همچون عقل می باشد، وقتی که دلیل قوی و محکم را برای اثبات توحید و معاد و نبوت و امامت و صفات پروردگار همچون عدل یافت، معترف به حقانیت این اصول از دین می شود. از همین جهت فرمود: لا اکره فی الدین، زیرا با وجود دلیل های کامل و رسا و متین بر حقانیت ریشه و اساس دین اسلام نیازی به تحمیل آن نیست، بلکه می توان گفت خلاف حکمت و مصلحت الهی است که با وجود اختیار و اراده ی انسان که می تواند به فرمان عقل استدلال بر حقانیت دین اسلام را درک کرده و آن را بپذیرد او را مجبور به پذیرش دین بدون ذکر دلیلی نمایند.

قرآن کریم به پیامبرش می فرماید، بگو که این راه من است که من و امامان بعد از من دعوت از روی بصیرت و آگاهی بسوی خدای متعال می کنیم (یوسف/108)

اهل بیت علیهم السلام همین روش دعوت همراه با بصیرت را تعلیم یاران و اصحاب و شیعیان خود داده اند. و عالمان بزرگوار دین در طول قرن ها که از دین اسلام و تشیع می گذرد، همیشه با بیان دلیل و برهان محکم، مخالفین را مجاب کرده و آنها را دعوت به اسلام عزیز می نموده اند، که یک نمونه ی آن دعوت امام راحل عظیم الشان رحمة الله علیه از رئیس جمهور سابق شوروی برای تحقیق پیرامون توحید و پذیرش آن بعد از فهم دلیل عقلی آن بود.

خدای متعال هیچگاه حق را متعدد نیافریده است تا افراد در شناخت آن دچار سرگردانی شوند، بخلاف باطل که متعدد است.

همچنانکه او هیچگاه برای باطل دلیل صحیح عقل پسند قرار نداده است و الا مردم در پذیرش حق و تشخیص آن از باطل دچار حیران می شدند.

همچنانکه در زمان غیبت امام زمان علیه السلام بنابراین نبوده است که استدلالها برای اصول الدین کم یا مجمل و مبهم گردد، که این بر خلاف اراده پروردگار است که می خواهد انسانها در هر عصری دین حق را شناخته و آن را به فرمان عقل بپذیرند.

همچنانکه در آخر سوره عنکبوت ضمانت فرموده که اگر کسی تلاش خالصانه برای فهم حق نمود، حتماً حتماً او را به راههایی که منتهی به شناخت پروردگار است هدایت خواهد نمود و در آیه 125 سوره نمل اولین روش دعوت به حق و دین اسلام را روش حکیمانه و مستدلانه قرار داده است.

و بر همین اساس علمای شیعه و مراجع معظم تقلید پذیرش اصول الدین را از راه تقلید جائز ندانسته یا کافی ندانسته اند و این از امتیازات علمای شیعه در طول تاریخ بوده که آزادترین فکر را داشته و دارند.

و جناب فاضل ارجمند حجة السلام آقای آقاداتی با زحمتی که کشیده اند، کتابی مستدل در بیان برخی اشکالات وهابیون و جواب های آن نوشته که امیدوارم چنانچه بدون دیده ی تعصب خوانده شود باعث هدایت آنها گردد.

والسلام علی من اتبع الهدی.

سید ابوالحسن مهدوی.

و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید.

از روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه واله وسلم در غدیر خم و در آن آخرین حج مسیر خلافت را برای امت پس از خویش ترسیم نمودند، جریان های نفاق و یهودیان امت با یکدیگر پیمان بستند که هرگز نگذارند آل محمد و علی علیهم السلام طلوع آفتابی را با خوشی دیده و با آرامش شبی را در بستر خواب سپری کنند.

از همان روز قسم خوردند که به هر قیمتی که هست امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام را خانه نشین کرده و اجازه ندهند که بر منبر پیامبر صلی الله علیه واله وسلم تکیه زند.

بر مبنای همین پیمان و قسم بود که دیگر اجازه ندادند پیامبر صلی الله علیه واله وسلم وصیت و سفارشی پیرامون ولایت و وصایت بنماید و حتی زمانی که پیامبر صلی الله علیه واله وسلم در حالت احتضار افتاده و خواستند وصیتی برای مسلمانان به عنوان آخرین وصیت و آخرین کلام که عمل به آن ضامن هدایت و سعادت جامعه بوده، بنمایند بی ادبی که می دانست منظور رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم از این وصیت چیست مانع آخرین سفارشات آن حضرت شده و در حالیکه خود حتی از قرائت سوره های قرآن محروم بود با قطع نمودن سخن پیامبر صلی الله علیه واله وسلم ضمن توهین به آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم و هذیان گو معرفی کردن آن بزرگوار ندای حسبنا کتاب الله در داد.

و ای کاش کسی مدعی کفایت قرآن برای هدایت امت شده بود که خود لااقل از خواندن ظاهر قرآن محروم نبود.

حال که توانسته بودند در نزد مسلمانان و مقابل چشم این همه صحابی، پیامبر صلی الله علیه واله وسلم را آن هم در زمان حیات آن حضرت و در حضور ایشان انسانی هذیان گو و غیر قابل تبعیت معرفی کنند و دیدند که با چنین جسارتی آب از آب هم تکان نخورد فهمیدند که در جامعه ای چنین مرده و بیعاطفه به راحتی خواهند توانست که حکومت را مانند لقمه ای بدون دردسر ببلعند و هیچ کس هم واقعه غدیر و دیگر موارد مشابه را اهمیتی نخواهد داد.

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه واله وسلم مانند کسانی که ماموریت الهی برای تعیین جانشین پیامبر صلی الله علیه واله وسلم داشته و بدون توجه به اینکه آن پیامبر که درود خدا بر او و خاندانش باد خود خلیفه خویش را -

معرفی فرموده اند در زیر سقفی جمع شده و جانشینی که هیچ مزیتی به دیگران نداشت را به امت تحمیل کردند.

حال که خیالشان از بحث حکومت و خلافت راحت شد باید کاری کنند که مبادا کسی غدیر را به یاد آورده و این لقمه چرب خلافت را از ایشان بریاید.

بهترین کار، شکستن قداست و حرمت بیت علی و آل علی علیه السلام بود که شاید در ابتدای امر کار بدین سهولت و سادگی نمود نمی کرد.

اما وقتی دوبار قنفذ را به در خانه ای که پیامبر صلی الله علیه واله وسلم و جبرئیل بر آن بی اجازه وارد نمی شدند فرستادند و دیدند که خیر، مردم مدینه کاملاً خواب و غافلند و اصلاً برایشان اهمیتی ندارد که این خانه، خانه خدا و رسول و عترت اوست و این خانه از مصادیق «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ» است و گویا فراموش کرده اند که در این خانه دختر پاک، پاکترین انسانها در فراق پدر عزادار است با جرأت تمام در حالیکه به دستی آتش و هیزم و به دست دیگر تازیانه و شمشیر حمل می کردند و خود می دانستند که برای عرض تسلیت و سر سلامتی به تنها یادگاران رسول رحمت صلی الله علیه واله وسلم هیچ احتیاجی به آتش و تازیانه نیست به پشت در خانه وحی رسیدند. چه بسا در راه به این فکر بودند که اگر مردم مدینه و انصار و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم این صحنه را ببینند چه عکس العملی از خویش نشان خواهند داد؟ اما هرچه جلوتر رفتند دیدند که مردم راه را برایشان باز گذارده و بلکه عده ای زودتر از ایشان به پشت در خانه فاطمه علیها السلام جمع شده اند که صحنه را خود از نزدیک مشاهده نمایند.

مهاجمین نیز چون چنین دیدند با خیالی راحت و بدون دغدغه فتوحات خویش را شروع و خانه رسالت را فتح و از هیچ عملی که قداست و عظمت این خاندان را در چشم ها خورد کند دریغ نکردند و چه خوب این مأموریت را به انجام رساندند، در اثر این فتح الفتوح ایشان بود که یگانه یادگار پیامبر صلی الله علیه واله وسلم می فرمود:

صَبَّتْ عَلٰی مَصَائِبَ لَوْ اُنْهَأَ *** صَبَّتْ عَلٰی الْاِیَامِ صِرْنَ لِيَالِيًا.

و چون بیوفایی این مردم را در عدم حمایت از خاندان رسالت مشاهده فرمود با عجله بار مفارقت را از امت بسته و با قلبی مجروح و پهلویی مضروب و داغی بر جگر در اثر قتل فرزندش محسن به پدر خویش ملحق شد تا شکایت منافقان را به ایشان بنماید.

آنهایی که حرمت غدیر را پاس نداشتند و از محمد و آل محمد علیهم السلام کینه بر دل داشتند در گلوی حجت خدا استخوان و در چشم وی خاری فرو کرده و در نهایت فرق سرش را با تیغ کین شکافتند.

همان ها بودند که بر جگر نازنین مجتبی علیه السلام آن سبط اکبر الماس زهر ریختند و برای اینکه مبادا از مظلومیت پدر و مادر خویش چیزی کمتر داشته باشد جنازه بی جان و معصومش را آماج تیرهای حسادت و کینه کردند.

و همیشان بودند که حسین غریب علیه السلام را چون گوسفندی ذبح کردند و عترتش را به اسارت برده و بدنش را پایمال سم ستوران نمودند.

و مار ماه آذر ماه حرمله *** و انما رماه من مهمله.

سهم اتی من جانب السقیفه *** وقوسه علی ید الخلیفه.

آری همان سقیفه نشینان بودند که در هر کجای عالم چه حجاز و چه ایران و چه عراق و چه افغانستان و... اولاد و ذراری محمد و علی علیهما و آلهما السلام را می یافتند از ترس اینکه مبادا ادعای مقام پدر و جد خویش را بکنند قبل از اینکه زبان به کلامی گشایند سرشان را بالای نیزه کرده و بدنهایشان را مثله و عده ای را نیز زنده زنده دفن نمودند.

تعجب مکن همه اینها به خاطر حب دنیا و حکومت دو روزه آن بود و عمل نکردن به آیه «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی» و دیگر آیات و روایات مشابه در راه رسیدن به آن حکومت سختی چندانی نداشت لکن نمی دانستند که انتقام خدا نزدیک است.

اصحاب سقیفه یعنی همانها که به قول عده ای از پیامبر رحمت صلی الله علیه واله وسلم به حال امت دلسوز ترند چون دیدند که پیامبر صلی الله علیه واله وسلم دلش به حال امت پس از خویش نسوخت و ایشان را بی سرپرست رها کرد و رفت چونان پدری شفیق به حال امت نگران شده و برای ایشان والی و سرپرستی معین نمودند و در واقع خویش را بر امت تحمیل نمودند.

البته این سخن را نیز همان اصحاب سقیفه بر سر زبانها انداختند و مردم نیز که ایشان را از خدا و رسول صلی الله علیه وسلم بیشتر دوست داشتند در ذهنشان بر این گفتار احمقانه لباس حق و حقیقت را پوشاندند.

سالها گذشت، مردی از آل علی علیه السلام در قم قیام کرد. انقلاب او صدای خفته سلمان ها و ابوذرها، مقداها عمارها و مالک اشترها را به گوش جهانیان و من جمله اصحاب سقیفه رسانید. اصحاب سقیفه که سرمست غصب حکومت بودند هیچگاه گمان نمی کردند که -

روزی آل علی علیه السلام و اصحاب او با تاسی بر غدیر و ولایت مطلقه آل الله علیهم السلام و با ندای یالثارات الحسین علیه السلام به قدرتی برسند، از هر راهی که گمان می نمودند که برای خفه کردن این صدا مناسب است وارد شده و به مبارزه با آن بازمانده آل علی علیه السلام و آن مبشر قیام منتقم بزرگ پرداختند.

روزی دیوانه ای را که در همسایگی او بود چون قنفذ به در خانه او فرستادند و او را هشت سال تجهیز مالی کرده و تمام هزینه های جنگ را برای وی تامین کردند، پس از آن روزی زائران ایرانی را در حرم امن خدا با فجیع ترین وضعیتی که قابل تصور است به خاک و خون کشیده و بسیاری از زنانشان را... آن چنان این جنایات هتاکانه بود که آن پیر خمین رحمة الله علیه فرمود: اگر از آمریکا بگذریم و اگر از مسأله قدس چشم بپوشیم هرگز از آل سعود نخواهیم گذشت.

آری وهابیون آل سعود نام جدید اصحاب سقیفه بود که ایشان بر خود نهاده بودند.

اصحاب سقیفه نزدیک به 15 قرن است که فقط مشغول قتل و غارت و جنایتند. اما امروزه به غیر از راهکارهای وحشیانه و ظالمانه به خاطر فضای فرهنگی دنیا کمی به خود حالت مدرنیزه داده و مانند یک عامی که به روی لباس های محلی خویش یک کت نیز پوشیده باشد و یا چون یک شخص نظامی که در یک پا پوتین و در پای دیگر نعلین کرده باشد، کتاب به دست در ردّ عقاید محمد و علی و آل ایشان علیهم السلام پا به میدان گذاشته و با دلایل پوچ و نابخردانه سعی در تزلزل عقاید پیروان محمد و آل محمد علیهم السلام دارند.

اما جفاست که نگویم تمام اقدامات مذبحخانه اینان از ترس آن پیرمرد مبارز نشأت گرفته همو که از قم با یاران فراوان قیام کرد و بشارت ظهور بزرگ قائم و منتقم و آخرین بازمانده جبهه علی و آل علی علیهم السلام یعنی علی زمانه امام الحجة صلوات الله علیه در کلام او متجلی بود. راستی آن مرد خدا بود که لرزه بر قامت ایشان افکند که مبادا قیام شیعی او حکومت سقیفه ای ها را بر هم زند.

حال اینان که چنین ترسیده و به دامن مادر خویش یعنی یهود پناهنده شده اند اگر با ذو الفقار علی علیه السلام در دست مردی از تبار علی علیه السلام روبرو شوند چه خواهند کرد؟

و آن روز نزدیک است که قال الله تعالی: ایس الصبح بقریب.

مدتی قبل کتابی بدستم رسید با عنوان سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شد این کتاب را که ترجمه کتاب اسئلة قادت شباب الی الحق می باشد یکی از نویسندگان وهابی در رد عقاید شیعه و سست نمودن پایه های اعتقادی جوانان نوشته و با کمال تأسف رایگان در بین حجاج و معتمرین ما در مکه و مدینه توزیع می گردد. حقیر را اعتقاد بر اینست که بر حجاج و معتمرین شیعه لازم است قبل از سفر به حجاز با شبهات وهابیون و جواب آنها آشنا شده و حتی در این عصر ارتباطات این امر بر دیگر طبقات جامعه نیز ضرورت دارد. اینجانب بر مبنای فرمایش رهبر انقلاب حضرت آیه الله خامنه ای که فرمودند: انتشار کتاب های حاوی استدلال های مستحکم و منطقی همچنان که علمای شیعه در طول تاریخ انجام داده اند و انجام خواهند داد هیچ مانعی ندارد.

و با صرف وقت کافی و استفاده از قرآن کریم و کتب صحاح و معتبره اهل سنت به جوابگویی به سؤالات آن کتاب پرداخته و به این جهت که اصل آن کتاب در تیراژهای بالا در اختیار بسیاری از زوار و حجاج ایرانی مخصوصاً دانش آموزان و دانشجویان قرار گرفته بود از ذکر اصل سوال خودداری نکردم. البته ناگفته نماند که سؤالات وی بیش از آن تعدادی است که شما در کتاب می بینید لکن بنده بعضی از سؤالات را در یک سوال گنجانیده و بعضی را که اصلاً قابل ذکر نبوده است را متعرض نگردیده ام در اینجا به شما خوانندگان عزیز گوشزد می نمایم که اگر در سؤالات نسبت به ائمه علیهم السلام بی ادبی مشاهده می فرمائید به این دلیل است که سعی شده الفاظ سوال کننده عیناً منتقل شود و تصرفی در الفاظ آن صورت نگیرد.

رجاء واثق دارم که این صغیره حقیر مقبول نظر ام الائمة النجبا حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها بیفتد و رضایت آن بضعة الرسول مرضیه ی زهرا علیها السلام را جلب نماید.

در پایان از دوستانی که نسبت به محتوای کتاب انتقاد و یا پیشنهادی دارند عاجزانه تقاضا می نمایم که این کمترین را از الطاف خویش محروم نسازند. والله المنة.

اللهم انا نشكوا اليك فقد نبينا صلواتك عليه وآله وغيبه ولينا وقلة عددنا وكثرة عدونا وتظاهر الزمان علينا.

نهم ربيع الاول 1430 قمری.

برابر با هفدهم اسفند 1387 شمسی.

اصفهان - احمد رضا.

در صورت تمایل جهت تماس با مولف به آدرس مراجعه فرمائید.

www.Ahmadreza-Aghadadi.ir

موضوع اول: شیعه معتقد است که اهل بیت علیهم السلام و در رأس ایشان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با خلفاء (مخصوصاً چند نفر اول) ارتباط خوبی نداشته اند و بلکه بین ایشان عداوت و دشمنی بوده است در حالی که این ادعایی بیش نیست و در واقع خرافه ای از خرافات شیعه

اشاره

شیعه معتقد است که اهل بیت علیهم السلام و در رأس ایشان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با خلفاء (مخصوصاً چند نفر اول) ارتباط خوبی نداشته اند و بلکه بین ایشان عداوت و دشمنی بوده است در حالی که این ادعایی بیش نیست و در واقع خرافه ای از خرافات شیعه است.

ص: 13

شیعه معتقد است که اهل بیت علیهم السلام و در رأس ایشان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با خلفاء (مخصوصاً چند نفر اول) ارتباط خوبی نداشته اند و بلکه بین ایشان عداوت و دشمنی بوده است در حالی که این ادعایی بیش نیست و در واقع خرافه ای از خرافات شیعه است.

جواب

یکی از ترفندهای دشمنان انکار واقعیت های تاریخی و حقایق آن و ساختن وقایع تاریخی کذب است. (البته آن واقعیت هایی را انکار می کنند که به حالشان ضرر دارد).

حال برای روشن شدن واقعیت و در جهت اینکه مشخص شود بین ائمه علیهم السلام و بین خلفاء دوستی بوده است یا دشمنی به مرور بعضی از مدارک در روایات صحیحه می پردازیم.

در ابتدا از نویسنده کتاب اسئله قادت شباب الی الحق سؤال می کنیم که اگر به ادعای نادرست شما بین حضرت علی علیه السلام و خلفاء رابطه حسنه ای وجود داشته است پس این جملاتی که مسلم نیشابوری در کتاب صحیح که از نظر اهل سنت بسیار معتبر است آورده چگونه توجیه می شود. وی نوشته است که حضرت علی علیه السلام و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه واله وسلم که بزرگان اهلیت پیامبر صلی الله علیه واله وسلم بودند به نزد خلیفه دوم رفته و از او طلب میراث پیامبر صلی الله علیه واله وسلم را کردند. پس او، ایشان را از ارث پیامبر صلی الله علیه واله وسلم محروم کرده و گفت شما دو نفر در زمان ابوبکر همین درخواست را از وی کردید و او شما را اجابت نکرد و شما دو نفر او را دروغگو گنه کار و خائن پنداشتید و الان نیز همین نظر را درباره من دارید.

(فرأیتماه کاذباً آثمّاً غادراً خائناً*** فرأیتماني کاذباً آثمّاً غادراً خائناً). (1)

ص: 14

1- صحیح مسلم کتاب الجهاد والسير باب 15 حکم الفیء صفحهی 787 البته بخاری نیز در چند جای کتاب صحیح خویش مانند کتاب الاعتصام باب 5 حدیث 7305 صفحه 1290 و کتاب النفقات باب 3 حدیث 5358 صفحه 983 این روایت را ذکر کرده لکن مانند همیشه به سانسور روایت پرداخته و به جای کلماتی که عمر به حضرت علی علیه السلام و عباس گفته و نظر ایشان را نسبت به دستگاه خلافت بیان کرده است کلمه کذا به معنی جمله ای مبهم آورده است.

شما خواننده عزیز خوب توجه کردید که خلیفه دوم درباره ی رابطه بین اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله و دستگاه خلافت چگونه نظر داده و به اعتقاد او اهل بیت علیهم السلام که در رأس ایشان امیر مؤمنان علی علیه السلام وجود دارد اولی و دومی را دروغگو، گنه کار، فریبکار و خائن می دانسته اند.

همچنین در تأیید این مطلب بخاری و مسلم در صحیحین به صراحت عدم وجود ارتباط حسنه بین اهل بیت علیهم السلام و دستگاه خلافت را متذکر شده اند، آنجا که نوشته اند:

(فارسل الی ابی بکر ان اتنا ولا یأتنا احد معک کراهیه لمحضر عمر...). (1)

یعنی علی علیه السلام به دنبال اولی فرستاده و فرمود به نزد ما بیا و هیچکس را با خود نیاور و منظور او این بود که عمر به همراه او نیاید زیرا حضور وی را دوست نداشت.

ابن قتیبه دینوری از علماء بزرگ سنی در کتاب معروف خویش الامامه و السیاسه درباره ی کیفیت بیعت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام با خلیفه اول آورده است:

پس علی را به سمت ابابکر آوردند در حالی که می فرمود: من بنده خدا و برادر رسول الله هستم به او گفته شد با ابابکر بیعت کن و او در جواب فرمود: من از شما بر امر خلافت سزاوارترم. من با شما بیعت نمی کنم در حالی که شما از من به بیعت کردن اولی ترید.

(فقال: انا احق بهذا الامر منکم لا ابایعکم و انتم اولی بالبیعه لی). (2)

او در ادامه می نویسد:

(وخرج علی کرم الله وجهه یحمل فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی دابه لیلا فی مجالس الانصار تسألهم النصره). (3)

یعنی: علی بن ابیطالب علیه السلام دختر پیامبر را در حالی که سوار بر چهار پایی بود شبها در مجالس انصار یعنی نزد مردم مدینه حاضر فرموده و از ایشان طلب یاری می کرد.

حال سؤال اینجاست که آیا انسان در برابر دوست یاری می طلبد یا در مقابل دشمن؟

ص: 15

1- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب 40 غزوة الخبیر حدیث 4240 و 4241 صفحه 749 و صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر باب 16 قول النبی صلی الله علیه و آله لانورث حدیث 1759 صفحه 788.

2- الامامة و السیاسة / 11.

3- همان / 12.

ابن قتیبہ سپس اشاره به حمله خلیفہ دوم به خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها) نموده و پس از ذکر خارج کردن امیرالمؤمنین علیه السلام از منزل اینگونه ادامه می دهد:

(فمضوا به الی ابی بکر فقالوا له: بایع فقال إن انالم افعل فمه؟ قالوا: اذا والله الذي لا اله الا هو نضرب عنقك قال: اذا تقتلون عبدالله و أخوا رسولہ قال عمر: اما عبدالله فنعم و اما اخو رسولہ فلا). (1)

پس علی را به سمت ابابکر آوردند و به او دستور دادند که با ابابکر بیعت کن او در جواب فرمود: اگر نکنم چه؟ گفتند به خدا قسم در این حال گردنت را خواهیم زد! حضرت علی علیه السلام نیز فرمودند: پس شما بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید. عمر نیز در جواب گفت: اما اینکه گفتم بنده خدا صحیح است ولی تو برادر رسول خدا نیستی. (2)

این جملات که به عنوان نمونه بیان شد از دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم که از معتبرترین کتب اهل سنت است نقل گردید و در همه آنها به صراحت وجود ارتباط حسنه بین اهل بیت علیهم السلام خصوصاً امیرالمؤمنین علی علیه السلام و دستگاه خلافت را انکار می کند.

خوانندگان عزیز، حال خود قضاوت کنید آیا از این جملات رد و بدل شده بین امیرمؤمنان علی علیه السلام و عده ای از صحابه ی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دوستی برمی آید؟ اگر دوستی این است پس دشمنی چه می باشد؟ و یا اگر این عملها، اعمال دوستان است پس دشمنان چگونه اند؟

اما ادامه ماجرا نیز قابل بررسی می باشد. آنجا که ابن قتیبہ می نویسد:

(فقال عمر لا بی بکر انطلق بنا الی فاطمه فانا قد اغضبناها فانطلقا جميعاً فاستأذنا علی فاطمه فلم تأذن لهما). (3)

دومی به اولی گفت بیا به دیدار فاطمه برویم زیرا که ما او را غضبناک کردیم. پس به در خانه او رفتند و او ایشان را به خانه راه نداد.

ص: 16

1- همان / 13.

2- خوب بنگرید که انکار فضائل و مناقب امام العارفین علی بن ابیطالب (علیه السلام) از کجا و توسط چه کسانی پایه گذاری شد. شما می توانید درباره موضوع برادری و اخوت بین پیامبر اکرم و امام علی بن ابیطالب علیهما و آلهما السلام به کتاب های کنز العمال جلد 13 صفحه 605 حدیث 36345 سنن ترمذی کتاب المناقب باب 21 حدیث 3729 ینابیع الموده قندوزی حنفی، جلد 1 صفحه 177. مناقب ابن مغازی صفحه 38 حدیث 60 که تمامی از منابع اهل تسنن است مراجعه فرمائید.

3- الامامة و السياسة / 13.

پس فاطمه علیها السلام به ایشان فرمود: شما را به خدا قسم آیا نشنیده اید که پدرم رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: رضایت فاطمه از رضایت من و سخط او از سخط من می باشد. آن دو در جواب گفتند: آری این حدیث را از پیامبر خدا شنیده ایم.

حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: من خدا و ملائکه را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا غضبناک کردید و من از شما راضی نیستم و در صورتی که پیامبر خدا را ملاقات کنم (پس از مرگ) شکایت شما را به او خواهم کرد. (1)

ای شیعیان غیرتمندی که الآن مشغول مطالعه این سطور هستید، بدانید که تمام این جملات عیناً از کتاب یکی از بزرگان سنی مذهب به نام ابن قتیبه دینوری نقل گردیده است و تعجب اینجاست که با وجود این وقایعی که در کتاب های اهل سنت ذکر شده چگونه عده ای از فریب خوردگان وهابی و یا مغرضین ایشان سعی در انکار تاریخ و حقایق آن را دارند.

حال ما از اهل تسنن سؤال می کنیم با وجود چنین وقایعی که در کتاب های خود ذکر کرده اید چگونه حقیقت را منکر می شوید و ادعای ارتباط حسنه بین عترت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم و خلفاء خویش را می کنید.

البته باید برای این عده متأسف بود که برای انکار حقیقت مشغول حذف این روایات و حقایق تاریخی از کتب خویش می باشند و یا اگر کسی از ایشان در کتاب خویش از این روایات و اخبار بهره برد او را متهم به تشیع کرده و اصلاً از دایره علماء خودشان خارج می کنند.

همانطور که نویسنده کتاب اسئله... که الآن مشغول پاسخگویی به شبهات او هستیم نام ابن ابی الحدید معتزلی را که از بزرگان سنی می باشد به خاطر ذکر بعضی از حقایق تاریخی و بعضی از فضائل حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در کتاب خویش که به نفع اهل تسنن نمی باشد در زمره علمای شیعه آورده است و البته این عمل او انکار تسنن او را نمی تواند بکند چون هر کس فقط جلد اول کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را مطالعه نماید متوجه خواهد شد که او نیز سنی است لکن وهابی و منکر بعضی از مسلمات تاریخ نمی باشد.

ص: 17

مع هذا اگر بین اهل بیت علیهم السلام و بین خلفاء اختلافی نبوده است پس چرا بدن مطهر دختر پیامبر صلی الله علیه و اله و یکدانه یادگار او باید شبانه مدفون گردد و امروز قبر او مخفی بماند و چرا شیخین یعنی آن دو خلیفه بر جنازه او نماز نگذارند و چرا سومین پسر او یعنی محسن سقط گردید و چرا...؟؟؟

صلاح الدین شافعی در کتاب خود آورده است:

(إن عمر ضرب بطن فاطمه يوم البيعة حتى القت المحسن من بطنها). (1)

یعنی: عمر در روزی که برای ابابکر بیعت گرفته می شد چنان به شکم فاطمه علیها السلام ضربه ای زد که محسن از شکم او سقط گردید.

و همچنین بخاری و مسلم در کتاب های خویش که از مورد اعتمادترین کتب اهل تسنن می باشند آورده اند:

(فغضبت فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فهجرت ابابكر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت وعاشت بعد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ستة اشهر). (2)

پس فاطمه دختر پیامبر غضبناک گردید و از ابابکر روی گردانیده و قهر نمود و این قهر او تا زمانی که وفات یافت ادامه داشت.

و در جای دیگر آورده اند:

(فلما توفيت دفنها زوجها على ليلاً ولم يؤذن بها ابابكر وصلی عليها). (3)

پس زمانی که فاطمه علیها السلام وفات یافت شوهرش علی بن ابیطالب علیه السلام او را شبانه دفن کرد، بر او نماز گذارد و ابابکر را خبردار نفرمود.

البته علت این کار را هم در جملات قبل بیان کرده و گفته است علت ناراحتی حضرت صدیقه اطهر علیها السلام از دستگاه خلافت بوده است.

ص: 18

1- الوافی بالوفیات 347/5.

2- صحیح بخاری، صفحه 550 کتاب فرض الخمس باب 1 حدیث 3093 و صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر باب قول النبی صلی الله و علیه و آله لانورث حدیث 1759 صفحه 788 البته مسلم به جای کلمه فغضبت فاطمة آورده است: فوجدت فاطمة علی ابی ابکر که در معنا فرق چندانی ندارند.

3- صحیح مسلم، صفحه 789، کتاب الجهاد و السیر باب قول النبی (صلی الله و علیه و آله) لانورث حدیث 1759 و صحیح بخاری، کتاب المغازی باب 40 غزوه خیبر حدیث 4240 و 4241 صفحه 749.

حال از سلیمان خراشی نویسنده کتاب اسئله... سؤال می‌کنم آیا این اعمال دلیل بر ارتباط حسنه‌ی دختر رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم و همچنین نزدیکترین افراد و خاندان با دستگاه خلافت و شخص خلفاست؟

و جهت اطلاع به او می‌گویم که سری به کتاب نهج البلاغه خطبه سوم بزن و که چگونه مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام از ابن ابی قحافه (اولی)، دومی و شورای او و همچنین از عثمان بن عفان شکایت می‌کند و ایشان را چگونه معرفی می‌کند.

البته اینکه او را به کتاب نهج البلاغه حواله کرده ام به این دلیل است که او در جای جای کتاب گمراه کننده خویش برای فریب ساده لوحان از خطبه‌ها و کلمات حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه استفاده کرده و بدان آدرس داده است. نکته قابل اشاره دیگری که باقی می‌ماند اینست که عده‌ای برای انکار براءت و دشمنی با اعداء اهل بیت علیهم السلام ادعا می‌کنند که در منابع شیعه چیزی درباره براءت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و لعن بر ایشان یافت نمی‌شود و بدون تحقیق و صرفاً با توجه به بعضی از روایات صادره از ذوات مقدسه ائمه علیهم السلام که با در نظر گرفتن شرایط تقیه وارد شده است به انکار بحث تبری و لعن روی آورده و همصدا با بلندگوهای وهابی داد حمایت از خلفاء و وجود رابطه حسنه بین ایشان را می‌زنند. ما نیز در اینجا فرصت را غنیمت شمرده و برای پی بردن به وجود یا عدم وجود رابطه حسنه بین اهل بیت علیهم السلام و خلفاء به ذکر چند روایت از منابع معتبر شیعه به عنوان مشتی نمونه خروار می‌پردازیم.

روایاتی پیرامون لعن در منابع شیعه

اولین روایت را از کتاب شریف تهذیب الاحکام انتخاب می‌کنیم کتابی درباره‌ی عظمت آن که از کتب اربعه شیعه است و همچنین بزرگ مؤلف آن یعنی شیخ طوسی رضوان الله تعالی نیازی به توضیح نیست.

راوی روایت حارث بن مغیره النصری است که در وصف او جمله ثقة ثقة صادر شده است. (1)

او می‌گوید بر امام باقر علیه السلام وارد شده و در محضر ایشان نشستم و عرض نمودم:

«ما تقول فی فلان و فلان؟» نظر شما درباره‌ی اولی و دومی چیست؟

ص: 19

(هما و الله اول من ظلمنا حقنا فی کتاب الله و اول من حمل الناس علی رقابنا و دماؤنا فی اعناقهما الی یوم القیامه بظلمنا اهل البیت).

(1)

یعنی: این دو نفر اولین کسانی هستند که نسبت به حق ما که در قرآن کریم آمده است به ما ظلم کردند و اولین کسانی هستند که مردم را برگردن های ما سوار کردند و خون ما تا روز قیامت به خاطر آن ظلمی که به ما اهل بیت نموده اند به گردن ایشان است.

روایت دیگر از کتاب شریف کافی که آن هم از کتب اربعه و از کتب معتبر شیعه می باشد انتخاب شده است. راوی روایت، کمیت بن زید الاسدی است که او نیز از جلالت قدری در نزد ائمه علیهم السلام برخوردار بوده و در کتب رجالی از او به خوبی یاد شده است.

کمیت می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

(خَبْرَنِي عَنِ الرَّجُلَيْنِ) درباره ی خلیفه اول و دوم به من خبر دهید.

(قال و الله یا کمیت ما اهریق محجمه من دم و لا اخذ مال من غیر حلّه و لا قلب حجر عن حجر الا ذلك فی اعناقهما). (2)

امام علیه السلام فرمودند: ای کمیت به خدا سوگند هیچ خونی (به ظلم) ولو به اندازه ی خون حجامت (کنایه از کمی آن) ریخته نمی شود و هیچ مالی به حرام گرفته نمی شود و هیچ سنگی از سنگ دیگر جابجا نمی شود (کنایه از کمترین ظلم) مگر اینکه گناه آن به گردن آن دو نفر است.

روایت دیگر از کتاب ثمین بحار الانوار اثر گرانددر علامه مجلسی اعلی الله مقامه انتخاب شده است.

راوی روایت جناب ابو حمزه ثمالی رحمة الله علیه می باشد که نام اصلی او ثابت بن دینار و از بزرگان اصحاب چهار تن از ائمه معصومین علیهم السلام ما یعنی امام زین العابدین، حضرت باقرالعلوم، امام جعفر صادق و امام موسی کاظم (صلوات الله علیهم اجمعین) است. (3)

ص: 20

1- تهذیب الاحکام 145/4.

2- الکافی 102/8.

3- جامع الرواة 134/1.

(عن ابی حمزه الثمالی قال قلت لعلی بن الحسین علیهما السلام وقد خلا أخبرني عن هذین الرجلین قال: هما اول من ظلمنا حقنا و اخذا میراثنا و جلسا مجلساً کنا احق به منهما لا غفر الله لهما و لارحمهما، کافران کافر من تولّاهما). (1)

ابوحمزه ثمالی می گوید: در خلوت از امام زین العابدین علیه السلام درباره ی آندو نفر ظالم اول سؤال کردم. حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: آن دو اولین کسانی بودند که به حق ما ظلم کردند و ارث ما را گرفتند و در جایی که ما سزاوارتر بودیم نشستند (یعنی اریکه خلافت و حکومت) خداوند ایشان را نیامرزد و به آن دو رحم نکند. هر دو کافر بودند و دوستان ایشان نیز کافرند.

محدث نوری رضوان الله تعالی علیه در کتاب مستدرک الوسائل آورده است:

(قال امیر المؤمنین علیه السلام إن فلانا و فلانا غصبونا حقنا...) (2)

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: دو خلیفه اول حق ما را غصب کردند.

اگر چه این روایات در برابر آنچه در کتب ما مذکور است چیزی جز قطره در برابر دریا نمی باشد، لکن جهت رد ادعای ارتباط حسنه بین اهل بیت علیهم السلام و خلفاء به همین اندازه اکتفا می کنیم. (3) آن ادعای غلطی که مؤلف کتاب اسئله... آن را توهّم کرده و از طریق همین توهّم نیز قصد تضعیف مذهب تشیّع را نموده است چیزی جز وهم و خیالی بیش نبوده است او در واقع می خواهد اثبات کند که اختلافی بین ایشان نبوده است و این اختلاف ادعای شیعیان بوده و در واقع ایشان پیرو اهل بیت علیهم السلام نیز نمی باشند.

در حقیقت با ذکر همین چند روایت و واقعیت تاریخی از کتب و منابع شیعه و سنی می توان قضاوت کرد که کدام یک خرافه پرداز و دروغگو هستند آیا منکر این همه سند و مدرک خیال پرداز است یا آن کس که تسلیم دلیل و منطق می باشد.

سلیمان خراشی برای اثبات ادعای خویش مبنی بر دوستی اهل بیت علیهم السلام با خلفاء به رشته های سستی چنگ زده که بیان و نقد آنها خالی از لطف نیست.

ص: 21

1- بحار الانوار 218/30.

2- مستدرک الوسائل 303/7.

3- محققین گرامی برای بررسی بیشتر موضوع لعن و تبری به کتاب های کافی جلد 1 صفحه 413 به بعد و جلد 3 صفحه 342 تهذیب الاحکام جلد 4 صفحه 145، وسائل الشیعه، جلد 6 صفحه 462 بحار الانوار، جلد 29، 28، 27 تفسیر عیاشی، تفسیر نور الثقلین و تفسیر البرهان و نفحات اللاهوت فی لعن الجبت والطاغوت اثر محقق کرکی و ... مراجعه فرمایند.

1- اگر بین علی و خلیفه ثانی اختلافی وجود داشت چرا او دخترش ام کلثوم را به عقد عمر در آورد یا اینکه علی معصوم نیست که دخترش را به عقد کافری در آورده و یا دومی مسلمان بوده و علی دوست داشته که دومی داماد او بشود؟

جواب

در بعضی از کتب روایی ما روایاتی مبنی بر ازدواج ام کلثوم با خلیفه دوم وارد شده است کتاب هایی چون کافی جلد ششم صفحه 115، تهذیب جلد هشتم صفحه 161 و کتب دیگری همچون مناقب آل ابی طالب علیهم السلام.

البته در ابتدا ما از نویسنده کتاب اسئله... سؤال می کنیم که عصمت امام امیرالمؤمنین علیه السلام چه ارتباطی به ازدواج ام کلثوم با خلیفه دوم دارد؟

در واقع این چه نتیجه ایست که شما گرفته اید که چون حضرت امیر علیه السلام دخترشان را به نکاح خلیفه شما در آورده اند، این عمل به معنای عدم وجود اختلاف بین اهل بیت علیهم السلام و دستگاه غضب خلافت است و یا اینکه حضرت علی علیه السلام اصلاً دارای عصمت نبوده که دخترش را به کسی که به او ظلم کرده و به قول مؤلف وهابی کتاب از نظر عده ای کافر می باشد داده است. در نتیجه یا اینکه خلیفه دوم بر خلاف اعتقاد شیعه انسان خوبی بوده است و یا اگر هم مطابق نظر شیعه انسان سالمی نبوده ایراد به حضرت علی علیه السلام گرفته می شود که چرا دخترشان را به چنین شخص فاجری تزویج نموده اند.

او با این شبهه می خواهد القا کند که بین ائمه علیهم السلام و خلفاء مشکلی نبوده و اگر این را قبول نکنید و بگویید اینها به اهل بیت علیهم السلام ظلم نموده و در نتیجه کافر شده اند. پس ائمه شما معصوم نیستند زیرا دخترشان را به کافری تزویج نموده اند، در حالی که تزویج مسلمان به کافر حرام بوده و خلاف عصمت است.

اما ما در جواب می گوئیم اولاً ممکن است حقیقت مطلب چیز دیگری باشد و علت این ازدواج مصلحتی بوده که باید بررسی شود، از آن مصلحتی که حتی حضرت مولا علیه السلام بالاتر از آن را در راهش فدا نموده است. امام علی بن ابیطالب علیه السلام به خاطر حفظ امر خدای عزوجل و به خاطر رعایت مصالح، از اصل خلافت خویش -

به ظاهر صرف نظر نموده و دست بیعت با خلیفه دوم داد آیا این بیعت کردن مهم تر است یا تزویج ام کلثوم به دومی؟

بله اگر کسی تاریخ را انکار کند و عدم رضایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از خلفاء پیوشاند می تواند به ظاهر این تزویج برای وجود ارتباط حسنه بین ایشان حکم کند.

در حالی که حضرت علی علیه السلام برای حفظ آن مصالح که خدا و رسولش صلی الله علیه واله وسلم ایشان را بدان سفارش کرده بودند از خیلی چیزها صرف نظر فرمودند که یکی از آنها بیعت کردن با کسی بود که به هیچ عنوان لیاقت امر خلافت را نداشت حال بیعت با او مهم تر است یا تزویج دختر به او؟

ثانیاً از نظر شما (اهل سنت) مقام امامت و خاصه مقام امیرالمؤمنین علیه السلام از مقام نبوت و انبیاء نازلتر است و همچنین می گوئید امامت با نبوت قابل قیاس نیست و خود مؤلف در کتابش به عصمت انبیاء اقرار کرده در حالی که عصمت ائمه را انکار نموده است. (1)

به هر حال، بر این مبنا (که با نظر شیعه متفاوت است) از مؤلف کتاب و جمیع همفکران او سؤال می کنم آیا مقام حضرت لوط علیه السلام بالاتر است یا مقام امیرمؤمنان علی علیه السلام؟

ایشان در جواب می گویند مسلماً لوط پیامبر به علت نبوتش از امام علی بن ابی طالب علیه السلام برتر است.

باز ما سؤال می کنیم آیا خلیفه دوم پست تر است یا قوم لوط؟

ایشان در جواب می گویند مسلماً قوم لوط.

حال که طبق اعتقاد شما لوط پیامبر از امیرمؤمنان علی علیه السلام بالاتر است چرا حاضر شد دخترانش را به تزویج عده ای کافر، خدا شناس و... در آورد.

(و جاءه قومه یهرعون الیه و من قبل کانوا یعملون السیئات قال یا قوم هولاء بناتی هنّ اطهر لکم فانقوا الله ولا تخزون فی ضیفی ألیس منکم رجل رشید) (2)

و چون فرشتگان به صورت جوانان زیبا به خانه ی لوط در آمدند «قوم لوط» آگاه شده به قصد عمل زشتی که در آن سابقه داشتند به سرعت به درگاه او وارد شدند لوط به آنان -

ص: 23

1- صفحه 116.

2- سوره هود/ 78.

گفت این دختران من برای شما پاکیزه و نکوترند از خدا بترسید و مرا نزد مهمانان به عمل زشت خود خوار مکنید آیا در میان شما یک مرد رشید خدا پرست نیست؟

و در جای دیگر می فرماید: (قال هولاء بناتی إن كنتم فاعلین). (1)

لوط به ایشان گفت: من این دخترانم را به نکاح شما می دهم تا اگر خیال عملی دارید انجام دهید.

و درباره ی قوم لوط نیز می فرماید: (كذبت قوم لوط بالنذر). (2)

قوم لوط نیز کتاب و رسول حق را تکذیب کردند.

از نظر سنی ها بین حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حضرت لوط که پیامبر خداست درجات زیادی فاصله است. البته کفه ترازوی ایشان به نفع حضرت لوط علیه السلام می چربد به خلاف نظر شیعه که دلیل این مدعی در منابع مفصل موجود است.

و همینطور بین خلیفه و قوم لوط اگر در بعضی جهات اشتراک هست لکن از جهاتی اختلاف نیز وجود دارد و آن هم این است که قوم لوط رسماً کفر به خدای خویش ورزیده و به این مطلب اظهار می کردند ولی خلیفه به زبان خویش اقرار به توحید و رسالت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می کرده و همین اقرار زبانی جواز ازدواج یک نفر را با مسلمانی دیگر چه زن و چه مرد باشد صادر می کند و اگر کسی دخترش را به تزویج او در آورد ولو اینکه او در دل چیز دیگری مانند کفر را پنهان نموده باشد شرعاً بی اشکال است و اصلاً ملاک در ازدواج ما فی الضمیر و درون افراد نیست و نیت ایشان ولو اینکه بر کفر باشد تأثیری در صحت و سقم ازدواج ندارد. حال اگر کسی با این مطلب مخالفت کرده به او جواب داده می شود که طبق آیات قرآن مگر شما ندیدید که حضرت لوط حاضر شد دخترانش را به ازدواج قومی که علناً اهل کفر و تکذیب آیات خداوند بودند در آورد و این امر را با عصمت خود در تضاد ندید پس اگر امیر مؤمنان علیه السلام نیز در واقع دخترشان ام کلثوم علیه السلام را به تزویج خلیفه دوم در آورده باشند و خلیفه نیز در باطن خلاف ادعای خویش بر اسلام را داشته باشد باز هم رضایت به این تزویج خلاف عصمت امام علی علیه السلام را اثبات نمی کند زیرا همانطور که -

ص: 24

1- سوره حجر / 71.

2- سوره قمر / 33.

طبق مصلحتی، لوط برای جلوگیری از گناه زشتی حاضر به تزویج دخترانش با قوم کافر شد همان مصلحت و یا شبیه آن می تواند جواز تزویج ام کلثوم علیه السلام به عمر را توجیه کند. البته تکرار می کنم که اصلاً در ازدواج یک مسلمان با دیگری صرف شهادت زبانی به توحید و نبوت کفایت کرده و جواز آن را امضاء می کند که این شهادت زبانی را خلیفه داشته است. در اینجا ممکن است کسی بگوید دختران لوط نیز چون قوم او کافر بوده اند.

در جواب می گوئیم خداوند متعال غیر آن را فرموده است.

(فاسر باهلك بقطع من الليل ولا يلتفت منكم احد الا امرأتك....)(1)

تو با اهل بیت خود شبانه از این دیار بیرون شو و از اهل خود هیچ کس جز آن زن کافرت که آن هم با قوم باید هلاک شود را وا مگذار.

با توجه به این آیه دریافت می شود که فقط زن لوط با بدکاران بوده و دیگر افراد اهل بیت او جزء نجات یافتگان می باشند.

در تکمیل این بحث می توان به روایت امام صادق علیه السلام که در آن به اعجازی از امام امیر المومنین علیه السلام پیرامون یک جنیه و تمثیل او به شکل ام کلثوم اشاره کرد(2) و لذا ما به خاطر غرابت معنوی آن بر عموم افراد از ذکر آن خودداری می کنیم از این روایت مشخص می شود که در حقیقت ازدواجی بین دختر امیرالمؤمنین علیه السلام و خلیفه دوم صورت نگرفته است و حتی ممکن است گفته شود که آن ام کلثومی که در روایات کافی و... به تزویج عمر در آمده و پس از قتل او توسط حضرت مولا علیه السلام از خانه عمر خارج شده همان جنیه بوده و امام طبق گمان مردم در آن مسأله فقهی تکلم فرموده و در آن مسأله ظاهر را بیان نموده اند. البته ناگفته نماند که درباره موضوع این ازدواج نظرات گوناگونی ارائه شده که به طور اجمال بدان اشاره می کنم.

اول اینکه عده ای از محققین در اصل اینکه حضرت علی علیه السلام دختری به نام ام کلثوم داشته باشند تردید کرده و ام کلثوم را کنیه حضرت زینب علیها السلام می دانند و می گویند او نیز به ازدواج عبدالله بن جعفر در آمده است.

ص: 25

1- هود / 81.

2- بحار الانوار، جلد 42 صفحه 88.

دوم اینکه آن ام کلثومی که خلیفه دوم درخواست ازدواج با او را داشت دختر خلیفه اول بوده نه دختر امام علی علیه السلام و پس از ازدواج حضرت علی علیه السلام با همسر ابابکر به منزل مولا رفته و همانند محمد بن ابابکر تحت تربیت آن حضرت قرار گرفته است و در اصطلاح ربیبه یعنی دختر همسر ایشان بوده است.

مطلب آخر اینکه مدعیان ازدواج ام کلثوم با عمر معتقدند که پس از عمر محمد بن جعفر و پس از او عون بن جعفر و سپس برادر سوم ایشان عبدالله بن جعفر با ایشان ازدواج کرده است که این سخن از چند جهت مورد تردید است. اولاً دو برادر اول یعنی محمد و عون هر دو در زمان حیات عمر در جنگی به شهادت رسیدند، پس امکان ندارد که پس از مرگ او وجود داشته و با ام کلثوم همسر وی ازدواج کنند و ثانیاً عبدالله بن جعفر که برادر سوم بوده با زینب علیها السلام ازدواج کرده و معقول نیست که با خواهر زینب یعنی ام کلثوم نیز پیمان زناشویی ببندد زیرا همه می دانند که جمع بین اختین یعنی ازدواج همزمان با دو خواهر شرعاً پذیرفته نیست و حرام است. (1)

مؤلف کتاب الوهمی و الحقیقی فی سیرة عمر بن الخطاب با تمسک به دو امر موضوع این ازدواج را از افسانه های باور نکردنی می داند. اول: چگونه ممکن است که حضرت علی علیه السلام دختر خویش را به کسی تزویج کنند که بر اساس منابع معتبر شیعه و سنی مادر وی در حالی از دنیا رفته که بر آن مرد غضبناک و ساخط بوده است. (2)

دوم: همه می دانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با وجود اینکه می فرمودند اگر مردی که دین و اخلاقش را می پسندید از شما دختر خواست او را رد نکنید خواستگاری عمر از حضرت زهرا علیها السلام را رد کردند و در عرب قبیح است که کسی با وجود اینکه جواب رد از زنی شنیده است باز به خواستگاری دختری از خانواده ی او برود. (3)

حال با وجود این همه تردید و نظرات مختلف در پایان بحث به عنوان خلاصه جواب گفته می شود که اولاً با فرض چنین ازدواجی به هیچ عنوان نمی توان وجود محبت و دوستی بین اهل بیت علیهم السلام و خلفاء را اثبات نمود و چگونه می شود با این فرض به عصمت ائمه علیهم السلام خدشه وارد کرد؟ و ثانیاً در اصل وجود چنین تزویجی تردید وجود دارد. (4)

ص: 26

1- حیاة فاطمة الزهرا علیها السلام / 219 باقر شریف قریشی.

2- در صفحه 225 به بعد همین کتابی که در دست دارید منابع اهل سنت این مطلب آمده است.

3- الوهمی والحقیقی فی سیرة عمر بن الخطاب / 390.

4- آقای علی حسینی میلانی کتابی با عنوان تزویج ام کلثوم من عمر تالیف نموده اند که جهت استفاده به محققین گرامی معرفی می شود.

2 - شیعه می گوید که شیخین کافر بوده اند و از آن طرف هم می بینیم که علی علیه السلام را معصوم می دانند اما همین علی علیه السلام با هر دو آنها بیعت نموده است از این لازم می آید که علی علیه السلام معصوم نباشد، زیرا با دو نفر فاجر ستمگر بیعت کرده است و یا اینکه کار امام علی علیه السلام درست بوده و ابابکر و عمر دو خلیفه مؤمن و صادق و عادل بوده اند از طرف دیگر او پس از به خلافت رسیدن از شیخین انتقاد نکرد و نگفت که ایشان خلافت را غصب کرده اند فدک را باز نگردانید و... بدعتهایی را که شما به عمر نسبت می دهید حذف نکرد و علی علیه السلام کسی است که از جان عثمان در برابر شورش ها حفاظت کرد و فرزندان او را برای حفاظت او از منزل خارج کرد و همه اینها دلالت بر دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام با خلفاء می کند.

جواب

مؤلف با طرح چند سؤال قصد دارد که مسلمات تاریخ را انکار کرده و با چنگ زدن به چند مورد که جواب آنها کاملاً واضح است درصدد انکار اصول مسلمة شیعه برآمده است.

در ابتدا درباره ی بیعت حضرت علی علیه السلام با خلفاء به کتاب ها و نوشته هایی از بزرگان اهل سنت اشاره می کنیم.

کتاب الامامة و السياسة نوشته ابن قتیبہ دینوری.

(و إن ابابکر تفقد قوماً تخلفوا عن بیعته عند علی کرم الله وجهه فبعث الیهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علی فابوا أن یخرجوا فدعا بالحطب و قال و الذی نفس عمر بیده لتخرجنّ أو لا حرقنها علی من فیها، فقیل له یا ابا حفص إن فیها فاطمه!؟ فقال و إن..). (1)

همانا خلیفه اول سراغ گروهی را که در نزد امام علی بن ابیطالب علیه السلام جمع شده و از بیعت با او سرپیچی کرده بودند را گرفته و عمر را به سمت ایشان روانه ساخت. او نیز ایشان را که در خانه حضرت علی علیه السلام اجتماع کرده بودند صدا زد (و از ایشان خواست تا از خانه خارج شوند) ولیکن آن گروه از خروج از خانه خودداری کرده و این کار سبب شد که عمر همیزم طلبیده و بگوید: قسم به آن کسی که جان عمر به دست اوست باید از خانه خارج شوید و گرنه -

ص: 27

خانه را با اهلش می سوزانم به او گفته شد در این خانه فاطمه زندگی میکند او نیز جواب داد حضرت فاطمه علیها السلام را نیز آتش می زنم!!

البته ماجرا به این جا ختم نمی شود ابن قتیبه پس از ذکر مفصل ماجرا که شامل بیرون آوردن اجباری و زوری اهل بیت از جمله امیر مؤمنان علی علیه السلام از خانه و تهدید به قتل ایشان توسط عمر است این عبارت را متذکر می شود:

(فلم یبایع علی کرم الله وجهه حتی ماتت فاطمه رضی الله عنها ولم تمکث بعد ابیها الا خمسا و سبعین ليله). (1)

یعنی حضرت علی علیه السلام تا زمانیکه حضرت فاطمه علیها السلام زنده بود با ابابکر بیعت نکرد و او نیز هفتاد و پنج روز پس از پدر از دنیا رفت.

سند دوم کتاب تاریخ یعقوبی نوشته احمد بن ابی یعقوب معروف به یعقوبی است این نویسنده در کتاب خویش پس از ذکر خارج کردن افرادی که پناهنده به خانه حضرت علی علیه السلام شده بودند و در واقع قصد بیعت کردن با خلیفه اول را نداشتند آورده است.

(ثم جعل الواحد بعد الواحد یبایع ولم یبایع علی الا بعد سته اشهر و قیل اربعین یوماً). (2)

یعنی ایشان یکی پس از دیگری با ابابکر بیعت کردند ولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام تا شش ماه و یا چهل روز بیعت نکرد.

ای خوانندگان منصف حالا شما قضاوت کنید آیا در این بیعت که با آتش و زور تهدید شمشیر و سقط جنین پس از شش ماه و یا چهل روز و یا هفتاد و پنج روز صورت پذیرد علامتی از رضایت و دوستی می بینید یا اینکه سر تا سر نفرت و غضب و دشمنی را احساس می کنید و این بیعت را نشأت گرفته از ظلم می دانید؟

ابن ابی الحدید معتزلی حنفی نیز در کتاب خود پس از اینکه می نویسد حضرت علی علیه السلام را به اجبار به نزد ابابکر آوردند از قول آن حضرت نقل می کند:

(انا احق بهذا الامر منکم لا ابایعکم و انتم اولی بالبیعه لی). (3)

یعنی اینکه من درباره خلافت از شما اولی ترم و شما در اینکه با من بیعت کنید از من اولی ترید.

ص: 28

1- الامامة و السياسة / 14.

2- تاریخ یعقوبی 11/2.

3- شرح نهج البلاغه 10/6.

خوانندگان محترم آیا احساس نارضایتی از جملات مولا علیه السلام روشن نمی باشد. آیا امیرالمؤمنین علی علیه السلام به اختیار با خلفاء بیعت کرده است که این شخص و هابی قصد دارد از این بیعت نقض عصمت ایشان را اثبات کند؟ بله آنها با غضب خلافت، ستمکار شدند لکن بیعت حضرت مولا علیه السلام از روی جبر و زور و تهدید بوده و نه از روی اختیار فلذا هیچ منافاتی با عصمت ایشان ندارد. در کتاب صحیح بخاری نیز پس از ذکر ناراحتی حضرت فاطمه علیها السلام از ابی بکر و دفن شبانه آن حضرت آمده است که امام علی علیه السلام تا شش ماه با خلیفه اول بیعت نکردند. (1)

البته عادتاً عین همین روایت را در صحیح مسلم نیز می توانیم ببینیم. (2)

اما در مورد قسمت دیگر شبهه که امام علی علیه السلام پس از رسیدن به خلافت از خلفاء انتقاد نکرده و متذکر حق خود نشده است این ادعا نیز گزافه ای بیش نیست. ما در جواب به یکی از خطبه های معروف نهج البلاغه به نام خطبه شقشقیه که خطبه سوم نهج البلاغه می باشد اشاره می کنیم. در این خطبه انتقادهای امام علی علیه السلام از خلفای پیشین ذکر شده است. ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب شرح نهج البلاغه این خطبه را ذکر نموده است (3) از دیگر بزرگان اهل سنت که این خطبه را در کتاب خویش آورده است و نسبت آن را به امام امیرالمؤمنین علیه السلام تأیید کرده ابن جوزی است که در کتاب تذکره الخواص این خطبه را نگاشته و برخی از ظرائف آن را شرح نموده است. (4) ما نیز در اینجا به قسمت هایی از آن اشاره می کنیم.

(آگاه باشید به خدا سوگند ابابکر جامه خلافت را بر تن کرد در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به حکومت چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می کند. پس من ردای خلافت را رها کرده و دامن جمع نموده، از آن کناره گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پا خیزم یا در این محیط خفقان و تاریکی که به وجود آورده اند صبر پیشه سازم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود.

و با چشم خویش می دیدم که میراث من را به غارت می برند.

ص: 29

1- صحیح بخاری کتاب المغازی باب 40 (غزوه خیبر) حدیث 4241 و 4240 صفحه 749.

2- صحیح مسلم / کتاب الجهاد و السیر باب 16 حدیث 1759 صفحه 788.

3- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید 101/1.

4- تذکره الخواص 493/1.

تا اینکه خلیفه اول از دنیا رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد شگفتا ابابکر که در حیات خود از مردم می خواست عذر او را بپذیرند چگونه در هنگام مرگ خلافت را به دیگری سپرد هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره مند شدند سرانجام اولی حکومت را به راهی در آورد و به دست کسی سپرد (عمر) که مجموعه ای از خشونت، سخت گیری، اشتباه و پوزش طلبی بود و من در این مدت طولانی محنت زار و عذاب آور چاره ای جز شکیبایی نداشتم تا آنکه روزگار عمر هم سپری شد.

سپس عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می باشم.

(فیالله و للشوری) پناه بر خدا از این شورا، در کدام زمان در برابر اولی در مورد تردید بودم تا امروز با اعضای شورا برابر شوم؟

تا آنکه سومی به خلافت رسید دو پهلوی از پر خوری باد کرده همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود...

و در نهایت نیز فرمودند: این سخنان شعله ای از آتش دل بود زبانه کشید و فرونشست). (1)

نتیجه این سخنان این است که حضرت علی علیه السلام تا آنجا که می توانست هم در ایام حیات خلفاء و هم پس از ایشان نارضایتی خویش را از غضب شدن حقش بیان می فرمود و این از واضحات تاریخ اسلام است.

همچنین درباره علت عدم برگرداندن فدک و اصلاح نکردن خیلی از بدعت ها که در زمان خلیفه گذاشته شده بود نیز باید گفت: منظور سؤال کننده ایجاد شک شبهه بر این مطلب است که در واقع حضرت علی علیه السلام موافق اعمال خلفاء بوده و در اصل اعمال ایشان بدعت محسوب نمی شود و اگر هم بدعت بوده چرا حضرت علی علیه السلام این بدعت ها را پس از رسیدن به خلافت باطل نکرد.

ابراهیم کرخی می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم چرا زمانی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حکومت مردم رسید فدک را به حال خود رها کرد و به اهلش باز نگرداند؟ حضرت فرمودند: او به رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم اقتدا کرد. زیرا زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم مکه را فتح کردند عقیل قبل از آن، خانه حضرت را که در مکه بود فروخته -

ص: 30

1- نهج البلاغه خطبه 3 و الارشاد 277 و الجمل 126 و علل الشرایع 500/1 و بحار الانوار 271/29 منابع اهل سنت این خطبه در صفحه قبل گذشت.

بود پس به رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم عرض شد یا رسول الله آیا به خانه خویش که در مکه دارید برنمی گردید؟

حضرت در پاسخ فرمودند: آیا عقیل برای ما خانه ای گذاشته؟ ما خاندانی هستیم که اگر چیزی به صورت ظلم و ستم از ما گرفته شود به آن برنمی گردیم (و آن طلب نمی کنیم)، پس به همین دلیل علی بن ابیطالب علیه السلام فدک را باز نگرداند. (1)

در حدیث دیگر ابا بصیر از حضرت صادق علیه السلام چنین سؤالی را پرسید امام نیز در جواب فرمودند: زیرا ظالم و مظلوم هر دو بر خدای عزوجل وارد شوند و خداوند، مظلوم را اجر داده و ظالم را عقاب فرماید لذا حضرت کراهت داشتند چیزی را که خدای متعال غاصبش را عقاب و مغضوب را اجر داده به خود بازگرداند. (2)

و همچنین این سؤال از وجود نازنین حضرت رضا علیه آلاف التحیه و الثناء شد امام علیه السلام نیز در جواب فرمودند: به این جهت که خداوند عزوجل سرپرستی ما اهل بیت را خود بر عهده گرفته و خود اوست که حق ما را از ستمکاران می گیرد و جز او کس دیگری چنین نکند و ما نیز صاحب اختیار و ولی مؤمنانیم پس درباره حقوق ایشان حکم می کنیم و حقوق ایشان را از ظالمین باز می ستانیم اما حقوق غصب شده خویش را باز پس نستانیم. (3)

یکی دیگر از سؤالاتی که در این مرحله باید به جواب آن پردازیم درباره بدعت های خلفای قبل از حضرت علی علیه السلام می باشد. بدین عنوان که چرا امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از رسیدن به خلافت این بدعت ها را اصلاح نفرمود؟ بدعت هایی چون حذف جمله «حی علی خیر العمل» از اذان ها و اضافه کردن جمله «الصلاه خیر من النوم» به اذان، تمام خواندن نمازهای شکسته، اقامه نماز تراویح و تحریم ازدواج موقت، ممنوعیت تمتع در حج موارد متعددی که بعضی از آنها را خود شبیه انداز ذکر نموده است.

در واقع او و بلکه جمیع اهل سنت چون نمی توانند منکر وجود این بدعت ها بشوند می خواهند ادعا کنند که حضرت علی علیه السلام نیز با این اعمال و بدعت ها موافق بوده و این خود دلالت بر دوستی بین خلفاء و حضرت علی علیه السلام می نماید.

ص: 31

1- علل الشرایع، 1/514 بحار الانوار 207/29.

2- همان.

3- عیون اخبار الرضا علیه السلام 2/165 و بحار الانوار 208/29.

در اینجا برای اینکه به علت کار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پی ببریم باید به یک روایت که در کتاب تهذیب شیخ الطائفه ابی جعفر طوسی که از کتب اربعه ماست به خوبی توجه کنیم.

حضرت صادق جعفر بن محمد علیه السلام فرمودند: زمانی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد کوفه شدند به امام حسن مجتبی علیه السلام امر فرمودند که در بین مردم ندا دهد ماه رمضان نماز جماعت (مستحبی) در مساجد اقامه نمی شود. (1) پس وقتی حضرت مجتبی علیه السلام امر پدر را اطاعت کرده و فرمان ایشان را به مردم ابلاغ فرمودند مردم فریاد زدند و امرا و امرا حضرت علی علیه السلام از فرزندشان پرسیدند این چه صدایی است؟ ایشان عرض کردند: مردم با شنیدن دستور شما به فریاد در آمدند و به جهت اعتراض می گویند و امرا حضرت نیز فرمودند به آنها بگویند مانند قبل نماز بخوانید و از دستور خویش صرف نظر کردند. (2)

همانطور که ملاحظه فرمودید مردم آنقدر نسبت به بدعت های خلفاء خو گرفته و عادت کرده بودند که زمانی که حضرت علی علیه السلام اراده فرمود یکی از این بدعت ها را ریشه کن کند نزدیک بود اصل حکومت ضایع شده و مردم بر علیه حضرت شورش کنند. همان مردمی که در برابر پایمال شدن سنت های اصیل رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و سفارشات ایشان نسبت به وصایت امیرمؤمنان علی علیه السلام و توصیه های ایشان در مورد دختر و یگانه یادگار خویش و همچنین وصایای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در مورد فرزندان این دختر هیچگاه و محمدا نگفته و گویا خاک مرده بر سرشان ریخته شده و زبانشان از تکلم باز مانده بود!! عجیب است که هیچ کس در برابر حمله به بیت حضرت زهرا سلام الله علیها آهی از دل برنکشید و اعتراض نکرد! عجیب است کسی در برابر غضب خلافت شورش به پا ننمود و حتی چشمی به علامت غضب خیره نکرد!! عجیب است احدی از این مردم در برابر حذف سنن رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم کلامی بر زبان جاری نکرده و از آن عجیب تر آنکه پس از این همه واژگونی در سنت های رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم و... ایشان نام -

ص: 32

1- منظور نماز تراویح است که امروزه نیز در مساجد اهل سنت شب های ماه رمضان اقامه می گردد و این نماز مستحبی را به جماعت می خوانند این در حالی است که همه می دانند این نماز بدعت عمر و انحرافی است که او به وجود آورده است. بخاری در کتاب صحیح خود با آوردن این مطلب که نماز تراویح تا زمان عمر اقامه نمی شده و او بوده که این بدعت را گذاشته است به این جمله عمر هم اشاره می کند که می گفت نعم البدعه هذه صحیح بخاری کتاب صلاه التراویح حدیث 2009 صفحه (1351): یعنی چه بدعت خوبی است در واقع خود عمر نیز به بدعت بودن این گونه رفتار معتقد بوده است.

2- تهذیب الاحکام 70/3.

خویش را اهل همان سنت گذاشتند و گروهی که پایبند به این سنت ها و دستورات بودند را به شرک و کفر و الحاد متهم نمودند! شما گمان می کنید اگر حضرت علی علیه السلام اراده می فرمودند که بدعت های گذشتگان را نابود و کجی های ایشان را اصلاح کنند چه اتفاقی در جامعه مسلمین می افتاد مسلماً به جای یک نفر عبدالرحمن ابن ملجم مرادی (علیه اللعنه) امّتی ابن ملجم شده و همه بر علیه او شورش می کردند.

ما امید داریم با مطالعه این کتاب و پاسخگویی به شبهات اهل سنت آنها بیاد آورند که مشغول پیروی از هوای نفس خویش هستند و به دنبال حقیقت و پیروی از آن نیستند البته امکان دارد باز هم سؤال کنند که چرا امیر مؤمنان علی علیه السلام با بدعت ها نجنگید و اگر او نتواند این بدعت ها را اصلاح کند اصلاً به درد خلافت نمی خورد.

در جواب گفته می شود او با بدعت های خطرناکتری مشغول جنگ بود، بدعتی چون دنیا طلبی اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم، خلافت موروثی در خاندان بی لیاقت بنی امیه و پرورش یافتن عابدان تهی مغز که این سه بدعت نیز از بدع خلفای گذشته بود.

همان خلفاء بودند که برای بعضی از اصحاب به خاطر درک حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم حقوق ها و مقرری های سنگین از بیت المال مشخص کردند و این باعث دنیا طلبی اصحاب گردید و همینان بودند که امثال معاویه را به حکومت رساندند و ایشان بودند که مردم را عابدانی دور از حقیقت پرورش دادند.

امام علی علیه السلام برای مبارزه با این بدعت های بزرگ ناچار به جنگ های طولانی گردید. جنگ های بزرگی که نگذاشتند امیر مؤمنان علی علیه السلام در این مدت محدود به مشکلات کوچکتر سامانی ببخشد و اگر ایشان می خواستند بدعت هایی چون نماز تراویح و تحریم متعه... را اصلاح بخشند از اصلاح بدعت های بزرگی که نام بردم فرو می ماندند. زیرا که همین مردم قلیل نیز از دور او پراکنده می شدند.

اعلام حذف یک نماز تراویح چنان جنجالی برپا نمود که نزدیک بود کودتایی بر علیه امام علی علیه السلام برپا شود، حال شما تصور کنید که حضرت علی علیه السلام بخواهند اذان را از لوث بدعت پاک کنند چه اتفاقی می افتد؟

البته پوشیده نماند اگر ایشان بلافاصله بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم به حکومت می رسیدند دیگر نه بدعتی بود که بخواهد اصلاح شود و نه کسی با ایشان سر جنگ داشت که -

بخواهد بجنگد و نه الآن جمعیتی بیش از یک میلیارد نفر با هم دیگر اختلاف نزاع و کشمکش داشتند.

و خلاصه مقصر در تمام این موارد کسانی هستند که حق مسلم ایشان را به هدایت دیگران داده و به غضب حق ایشان رضایت دادند.

مطلب آخری که ما به جواب آن می پردازیم این است که چرا حضرت علی علیه السلام از عثمان در برابر شورشیان دفاع کرده و حتی فرزندان خویش را برای حفاظت او بسیج نمودند؟

پاسخ بسیار واضح است طبق نقل های صریح تاریخی حضرت ابا الحسن علی علیه السلام از عثمان بن عفان در برابر شورشیان دفاع کرد و حتی به او در اوج محاصره و تشنه کامی آب رسانید و فعالیت های دیگری نیز در حمایت از او انجام دادند که نیاز به بیان آن نیست همه ی این اقدامات را مرتکب شدند و لکن چند روز بعد ایشان را متهم به قتل عثمان کردند و همین اتهام سه جنگ بزرگ برای آن حضرت به ارمغان آورد. طلحه و زبیر که خود از تحریک کنندگان بر علیه عثمان بودند به همراه عایشه که عثمان را نعتل می نامید و از مسلمین درخواست قتل او را می کرد با این بهانه غائله جمل را به راه انداختند معاویه نیز به خونخواهی عثمان جنگ صفین را برپا کرد و در ادامه این دو جنگ نبرد نهروان شکل گرفت تمام اقدامات حضرت علی علیه السلام به این خاطر بود که همه بدانند او در مورد قتل عثمان مبری است با این اوصاف تمام وقت خلافت خویش را صرف جنگ با کسانی کرد که به غیر از اینکه خود عامل قتل عثمان بودند به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام تهمت قتل عثمان را زده و بر علیه او شوریدند علاوه بر این ایشان درباره ی خلیفه کشی و باب شدن این مطلب نیز کراهت داشتند.

عثمان بن عفان بارها با کلمات درشت با مولای متقیان حضرت علی علیه السلام سخن می گفت و حتی او را دو مرتبه از مدینه تبعید نمود. (1) حال با وجود این مدارک تاریخی آیا کمک حضرت علی علیه السلام به عثمان به جز بیان مذکور در سطور قبل و یا بیاناتی از این قبیل علت دیگری دارد؟ آیا از این کمک می توان به عنوان مدرکی برای وجود رابطه حسنه بین حضرت علی علیه السلام و عثمان استفاده نمود؟

ص: 34

3- اگر بین اهل بیت پیامبر صلی الله علیه واله وسلم و اصحاب اختلافی بوده چرا بین ایشان این همه ازدواج صورت گرفته است؟ ازدواج رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم با دختران خلیفه اول و دوم و تزویج نمودن رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم دخترانش را یکی پس از دیگری به عثمان و ازدواج هایی از این قبیل و همچنین چرا اسم های بعضی از فرزندان ائمه علیهم السلام و بعضی از اصحاب ائمه اسم خلفای سه گانه بوده و چرا نسل مادر حضرت صادق علیه السلام به خلیفه اول بر می گردد و چرا بعضی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام چون سلمان و عمار (رحمه الله علیهما) در حکومت عمر صاحب منصب بوده اند؟

همه اینها دلالت بر وجود دوستی ما بین اهل بیت علیهم السلام و خلفاء می نماید و مشخص می شود که بزرگان شیعه سال های سال دروغ گفته و خیال پردازی نموده اند!!

جواب

در پاسخ کافیت بگوئیم حتی کسانی که کمی اهل تحقیق بوده و ذره ای انصاف در وجودشان موجود می باشد فوراً حکم می کنند که ذکر موارد فوق جز زیاده گویی چیزی بیش نیست و از ذکر این شبهات جز اتلاف وقت کار دیگری بر نمی آید.

اگر ما در تاریخ، مستندات قوی بر وجود عداوت و ظلم توسط عده ای از خلفاء نسبت به اهل بیت علیهم السلام را نداشتیم باز هم نمی شد برای اثبات ادعای محبت خلفاء نسبت به اهل بیت علیهم السلام و بالعکس به این موضوعات چنگ بزنیم.

اگر عده ای از خلفاء دشمن اهل بیت علیهم السلام نبودند پس چه کسی به خانه حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام حمله نمود؟

چه کسی سه جنگ بر علیه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام الاقامه کرد؟ چه کسی با امام حسن علیه السلام جنگید و ایشان را مسموم نمود؟ چه کسی حسین بن علی علیه السلام و عده ی کثیری از بنی هاشم را با آن وضع اسف بار به خاک و خون کشید؟ از اینها گذشته، بگوئید قبر پاره تن پیامبر صدیقه اطهر علیها السلام کجاست؟ آیا در کتاب تاریخی معتبری درباره این مطلب کلمه ای نوشته شده است؟ آیا قبور دیگر دختران پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم نیز مخفی اند؟ آیا قبر عایشه، ام سلمه و خدیجه و... نیز نامعلوم است؟ چه شده که قبر تنها یادگار پیامبر صلی الله علیه واله وسلم نامعلوم است؟

و بگوئید چه شده است که قبرهای هر یک از اولاد رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم چه از طریق امام حسن علیه السلام و چه از طریق امام حسین علیه السلام اینقدر پراکنده اند؟ یکی در مدینه و یکی در مکه، یکی در ایران و یکی در افغانستان و...؟! چه شده که بعضی ایشان دسته جمعی مدفونند؟ عده ای در بیابان و عده ای بالای قله کوه؟ راستی اگر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم نسبت به اهل بیت علیهم السلام محبت داشتند و خلفاء نیز ایشان را دوست داشتند چرا بین قبر حسن بن علی و برادرشان حسین بن علی علیهم السلام این همه فاصله افتاده است؟ یکی در حجاز و دیگری در عراق. این الحسن این الحسین؟ این ابناء الحسین؟ آیا می توان همه این مسلمات تاریخی را انکار کرد و روی آنها را با ادعاهای مسخره ای مانند آنچه سلیمان خراشی در کتابش آورده است پوشانید؟

او در سؤال باطل خویش به سه چیز متذکر شده است اول اینکه چون رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم از خلفاء زن گرفته اند و به ایشان دختر داده اند پس این علامت وجود محبت و علاقه بین اهل بیت و خلفاء بوده است.

ما در جواب او می گوئیم که این مطلب هیچ دلالتی بر مدعای مذکور شما نمی کند. زیرا ما پیامبرانی داشته ایم که با عده ای ازدواج کرده اند ولی خداوند آن زنان را مذمت کرده است:

(ضرب الله مثلا للذین کفروا امرات نوح و امرات لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتا هما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً و قیل ادخلا النار مع الداخلین). (1)

خدا برای کافران زن نوح و زن لوط را مثال آورد که تحت (فرمان) دو بنده صالح ما بودند و به آنها خیانت کردند و آن دو شخص نتوانستند آنها را از (قهر) خدا برهانند و به آنها حکم شد که با دوزخیان در آتش در آیدند.

خدای مهربان در این آیه از حضرت نوح و لوط به عنوان دو بنده صالح خویش نام برده است ولی از دو زن ایشان به عنوان کافر، خائن، جهنمی اسم برده و بدتر از همه، ایشان را الگوی کفار معرفی کرده است پس صرف خویشاوندی با صالحین نمی تواند ارزشی برای انسان در برداشته باشد ملاک و در این آیه، تقوی و پرهیزکاری است نه خویشاوندی با رسولان و انبیاء و صالحین.

ص: 36

البته ناگفته نماند طبق نقل های صحیح تاریخ مهم ترین چیزی که ابابکر و عمر در غائله سقیفه برای کسب خلافت برای خویش به آن استناد کردند همین خویشاوندی با رسول خدا بود صلی الله علیه و اله وسلم بود و این قرابت سببی را علتی برای سزاوارتر بودن خویش برای تولیت امر مسلمین و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم معرفی کرده اند.

البته حضرت امام علی علیه السلام در این مورد نیز از ایشان به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نزدیک تر است چرا که حضرت چه سببی و چه نسبی با پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله خویشاوند است. خلاصه کلام اینکه ازدواج رسول اکرم صلی الله علیه و اله با دختران دو خلیفه اول فضیلتی برای ایشان به حساب نمی آید و همینطور ازدواج عثمان با دختران پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به او نوری نمی بخشد.

در اینجا باید بگویم که در کتب معتبر اهل سنت روایاتی درباره نحوه ازدواج پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم با بعضی از این زنان ذکر شده که چهره حقیقت را روشن تر می نماید (1) و از آن مهم تر این است که در قرآن کریم درباره همسران رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم تعبیر گوناگونی وجود دارد که در اینجا جا دارد به بعضی از این آیات اشاره کنیم.

خداوند عزوجل در سوره احزاب این گونه می فرماید:

ای پیامبر به زنانت بگو اگر شما اراده دنیا و زیور آنرا کرده اید بیائید تا مهر شما را بدهم و همه را به خوبی و خرسندی طلاق دهم.

و اگر طالب خدا و رسول او هستید و مشتاق آخرت می باشید پس همانا خدا به نیکوکاران شما زنان اجر عظیم عطا خواهد کرد.

ای زنان پیغمبر هر کس از شما به کار زشتی اقدام کند او را دو برابر از دیگران عذاب کنند و این بر خدا آسان است.

و هر که از شما مطیع فرمان خدا و رسول باشد و نیکوکار شود پاداشش را دو بار عطا کنیم و برای او روزی نیکوئی فراهم کنیم.

ص: 37

1- در جلد 9 کتاب جامع الاصول ابن اثیر صفحه 339 و 340 حدیثی از قول خلیفه دوم آورده است که کسی حاضر به ازدواج با حفصه دختر عمر نبوده و حتی خلیفه اول نیز پیشنهاد ازدواج با حفصه را رد کرده است و در آخر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بالا جبار و از روی عطف با او ازدواج کرده اند و حتی این مطلب را هم آورده که پیامبر صلی الله علیه و اله یکبار حفصه را طلاق داده و دوباره به او رجوع کرده اند ابن اثیر در جلد 2 همین کتاب صفحه 182 نیز درباره ملامت کردن عمر نسبت به عایشه و حفصه جملائی آورده و در نهایت از قول او می نویسد و قوله لحفصه والله لقد علمت ان رسول الله لا یحبک و لولا انا لطلقتک یعنی ای حفصه به خدا قسم می دانم که پیامبر تو را دوست ندارد و اگر من نبودم تو را طلاق داده بودند.

ای زنان پیامبر شما مانند دیگر زنان نیستید اگر پرهیزکار باشید. (1)

بررسی چند نکته در آیات:

1 - در بین زنان پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم افراد گوناگونی بوده اند عده ای دنیا طلب و عده ای طالب خدا و رسول و سرای آخرت. (2)

2 - ایشان معصوم از گناه بلکه فحشاء و گناهان زشت نبوده اند زیرا در آیه کریمه سی احزاب فرموده است که (من یأت منکن بفاحشه مبینه) یعنی ممکن است زنان پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم مرتکب گناهان زشت و ناروایی گردند که در این صورت دو برابر دیگران عذاب می شوند و موقعیت چنین افرادی کی می توانند قابل قیاس باشند با کسانی که خدا در شأن آنها فرموده است:

(انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً). (3)

3 - ملاک برتری ایشان نسبت به زنان دیگر و سایر بانوان در تقوی الهی است زیرا در آیه سی و دو فرمود (یا نساء النبی لستن کاحد من النساء إن اتقیتن) یعنی شما مانند دیگر زنان نیستید اگر تقوی پیشه کنید.

و در آیه بیست و نه نیز از کلمه (للمحسنات منکن) می توان فهمید که ملاک اصلی در برتری ایشان همان قانون و سنت لایتغیر خدا یعنی تقوی و نیکوکاری است و البته اگر چنین باشند همسری با رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم برای ایشان فضیلتی محسوب می شود حال خود قضاوت کنید هنگامی که صرف ازدواج این زنان با رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم برای ایشان ملاک فضیلت نیست چگونه برای پدرانشان و دیگر افراد فضیلتی محسوب می شود؟

در سوره مبارکه تحریم آیه 3 نیز درباره ی بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم آمده است:

وقتی که پیامبر با بعضی از زنان خود رازی گفت و آن زن چون خیانت کرده و دیگری را بر سر پیامبر آگاه ساخت خدا به رسولش خبر داد و او بر آن زن بعضی را اظهار کرد و برخی را از کرم پنهان نمود و پرده داری کرد آن زن گفت ای رسول چه کسی تو را بر این مطلب واقف ساخت؟ رسول گفت مرا خدای دانای آگاه خبر داد.

ص: 38

1- ترجمه آیات 28 تا 32 سوره احزاب.

2- بلکه به اعتراف منابع اهل سنت عده ای از زنان پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم پس از ایشان مرتد شدند و ازدین برگشتند و این خود دلیلی محکم است مبنی بر اینکه صرف همسری با پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم و کمال و فضیلتی محسوب نمی شود (کنز العمال جلد 13 صفحه 708 حدیث 37811).

3- احزاب این آیه درباره ی رسول اکرم، امیرالمومنین، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم افضل صلوات المصلین نازل شده است.

اینک اگر ای هر دوزن به درگاه خدا توبه کنید رواست که البته دل‌های شما میل (به کفر) پیدا کرده است و اگر با هم بر آزار او اتفاق کنید باز خدا یار و نگهبان اوست و جبرئیل امین و مردان صالح و فرشتگان حق یار و مددکار اویند.

امید است که اگر پیغمبر شما را طلاق داد خدا زانی بهتر از شما به جایان با او همسر کند که با مقام تسلیم و ایمان و خضوع اطاعت کنند و اهل توبه و عبادت باشند. (1)

چند نکته درباره ی این آیات:

1 - بعضی از زنان رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به او خیانت کرده همانطور که زنان لوط و نوح به او خیانت کردند و این ارتباط آیات اول سوره تحریم با آیات آخر همین سوره است. در ابتدای سوره خیانت بعضی از همسران رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و در انتهای آن خیانت زنان لوط و نوح را متذکر شده است. پس در نتیجه همه زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم افراد مقدسی نبوده اند.

2 - در آیات اشاره به گناه بزرگی کرده که بعضی از زنان رسول اکرم صلی الله علیه و سلم مرتکب شده اند و باید از آن توبه کنند. گناهی که نتیجه آن تهدید شدن آنها به جدایی از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می باشد. (2)

و اگر این آیات را با آیه بیست و هشت تا سی سوره احزاب بسنجیم می یابیم که این دوزن عوض محبت به خدا و رسول صلی الله علیه و سلم اراده دنیا نموده و زینت های آنرا نموده اند.

3 - خداوند متعال خبر از گناه ایشان داده است و ایشان را امر به توبه کرده است اما ما نه از طریق قرآن کریم و نه از طریق سنت از توبه ایشان خبردار نشده ایم یعنی در مورد گناه یقین داریم ولی درباره ی توبه شک پس به یقین خود می مانیم تا زمانی که شک ما تبدیل به یقین شود.

محمد بن اسماعیل بخاری صاحب ارزشمندترین کتاب اهل سنت یعنی کتاب صحیح در تفسیر این آیه از ابن عباس روایت کرده است که او از عمر درباره ی معنای چهارمین آیه سوره ی تحریم سؤال کرده و پرسیده که منظور از این دوزن چه کسانی می باشند.

(فقلت یا امیر المؤمنین من المرأتان اللتان تظاهرتا؟ قال ابن عباس فما اتممت کلامی حتی قال: عایشه و حفصه). (3)

ص: 39

1- ترجمه آیات 3 تا 5 سوره تحریم.

2- تحریم/ آیه 5.

3- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، حدیث 4915 صفحه 900.

ابن عباس می گوید از خلیفه دوم پرسیدم: آن دوزنی که بر آزار پیامبر همدست شده بودند چه کسانی بودند؟ هنوز کلام من تمام نشده بود که گفت: عایشه و حفصه. (1)

و جالب است بدانیم که قندوزی حنفی نیز در کتاب خویش ینابیع الموده پس از ذکر این روایت و نام بردن از عایشه و حفصه درباره ی قسمت دیگر آیه چهار یعنی (صالح المؤمنین) روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم آورده و در آن صالح المؤمنین را تفسیر به علی بن ابیطالب علیه السلام کرده است. (2)

یعنی طبق منابعی از کتب خود اهل سنت آن دوزنی که در این آیات مذمت شده اند همان دوزنی هستند که مؤلف کتاب اسئله... وجود آنها را برای خلفاء فضیلتی به حساب آورده است و آن مؤمنی که در آیه به عنوان یار پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم نامش در کنار خدا و جبرئیل و ملائکه آمده است امیرالمؤمنین علی علیه السلام می باشد. آیا واقعاً چنین خویشاوندی آن هم با بررسی کامل آیات و روایات فضیلتی برای کسی به شمار می آید که شخصی بگوید چون خلفاء دختر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم داده اند، پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم و اهل بیت علیهم السلام از ایشان راضی بوده اند و اگر بد بودند پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم با ایشان فامیل نمی شدند.

اگر کسی چنین بگوید باید به خداوند و رسولان دیگر او هم ایراد بگیرد زیرا خداوند در کتاب خویش، زنان لوط و نوح را هم به عنوان کافر نام برده است.

اما واقعاً اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم علاقه ی خاصی به آن دوزن داشتند چرا از ایشان اولادی برای پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم به دنیا نیامد؟ هیچ کس ادعا نکرده است که عایشه و حفصه برای پیامبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم فرزندی ولو مرده به دنیا آورده باشند در حالی که خدیجه که حدود بیست سال از پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم پیرتر بود برای ایشان چند فرزند آورد و این در حالیست که حفصه که جوان تر بود و عایشه که در اوج جوانی و بکارت به خانه پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم وارد شد هیچ فرزندی به دنیا نیاوردند.

حتی زنان دیگر پیامبر همانند ماریه که در همان دوران عایشه با پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم ازدواج کرده و با توجه به این مطلب که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم همه را در سن پیری خود به عقد خویش در آوردند برای پیامبر پسری به دنیا آورده و صاحب اولاد گردید.

ص: 40

1- دختران ابابکر و عمر.

2- ینابیع الموده 278/1.

اینکه عدم اولاد دار شدن ایشان ربطی به پیری پیامبر صلی الله علیه واله وسلم نیز نداشته زیرا رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم در سن پیری با ماریه ازدواج فرمودند و او برای ایشان پسری به دنیا آورد.

واقعاً اگر این همه علاقه که ادعای آن را می کنند ما بین رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم و عایشه وجود داشت نباید از او فرزندی برای رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم به دنیا می آمد؟ در بعضی روایات ما در تبیین این امر مطالب لطیفی است که متعرض آن نمی شویم؟

کلامی از امام امیرالمؤمنین درباره ی یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

(واما فلانه فادرکها رأی النساء وضغن غلافي صدرها كمرجل القين ولو دعيت لتتال من غيري ما أتت الی لم تفعل ولها بعد حرمتها الاولى والحساب علی الله تعالی). (1)

اما فلان زن (عایشه) پس افکار و خیالات زنانه بر او چیره شد و کینه ها در سینه اش چون کوره آهنگری شعله ور گردید. اگر از او می خواستند آنچه را که بر ضد من انجام داد نسبت به دیگری روا دارد سرباز می زد به هر حال حرمت نخستین او برقرار و حساب اعمال او با خدای بزرگ است.

تمام شارحین و مترجمین نهج البلاغه منظور حضرت علی علیه السلام از این جملات را عایشه دختر خلیفه اول دانسته اند که یکی از ایشان ابن ابی الحدید معتزلی حنفی است وی در کتاب خود آورده است:

وفلانه کنایه عن ام المؤمنین عایشه ابوها ابوبکر. (2)

فلانی کنایه از ام المؤمنین عایشه دختر ابوبکر است.

او پس از تصریح به نام عایشه مقداری از کینه های او را نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می شمرد و همو در جای دیگر کتاب درباره حالات استادش ابوالقاسم بلخی آورده است:

هرگاه نام عبدالله بن زبیر در مقابل او برده می شد می گفت: (لا خیر فیه) خیری در او نیست و نماز و روزه او برای من اهمیت ندارد. زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم به علی علیه السلام مفرموده اند: -

ص: 41

1- نهج البلاغه، خطبه 156.

2- شرح نهج البلاغه 190/9.

(لا یبغضک الا منافق) یعنی بغض و کینه تو را ندارد مگر انسان منافق. (1)

و در واقع استاد ابن ابی الحدید چون عبدالله بن زبیر دشمن حضرت علی علیه السلام بوده و در جنگ بر ضد آن حضرت شرکت کرده است او را منافق دانسته است آیا جز این است که عبدالله در جنگی با امام علی علیه السلام رو در رو شد که سر قافله آن عایشه دختر ابابکر بوده است؟ پس چرا عبدالله که از سربازان آن جنگ بوده منافق نامیده شده است؟ ولی کسی که جنگ را بر پا کرده عامل شرافت و فضیلت برای خلفاء؟؟؟

مطالب دوم درباره ی عثمان است آیا ازدواج او با دختران پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فضیلتی برای او محسوب می شود و آیا این دلیلی بر حقانیت او و ارتباط حسنه او با اهل بیت علیهم السلام است؟

اولاً همان جوابی که برای تزویج ام کلثوم دختر امام علی بن ابیطالب علیه السلام به عمر بیان شد در این موضع نیز صحیح است و آن آیه مربوط به عرضه ی دختران حضرت لوط به عده کافر که خداوند وعده عذاب به ایشان داده بود در این جا نیز مصداق پیدا می کند.

ثانیاً در امر ازدواج حکم به ظاهر می شود نه به باطن افراد، که کسی بگوید چون عثمان داماد پیامبر صلی الله علیه واله وسلم بوده پس این فضیلتی برای او محسوب می شود زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه واله وسلم دو داماد به نام های عتبه بن ابی لهب فرزند ابولهب و ابوالعاص بن ربیع نیز داشته اند که هر دو در زمان کافر بودنشان داماد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم بوده اند. پس اگر دامادی پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم برای کسی فضیلت و نوری محسوب شود این دو نفر از افضل خلق خدایند؟

و از طرف دیگر ممکن است که خداوند متعال حال باطنی این چنین افرادی را بر رسول خویش پنهان کرده باشد همانطور که در سوره توبه به رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم فرموده است: (و من اهل المدینه مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعد مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم). (2)

ص: 42

1- شرح نهج البلاغه 10/1.

2- توبه 101.

و بعضی از اهل مدینه بر نفاق ثابت و ماهرند و تو از نفاق ایشان آگاه نیستی ولی ما بر سیرت نفاق ایشان علم داریم و آنان را دوبار عذاب می کنیم و عاقبت هم به عذاب سخت دوزخ بر می گردند.

پس در واقع علاوه بر اینکه در ازدواج حکم به ظاهر می شود نه به باطن بلکه ممکن است خداوند عزوجل باطن عده ای را از پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم محجوب کند.

اما همه اینها به یک طرف، از همه مهمتر ما در منابع معتبر اخباری موثق از کشته شدن دختر پیامبر و یا همان همسر خلیفه سوم به دست خود عثمان بن عفان داریم همان قتلی که به خاطر دفاع از یک مشرک و محارب توسط عثمان صورت گرفت او به این علت که رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم مغیره بن ابی العاص عموی او را که در جنگ خندق از سپاه کفر جا مانده بود با شمشیر علی بن ابیطالب علیه السلام به هلاکت رساندند، دختر پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم را به شدت کتک زد و سبب مرگ دختر پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم نیز همان ضربات کتک عثمان بود. (1)

آیا واقعاً یک چنین دامادی و خویشاوندی سبب افتخار است؟ و آیا این گونه ازدواج علامت علاقه رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم به کسی خواهد بود؟

اگر این ازدواج علامت دوستی بین اهل بیت علیهم السلام و خلفاء بود چرا عاقبت آن به چنین ماجرای شومی منجر شد؟

آیا خلیفه اول جد مادری امام صادق علیه السلام است

سخن دیگر ما پیرامون نسل مادر حضرت ابا عبدالله الصادق علیه السلام است در این باره نیز همان جواب هایی که درباره ی ازدواج ام کلثوم با خلیفه دوم و ازدواج عثمان با دختران رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم و ازدواج پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم با عایشه و حفصه گفته شد کفایت می کند. به علاوه اینکه خبث ولادت و حرام زادگی از پدر و یا مادر به فرزندان منتقل نمی شود. یعنی اگر کسی خودش العیاذ بالله حرامزاده باشد این حرام زادگی به اولاد او منتقل نمی شود بلکه اگر او از طریق صحیح شرعی ازدواج کند اولاد او همگی حلال زاده اند و نباید کسی اشکال کند که اگر نسل مادر حضرت صادق علیه السلام به بعضی از ظالمین بر می گرد، پس تکلیف آن مادر چه می شود زیرا -

ص: 43

جواب می دهیم که آن مادر با واسطه های زیاد به آن ظالم می رسد و در صورت اثبات حرامزادگی آن ظالم فقط آن ظالم دچار خبث ولادت است و اولاد او همه اگر از طریق شرعی ازدواج کرده باشند طیب ولادت دارند.

همچنین ما در زیارتنامه های ائمه علیهم السلام می خوانیم:

(أشهد انکم کنتم نوراً فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهرة). (1)

شهادت می دهیم که شما اهل بیت علیهم السلام نوری در صلب های بزرگ و رحم های پاک بوده اید.

بدین معنی که نور حضرت صادق علیه السلام از پدرشان حضرت باقر العلوم علیه السلام و جدشان حضرت سجاد علیه السلام تا به حضرت آدم علیه السلام همگی در صلب های افراد حلال زاده وجود داشته و این نور در زمان انتقال در یک رحم پاک و حلال قرار می گیرد و هرگز آن که نور امام بدان منتقل می شود دارای خبثات و العیاذ بالله حرامزادگی نمی باشد و دیگر مهم نیست که پدر این زنی که مادر امام می شود آیا دارای طیب ولادت بوده و یا خبث ولادت، چون این نور ربطی به پدران و مادران این رحم ندارد و این نور در اصلاب پدران پاک قرار داشته است و دیگر نیاز نیست که مثلاً جد دهم مادری این نور نیز دارای طیب ولادت باشد زیرا اولاً خبث ولادت جدّ اعلای آن زن در حلال زادگی او تأثیری ندارد و ثانیاً نور آن امام ربطی به اباء و اجداد آن زن حلال زاده ندارد. ناگفته نماند که مادر امام صادق علیه السلام اگر چه با چند واسطه به خلیفه اول منسوب می شود لکن به مصداق آیه یخرج الحي من المیت از زنان فوق العاده زمان خویش بوده است در بین فرزندان خلیفه اول افرادی چون محمد بن ابی بکر نیز یافت می شود که از یاران و سربازان نزدیک امام علی علیه السلام بوده و نظر خوبی درباره دستگاه غاصبانه خلافت نداشته است.

نکته آخر درباره نام فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام که عده ای از ایشان هم نام خلفاء بوده اند و همچنین کمک سلمان و عمار (رحمه الله علیهما) به عمر در اداره حکومت است که باید در جواب گفت: این مطلب کی می تواند دلیلی برای اثبات حقانیت خلفاء باشد درست است حضرت علی علیه السلام به این خلفاء مشاوره می دادند و در مشورت هایی که با حضرت می کردند به ایشان کمک می نمودند و حتی در بعضی از جنگ های دوران خلیفه فرزندانشان را عازم جنگ می نمودند. لکن ما با -

ص: 44

اثبات وجود دشمنی عده ای از خلفاء با اهل بیت علیهم السلام نمی توانیم با تمسک به اموری این چنین حقایق مسلم تاریخ را انکار کنیم.

بلکه چنین اعمالی از جانب حضرات معصومین علیهم السلام یا اصحاب نزدیک ایشان اولاً به خاطر نصرت اصل اسلام بوده و یا مانند علی بن یقظین برای خدمت به شیعیان و محبین آل الله بوده است و ثانیاً بر طبق اصل صحیح تقیه چنین رفتاری دلیل بر نیت حقیقی شخص مبنی بر کمک به ظالمین نمی باشد. ابو منصور طبرسی از اعلام قرن ششم در کتاب احتجاج با آوردن متن نامه سلمان به خلیفه دوم بسیاری از ابهامات موجود درباره ی قبول حکومت مدائن را که توسط سلمان محمدی صورت گرفته جواب داده است ما در اینجا به ایراد ترجمه این نامه قناعت می کنیم:

نامه سلمان به عمر پس از این که به جای حذیفه بن یمان والی مداین شد

بسم الله الرحمن الرحيم، از سلمان غلام و بنده آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه وسلم به عمر بن خطاب، اما بعد، ای عمر نامه تو به دست من رسید، نامه ای که در آن مرا مورد سرزنش و توییح ساخته و در آن گفته بودی که من تو را به امارت مدائن مبعوث نمودم و به من امر نمودی که پیروی از روش حذیفه نموده و درباره افعال خوب و بدش که در گذشته مرتکب شده به تو گزارش دهم.

ولی ای عمر خداوند عزوجل مرا از این کار نهی کرده در آنجا که می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمان ها پرهیزید، زیرا بعضی از این بدگمانی ها گناه می باشد و هرگز تجسس نکنید و غیبت یکدیگر را ننمائید...» و من هرگز با اطاعت تو معصیت خدا را مرتکب نخواهم شد.

و اما اینکه گفتم من زنیل بافی را شغل خود ساخته ام و مدام نان جو تناول می کنم این دو کار عملی نیست، که فرد مؤمن کسی را بر آن سرزنش و توییح نماید و به خدا سوگند ای عمر که زنیل بافی و خوردن نان جو و بی نیازی به واسطه این دو خوراکی ها و نوشیدنی های فوق العاده از غصب حق مؤمن و ادعای چیزی که مال او نیست در نزد خدا افضل و محبوب تر است و به تقوی نیز نزدیک تر.

به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه وسلم را دیدم که هر گاه نان جو می یافت آن را میل می فرمود و ضمن ابراز شادی از آن آزردن نبود.

و اما اینکه اشاره به عطا و احسان من نمودی پس بدان که من اینکار را برای روز نداداری خویش و روزی که بدان محتاج هستم یعنی روز قیامت فرستاده ام و به خدای عزیز قسم مرا اصلاً نظر به خوبی مطاعم و مشارب نیست و باک از نیک و بد ام هدایت آن ندارم زیرا غذایی که از حلق به گلو رسد و سد رمق گشته و نیروی بندگی حضرت حق به هم رسد همان کافی و بسنده است، خواه آن آرد گندم باشد، یا مغز گوسفند و یا جوی تو خالی و اما اینکه گفتم: تو با این اعمال موجب ضعف سلطنت خدا و سستی آن شدی می گویم من نفس خود را خوار نمودم تا اهل مدائن مرا امیر ندانند بلکه مرا مثل پلی بدانند که باید از آن عبور کنند و هرگونه بار و سنگینی که دارند بر من حمل کنند، گویا زعم تو آن است که این گونه اعمال موجب وهن و ذلت سلطنت حضرت حق می گردد پس بدان که تذلل در طاعت خدا نزد من محبوب تر از عزت در معصیت اوست.

... با اینکه ذکر نمودی که من نفس خود را ذلیل و قدر خود را پایمال و پست گردانیدم پس چگونه است ای عمر حال کسی که ولایت و سرپرستی امت را پس از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر عهده گرفته که از خدای عزوجل شنیدم که فرمود: «خانه آخرت را قرار دادیم برای کسانی که اراده برتری و فساد در زمین نکرده و عاقبت از آن اهل تقوی است». ای عمر بدان که من عهده دار ولایت اهل مدائن نشدم مگر اینکه به سیره رسول خدا صلی الله علیه وسلم اقامه حدود الهی را از روی ارشاد و دلیل نمایم و به طریق آن حضرت در میان ایشان رفتار نمایم.

و این را بدان که اگر خداوند خیر و خوبی امت را اراده کرده باشد یا اراده ارشاد و هدایت این گروه را داشته باشد بی شک عالم ترین و بالاترین ایشان را برایشان حاکم گرداند و اگر این امت از خدا ترسان و تابع رسول خدا صلی الله علیه وسلم بوده و به حق عمل می نمودند هرگز تو را امیر المؤمنین نام نمی نهادند (ولو كانت هذه الامة من الله خائفين و لقول نبي الله متبعين و للحق عاملين ما سموک امیر المؤمنین). (1)

ص: 46

آیا حضرت علی علیه السلام به خاطر ازدواج با کنیزی از دستگاه خلافت قصد تأیید ایشان را داشته اند؟

4 - حضرت علی علیه السلام در زمان خلفاء در برخی از جنگ ها به نفع ایشان شرکت می کرد و حتی کنیزی از افراد دستگیر شده را که بعداً مادر محمد حنفیه شد از خلفاء دریافت کرد.

اگر علی علیه السلام ایشان را به حق نمی دانست نه در جنگ هایشان شرکت می نمود و نه غنیمتی از جنگ هایشان دریافت می کرد زیرا خلفاء همانطور که در حکومت غاصب بودند حق جنگ و اخذ غنیمت نیز نداشتند.

پس در نتیجه علی علیه السلام نه تنها نسبت به حکومت خلفاء راضی بوده بلکه دوست و مددکار آنها نیز بوده است.

جواب

اما درباره شرکت امام علی بن ابیطالب علیه السلام در بعضی از جنگ ها به نفع خلفاء، باید گفت ما که چیزی در منابع معتبر تاریخی نیافتیم همچنین خود سلیمان خراشی نیز در کتاب خود بر این مدعا دلیل و مدرکی اقامه نکرده است لکن اگر حقیقتاً چنین موضوعی واقعیت داشته باشد شرکت حضرت در جنگ کنار خلفاء در حمایت از دستگاه خلافت بالاتر از بیعت با ایشان و واگذاری امر خلافت به آنها نیست. حضرت علی علیه السلام به خاطر مصالح اسلام اصل خلافت را به آنها واگذار نمود پس دیگر جنگیدن ایشان و یا اصحاب و اولادشان در کنار خلفا مطلبی قابل اشاره و مورد اعتنا نیست علاوه بر اینکه همیشه در کنار ظالمین بودن دلیل بر رد عصمت معصومی نمی باشد زیرا خیلی از مواقع مصالحی ایجاب می کند که یک انسان عادل معصوم به یک ظالم کافر کمکی بکند.

مگر در سوره یوسف علیها السلام نخوانده اید که آن پیامبر معصوم و مخلص خدا (انه من عبادنا المخلصین) (1) چگونه از کافر می خواهد او را در مقام و منصبی در کنار خود قرار بدهد.

قال اجعلنی علی خزائن الارض ائی حفیظ علیم. (2)

یوسف به پادشاه گفت مرا به خزانه داری مملکت منصوبدار که من در حفظ آن دانا هستم.

ص: 47

1- یوسف / 24.

2- یوسف / 56.

به طور قطع و یقین پادشاه آن زمان کافر بوده ولی حضرت یوسف علیه السلام از او درخواست می کند که به او منصب و مقام مملکتی عطا کند.

پس اگر خدمت به کفار منافات با عصمت دارد پس العیاذ باللہ باید گفت یوسف به نفی عصمت از امیر مؤمنان علیه السلام اولی تر است. زیرا اگر حضرت علی علیه السلام به فرض در جنگی کمک خلفاء کرده باشند اولاً به اختیار نبوده و ثانیاً خلفاء شهادتین به زبان جاری می کردند ولی یوسف علیه السلام خود درخواست مقام کرده و آن پادشاه هم زبانی و هم قلبی، کافر بوده است.

باید دقت کرد که همین جواب را می توان در مورد کمک سلمان و عمار (رحمهما الله) به دستگاه خلافت بیان کرد.

اما درباره مادر محمد حنفیه که به دست خلفاء اسیر شده بود و حضرت او را از ایشان قبول فرمود این هم به دلایل گذشته و به دلیل حدیثی که علامه محمد باقر مجلسی (اعلی الله مقامه) از حضرت باقر العلوم محمد بن علی (صلوات الله علیهما) در کتاب بحار از قول کتاب خراج راوندی نقل کرده است نمی تواند دلیلی بر حقانیت ایشان باشد.

دعبل خزاعی از امام ثامن الحجج ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه و ایشان از قول پدران بزرگوارشان از امام پنجم حضرت محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که عده ای از شیعیان از جمله جابر بن یزید جعفری از حضرت باقر علیه السلام سؤال کردند آیا پدرتان علی علیه السلام به امامت اولی و دومی راضی بودند؟ حضرت فرمودند: خدا می داند که نه. باز ایشان پرسیدند: پس اگر راضی نبودند چرا با آن زنی که به دست ایشان سپرده شده بود (خوله حنفیه) ازدواج فرمودند؟ حضرت به دنبال جابر بن عبدالله انصاری صحابی خاص رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرستاده و به این گروه فرمودند که از او سؤال کنید (زیرا او شاهد عینی ماجرا بوده و انکارش کار آسانی نمی باشد).

آن گروه نیز از او سؤال کرده و جابر جواب ایشان را اینگونه داد:

(آه آه لقد ظننت انی اموت و لا اسأل عنی هذا ان سألتمونی فاسمعوا و عوا).

آه آه گمان می کردم که بمیرم و کسی در این باره از من سؤال نکند حالا که پرسیدید پس خوب بشنوید و حفظ کنید.

وقتی که اسیران (جنگی در زمان خلیفه اول) وارد شدند آن زن حنفیه نیز در بین ایشان بود وقتی چشمش به مردم افتاد به سمت قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم رفته و با گریه گفت (السلام علیک یا رسول الله و علی اهل بیتک من بعدک) این امت تو هستند که ما را به اسارت گرفتند همانطور که کفار دیلم را به اسارت می گیرند به خدا قسم ما هیچ گناهی در نزد ایشان به جز میل و علاقه به اهل بیت تو نداریم پس بنگر که به سیئه و بدی ها به حسنه تبدیل شده و ما به اسارت گرفته شدیم. (1)

سپس رو به مردم کرد و گفت چرا ما را در حالی که شهادت به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و اله وسلم می دهیم به اسارت گرفته اید؟

مردم گفتند: زیرا شما زکاتتان را به ما نمی دادید.

او گفت: باشد مردانمان زکات ندادند چه ربطی به زنان دارد؟

مردم که گویی سنگی در گلو دارند از جواب فرو ماندند.

در این شرایط طلحه و خالد لباسهایشان را بر سر او انداختند و با اینکار قصد تصاحب وی را کرده بودند ولی او گفت من که عریان نیستم که مرا می پوشانید به او گفته شد ایشان قصد خریدن تو را دارند پس هر کدام که بیشتر بخرد او مالک توست گفت: هیئات این اتفاق هرگز نخواهد افتاد و هیچ کس نمی تواند به نحوه ی ملکیت مرا به چنگ آورد و هر کس هم که بخواهد شوهر من شود باید خبر از آن سخنی که در هنگام ولادت به زبان جاری ساخته ام بدهد و آن را بگوید.

پس مردم همه سکوت کرده و به یکدیگر از روی تعجب نگاه می کردند خلیفه اول گفت: شما را چه می شود که به یکدیگر نگاه می کنید تا آنجا که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از سخن او در حال ولادت خبر دادند و فرمودند تمام اینها در لوحی که به همراه -

ص: 49

1- علت برخی از جنگ های پس از پیامبر با اعراب به خاطر وفاداری ایشان نسبت به اهل بیت علیهم السلام بوده است همان هایی که گفتند ما در غدیر با علی علیه السلام بیعت کرده ایم و زکات خویش را نیز به او می دهیم پس خلفاء ایشان را مرتد اعلام کرده در حالی که ایشان نماز می خواندند و عبادت خدا را بجای می آوردند و جالب است که الآن امثال مؤلف کتاب اسئله در کتابش به چنین جنگ هایی افتخار می کند لکن عده زیادی از علمای اهل سنت این نبردها را خطا می شمردند جنگ هایی مانند نبرد خالد بن ولید با مالک بن نویره شیبه و قتل او و زنا با همسر او و این واقعه از بس فجیع بود که حتی عمر به او اعتراض کرده و وعده حد به او داد. لکن ابوبکر عمل خالد را توجیه کرده و او را مجتهدی که خطا نموده است نامید؛ تاریخ خلیفه بن خیاط /68.

اوست نوشته شده است در اینجا آن زن لوح مذکور را خارج کرده و به سمت مردم انداخت و آنها نیز تمام آنچه که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده بود را در آن یافتند.

پس اولی (با یک حالت منت آمیزی) گفت: ای ابا الحسن این زن را بردار که مبارکت باشد سلمان و مقداد و اباذر و عمار به او اعتراض کرده و گفتند هیچ کس حق منت گذاشتن بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام را ندارد.

پس علی علیه السلام خوله حنفیه (همان زن) را به منزل اسماء بنت عمیس فرستادند و او آنجا بود تا وقتی که برادرش به خدمت حضرت رسید. پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن زن را به نکاح خویش در آوردند (و او را به عنوان کنیز به منزل نبردند بلکه به عنوان همسر و عیال با او معاشرت نمودند) سخن جابر به اینجا که رسید آن گروه شیعه گفتند: ای جابر خداوند تو را از آتش جهنم نجات دهد همانگونه که ما را از آتش شک نجات دادی. (1)

پس همان طور که در حدیث ملا-حظه فرمودید حضرت مولا- علی علیه السلام خوله یعنی همان زن حنفیه را به عنوان کنیز از خلفاء دریافت نمودند که کسی گمان کند ایشان تأیید کار خلفاء را کرده اند بلکه حضرت با آن زن آزاد ازدواج کرده و به وسیله آن، کرامت او را از دست خلفاء نجات دادند.

به هر حال اگر کسی به این روایت ایراد وارد کند جواب نخست ما برای اقناع او کافی است.

ص: 50

موضوع دوم: خلافت و جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در واقع حق علی بن ابیطالب علیه السلام نبوده و شیعیان بدون دلیل او را وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم می دانند.

اشاره

خلافت و جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در واقع حق علی بن ابیطالب علیه السلام نبوده و شیعیان بدون دلیل او را وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم می دانند.

ص: 51

خلافت و جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و اله در واقع حق علی بن ابیطالب علیه السلام نبوده و شیعیان بدون دلیل او را وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و اله می دانند

شبهه انداز برای اثبات مدعای خویش به دلایلی پوچ چنگ زده که ماقبل از بررسی آن دلایل به گوشه ای از روایات اهل سنت در باب جانشینی و خلافت بی شک و تردید حضرت ابا الحسن المرتضی علی بن ابیطالب (صلوات الله علیه) می پردازیم و سپس به شبهات سلیمان خراشی جواب خواهیم گفت.

حقانیت حضرت علی علیه السلام در کتب اهل سنت

کتاب صحیح مسلم نوشته مسلم بن حجاج نیشابوری

1- (قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم لعلی: انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی) (1) رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم به علی علیه السلام فرمودند جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است جز آنکه پس از من پیامبری نیست.

2- (قالت عایشه خرج النبی غداً و علیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جئت فاطمه فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال: انما يريد الله ليزهد عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيراً) (2)

عایشه روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم یک روز صبح در حالی که برد یمنی سیاه رنگی به بر داشتند -

ص: 52

1- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، صفحه 1041، حدیث 2404.

2- همان، صفحه 1049، حدیث 2424.

خارج شدند پس حسن بن علی علیه السلام آمدند و پیامبر او را داخل فرمودند سپس فاطمه سلام الله علیها آمدند پس او را نیز داخل فرمودند سپس علی علیه السلام آمدند و او را نیز داخل کردند و سپس فرمودند: «همانا خداوند اراده کرده است که از شما اهل بیت پلیدی را محو گرداند و شما را به گونه ی خاصی تطهیر نماید».

از این حدیث مشخص می شود که علی علیه السلام از کسانی است که خدا ایشان را تطهیر کرده است.

ابن قتیبہ دینوری در الامامہ و السیاسہ نوشته است که حضرت علی علیه السلام در روزی که به اجبار از او بیعت گرفته اند به خلفاء فرموده است من از شما به خلافت سزاوارترم. (1)

با توجه به این دو روایت که از منابع اهل سنت نقل شده می توان دریافت که چون امام علی علیه السلام از خانواده ای است که تطهیر شده اند پس مسلماً دروغ نمی گوید و حضرت فرموده است که من به خلافت سزاوارترم، نتیجه چه می شود؟

کتاب صحیح بخاری نوشته محمد بن اسماعیل بخاری

3 - (قال النبي صلى الله عليه وسلم لعلی: أما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسى). (2)

پیامبر صلی الله علیه وسلم به علی علیه السلام فرمودند: آیا راضی نیستی که نسبت به من، مانند هارون نسبت به موسی باشی.

ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی نوشته محب الدین طبری

4 - (قال النبي صلى الله عليه وسلم هل انت منی بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبی بعدی). (3)

جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است جز اینکه همانا بعد از من نبی دیگری نیست.

5 - (قال النبي صلى الله عليه وسلم: علی منی بمنزلة منی من ربي). (4)

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: جایگاه علی علیه السلام نسبت به من مانند جایگاه من نسبت به خداست.

ص: 53

1- الامامة والسياسة / 11.

2- صحیح بخاری، کتاب الفضائل، صفحه 659، حدیث 3706.

3- ذخائر العقبی/63.

4- همان /64.

6 - (قال النبي صلى الله عليه وسلم: ما من نبي الا وله نظير في امته و على نظيرى). (1)

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: هیچ پیامبری نیست مگر آنکه در میان امت خودش یک نظیر و مانند دارد و علی علیه السلام نظیر و مانند من است.

7- (عن البراء بن عازب رضی الله عنهما قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم في سفر فنزلنا بغدير خم فنودي فينا الصلاه جامعه و كسح لرسول الله صلى الله عليه وسلم تحت شجره فصلى الظهر و اخذ بيد علي وقال الستم تعلمون اني اولي بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى فاخذ بيد علي وقال اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه قال فلقبه عمر بعد ذلك فقال هنيئاً لك يا بن ابي طالب اصبحت و امسيت مولى كل مؤمن و مومنه). (2)

براء بن عازب رضی... عنهما گوید در سفری نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بودیم که به غدیر (خُم) رسیدیم پس در بین ما ندای شرکت در جماعت دمیده شد و برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم زیر درختی را پاکیزه کردند پس پیامبر نماز ظهر را بجا آوردند و دست علی علیه السلام را گرفتند و فرمودند: آیا نمی دانید که من به مؤمنان از خودشان سزاوارترم، گفتند، بلی. پس دست علی علیه السلام را گرفته و فرمودند: بار خدایا هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست، بار خدایا هر که او را دوست دارد دوست بدار و هر که دشمن اوست با او دشمنی کن. راوی ادامه داد که پس بعد از آن واقعه، عمر او را ملاقات کرد و به او گفت: گوارایت باد ای پسر ابی طالب تو مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه گردیدی.

8 - (عن عمر و قد جاءه اعرابيان يختصمان فقال لعلى افض بينهما يا ابا الحسن فقضى على بينهما فقال أحد هما هذا يقضى بيننا؟ فوثب عمر و اخذ بتليبيه و قال و يحك ما تدرى هذا هذا مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنه و من لم يكن مولاه فليس بمؤمن). (3)

از عمر روایت شده که دو اعرابی در حالی که با یکدیگر مخاصمه می کردند نزد او آمدند او نیز آنها را به سراغ امام علی علیه السلام فرستاد و گفت حکم کن ای ابا الحسن، پس علی علیه السلام بین آن دو حکم کردند. پس یکی از آنها گفت: این شخص بین ما قضاوت کند؟ پس عمر برخاست و یقه اش را گرفت و گفت وای بر تو آیا می دانی این کیست؟ این مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن است و هر که او مولایش نباشد مؤمن نیست.

ص: 54

1- همان /64.

2- همان /67.

3- همان /68.

9- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم ان علياً منى و انا منه و هو ولي كل مؤمن بعدى). (1)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: همانا علی علیه السلام از من و من از او هستم و پس از من او ولی همه مؤمنان است.

10- (عن علی ان النبي صلى الله عليه واله وسلم لما راجعه ابابكر قال له جبرئيل جاءني فقال لن يؤدي عنك الا انت اورجل منك). (2)

علی علیه السلام فرمودند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه واله وسلم ابوبکر را از ابلاغ سوره توبه برگرداندند به او فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت این سوره را جز خودت و یا مردی از خودت نباید به مردم برساند.

11- (قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ليله اسرى بي انتهيت الى ربي عزوجل فاوحى الي في علي ثلاثا انه سيد المسلمين وولى المتقين وقائد الغر المحجلين). (3)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: در شب معراج که سیر من به پروردگار عزوجل منتهی شد سه بار در مورد علی علیه السلام به من وحی گردید که او سید مسلمانان و ولی متقین و پیشوای پیشانی سفیدان است.

12- (قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: وصي و وارثي يقضى ديني و ينجز موعدي علي بن ابيطالب رضی الله عنه). (4)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: علی بن ابیطالب علیه السلام وصی من و وارث من است و قرض مرا ادا می کند و وعده های مرا محقق می کند.

ص: 55

1- ذخائر العقبی / 68.

2- همان / 69.

3- همان / 70.

4- همان / 71.

13- (عن البراء بن عازب قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه واله وسلم... الى ان قال: اخذ بيد علي بن ابيطالب فقال: اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه فلقية عمر بن الخطاب... الى آخر الرواية). (1)

براء بن عازب گفت: با رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم بودیم تا اینکه روایت کرد: دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفته و فرمودند: بار خدایا هر که من مولای او هستم پس علی مولای اوست. پس عمر بن خطاب با او ملاقات کرد... تا آخر روایت...

14- (ان ابابکر قال علی منبر رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: اقبلونی فلست بخیرکم و علی فیکم). (2)

همانا ابابکر بر منبر رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم گفت: بیعت با من را رها کنید من بهترین شما نیستم در حالی که علی علیه السلام در بین شماست.

15- (قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لعلى اله الا ترضى أن تكون منى بمنزله هارون من موسى غير انه لا نبي بعدى). (3)

رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم به علی علیه السلام فرمودند: آیا راضی نیستی که جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی باشد جز آنکه پیامبری پس از من نیست.

16- (عن انس قال قلنا لسلمان الفارسی: سل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم من وصيه فسأل سلمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال من كان وصى موسى بن عمران قال: يوشع بن نون قال ان وصيى و وارثى يقضى دينى و منجز وعدى على بن ابيطالب). (4)

انس گوید به سلمان فارسی گفتیم: از رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم در مورد وصیش پرس پس سلمان از رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم پرسید و پیامبر فرمودند: وصی موسی بن عمران که بود؟ سلمان گفت: یوشع بن نون. پیامبر فرمودند: همانا وصی و وارث من که قرض مرا ادا می کند و وعده مرا محقق می کند علی بن ابیطالب علیه السلام است.

از این حدیث بر می آید وصایت حضرت مولا علیه السلام برای پیامبر صلى الله عليه واله وسلم مانند وصایت یوشع برای موسی می باشد.

ص: 56

1- تذكرة الخواص 262/1.

2- همان 358/1.

3- همان 200/1.

4- همان 308/1.

17- (قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: لعلى انت منى بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبي بعدى). (1)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم به علی علیه السلام فرمودند: جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است جز اینکه همانا بعد از من نبی دیگری نیست.

18- (عن زيد بن ارقم قال: إن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: من كنت مولاه فعلى مولاه). (2)

زید بن ارقم گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست.

19- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم: اما انت يا على فمنى وانا منك وانت ولى كل مؤمن بعدى). (3)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: ای علی تو از من و من از تو هستم و تو پس از من ولى همه مؤمنان هستی.

20- (قال رسول صلى الله عليه واله وسلم: إن اخي و وزيرى و خليفتى فى اهلى و خير من اترك بعدى يقضى دىنى و ينجز موعدى على بن ابيطالب). (4)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: همانا برادر و وزیر و جانشین من در اهل و خاندان من و بهترین کسی که پس از خود بجا می گذارم و قرض مرا ادا می کند و وعده مرا محقق می کند علی بن ابیطالب علیه السلام است.

21- (قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: إن الله اصطفانى و اصطفاك فاختراني للنبوه و اختارك للامامه فمن انكر امامتك فقد انكر نبوتى). (5)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: همانا خداوند من را برای نبوت و تو را برای امامت برگزید پس هر که امامت تو را انکار کند نبوت مرا انکار کرده است.

22- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم: ان علياً منى و انا منه و هو ولى كل مؤمن).

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: همانا علی از من و من از او هستم و او ولى همه مؤمنان است.

23- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم: انا المنذر و على الهادى و بك يا على يهتدى المهتدون من بعدى)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: من منذر (بیم دهنده) و علی هادی (هدایت کننده) است و به واسطه تو ای علی، پس از من هدایت شوندگان هدایت می شوند.

2- همان 98/1 و 99 و 102 و 106.

3- همان 42/1.

4- همان 299/2.

5- همان 167/1.

24- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم: انا خاتم الانبياء و انت يا على خاتم الاوصياء). (1)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: من خاتم پیامبران و تو ای علی خاتم اوصیاء هستی.

25- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم: على خير البشر فمن أبى فقد كفر). (2)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: علی بهترین بشر است و هر که نپذیرد کافر شده است.

26- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم: من قاتل عليا على الخلافة فاقتلوه كائناً من كان). (3)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: هر که با علی علیه السلام بر سر خلافت بجنگد بکشیدش هر که باشد.

27- (عن ابن عباس رضی الله عنه قال: دعاني رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فقال لي: ابشرك ان الله تعالى ايدني بسيد الاولين و

الاخرين و الوصيين على فجعله كفوا ابنتي فان اردت ان تنتفع فاتبعه). (4)

ابن عباس رضی الله عنه گفت: رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم مرا خوانده و فرمودند: ترا بشارت می دهم که خداوند متعال مرا به سید اولین و آخرین و وصیین تائید فرمود و او را کفو و هم شأن دخترم قرار داد پس اگر می خواهی منتفع گردی از او پیروی کن.

28- (عن حذيفة رفعه لو علم الناس انّ علياً متى سمى امير المؤمنين ما انكروا فضله و سمى امير المؤمنين و آدم بين الروح و الجسد). (5)

حذیفه روایت کند: اگر مردم می دانستند که علی علیه السلام از چه زمانی امیر مؤمنان نامیده شده است فضل او را انکار نمی کردند او زمانی امیر مؤمنان نامیده شد که آدم بین روح و جسد بود.

29- (عن ابى هريره قال قيل يا رسول الله متى وجبت لك النبوه؟ قال: قبل أن يخلق الله آدم و نفخ الروح فيه و قال و اذ اخذ ربك من بنى

آدم ... قالت الارواح بلى. قال الله تعالى انا ربكم و محمد نبيكم و على اميركم). (6)

ابی هریره گفت: به رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم گفته شد چه زمانی نبوت شما واجب شد؟ پیامبر فرمودند: قبل از آفرینش آدم و دمیدن روح در او، آن هنگامی که پروردگار از بنی آدم عهد گرفت که... و ارواح گفتند: بله خداوند متعال فرمود من پروردگار شما، محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر شما و علی علیه السلام امیر شماست.

ص: 58

1- همان 73/2.

2- همان 78/2.

3- همان 82/2.

4- همان 279/2.

5- همان 279/2.

6- همان 279/2.

30- (عن عتبه بن عامر الجهني قال: بايعنا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم على قول: «ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمداً نبه و عليا وصيه فای من الثلاثة تركناه كفرنا».) (1)

عتبه بن عامر جهنی گوید: با رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم بر این سخن بیعت کردیم «همانا هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست، شریکی ندارد و محمد پیامبر او و علی وصی او است.» و هر یک از طوای این سه را ترک کنیم کافر شده ایم.

31- (عن علي الرفعه: إن الله تعالى جعل لكل نبي وصياً جعل شيث وصي آدم و يوشع وصي موسى و شمعون وصي عيسى و علياً وصي و وصي خیر الاوصياء عيسى في البداء و انا الداعي و هو المضيء.) (2)

از علی علیه السلام روایت می کنند که فرمودند: همانا خداوند متعال برای هر پیامبری وصی قرار داده است شیث وصی آدم، یوشع وصی موسی، شمعون وصی عیسی و علی علیه السلام وصی من است، و وصی من بهترین اوصیاء در آفرینش است و من دعوت می کنم و او اجرا می کند.

32- (عن علي عليه السلام الرفعه: يا علي انت تبرى ذمتي و انت خليفتي علي امتي.) (3)

از علی علیه السلام روایت می کنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای علی تو ذمه مرا بری می کنی و جانشین من بر امت من هستی.

33 - (قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: كنت انا و علي نوراً عن يمين العرش... الى ان قال انا و علي شي واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب ففي النبوه و في علي الامامه.) (4)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم: فرمودند من و علی نوری در سمت راست عرش بودیم... تا اینکه فرمودند: من و علی، یکی بودیم تا اینکه در صلب عبدالمطلب جدا شدیم پس نبوت در من و امامت در علی قرار گرفت.

34- (قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: يا علي انت اخي و انا اخوك انا المصطفى للنبوه و انت المجتبي للامامه انت وصي و وارثي.) (5)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: ای علی علیه السلام تو برادر من و من برادر تو هستم من برای نبوت برگزیده شدم و تو برای امامت انتخاب شدی تو وصی و وارث من هستی.

ص: 59

1- همان 280/2.

2- همان 280/2.

3- همان 280/2.

4- همان 47/1.

5- همان 370/1.

35- (عن ابی هریره قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (فی حدیث): لا تقعوا فی علی فانه منی و انا منه و هو ولی و وصی من بعدی). (1)

ابو هریره نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: غیبت علی علیه السلام را نکنید همانا او از من و من از او هستم، او ولی و وصی من، پس از من است.

36- (عن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال: يا علی انت حجه الله و انت باب الله و انت الطريق الى الله و انت النبأ العظيم و انت الصراط المستقیم و انت المثل الاعلی و انت امام المسلمین و امیر المؤمنین و خیر وصیین و سید الصدیقین.

يا علی انت الفاروق الاعظم و انت الصدیق الاکبر و ان حزبک حزبی و حزبی الله و ان حزب اعداءک حزب الشیطان). (2)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: ای علی علیه السلام تو حجت خدا و باب خدا، هستی تو راه رسیدن به خدا و تو خبر عظیم و صراط مستقیم و مثل اعلی و امام مسلمانان و امیر مؤمنان و بهتر وصیین و سید صدیقین هستی، ای علی علیه السلام تو فاروق (جدا کننده حق از باطل) اعظم و صدیق اکبر هستی و همانا حزب تو، حزب من و حزب من حزب خدا است و همانا حزب دشمنان تو، حزب شیطان است.

کنز العمال نوشته متقی هندی

37- (عن النبی صلى الله عليه واله وسلم قال: ما تریدون من علی؟ ما تریدون من علی؟ ما تریدون من علی؟ ان علیاً منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی). (3)

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: از علی علیه السلام چه می خواهید؟ از علی علیه السلام چه می خواهید؟ از علی علیه السلام چه می خواهید؟ همانا علی علیه السلام از من و من از او هستم و او ولی همه مؤمنان، پس از من است.

38- (عن النبی صلى الله عليه واله وسلم، قال: يا علی اما ترضی ان تكون منی بمنزله هارون من موسى الا انه لیس بعدی نبی). (4)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: ای علی علیه السلام آیا راضی نمی شوی که جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی باشد جز آنکه پس از من پیامبری نیست.

ص: 60

1- همان 234/2.

2- همان 402/3.

3- کنز العمال 599/11 ح 32883.

4- همان 599/11 ح 32886.

39- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: من كنت مولاه فعلى مولاه). (1)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: هر که من مولای اویم پس علی علیه السلام مولای اوست.

40- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال قال: من كنت وليه فعلى وليه). (2)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: هر که من ولی اویم پس علی علیه السلام ولی اوست.

41- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: على امام البرره وقاتل الفجره منصور من نصره مخذول من خذله). (3)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: علی علیه السلام پیشوا و امام نیکوکاران و قاتل بدکاران است. هر که او را یاری کند پیروز است و هر که او را رها کند خوار می شود.

42- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: على منى وانا من على ولا يؤدى عنى الا انا او على). (4)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: علی علیه السلام از من است و من از علی هستم و از جانب من ادا نمی شود مگر توسط خودم یا بواسطه علی.

43- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: على بن ابيطالب مولى من كنت مولاه). (5)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: علی بن ابیطالب علیه السلام مولی هر کسی است که من مولای او هستم.

44- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم لفاطمه عليها السلام قال: اما علمت ان الله عزوجل اطلع على اهل الارض فاختر منهم اباك فبعثه نبياً ثم اطلع الثانية فاختر بعلك فاوحى الى فانكحته و اتخذته وصياً). (6)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم به فاطمه علیها السلام فرمودند: آیا می دانی که خداوند عزوجل بر اهل زمین نگاهی کرد و سپس از میان آنها پدرت را به عنوان پیامبر برگزید و در نگاه دوم شوهرت را برگزید و به من وحی کرد که تو را به نکاح او درآورم و او را وصی خود قرار دهم.

45- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم لفاطمه عليها السلام قال: اما ترضين يا فاطمه ان الله اطلع على وجه الارض فاختر منهم رجلين فجعل احدهما اباك و الاخر بعلك). (7)

ص: 61

1- همان 602/11 ح 32905.

2- همان ح 32906.

3- همان ح 32909.

4- همان 603/11 ح 32913.

5- همان ح 32916.

6- همان 604/11 ح 32923.

7- همان 605/11 ح 32925.

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم به فاطمه علیها السلام فرمودند: آیا راضی نیستی ای فاطمه که خداوند بر زمین نگاهی کرد و از بین آنها دو مرد را انتخاب کرد که یکی از آنها پدر تو و دیگری شوهر توست.

46- (عن النبي صلی الله علیه واله وسلم قال لعلي عليه السلام اما ترضی ان تكون منی بمنزله هارون من موسی الا انك ليس [\(1\)](#) بنبي انه لا ينبغي لي ان اذهب الا وانت خليفتي). [\(2\)](#)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم به علی علیه السلام فرمودند: آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی جز آنکه تو پیامبر نخواهی بود و سزاوار نیست که من بروم مگر آنکه تو جانشین من باشی.

47- (عن النبي صلی الله علیه واله وسلم قال: ان المدینه لا تصلح الا بی وبک). [\(3\)](#)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم به علی علیه السلام فرمودند: مدینه اصلاح نمی شود مگر به واسطه من و تو.

48- (عن النبي صلی الله علیه واله وسلم قال: ألا إن الله وليي وأنا ولي كل مؤمن من كنت مولاة فعلي مولاة). [\(4\)](#)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: بدانید که خداوند ولی من و من ولی هر مؤمنی هستم هر که من مولای اویم پس علی علیه السلام مولای اوست.

49- (عن النبي صلی الله علیه واله وسلم قال: اللهم من كنت مولاة فعلي مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اعن من اعانه). [\(5\)](#)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: بار خدایا هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست بار خدایا هر که او را ولی خود قرار دهد ولی او باش و هر که با او دشمنی کند دشمن او باش و هر که او را یاری کند یاریش کن و هر که به او کمک کند او را کمک کن.

50 - (عن النبي صلی الله علیه واله وسلم قال: من یکن الله ورسوله مولاة فان هذا مولاة یعنی علیاً). [\(6\)](#)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: هر که خدا و رسولش مولای اویند این علی علیه السلام مولای اوست.

51 - (عن النبي صلی الله علیه واله وسلم قال: یا بریده الست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ من مولاة فعلي مولاة). [\(7\)](#)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: ای بریده آیا من به مؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم، هر که من مولای او هستم پس علی علیه السلام مولای اوست.

ص: 62

1- عبارت به همین شکل وارد شده است.

2- همان 606/11 ح 32931.

3- همان 606/11 ح 32933.

4- همان 608/11 ح 32945.

5- همان 609/11 ح 32946.

6- همان 609/11 ح 32948.

7- همان ح 32949.

52 - (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: إن وصبي و موضع سرى و خير من اترك بعدى و ينجز عدتي و يقضي ديني على بن ابيطالب). (1)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: همانا وصی و موضع سر من و بهترین کسی که پس از خود و می گذارم که وعده های من را محقق می کند و دیونم را ادا می کند علی بن ابیطالب علیه السلام است.

53 - (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: اوصى من آمن بي و صدقني بولاية علي بن ابيطالب فمن تولاه تولاني و من تولاني فقد تولي الله...). (2)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: کسانی را که به من ایمان دارند و مرا تصدیق می کنند به (پذیرش) ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام سفارش می کنم پس هر که ولایت او را بپذیرد ولایت مرا پذیرفته و هر که ولایت مرا بپذیرد ولایت خدا را پذیرفته.

54 - (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: لا تقل هذا، فهو، اولى الناس بكم بعدى يعني علياً). (3)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: این را نگو، پس او یعنی علی علیه السلام سزاوارترین مردم به شما پس از من است.

55 - (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: يا بريده إن علياً وليكم بعدى فاحب علياً فانه يفعل ما يؤمر). (4)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: ای بریده همانا علی علیه السلام ولی شما پس از من است پس او را دوست می دارم همانا او کاری را می کند که بدو امر شده است.

56 - (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: انا المنذر و على الهادي و بك يا على يهتدى المهتدون من بعدى). (5)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: من منذر (بیم دهنده) و علی علیه السلام الهادی است و به واسطه ی تو، ای علی علیه السلام پس از من کسانی که خواهان هدایت باشند، هدایت می شوند.

57 - (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: تكون بين الناس فرقة و اختلاف فيكون هذا و اصحابه على الحق. يعني علياً). (6)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: در بین مردم تفرقه و اختلاف می افتد و علی علیه السلام و اصحابش بر حق هستند.

58 - (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: من لم يقل على خير الناس فقد كفر). (7)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: هر که نگوید که علی علیه السلام بهترین مردم است کافر است.

ص: 63

1- همان 610/11 ح 32952.

2- همان 610/11 ح 32953.

3- همان 612/11 ح 32961.

4- همان ح 32963.

5- همان 620/11 ح 33012.

6- همان 621/11 ح 33016.

7- همان 625/11 ح 33045.

59- (البراء بن عازب قال اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فى حجته التي حج فنزل في بعض الطريق فامر الصلاه جامعه فاخذ بيد على فقال الست اولى بالمومنين من انفسهم؟ قالوا بلى قال الست اولى بكل مومن من نفسه؟ قالوا بلى قال فهذا ولى من انا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه). (1)

براء بن عازب گفت: به همراه رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم مشرف به حج شدیم پس در نقطه ای از مسیر توقف کرده و امر به نماز جماعت فرمودند و سپس دست امام علی علیه السلام را گرفتند و فرمودند: آیا من به مؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم؟ پاسخ دادند، بلی مجدداً پرسیدند آیا من از همه مؤمنان سزاوارتر به آنها از خودشان نیستم؟ پاسخ دادند، بلی سپس فرمودند: پس این علی علیه السلام ولى هر کسی است که من مولای او هستم. بار خدایا هر که ولایت او را بپذیرد ولى او باش و هر که با او دشمنی کند دشمن او باش.

60- (قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم العلى انت منى بمنزله هارون من موسى الا انه لاني بعدى). (2)

رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم به علی فرمودند: جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است جزء آنکه پس از من پیامبری نیست.

61- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم على منى وانا من على ولا يودى عنى انا انا او على). (3)

پیامبر صلى الله عليه واله وسلم فرمودند: علی علیه السلام از من و من از علی علیه السلام هستم و از جانب من ادا نمی شود مگر توسط خودم یا توسط علی علیه السلام.

ص: 64

1- جامع الاصول 237/7.

2- همان 237/7.

3- همان 240/7.

62 - (قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: ما تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن من بعدی). (1)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: از علی علیه السلام چه می خواهید از علی علیه السلام چه می خواهید از علی علیه السلام چه می خواهید، همانا علی علیه السلام از من و من از او هستم و او پس از من ولی همه مؤمنان است.

63 - (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: من كنت مولاه فعلى مولاه). (2)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: هر که من مولای اویم علی علیه السلام مولای اوست.

64 - (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: رحم الله علياً اللهم ادر الحق معه حيث دار). (3)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: خداوند علی علیه السلام را رحمت کند بار خدایا حق را با او هر کجا که باشد جاری کن.

65 - (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: على منى وانا من على ولا يودی عنى الا انا او على). (4)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: علی علیه السلام از من و من از علی علیه السلام هستم و ادا نمی شود از جانب من مگر توسط خودم یا علی علیه السلام.

66 - (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم لعلى قال: اما ترضى ان تكون منى بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى). (5)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم به علی فرمودند: آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی جز آنکه بعد از من پیامبری نیست.

ص: 65

1-1 سنن الترمذی، کتاب المناقب، باب 20 حدیث 3721 صفحه 977.

2- همان حدیث 3722 صفحه 1978.

3- همان حدیث 3723 صفحه 978.

4- همان باب 21 حدیث 3728 صفحه 979.

5- همان حدیث 3733 صفحه 1980.

67- (عن البراء بن عازب قال اقبلنا مع رسول الله صلى الله عليه واله وسلم في حجة التي حج فنزل في بعض الطريق فامر الصلاه جامعه فاخذ بيد علي فقال الست اولي بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى قال الست اولي بكل مومن من نفسه؟ قالوا بلى قال فهذا ولي من انا مولاه اللهم وال من والاه اللهم عاد من عاداه). (1)

براء بن عازب گفت: با رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم مشرف به حج شدیم پس در نقطه ای از مسیر پیامبر صلی الله علیه واله وسلم به نماز جماعت امر فرمودند پس دست علی علیه السلام را گرفتند و فرمودند: آیا من از مومنین به آنها سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بلی، فرمودند: آیا من به هر مومنی از خودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بلی، فرمودند: پس این علی علیه السلام ولی کسی است که من مولای او هستم، بار خدایا هر که ولایت او را بپذیرد ولی او باش و هر که با او دشمنی کند دشمن او باش.

68- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال لعلي: الا ترضى ان تكون مني بمنزله هارون من موسى). (2)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم به علی علیه السلام فرمودند: آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی.

69- (عن سعد بن ابی وقاص قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول: من كنت مولاه فعلى مولاه). (3)

سعد بن ابی وقاص می گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه واله وسلم شنیدم که می فرمودند: هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست.

ص: 66

1- سنن ابن ماجه / باب 11 حدیث 116 صفحه 30.

2- همان / حدیث 115.

3- سنن ابن ماجه، باب 11 حدیث 121 صفحه 31.

70 - (عن علی بن ابی طالب لما نزلت هذه الاية على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: وانذر عشيرتک الاقربین... الى ان قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: فايكم يوازرني على هذا الامر على ان يكون اخي و وصيي و خليفتي فيكم قال فاجحم القوم عنها جميعاً وقلت... انا يا نبی الله اکون وزيرک عليه فاخذ برقبتي ثم قال: ان هذا اخي ووصيي و خليفتي فيکم فاسمعوا له واطيعوا...)(1)

علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کند: زمانی که این آیه به رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم نازل شد «خاندان نزدیکت را انداز (بیم) ده...» تا آنجا که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: کدامیک از شما مرا بر این امر پشتیبانی می کند تا برادر و وصی و جانشین من در بین شما گردد پس همه از آن باز ایستادند و من عرض کردم ای پیامبر خدا من در این امر وزیر تو می باشم پس پیامبر دست برگردن من گذاشته و فرمودند: همانا این علی برادر و وصی و خلیفه من در بین شما می باشد پس حرف او را گوش کنید و مطیع او باشید.

71 - (عن النبی صلی الله علیه واله وسلم: افلا ترضی یا علی ان تكون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی)(2)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند آیا راضی نیستی ای علی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی جز آنکه پیامبری پس از من نیست.

ص: 67

1- تاریخ طبری، جزء 2 صفحه 217.

2- همان 144/3.

72 - (عن ابی هریره قال من صام یوم ثمانیه عشر من ذی الحجه کتب الله له الصیام ستین شهرا وهو یوم غدیر خم لَمَا اخذ رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بید علی بن ابی طالب فقال: من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بن خطاب: بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولای کل مومن و انزل الله: الیوم اکملت لکم دینکم). (1)

ابی هریره می گوید: هر که روز هیجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد خداوند ثواب روزه شصت ماه را برای او می نویسد و آن روز غدیر خم است که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم دست علی بن ابی ایطالب علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست، پس عمر بن خطاب گفت: به به توای علی بن ابی طالب علیه السلام که مولای من و مولای همه مؤمنین گردیدی و خداوند آیه زیر را نازل فرمود: (امروز دینتان را تکمیل نمودم). (2)

73 - (عن ابن عباس فی قوله: انما ولیکم الله ورسوله قال نزلت فی علی خاصه و قوله و من یتول الله ورسوله والذین آمنوا فی علی نزل وقوله: بلغ ما انزل الیک نزلت فی علی أمر رسول الله ان يبلغ فیہ فاخذ بید علی وقال: من کنت مولاه فعلی مولاه). (3)

ابن عباس در مورد سخن خداوند (جز این نیست که ولی شما خدا و رسول اوست و...) (4) گفته است که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده و این سخن خداوند (و هر که خدا و رسول خدا و مؤمنین را ولی خود قرار دهد) (5) در مورد علی علیه السلام نازل شده و این سخن خداوند (آنچه که بر تو نازل شده تبلیغ کن) (6) در مورد علی علیه السلام نازل شده و به رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم امر کرده است که آنرا تبلیغ کند، پس او دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای او هستم علی علیه السلام مولای اوست.

74 - (عن ابن عباس و جابر بن عبدالله قالوا: امر الله محمداً ان ینصب علیاً للناس لیخبرهم بولایته فتخوف رسول الله ان یقولوا حابا ابن عمّه وان یطعنوا فی ذلك علیه -

ص: 68

1- شواهد التنزیل 158/1.

2- سوره مائده، آیه 3.

3- شواهد التنزیل 184/1.

4- سوره مانده، آیه 55.

5- همان 56/.

6- همان 67/.

فاوحى الله اليه «يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك» الاية فقام رسول الله بولايته يوم غدیر خم(1).

3 - ابن عباس و جابر بن عبدالله روايت کردند: خداوند به محمد صلى الله عليه واله وسلم امر فرمود که على عليه السلام را برای مردم به امامت نصب کند تا آنها را به ولايت او خبر دهد پس رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم می ترسید که بگویند پسر عمویش را آورده و در این مورد از او سرپیچی کنند، پس خداوند به او وحی فرمود: (ای رسول آنچه که از پروردگارت بر تو نازل شده است را تبلیغ کن)(2) پس رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم در روز غدیر خم به ولايت او قیام فرمود.

75 - (عن ثابت بن انس قال: انقض كوكب على عهد رسول الله فقال النبي الله صلى الله عليه واله وسلم انظروا الى هذا الكوكب فمن انقض في داره فهو الخليفة من بعدى فنظرنا فاذا هو انقض في منزل على بن ابيطالب فقال جماعه من الناس قد غوى محمد في حبّ على فانزل الله والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى)(3).

ثابت بن انس گفت: در زمان رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم ستاره ای (از آسمان) فرو افتاد پس رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم فرمود: به این ستاره نگاه کنید و ببینید در منزل هر کسی فرو افتد او جانشین من است پس نظر کردیم و دیدیم که در منزل على عليه السلام فرود آمد، پس گروهی از مردم گفتند محمد در محبت على عليه السلام گمراه شده است و خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: سوگند به ستاره آنگاه که فرو افتد، صاحب شما گمراه نشده و فریب نخورده و از روی هوى سخن نمی گوید نیست آن، مگر وحی ای که بر او وارد می گردد؛(4)

76 - (عن ابن عباس في قوله: هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم... يعلمهم الكتاب والحكمه قال: الكتاب القرآن والحكمه ولاية على بن ابي طالب)(5).

ابن عباس در مورد این سخن خداوند (او کسی است که در میان مردم امّی، فرستاده ای از خودشان، برگزید تا به آنها کتاب و حکمت را تعلیم کند)(6) گفت: منظور از کتاب قرآن و از حکمت ولايت على بن ابي طالب عليه السلام است.

ص: 69

1- شواهد التنزيل 192/1.

2- سوره مائده / 67.

3- شواهد التنزيل 202/1.

4- آیات اول سوره نجم.

5- شواهد التنزيل 253/2.

6- سوره جمعه، آیه 2/.

77 - (قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: من ناصب عليا الخلفه بعدى فهو كافر وقد حارب الله ورسوله و من شك في علي فهو كافر). (1)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: هر که پس از من به خاطر خلافت با علی علیه السلام نزاع کند کافر است و با خدا و رسول او جنگیده است و هر که در علی علیه السلام شک کند کافر است.

78 - (عن ابن عباس قال: كنت جالسا مع فتية من بني هاشم عند النبي صلى الله عليه واله وسلم اذا انقض كوكب فقال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم من انقض هذا النجم فهو الوصى من بعدى فقام فتية من بني هاشم فنظروا فاذا الكوكب قد انقض في منزل علي عليه السلام....). (2)

ابن عباس گفت: با جمعی از جوانان بنی هاشم نزد پیامبر صلی الله علیه واله وسلم نشسته بودم که ناگاه ستاره ای فرو افتاد پس رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمود: این ستاره در منزل هر کسی افتاده باشد او پس از من وصی من است پس عده ای از جوانان بنی هاشم برخاستند و دیدند که آن ستاره در منزل علی علیه السلام افتاده است.

79 - (عن ابي سعيد الخدري قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه). (3)

ابی سعید خدری گوید رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: هر که من مولای او هستم پس علی علیه السلام مولای اوست بار خدایا هر که او را ولی خود قرار دهد ولی او باش و با هر که دشمن اوست دشمن باش.

تمامی روایات فوق که قطره ای از دریای نصوص نبوی صلی الله علیه واله وسلم است از بعضی کتب اهل سنت انتخاب شده که خلافت قاطع حضرت ابوالحسن المرتضی امیر المومنین علی علیه السلام را به اثبات می رساند که اگر کسی بخواهد تمام آن روایات را از کتب اهل سنت استخراج کند علاوه بر نیاز به وقتی طولانی و زمانی مستلزم نوشتن ده ها جلد کتاب قطور می باشد و این از افتخارات شیعه است که اگر هم اکنون جمیع کتب شیعه را بسوزانند و یا امحاء کنند مذهب حق شیعه می تواند منحصرأ -

ص: 70

1- مناقب ابن مغزلی / 46 حدیث 68.

2- همان / 310 حدیث 353.

3- همان / 20 حدیث 26.

با استفاده از کتب اهل سنت حقانیت خویش و بطلان ایشان را اثبات کرده و خلافت الهیه حضرت مرتضی علیه السلام را از همان کتب و منابع اهل سنت تبیین نماید، ولله المنة. حال با وجود همه این مطالب باز عده ای مریض دل، با طرح شبهاتی در صدد انکار این حق و خلافت، برآمده و نمی دانند که همه شبهات ایشان در برابر ادله ای که از کتب خودشان اقامه شده است چون پشه ای است که اسیر گرد بادها و طوفان های شدید شده است.

در واقع باید گفت: اگر به فرض محال تمام شبهات کتاب اسئله... صحیح باشد تمام مواردی که سلیمان خراشی در کتابش آورده حقیقت داشته باشد باز تمام آن شبهات قادر به مقاومت در برابر یکی از این هزاران حدیث که اینجانب تعداد اندکی از آنها را متذکر شده ام نیست. ولی به هر حال به لطف حضرت باری تعالی برای اتمام حجت به شبهات پوچ او نیز پاسخی در خور توجه خواهیم داد.

1- اگر علی بن ابیطالب علیه السلام برای خلافت سزاوارتر بود و خود را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم دانستند چرا زمانی که مردم پس از قتل عثمان خواستند با او بیعت کنند فرمود: دعونی و التمسوا غیری. مرا رها کنید و به دیگری چنگ زنید.

در حقیقت با این جمله مذهب شیعه باطل می شود زیرا ایشان معتقدند که علی علیه السلام از جانب خدا به خلافت رسیده است پس اگر چنین است چگونه او از پذیرفتن آن امتناع فرمود.

جواب

ما برای قضاوت درباره جمله ای که از آن به عدم حقانیت حضرت علی علیه السلام برای خلافت استناد شده لازم است ابتدا تمام کلام حضرت را بررسی نموده و به قبل و بعد آن توجه نماییم.

مرحوم سیدرضی (رحمه الله علیه) در نهج البلاغه آورده است که امام علی علیه السلام فرمودند:

دعونی و التمسوا غیری: مرا واگذارید و دیگری را به دست آورید. زیرا ما به استقبال حوادث و اموری می رویم که رنگارنگ و فتنه آمیز است و چهره های گوناگون دارد و دلها بر این بیعت ثابت و عقل ها بر این پیمان استوار نمی ماند (لا تقوم له القلوب و لا تثبت علیه العقول) چهره افق حقیقت را در دوران خلافت سه خلیفه ابرهای تیره فساد گرفته و راه مستقیم حق ناشناخته مانده آگاه باشید اگر دعوت شما را بپذیریم بر اساس آنچه که می دانم با شما رفتار می کنم و به گفتار این و آن و سرزنش سرزنش کنندگان گوش فرا نمی دهم اگر مرا رها کنید چون یکی از شما هستم که شاید شنواتر و مطیع تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم در حالی که من وزیر و مشاورتان باشم بهتر است که امیر شما گردم. (1)

این جملات ترجمه تمام خطبه 92 بود که اگر کسی خوب به این جملات دقت کند می تواند جواب شبهه مذکور را بدهد و خوب متوجه می شود که اگر کسی -

ص: 72

انصاف داشته و در مقام بررسی علمی یک موضوع کاملاً کنکاش کرده باشد، مطلب را به طور دقیق و به همراه جملات قبل و بعدش نقل خواهد کرد.

در این خطبه چند نکته هست که باید در کنار هم به آن توجه شود:

1 - حضرت علی علیه السلام از مردم می خواهند که ایشان را واگذاشته و به دیگری روی آورند.

2 - حضرت علی علیه السلام درباره علت این دستور به چند دلیل اشاره می فرمایند: اولاً روی آوردن حوادث ناگوار آینده. ثانیاً عدم ثابت قدمی افراد بر این بیعت ثالثاً تحمل نکردن عدالت و حکومت حضرت توسط مردم. رابعاً فساد ایجاد شده در جو جامعه به خاطر حکومت خلفای قبلی.

3 - آنچه از متن خطبه فهمیده می شود بیعت مردم برای حکومت حضرت علی علیه السلام است که قاعدتاً حکومت نیاز به همکاری مردم و بیعت ایشان دارد همان طور که خود ایشان در آخر خطبه سه به این مطلب اشاره فرموده اند ولی خلافت با بیعت مقرر نمی شود خلیفه یعنی جانشین و خلیفه ی هرکس نیز باید توسط همان شخص انتخاب شود مثلاً جانشین شما باید توسط شما انتخاب شود همانطور که عمر توسط ابابکر انتخاب شد و او یعنی عمر خلیفه ابابکر است (در ماجرای سقیفه زمانی که به حضرت علی علیه السلام گفته شد خلیفه پیامبر صلی الله علیه واله وسلم (یعنی ابابکر) تو را می طلبد حضرت فرمودند چه زود به رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم دروغ بستید و این اشاره به همین مطلب است که اگر او خلیفه پیامبر صلی الله علیه واله وسلم است باید پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم او را به عنوان جانشین انتخاب می فرمود که به اجماع همه مسلمین چنین چیزی اتفاق نیفتاده بود).

پس در واقع حضرت علی علیه السلام خلافت را رد نفرمود زیرا خلافت با بیعت محقق نمی شود بلکه ایشان حکومت را آن هم به دلایل فوق الذکر ناپسند داشته و قبول نمی فرمود.

پس از مطالعه دقیق خطبه و دقت در مضامین آن هر انسان آزاده ای به صحت این نکاتی که اشاره شد حکم نموده و شبهه ای برایش نخواهد ماند لکن در تکمیل مطالب ذکر شده نیاز به بیان چند جمله از حضرت علی علیه السلام درباره خلافت بیعت و حکومت محسوس است.

خطبه یکصد و سی و ششم نهج البلاغه: (لم تکن بیعتکم ایای فلتہ و لیس امری و امرکم واحد انی اریدکم اللہ و انتم تریدوننی لانفسکم). بیعت شما مردم با من بدون تحقیق و ناگهانی نبود و کار من و شما یکسان نیست من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید.

نکات این خطبه

1 - بیعت مردم با حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام ناگهانی و بدون توجیه منطقی صورت پذیرفته است و این درست در مقابل بیعت با خلیفه اول است که به اجماع شیعه و سنی عملی غافلگیرانه و بدون مطالعه بوده و مردم در کاری انجام شده غیر منتظره قرار گرفته بودند حتی این جمله به کرات از خلیفه دوم نقل شده که گفته است بیعت با ابابکر فلتة یعنی (ناگهانی) (1) بوده و مردم به طور ناگهانی با آن روبرو شده اند.

2 - حضرت علی علیه السلام قبول حکومت را از جانب خویش به خاطر خدا و از جانب مردم به خاطر منافع شخصیشان معرفی کرده اند.

خطبه سوم نهج البلاغه

اشاره

در پایان خطبه پس از انتقاد از حکومت های غاصب پیشین می فرمایند:

قسم به کسی که دانه را شکافت و جان را آفرید اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی کردند و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند مهار شتر (حکومت را) بر کوهان آن انداخته، رهایش می ساختم... آنگاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله ای بی ارزش تر است.

ص: 74

1- صحیح بخاری، کتاب المحاربین، باب 17 حدیث 6830 صفحه 1207 - کنز العمال 651/5 ح 14137 .

1 - بحث، پیرامون قبول حکومت است زیرا در پایان خطبه حضرت حکومت را به آب بینی بزغاله بلکه پست تر شبیه فرموده اند و مشخص است که جانشینی رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم در چنین جایگاهی نیست.

2 - این حکومت به دلایل زیر برای حضرت مطلوب است:

الف) بیعت کردن مسلمین با حضرت.

ب) وجود یاران.

ج) عهد خدا مبنی بر جلوگیری از تعدی ستمگران بر مستضعفان.

سه مورد فوق همان چیزهایی است که در زمان سه خلیفه پیشین وجود نداشت در واقع نه کسی حاضر بود با ایشان بیعت کند و نه یاری برای پس گرفتن حکومت از دستگاه غاصب داشتند.

حال که شرایط موجود است، حضرت ابالحسن المرتضی علیه السلام حکومت را می پذیرند در واقع حضرت علی علیه السلام می دانستند که این بیعت دوامی ندارد و یاران نیز استقامتی نشان نخواهند داد ولی اولاً برای اتمام حجت و اینکه کسی در آینده ایرادی نگیرد که چرا حضرت از قبول حکومت سر باز زدند و ثانیاً به دو دلیل بعدی یعنی جلوگیری از ستم ظالم و دفاع از مظلوم حکومت را قبول فرمودند.

در اینجا باید گفت که (دعونی و التمسوا غیری) از حضرت مولا علی علیه السلام با گذاشتن در کنار جملات دیگرشان قابل فهم است. اما با جملاتی که در ذیل خواهد آمد چه باید کرد.

1 - (لَمَّا وَلَّى ابوبکر خطب الناس فحمد الله واثنی علیه ثم قال: اما بعد ایها الناس قدولیت امرکم و لست بخیرکم). (1)

ابوبکر هنگامی که به خلافت رسید برای مردم خطبه ای خواند و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم همانا من متولی امر شما شدم ولی بهترین شما نیستم.

ص: 75

2- (ثم ان ابابكر قام خطيبا وقال... و ما انا إلا كاحدكم فاذا رأيتموني قد استقمتم فاتبعوني وإن زغت فقوموني و اعلموا ان لى شيطانا يعتريني احيانا). (1)

سپس ابوبکر در خطبه ای گفت: من مانند شما هستم پس هنگامی که دیدید به راه راست می روم از من پیروی کنید و اگر لغزیدم به راه راست هدایت کنید و بدانید که من شیطانی دارم که گاهی مرا می فریبد.

3 - (جاء الحسن بن علی الی ابی ابکر و هو علی منبر رسول صلی الله علیه و اله وسلم فقال انزل عن مجلس ابی قال صدقت أنه مجلس ابيک و اجلسه فی حجره و بکی فقال علی و الله ما هذا عن امری فقال صدقت و الله ما اتهمک). (2)

حسن ابن علی علیها السلام در حالی که خلیفه اول بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم بود آمد و فرمود: از جایگاه پدرم پائین آی، ابابکر گفت: راست می گویی همانا این جایگاه پدرت است و او را در دامان خود نشانند و گریست ...

4 - (خطب ابوبکر الناس فقال یا ایها الناس انی قد ولیتکم و لست بخیرکم فلعلکم أن تکلفونی أن أسیر فیکم بسیره رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم ان رسول الله کان یعصم بالوحي و انما انا بشر اصیب و اخطی). (3)

ابوبکر مردم را خطاب کرد و گفت: ای مردم من در حالی ولایت شما را پذیرفتم که بهترین شما نیستم پس شاید شما مرا مکلف کنید که به سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم در میان شما عمل کنم. همانا رسول خدا به واسطه وحی معصوم بودند ولی من بشری هستم که ممکن است راه درست و یا راه اشتباه را طی کنم.

5 - (ان ابابکر قال علی منبر رسول الله صلی الله علیه و سلم اقبلونی فلست بخیرکم و علی فیکم). (4)

خلیفه اول بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم گفت: مرا رها کنید من بهترین شما نیستم در حالی که علی علیه السلام در میان شماست.

ص: 76

1- الامامة و السياسة / 16.

2- کنز العمال 11/ 616 ح 14085 و ینایع الموده 2/ 465.

3- کنز العمال 11/ 636 ح 14118.

4- تذکره الخواص 1/ 358.

6 - (قال ابابكر لما بويع ايها الناس فاني قد وليت عليكم ولست بخيركم فان احسنت فاعينوني و ان اسأت فقوموني). (1)

وقتي با ابوبكر بيعت شد گفت: اي مردم همانا من والي امر شما شدم و بهترين شما نيستم. پس اگر نيكي كردم ياريم كنيد و اگر بدى كردم هدايتم كنيد.

اي كسى كه در حال مطالعه ي اين كتاب هستي از جملات فوق چه برداشتي مي كني؟ باز مي پرسم از اين جملات چه مي توان فهميد آيا مي توان منكر حقيقت شد؟؟؟ تمامی این جملات از کتب معتبر اهل سنت آورده شده است، این جملات حقايت چه كسى را به اثبات مي رساند؟؟؟

سبط بن جوزي از اعلام اهل سنت در كتاب معروف خویش یعنی تذکره الخواص آورده است:

(ثم قال الغزالي ثم ان ابابكر قال على منبر رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: اقولوني فلست بخيركم و على فيكم أفعال ذلك هزلاً او جداً او امتحاناً؟ فان كان هزلاً فالخلفاء منزهون عن الهزل و إن كان جداً فهذا نقض للخلافه و إن كان امتحاناً فالصحابه لا يليق بهم الامتحان لقوله تعالى و نزعنا ما في قلوبهم من غل). (2)

غزالي گفته است: اينكه ابابكر بر منبر رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم گفته است مرا واگذاريد زيرا كه بهترين شما نيستم در حالي كه على در بين شماست آيا از روى شوخي گفته است كه خلفاء (در اين موارد) شوخي نمي كنند و يا اينكه قصد او جدى بوده و چنين چيزي را حقيقتاً اراده کرده است كه اين خلافتش را نقض مي كند و يا براي امتحان كردن اصحاب بوده كه اين كار در شأن اصحاب نيست.

در جواب بايد گفت جناب غزالي، شوخي كه نبوده است، امتحان هم كه نبوده، پس ثابت مي شود كه او اين سخن را جداً بر زبان جاري ساخته است.

ابن ابى الحديد معتزلى حنفى در كتاب خود نوشته است:

(راويان درباره سخن ابابكر اختلاف دارند و بيشتر آنها روايت نموده اند كه او گفته است:

ص: 77

1- تاريخ طبرى 203/1.

2- تذکره الخواص 358/1.

اقیلونی فلسط بخیر کم. مرا رها کنید که بهترین شما نیستم. و عده ای از ایشان روایت کرده اند که او گفته است ولیتکم و لست بخیرکم: سرپرستی شما را پذیرفتم در حالی که بهترین شما نبودم.

و ایشان با این جمله ادعا کرده اند که شرط افضلیت در امامت اهمیت ندارد.

و البته راویان این حدیث، عذرهایی نیز برای ابابکر تراشیده اند و مقصود او را امتحان مردم درباره ی بیعت خویش بیان نموده اند. یعنی در حقیقت او با این سخن قصد داشته است ببیند آیا همه موافق خلافت او هستند یا خیر؟ و در ضمن آورده اند که این سخن بر ابابکر عیب نیست زیرا که علی علیه السلام هم فرموده است: دعونی و التمسوا غیری.

ولی شیعه امامیه این گونه جواب می دهد که این دو سخن با هم فرق می کند. زیرا امام علی علیه السلام هرگز نفرمودند که من صلاحیت خلافت و حکومت را ندارم، بلکه با این جمله کراهت خویش را از فتنه بیان نمودند. همانطور که از ادامه خطبه هم بر می آید. ولی ابابکر کلامی را گفته است که متضمن این معناست که من برای خلافت صلاحیت ندارم و این از جمله (من بهترین شما نیستم) بر می آید و هر که صلاحیت خلافت را از خویش نفی کند جایز نیست که به دیگران در مورد آن سفارش کند (و به دیگران امر به بیعت با خویش را کند). (1)

ابن ابی الحدید از این جواب زیبای شیعه نتوانسته است عبور کند همچنین او با این که قدرت پاسخگویی به آن را نداشته و جوابی نیز برای آن مطرح نکرده ولی اصل ایراد شیعه امامیه را ذکر نموده است.

سلیمان خراشی نیز عوض اینکه جواب ایراد شیعه را نسبت به کلام خلیفه ی اول بدهد (که البته جوابی نخواهد داشت). اشکالی بی اساس را به حقانیت حضرت ابالحسن المرتضی علیه السلام مطرح کرده و این نشانگر روحیه پر از تعصب او نسبت به معتقدات پوچ اوست.

ص: 78

2 - شیعه می گوید که هزاران صحابی در واقعه غدیر حضور داشته و حتی دلیل سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم را شنیده اند. پس چرا هیچ کدام از ایشان نسبت به حدیث غدیر به خلیفه اول تذکر ندادند و به او نگفتند که چرا خلافت علی علیه السلام را غصب می کنی. پس معلوم می شود شیعه دروغ می گوید.

جواب

شاید هیچ یک از علمای دینی گمان نمی کردند زمانی برسد که عده ای حدیث غدیر را انکار کرده و با چنین استدلال پوچی آن را تکذیب کنند.

در اصل ماجرای غدیر هیچ جایی برای تشکیک نیست، زیرا روایان زیادی چه از شیعه و چه از اهل سنت این واقعه را به طور متواتر نقل کرده اند که ما نیز در پایان همین بخش به اسامی ایشان اشاره خواهیم کرد. اما درباره اینکه چرا اصحاب هیچ یک متذکر این بیعت و این رخداد مهم به غاصبین حق امام علی علیه السلام نشدند باید به دو نکته مهم توجه کافی نمود.

اولاً: پس از اثبات وقوع اصل غدیر و اعلان عمومی خلافت بلا فصل حضرت ابوالحسن المرتضی علیه السلام، نمی توان به خاطر علاقه به اصحاب و یا بعضی از خلفاء ایراد گرفت که چرا ایشان این واقعه مهم را کتمان کرده اند؟ زیرا با وجود اثبات غدیر کتمان کنندگان آن هرکس که بوده اند مشمول آیات کتمان حق شده کرده اند و نمی توان گفت که ایشان در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم چه مجاهدت هایی که نکرده و چه اموالی را در راه خدا خرج نکرده و چه جان هایی که فدا نکرده اند زیرا که خدای متعال افراد زیادی را در قرآن کریم نام می برد که مدت مدیدی از عمرشان را به عبادت و صلاح گذرانده اند، ولی در نهایت به کفر از دنیا رفته اند به عنوان مثال به داستان بلعم باعورا که در سوره اعراف آیات 175 تا 177 بدان اشاره شده است رجوع کرده تا حکم کنید که ملاک، حال کنونی افراد است نه گذشته ایشان و در حقیقت اشکالی که شیعه به اصحاب می گیرد. همین است که با وجود نقل متواتر حدیث غدیر چرا ایشان به این حدیث مهم عمل نکرده و در مقابل ظلم سکوت پیشه کرده اند.

ثانیاً: عده زیادی از اصحاب خاص رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم که درباره ایشان فضایل زیادی ذکر شده است به ماجرای سقیفه اعتراض کرده و غیر از یاد آوری حدیث غدیر و دیگر نصوص وارده درباره خلافت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام تا حد توان از بیعت با خلفاء ام هدایت خودداری کرده اند و این در منابع معتبر اهل سنت مانند الامامه و السیاسه،⁽¹⁾ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی حنفی،⁽²⁾ تاریخ طبری⁽³⁾ و منابع دیگر موجود است.

تذکر عده ای از نزدیکان و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نسبت به حدیث اعلای غدیر

1 - ابن مغزلی از اعلام اهل سنت که در قرن پنجم می زیسته در کتاب مناقب آورده است که حضرت علی علیه السلام در روز شوری به جمعی که حاضر بودند فرمودند: امروز با چیزی به شما اقامه حجت می کنم که هیچ عرب و عجمی از شما نتواند آن را تغییر دهد و سپس یکی یکی فضائل خویش را شمردند تا رسید به اینجا که فرمودند: (فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه واله وسلم «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه لیبلغ الشاهد منکم الغائب» غیری؟ قالوا: اللهم لا).⁽⁴⁾

شما را به خدا قسم آیا در بین شما کسی جز من هست که پیامبر درباره ی او فرموده باشند: «هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست خدایا هر کس را که دوست دار علی است، دوست بدار و با دشمن او دشمن باش این را هر کس که اینجاست به کسانی که غایبند برساند؟» همگی گفتند که نه جز تو کسی به چنین افتخاری نرسیده است.

2- پس از انکار خلافت اولی و رد ادعای او و احتجاج بر فضیلت خویش مردی از انصار به ایشان عرض کرد: (یا ابا الحسن لو کان هذا الکلام سمعته منك الانصار قبل بیعتها لابی بکر ما اختلف فیک اثنان)

یعنی اگر انصار این سخنان را قبل از اینکه با ابابکر بیعت کنند از شما شنیده بودند حتی دو نفر درباره شما اختلاف نمی کردند (او در پی توجیه عملکرد خویش بود) با این حال امام

ص: 80

1- صفحات 8 الی 12.

2- جلد 2، صفحه 56.

3- جلد 2 صفحه 198.

4- مناقب ابن مغزلی، حدیث 155 صفحه 112.

علی علیه السلام جواب او را دادند و فرمودند: (فقال علی علیه السلام... لا علمت أن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ترک یوم غدیر خم لاحد حجه ولا لقاتل مقالاً فانشد الله...).

باور نمی کنم که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم در روز غدیر برای کسی عذر و بهانه و حرفی باقی گذاشته باشد پس شما را به خداوند قسم که هر کس در روز غدیر حضور داشته و این سخن رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم را که فرمود: (من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله) را شنیده از جایش برخیزد.

زید بن ارقم می گوید: از میان ایشان دوازده نفر برخاستند که همه از بدریون بوده و همگی بر این مطلب گواهی دادند. من نیز این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه واله شنیده بودم ولی آن روز کتمان کردم.

و به همین جهت به نفرین علی علیه السلام دو چشمم نابینا شد.

در نهایت خلیفه دوم از خوف تمایل مردم به حضرت علی علیه السلام مجلس را منحل و با بد دهنی به امام متقین و یعسوب دین علی بن ابیطالب علیه السلام جلسه را پایان داد. (1)

حضرت صدیقه طاهره صلوات الله علیها پاره تن پیامبر صلی الله علیه واله وسلم

1 - محمود بن لبید در حدیثی طولانی می گوید که از حضرت زهرا علیا السلام پرسیدم (هل نص رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قبل وفاته علی علیه السلام بالامامه؟) آیا پیامبر صلی الله علیه واله وسلم قبل از رحلت خویش نصی بر امامت علی علیه السلام فرموده اند؟

(قالت: و اعجابه أنسیتم یوم غدیر خم؟) مایه تعجب است آیا روز غدیر خم را فراموش کرده اید؟ (2)

کسی ایراد نگیرد که چگونه مردم از کنار این واقعه مهم با بی توجهی گذشته و گویا آن را فراموش کرده اند؟ زیرا چیزهای مهمتر از آن را نیز به باد فراموشی داده و می دهند: (ولا تکنوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم). (3) فراموشی خدا و خویشتن. و گویا حقیقتاً -

ص: 81

1- احتجاج طبرسی 167/1.

2- عوالم المعارف 228/1 بنقل از کتاب فاطمه الزهرا سلام الله علیها بهجه قلب المصطفی صلی الله علیه و آله / 281.

3- حشر / 19.

ایشان مردگانی بودند که (انك لا تسمع الموتى). (1)

2- زمانی که فدک را از سیده نساء عالمیان غصب کردند حضرت فاطمه طاهره علیها السلام خطبه ای فرمودند که در نهایت، انصار به سخن در آمده و گفتند:

ای دختر محمد صلی الله علیه وسلم اگر ما این کلام را پیش از اینکه با ابابکر بیعت کنیم از شما شنیده بودیم هیچ کس را بر علی مقدم نمی انداختیم و به دیگری میل پیدا نمی کردیم.

(فقالت: و هل ترک ابی یوم غدیر خم لاحد عذراً).

آیا پدرم برای کسی در روز غدیر خم عذری باقی گذاشت؟؟؟؟ (2)

3- در روزی که عمر به همراه عده ای به خانه حضرت فاطمه طاهره علیها السلام حمله کرده و قصد سوزاندن آن را داشتند حضرت صدیقه اطهر علیها السلام به پشت درآمده و فرمودند:

(کأنکم لم تعلموا ما قال یوم غدیر خم و الله لقد عقد له یومئذ الولاء ليقطع منکم بذلک منها الرجاء و لکنکم قطعتم الاسباب بینکم و بین نبیکم و الله حسیب بیننا و بینکم فی الدنیا و الاخره). (3)

گویا شما هیچ اطلاعی از فرمایش پیامبر در روز غدیر خم نداشتید به خدا قسم پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در همان روز آن چنان امر ولایت را برای علی علیه السلام محکم ساخت که جای هیچ طمع و امیدی برای شما باقی نگذاشت ولی شما آن را رعایت نکرده و هر رابطه ای را با پیامبرتان قطع نمودید. البته خداوند متعال میان ما و شما حکم خواهد فرمود.

ص: 82

1- نمل/ 80.

2- الخصال 173/1 بنقل از کتاب فاطمه الزهرا علیها السلام بهجه قلب المصطفی (صلی الله علیه و آله) / 300 .

3- احتجاج طبرسی 187/1.

اصحاب راستین رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم

ابان بن تغلب به امام صادق علیه السلام عرض کرد آیا در بین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم کسی درباره غضب مقام خلافت و جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم با ابابکر مخالفت کرد؟

حضرت فرمودند: آری، دوازده نفر از صحابه با او مخالفت کردند. از مهاجرین: خالد بن سعید بن العاص که اموی بود، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر و بریده اسلمی.

و از انصار: ابو الهیثم بن تیهان، سهل و عثمان پسران حنیف، خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری.

ایشان در نظر داشتند که ابابکر را از منبر رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم پائین بیاورند. ولی پس از مشورت با امام علی بن ابیطالب علیه السلام تصمیم به تذکر به ابابکر نسبت به حق مسلم حضرت امام علی علیه السلام را گرفته و در آن روز که روز جمعه بود به دور منبر جمع شده و یکی یکی به ایراد سخن پرداختند.

خلاصه کلام اصحاب

خالد بن سعید: پس از انذار ابابکر، این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم را بیان نمود که حضرت فرمودند: الا ان علی بن ابیطالب علیه السلام امیرکم بعدی و خلیفتی فیکم بذلک اوصانی ربی...

همانا پس از من امیر و خلیفه شما علی ابن ابیطالب علیه السلام است، پروردگارم مرا به این سفارش کرده است.

سلمان فارسی: او بلند شده و با زبان فارسی گفت (کردید و نکردید و ندانید که چه کردید) و سپس ادامه داد: ای ابابکر هنگام پیشامدهای مجهول به چه کسی تکیه خواهی کرد و چون از جواب پرسش در مانده شوی به که پناه می بری و در تقدم بر کسی که از تو داناتر و به پیامبر نزدیکتر و به تأویل قرآن و سنت پیامبر عالم تر است چه عذر و بهانه ای داری؟

ابوذر غفاری او نیز گفت: همه شما می دانید که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: خلافت پس از من از آن علی بن ابیطالب علیه السلام و پس از او متعلق به دو فرزند او حسن و حسین و سپس به فرزندان پاک و طاهر نسل من خواهد رسید...

مقداد بن اسود: ای ابابکر از ظلم و تجاوز دست بردار و بر گناهت گریه نما، کار خلافت را به صاحب اصلی آن واگذار، تو خود از بیعتی که پیامبر صلی الله علیه واله وسلم از تو و ما و سایر امت گرفته با خبری...

بریده اسلمی: انا لله و انا الیه راجعون، این چه صدمه ای است که حق از باطل تحمل می کند، ای ابابکر آیا فراموش کرده ای یا خود را به فراموشی زده ای؟ آیا به یاد نمی آوری که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم در زمان حیاتش ما را امر فرمود که علی بن ابیطالب علیه السلام را به لقب امیرالمؤمنین بخوانیم؟...

عمار بن یاسر: ای گروه مسلمانان اگر می دانید که هیچ والا- بدانید که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه واله به کار خلافت سزاوارترند خصوصاً علی علیه السلام که از همه به پیامبر نزدیکتر، ولی و سرپرست شماست.

ابی بن کعب: ای ابابکر حقی را که خداوند برای غیر تو قرار داده انکار مکن و پیش از دیگران با رسول خدایه صلی الله علیه واله وسلم درباره وصی و برگزیده او مخالفت منما. خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین: ای مردم آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم شهادت مرا به جای دو نفر می پذیرفت. گفتند: آری، گفت: پس بدانید که شهادت می دهم که خود از زبان رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم شنیدم که فرمود: اهل بیت من میان حق و باطل را جدا می کنند و آنان ائمه و پیشوایان شمایند که باید به ایشان اقتدا شود.

ابوالهیثم بن تیهان: ای ابابکر من شهادت می دهم که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم چون علی را در غدیر خم به مردم معرفی فرمود، گروهی از انصار گفتند: منظور پیامبر از این کار فقط برای خلافت بوده و برخی دیگر گفتند: منظور پیامبر این بوده که پس از وی علی عهده دار موالی (بردگان آزاد شده) او باشد و در این باب بحث بالا گرفت تا اینکه ما مردمانی از خودمان را نزد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرستادیم تا منظور ایشان را جو یا شوند، پس فرمود به ایشان بگوئید: «علی سرپرست همه اهل ایمان بعد از من است و او خیر خواه ترین مردم برای امت من است». این بود تمام آنچه شاهد -

گواه آن بودم، پس هر که می خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد انکار نماید، همانا روز جدایی و داوری وعده گاه ما است.

سهل بن حنیف: من شهادت می دهم که رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم را در همین مکان (مسجد النبی)، دیدم در حالی که دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفته بود میفرمود: ای مردم این علی پس از من امام شما و وصی من در زمان حیات و بعد از مرگم می باشد او است ادا کننده بدهکاری هایم و برآورنده وعده هایم و هموست که از همه زودتر در کنار حوض با من مصافحه می کند، پس خوشا به حال کسی که از او پیروی نموده و یاریش کند و وای بر کسی که از او تخلف نموده و وی را تنها گذارد.

عثمان بن حنیف: از رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم شنیدم که می فرمودند: اهل بیت من ستارگان اهل زمینند پس بر ایشان مقدم نشوید تنها ایشان سرپرستان شمایند. مردی به پا خاسته و گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم اهل بیت شما کیانند؟ فرمود: (علی و الطاهرون من ولده) علی و پاکان از فرزندان او ...

ابو ایوب انصاری: ای بندگان خدا در رعایت حق اهل بیت پیامبرتان از غضب خداوند پرهیزید، شما بارها از رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم شنیده اید که می فرمودند: اهل بیت من بعد از من امامان شمایند و در این حال اشاره به علی بن ابیطالب علیه السلام می فرمودند...

امام صادق علیه السلام فرمودند: پس ابابکر که جوابی نداشت گفت: سرپرست شما شدم در حالی که بهترین شما نبودم، مرا رها کنید مرا رها کنید.

عمر نیز با کلامی تند ابابکر را از منبر پایین آورده و تا سه روز هیچکدام به مسجد نیامدند، تا اینکه عمر و خالد بن ولید و سالم مولی خدیفه و معاذبن جبل همراه چند هزار نفر با شمشیرهای برهنه ابابکر را به مسجد آورده و عمر رو به اصحاب حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم کرده و گفت: ای یاران علی اگر کسی از شما مانند روز گذشته حرفی بزند سرش را از تن جدا خواهیم کرد. (1)

2- ابی بن کعب در دفاع از مقام خلافت حقه حضرت اسدالله علی بن ابیطالب علیه السلام ورد غاصبین در میان خطبه ابابکر قیام کرده و شروع به صحبت کرد و این جملات خلاصه دفاع ابی بن کعب است:

ص: 85

ای گروه مهاجرین و انصار آیا فراموش کرده اید و یا خود را به نسیان زده اید آیا نمی دانید رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم علی را به عنوان جانشین برای ما قرار دادند و فرمودند:

(من كنت مولاه فهذا علی مولاه و من كنت نبيه فهذا اميره)

هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست و هر که من پیامبر اویم علی علیه السلام امیر اوست.

و در ادامه فرمودند: ای علی تو برای من چون هارون برای موسی هستی اطاعت از تو بر همه بعد از من واجب است، همان طور که اطاعت از من در حیاتم واجب است.

همچنین فرمودند: شما را نسبت به اهل بیتم سفارش خیر می کنم از ایشان جلو نیفتید و ایشان را امیر کرده و برایشان امیر نشوید.

و در پایان فرمودند: که ای علی تو هدایت کننده گمراهانی... (1)

از این احادیث به جز اینکه متوجه اعتراض عده ای از اصحاب راستین رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم نسبت به دستگاه خلافت می شویم این نکته را نیز به خوبی در می یابیم که ایشان نه تنها حدیث غدیر را برای خلفاء و دیگر اصحاب متذکر شده اند، بلکه از احادیث و روایات گوناگون در صدد راست نمودن کجی صدر اسلام و به هدایت در آوردن گمراهی عظیم اصحاب، استفاده کرده اند و بی تردید ایشان آن اصحاب حقیقی پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم بودند که در شانسان نازل شده است. محمد رسول الله والذین آمنوا معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم (2) و درباره ایشان است الذین یتبعون الرسول النبی الامی (3) و به ایشان باید دعا کرد و گفت ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان (4) ایشان تلاش خویش را در هدایت جامعه به عمل آوردند ولیکن سودی به حال مردم غفلت زده و دل مرده نبخشید.

البته این تذکر، یاد آوری و راهنمایی کردن، فقط منحصر به زمان سقیفه خلافت ابابکر نمی شود، بلکه در شورایی که به خلافت عثمان منجر شد حضرت علی علیه السلام فضایل و حقانیت خویش را بر امر خلافت بیان فرمود، ولی آنجا هم گوش ها کر و چشم ها کور و قلبها مُهر خورده بود.

ص: 86

1- بحار الانوار 40/29.

2- فتح 29.

3- اعراف 157.

4- حشر 10/.

حضرت باقر محمد بن علی علیه السلام فرمودند: امام علی علیه السلام در شورا یک یک فضایل خویش را برشمردند و فرمودند:

شما را به خدا قسم آیا در بین شما کسی جز من یافت می شود که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم او را به امر خدا در غدیر خم به خلافت منصوب کرده باشند آن زمان که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» همگی به اتفاق گفتند: نه. (1)

خلاصه آنکه این موضوع (غدیر خم) در نظر علمای اهل سنت نیز ثابت و محقق است و از متواترات و مسلمات است (2) و ما اینک نام راویان حدیث غدیر را بصورت کاملتر از قول علامه امینی از کتاب شریف الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج یک، بخش اول، صفحه چهل، برایتان نقل می کنیم. لازم به ذکر است تمامی این اسامی با مشخصات کامل و با نقل منابع که عمدتاً از منابع معتبر اهل سنت است در کتاب آمده است و ما اینک صرفاً به نقل اسامی اکتفا می کنیم.

ص: 87

1- احتجاج طبرسی 279/1.

2- احمد بن حنبل این حدیث را از چهل طریق روایت کرده و ابن جریر طبری از هفتاد و چند طریق و جزری مقری از هشتاد طریق و ابن عقده از یکصد و پنج طریق و ابو سعید سجستانی از یکصد و بیست طریق و ابوبکر جعایی از یکصد و بیست و پنج طریق و در تعلیق (حاشیه) هدایت العقول، ص 30 از امیر محمد یمنی (یکی از شعرای غدیر در قرن دوازدهم هجری) یکصد و پنجاه طریق برای آن ثبت گردیده است.

راویان حدیث غدیر خم از صحابه پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم

1. ابوهریره دوسی.
2. ابو فضالة الانصاری.
3. ابو الهیثم بن التیهان.
4. ابو بکر بن ابی قحافه.
5. اسعد بن زرارہ انصاری.
6. ام ہانی بنت ابی طالب سلام اللہ علیہما.
7. بریدہ بن خصیب ابو سهل اسلمی.
8. جبلہ بن عمرو الانصاری.
9. جریر بن عبداللہ بن جابر بجلی.
10. حُبَّہ ابن جوین ابو قدامہ عُرَنی.
11. حذیفہ بن اسید ابو سریحہ غفاری.
12. امام مجتبیٰ حضرت حسن السبیط صلوات اللہ علیہ.
13. ابوسلیمان خالد بن ولید بن مغیرہ المخزومی.
14. رفاعہ بن عبدالمنذر الانصاری.
15. زید - یزید بن شراحیل انصاری.
16. سعد بن عبادہ انصاری خزرجی.
17. سعید بن سعد بن عبادہ انصاری.
18. ابو سلیمان سمرہ بن جندب فزاری.
19. ابو امامہ صدی ابن عجلان.
20. عامر بن عمیر نمیری.

21. ابو الطفيل عامر بن واثله.
22. عبدالرحمن بن يعمر الديلي.
23. عبدالله بن بشير مازني.
24. عبدالله بن حنطب القرشي المخزومي.
25. عبدالله بن ابي اوفى علقمه اسلمي.
26. عبدالله بن ياميل.
27. ابو طريف عدى بن حاتم.
28. ابو اليقظان عمار بن ياسر.
29. عبدالله ابن ابي عبدالاسد مخزومي.
30. عبد الله بن ثابت انصاري.
31. عبدالله بن ربيعه.
32. عبدالله بن عمر بن الخطاب.
33. عثمان بن عفان.
34. عقبه بن عامر جهني.
35. عماره الخزر جي الانصاري.
36. ابو نجيد عمران بن حصين خزاعي.
37. عمرو بن عاص.
38. فاطمه بنت حمزه بن عبدالمطلب.
39. ابو محمد كعب بن عجره انصاري.
40. ناجيه بن عمرو خزاعي.
41. هاشم مرقان ابن عتبه ابن ابي وقاص زهري مدني.

42. ابو حجيفه وهب بن عبدالله الشوائى.
43. ابو زينب بن عوف الانصارى.
44. ابو عمره بن عمرو بن محصن انصارى.
45. ابو ذويب خويلد (يا خالد) پسر خالد بن محرث.
46. ابى بن كعب انصارى.
47. ام سلمه - زوجه پيغمبر صلى الله عليه واله وسلم.
48. براء بن عازب انصارى.
49. جابر بن عبدالله انصارى.
50. جبير بن مطعم بن عدى قرشى نوفلى.
51. أبو جنيدہ جندع بن عمرو بن مازن الانصارى.
52. حبيب بن بديل بن ورقاء خزاعى.
53. حسان بن ثابت.
54. ابو ايوب خالد بن زيد انصارى.
55. ابو شريح خويلد (بنابر مشهور) ابن عمر والخزاعى.
56. ابو سعيد زيد بن ثابت.
57. سعد بن جناده عوفى (پدر عطيه عوفى).
58. عمر بن الخطاب.
59. عمرو بن شراحيل.
60. فاطمه صديقه (سلام الله عليها).

61. قيس بن سعد بن عباده انصاری خزرجی.
62. مقداد ابن عمرو كندی زهری.
63. نعمان بن عجلان انصاری.
64. وهب بن حمزه.
65. ابو يعلى انصاری.
66. ابو قدامه انصاری.
67. ابو رافع قبطی.
68. اسامه بن زيد بن حارثه كلبی.
69. اسماء بنت عميس الخثعمیه.
70. ابو حمزه انس بن مالك انصاری خزرجی.
71. ابوسعید ثابت بن ودیعه انصاری خزرجی مدنی.
72. جابر بن سمره بن جناده أبوسلیمان.
73. ابوذر جندب بن جناده غفاری.
74. حبشی ابن جناده السلولی.
75. حذیفه بن الیمان الیمانی.
76. امام حسین شهید العلاء.
77. خزیمه بن ثابت انصاری ذو الشهادتین.
78. زيد بن ارقم انصاری.
79. ابو اسحاق سعد بن ابی وقاص.
80. ابو سعید سعد بن مالك الانصاری.
81. ابو عبدالله سلمان فارسی.

82. سهل بن حنيف انصاری.
83. ضمیره الاسدی.
84. عامر بن لیلی بن ضمیره.
85. عایشه دختر ابی بکر بن ابی قحافه.
86. سعید بن زید القرشی.
87. ابو مسلم سلمه بن عمر بن اکوع.
88. ابو العباس سهل بن سعد الانصاری الخزرجی.
89. طلحه بن عبیدالله.
90. عامر بن لیلی غفاری.
91. عباس بن عبدالمطلب بن هاشم عموی پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم.
92. عبدالله بن بدیل بن ورقاء سید خزاعه.
93. عبدالله بن جعفر بن ابی طالب هاشمی.
94. عبدالله بن عباس.
95. ابو عبد الرحمن عبدالله بن مسعود.
96. عبید بن عازب انصاری برادر براء بن عازب.
97. امیرالمومنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه.
98. عمر بن ابی سلمه بن عبدالاسد مخزومی ربیب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم.
99. عمرو بن حمق خزاعی.
100. عمرو بن مره الجهنی ابوطلحه (یا - ابو مریم).
101. قیس بن ثابت بن شماس انصاری.
102. ابو سلیمان مالک بن حویرث.

103. ابو برزه فضله بن عتبه اسلمی.

104. ابو وسمه وحشی بن حرب حبشی حمصی.

105. ابو مرزم (بضم میم) یعلی بن مره بن وهب ثقفی.

106. زبیر بن عوام قریشی.

107. زید بن عبدالله انصاری.

108. عبدالرحمن بن عبد رب انصاری.

109. عبدالرحمن بن عوف قریشی.

110. عطیة بن بسر.

این اسامی که در کتاب ثمین و قیّم الغدیر ذکر گردیده است نام کسانی است که حدیث غدیر را روایت کرده اند.

ص: 89

علامه امینی در ادامه کلماتشان پس از ذکر این نامها می فرمایند: اینها یکصد و ده تن از بزرگان یاران (صحابه) پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم هستند که روایت آنها را درباره داستان غدیر خم یافته ایم و شاید آنچه بدست نیاورده ایم خیلی بیشتر از اینها باشد و طبیعت حال (نظر ب خصوصیات) که در اجتماع غدیر خم وجود داشته) ایجاب می کند که روایان حدیث مزبور چندین برابر نامبردگان باشند، زیرا آنان که در آن روز باین داستان پاسخی به شبهات وهابیت گوش فرا داده و آنرا درک نموده اند، زیاده بر یکصد هزار تن بوده اند و بالطبع این گروه عظیم پس از بازگشت به سرزمین های خود همه از این واقعه سخن رانده اند. همانطور که هر مسافری پس از عود به وطن آنچه از حوادث مهم و غیر عادی در طی مسافرت دیده به کسان و دوستان خود بیان می کند. آری این گروه عظیم هم چنین بوده اند و این داستان تاریخی و مهم را همگی بازگو کرده اند. منتهی آنانی که کینه هائی در دل داشته اند حقد درونی آنها مانع بوده از اینکه این داستان مهم را از آن گروه بسیار نقل و اشاعه دهند، بنابراین، این تعداد که نام آنها برده شد، از جمله اشخاصی هستند که این واقعه را از آن جماعت نقل نموده اند، و چه بسیار از درک این مجمع بزرگ و شنیدن این امر هم قبل از آنکه بوطن و مسکن خود برسند و یا پیش از آنکه موفق به بیان مشهودات و مسموعات خود شوند دست حوادث آنها را نابود ساخته یا در بیابان ها و پهنه صحرای حجاز مرگ گریبانشان را گرفته است. (1)

آیا این جواب ها شبهه مذکور را پاسخ نمی دهد؟ جمله آخر: امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خویش فرمودند:

که چقدر غصب حق علی بن ابیطالب علیه السلام عجیب است!!! او کسی بود که برای دفاع از حق خویش ده هزار نفر شاهد داشت ولی نتوانست حق خویش را بگیرد در حالی که هر کس حق خویش را با دو شاهد از دیگران می گیرد. (2)

ص: 90

1- موسوعه الغدیر، ج 1، ص 41 - 111.

2- احتجاج طبرسی 279/1.

چرا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم امام علی علیه السلام را در بستر خوابانید و ابابکر را با خود برد؟

3 - پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم در زمانی که از مکه به سمت مدینه هجرت فرمود ابابکر را با خود برده و علی علیه السلام را در جای خویش در بستر خوابانید. اگر وصی حقیقی رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم علی علیه السلام بوده است چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم او را در معرض مرگ قرار داده و ابابکر را از آنجا دور می کنند!! کدام یک سزاوارتر بر وصایت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم هستند؟

جواب

پاسخ این شبهه با کنار هم گذاشتن چند مطلب واضح می شود.

مطلب اول: برای وصایت حضرت علی علیه السلام آن قدر روایت در منابع سنی هست (آنچه در صفحات قبل گذشت) که چنین دستاویزهای سستی به جز افراد نادان کس دیگری را به خود مشغول نمی کند.

مطلب دوم: باید بررسی کرد که آیا رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم خلیفه دوم را با خود بردند و یا اینکه او به همراه پیامبر صلی الله علیه واله وسلم روانه شد؟ در فرض اول پیامبر صلی الله علیه واله وسلم با برنامه قبلی ابابکر را به همراه خویش برده ولی در فرض دوم او خود بدون نظر پیامبر صلی الله علیه واله وسلم به دنبال ایشان روانه شده است. آنطور که طبری نوشته است نه تنها ابابکر از هجرت و سفر رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم مطلع نبوده بلکه به اصرار، خویش را به همراه رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم روانه کرده است. او می نویسد که ابابکر مرتباً از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم درخواست می کرد که شما نیز به مدینه مهاجرت کنید ولی پیامبر اعظم صلی الله علیه واله وسلم که گویا منتظر امر خدا بودند او را به آینده حواله می دادند تا اینکه امر خدا می رسد، پس ایشان به ابابکر می فرمایند:

(قد اذن لی بالخروج الی المدینه فقال ابوبکر یا رسول الله الصحابه الصحابه قال الصحابه...). (1)

یعنی: به من اجازه هجرت و خروج از مکه داده شده، ابابکر گفت: یا رسول الله همراهی، همراهی، (درخواست همراهی با رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم را می کند) پیامبر نیز به او اجازه می دهند.

اما همین طبری در صفحاتی قبل آورده است -

ص: 91

وقتی که مشرکین درب خانه رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم اجتماع کردند و قصد قتل ایشان را داشتند. قال لعلی بن ابی طالب نم علی فراشی... (1)

خود به حضرت علی علیه السلام دستور می دهند که به جای من بخواب و بدان که آسیبی به تو نخواهد رسید.

و در همان جا آورده است که پیامبر خدا صلی الله علیه واله وسلم علی علیه السلام را از هجرت و مکان غاری که می خواستند در آن پنهان شوند آگاه کرده بودند، در واقع ابوبکر از مکان غار مطلع نبوده ولی امام علی علیه السلام به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم خبردار شده بودند.

مطلب سوم: اهل سنت معتقدند که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم چهار خلیفه به ترتیب ابابکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام داشته اند. حال اگر ایشان بگویند که پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم با بردن ابابکر (که بردن نبوده بلکه او خود رفته) قصد نجات جان ابابکر را داشته اند چرا عمر، عثمان و... را نبرده و حتی مهمتر از همه یکی از ایشان را در معرض خطر شمشیرها قرار داده اند؟ در حالی که همه می دانند نقش خلیفه دوم در به خلافت رسیدن ابابکر از همه امت و بلکه از خود ابابکر هم بیشتر است. پس حقیقتاً قضیه طور دیگری بوده است.

مطلب چهارم: عده ای از علمای اهل سنت چون ابوالقاسم ابن صباغ در کتاب النور و البرهان علت به همراه بردن او توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم را خوف از خبر کردن قریش توسط او بیان کرده اند.

حسان بن ثابت می گوید از قریش شنیدم که می گفتند:

(امر رسول الله صلی الله علیه واله وسلم علیاً فنام فی فراشه و خشی من ابن ابی قحافه أن یدلهم علیه فاخذه معه و مضی الی الغار).

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم به علی امر فرمودند که در بستر آن حضرت بخوابد و از ابابکر ترسیدند که مبادا خبر هجرت را به کفار بدهد پس او را به همراه خود به غار بردند.

اگر حقیقت چنین باشد این قضیه فضاحتی عظیم برای ابابکر خواهد بود که هیچ فضیلتی (در صورت وجود) این فضیحت را پاک نخواهد کرد.

ص: 92

مطلب پنجم: در موارد مشابهی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم امام علی علیه السلام را از معرض جنگ و کشته شدن رهانیده و ابابکر و دیگران را در معرض شمشیرها قرار می دادند.

به عنوان مثال در جنگ تبوک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اصحاب را به جنگ برده و همه را در معرض مرگ قرار داده ولی علی علیه السلام را به عنوان خلیفه خویش در مدینه به جای گذاشتند و این اشاره به همان واقعه ای دارد که امام علی علیه السلام از آن گریان شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خبر از افتخار مهمی برای ایشان دادند و فرمودند: (اما ترضی تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انک لست بنبی). (1)

آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی جز آنکه تو پیامبر نیستی.

حال شیعه هم می تواند بگوید که در معرض شمشیر قرار دادن ابابکر و عمر و عثمان دلالت به عدم احتیاج به ایشان بوده و حفظ جان حضرت امام علی علیه السلام در آن برهه علامت ارزش جان حضرت مرتضی علیه السلام است.

علاوه بر این چنین نص و امری کی درباره ابابکر وارد شده و کجا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از او درباره این مصاحبت و همراهی اش با آن حضرت در غار تعریفی کرده و حتی جمله ای در آن باره فرموده اند.

این در حالی است که هم درباره خوابیدن امام علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، زمانیکه ابوبکر با آن حضرت به غار خزیده بود و هم درباره ی ماندن ایشان در مدینه به جای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و تبعیت از امر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم افتخاراتی هم در قرآن و هم در احادیث در مورد آن حضرت نقل شده که همگان آرزوی فضیلتی چون آن را دارند.

او به خاطر خوابیدن در جای رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در ليله المبيت مفتخر به مدال (ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رثوف بالعباد). (2)

و بعضی از مردم از جان و نفس خویش به خاطر کسب رضایت الهی می گذرند و خدا با چنین بندگان رثوف و مهربان است.

ص: 93

1- ینابیع الموده قندوزی حنفی 112/1.

2- بقره، 207 منابعی که شأن نزول این آیه را خوابیدن حضرت علی (علیه السلام) در فراش پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می دانند از این قرارند (البته فقط منابع اهل سنت) مناقب خوارزمی (صفحه 127 فصل 12 حدیث 141) مستدرک حاکم (جلد 3 صفحه 4) فراند السمطین (جلد 1 صفحه 330 باب 60) ترجمه الامام علی لابن عساکر، جلد 1 صفحه 153 و ... به نقل از ینابیع الموده قندوزی حنفی جلد 1 صفحه 274.

و در هنگام ماندن در مدینه به جای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در جنگ تبوک مفتخر به مدال انت منی بمنزله هارون من موسی گردید. (1)

در حالی که درباره هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و ورود ایشان به غار به همراهی ابابکر آیه 40 سوره توبه نازل گردید که خود در واقع از مثالب خلیفه به شمار می رود.

(الا تنصروه فقد نصره الله إذ أخرجه الذين كفروا ثاني اثنين اذ هما في الغار إذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينته عليه و ایده بجنود لم تروها و جعل كلمة الذين كفروا السفلى و كلمة الله هي العليا و الله العليا و الله عزيز حكيم). (2)

اگر او را یاری نکنید خداوند او را یاری کرده است آنگاه که کافرین او را خارج کردند و دومی آنان هنگامی که در غار بودند به آنکس که همراهش بود گفت محزون نباش همانا خداوند با ماست. پس خداوند سکینه اش را بر پیامبر نازل کرد و با سپاهیانی که آنان را نمی دیدی تأیید فرمود و کلمه کافرین را پست قرار داد و کلمه خداوند بلند مرتبه است و خداوند عزیز و حکیم است.

شیخ مفید می گوید: در عالم خواب، عمر بن خطاب را دیدم. از او پرسیدم از کجای آیه 40 سوره توبه فضیلتی برای ابابکر اثبات می شود؟ گفت: فضیلت او در این آیه از شش راه است:

اول اینکه: خداوند پیامبر را یاد کرده و سپس از ابابکر یاد نموده که در واقع آنها را با یکدیگر ذکر کرده است.

دوم اینکه: هر دو تن یکجا بودند.

سوم: او را به پیامبر اضافه کرده و به عنوان صحابی او، وی را معرفی نموده است.

چهارم: شفقت پیامبر نسبت به او چون فرموده لا تحزن.

پنجم: اینکه فرموده خدا با ماست.

ششم: نزول سکینه بر ابابکر بوده (فانزل الله سکینه علیه).

شیخ مفید اعلی الله مقامه فرمود: به او گفتم اینکه خداوند ابابکر را دومی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ذکر کرده این فضیلتی برای او نیست بلکه این صرف یک شمارش است (اولی و دومی).

و اما اجتماع ایشان در یک مکان نیز فضیلتی برای خلیفه اول نیست زیرا ممکن است -

ص: 94

1- منابع سنی این حدیث در صفحات قبل ذکر شده است.

2- توبه/40.

مؤمن و کافری با همدیگر در یک مکان جمع شوند و همه می دانند که مسجد النبی از غار با فضیلت تر است و در آن جا نیز مؤمن و منافق و کافر گرد هم می آمدند که می توان به آیات منافقین و همچنین به آیه 36 و 37 سوره معارج استشهاد کرد که در این آیات اجتماع کفار با پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم و بلکه نزدیک شدن آنها به آن حضرت را در یک مکان بیان کرده است.

و همینطور کشتی نوح که محل اجتماع رسول (نوح)، شیطان، حیوانات و حتی سگ، در کنار یکدیگر بوده است. (مؤلف اضافه می کند و همین طور زندان محل اجتماع یوسف نبی با عده ای کافر و مشرک بوده است آیا این که کافری با مسلمان و بلکه با پیامبری در یک مکان جمع شوند فضیلتی برای آن کافر است؟).

اما اینکه گفتمی خداوند او را به عنوان صاحب و همراه پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم معرفی کرده این افتخاری نیست، زیرا به صراحت قرآن امکان دارد که انسان مؤمن با شخص کافر مصاحب باشند: (قال له صاحبه و هو يحاوره اكفرت بالذی خلقك من تراب...). (1)

یار (با ایمان) او در مقام گفتگو به آن کافر گفت: آیا به خدایی که تو را از خاک خلق نمود کافر شدی؟

حتی در عرب به حیوان و انسانی که در کنار یکدیگر باشند نیز مصاحب گفته و به آن حیوان صحابی آن انسان می گویند.

إنَّ الحمار مع الحمار معلیه *** فاذا خلوت به فبئس الصاحب.

همانا خر همراه خر دیگر ... پس هنگامی که با او خلوت کنی بد مصاحبی است.

پس از این جهت نیز افتخاری برای ابوبکر نیست و اما اینکه گفتمی رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم از روی مهربانی به او فرمودند: (لا تحزن) (غصه مخور) این نیز قباحتی برای او شمرده می شود. زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم یا اینکه او را از کار خوبی نهی کرده اند و در واقع حزن و اندوه او خوب بوده که معاذ الله چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم کسی را از کار خوبی نهی کنند؟ و یا اینکه او را از کار بدی نهی کرده اند که چنین است. پس در واقع نهی رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم از معصیتی بوده که آن مرد دچارش شده بود و این آیه دلالت به عصیان او دارد.

ص: 95

و اما اینکه گفتی لفظ (ان الله معنا) دلالت بر فضیلت ابابکر دارد. چون پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم فرموده است، خدا با من و ابابکر است. اینگونه نیست چون اولاً رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم با لفظ جمع تعبیر از نفس شریف خود کرده مانند اینکه خداوند تعبیر از خود می کند با لفظ:

(انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون).

همانا ما ذکر را نازل می کنیم و ما حافظ آن هستیم.

و ثانیاً گفته شده که ابابکر به پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم عرض کرد یا رسول الله من برای علی غصه می خورم (که الآن با شمشیرهای برهنه قریش چه می کند؟) پیامبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم فرمودند: غصه مخور، خدا با ماست. یعنی با من و برادرم علی علیه السلام و اما اینکه گفتی خداوند آرامش را بر ابابکر نازل فرموده است (فانزل الله السکینه علیه) اگر چنین باشد پس باید ادامه آیه نیز بر او دلالت کند. یعنی کمک کردن خداوند به او به وسیله سپاهیان که مردم نمی بینند (و ایده بجنود لم تروها) یعنی اگر او صاحب سکینه باشد، باید صاحب سپاهیان هم باشد (زیرا این دو جمله با هم آمده است) و این انکار نبوت رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم است زیرا این جنود متعلق به اوست نه شخص دیگری. (1)

و باید گفت اگر این مطلب را کتمان می کردی برای تو و رفیقت بهتر بود زیرا در این آیه مسلماً سکینه و آرامش بر وجود نازنین پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم نازل شده و حرفی از آن مصاحب و یار غار در آیه نیست. یعنی سکینه بر او نازل نشده و اگر خداوند مؤمن دیگری را غیر پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم در غار به همراه رسول خودش صلی الله علیه و اله وسلم را سراغ داشت حتماً سکینه را بر او هم نازل می کرد. زیرا در دو موضع دیگر که مؤمنینی در کنار پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم هستند خداوند می فرماید: سکینه را بر ایشان نیز نازل کردیم:

(فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و الزمهم کلمه التقوی). (2)

پس خدا آرامش را بر رسول خود و بر مؤمنان نازل کرد و آنان را با کلمه تقوا ملازم نمود.

(ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنوداً لکن تروها). (3)

آنگاه خدا آرامش را بر رسول خود و بر مؤمنان نازل فرمود و لشکرهایی که شما نمی بینید فرستاد.

ص: 96

1- مفسر جلیل القدر علامه طباطبائی رحمه الله علیه در ذیل آیه 40 توبه در تفسیر المیزان جلد 9 صفحه 375 پیرامون رجوع ضمیر علیه

بر وجود گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم بحثی وافی آورده اند که برای استفادۀ محققین توصیه می شود.

2- فتح / 26.

3- توبه / 26.

(و اینکه خداوند در آیه غار فقط سکینه را مخصوص پیامبرش کرده و کس دیگری را شامل نکرده است یا دلالت بر این دارد که کسی همراه او نبوده که این مخالف صریح خود آیه است زیرا نفر دومی را همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم ذکر کرده و یا اینکه آن همراه، مؤمن نبوده که سکینه شامل حال او شود. (هذا هو الحق).

شیخ مفید می فرماید: عمر نتوانست جوابی بدهد و من از خواب بیدار شدم. (1)

مطلب پنجم: ما وقتی به سراغ انبیاء گذشته علیهم السلام و اوصیاء ایشان مخصوصاً حضرت موسی و هارون (علی نبینا و آله و علیهما السلام) می رویم موارد مشابه زیادی را می یابیم که اگر کسی بگوید در معرض خطر قرار دادن حضرت امام علی علیه السلام و او را در برابر شمشیرها قرار دادن به خاطر کم اهمیت بودن وجود او و عدم نیاز مسلمین در آینده به اوست باید در مورد آن موارد مشابه هم، چنین بگوید که بیان آن، نیاز به انکار حقایق بیشتری از قرآن و سنت دارد.

به عنوان مثال حضرت موسی هارون را به عنوان خلیفه خویش در قومش قرار داد.

(و قال موسی لآخیه هارون اخلفنی فی قومی). (2)

و موسی به برادرش هارون گفت: در قوم من خلیفه باش.

اما این قوم نیت قتل هارون را داشتند همان طور که خود هارون به موسی گفت:

(قال یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی). (3)

هارون گفت: ای فرزند مادرم، این قوم مرا ضعیف پنداشتند تا آنجا که خواستند مرا به قتل برسانند.

آیا این که موسی هارون را به جای خود در بین قومی کافر و خونریز قرار داد علامت بی ارزشی هارون است؟ در حالی که خداوند او را به عنوان وزیر و خلیفه موسی معرفی کرده است.

مطلب آخر اینکه درباره اصل همراهی ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و سلم در غار تردید هائی جدی وجود دارد که باید بدان پاسخ داد. در اینکه کسی همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم در غار بوده است به خاطر صراحت قرآن شکی نیست لکن در این مورد که آیا او ابوبکر بن ابی قحافه -

ص: 97

1- احتجاج طبرسی 2 / 657.

2- اعراف / 142.

3- همان / 150.

یعنی همان خلیفه اول بوده باشد تردیدهایی وجود دارد ما در این جا فهرست وار به این حرف و حدیث ها اشاره کرده و قضاوت را بر عهده ی شما می گذاریم.

1- هیچگاه از پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم و یا از ابابکر و یا حتی اولاد او حدیثی در صحاح اهل سنت و غیر آن کتب از منابع سنی مبنی بر همراهی ابابکر با پیامبر صلی الله علیه واله وسلم در غار ذکر نشده است

2- بنابر نقل صحیح ترین کتاب اهل سنت یعنی صحیح بخاری مادر ایشان عایشه دختر ابابکر گفته است:

هیچ آیه ای به جز آیه افک(1) درباره ی ما نازل نشده است.

قالت عایشه: ما انزل الله فینا شیئاً من القرآن الا ان الله انزل عذری (2) و منظور عایشه از کلمه ما، خاندان ابوبکر است زیرا منظور او نمی تواند زنان پیامبر صلی الله علیه واله وسلم باشد چون درباره ی زنان پیامبر صلی الله علیه واله وسلم آیات زیادی از جمله آیات سوره احزاب نازل شده است. حال که عایشه دختر ابابکر گفته هیچ آیه ای درباره ما نازل نشده است. به چه دلیلی اهل سنت اصرار دارند که بگویند منظور از مصاحب پیامبر صلی الله علیه واله وسلم در آیه 40 سوره ی توبه خلیفه اول بوده است؟

3- در کتاب صحیح بخاری روایاتی است که صریحاً مهاجرت ابابکر از مکه به مدینه را با پیامبر صلی الله علیه واله وسلم ندانسته و او را یار و همسفر عمر بن خطاب در این سفر می داند و طبق این روایات او اصلاً زودتر از پیامبر صلی الله علیه واله وسلم به مدینه مهاجرت کرده است و قاعدتاً نمی توانسته است که در سفر هجرت آن حضرت از مکه به مدینه به همراه آن حضرت بوده باشد و به غار وارد شود. روایات از این قبیلند: ابن عمر نقل می کند: سالم مولی ابن حذیفه در مسجد قبا به عنوان امام جماعت اولین گروه مهاجرین که بین ایشان ابوبکر و عمر و ابوسلمه و زید و عامر بن ربیع قرار داشتند نماز را بر پا کرده است کان سالم مولی ابي حذیفه يوم المهاجرين الاولين و اصحاب النبي صلی الله علیه واله وسلم في مسجد قبا فيهم ابوبکر و عمر و ابو سلمه و زید و عامر بن ربیع (3)

ص: 98

1- منظور آن آیه است که براءت عایشه را از تهمتی که به او زده بودند اعلام کرد و آن آیه 11 سوره نور است.

2- صحیح بخاری، کتاب التفسیر حدیث 4827 صفحه 881.

3- صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب 25 حدیث 7175 صفحه 1268.

و از این روشن تر همان ابن عمر گفته است هنگامی که اولین گروه مهاجرین به موضع قبا رسیدند قبل از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم بیایند، سالم مولی ابی حذیفه بر ایشان امام جماعت شد، زیرا او از همه بیشتر قرآن را می دانست.

عن ابن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون العصبه موضع قبا - قبل مقدم رسول الله صلى الله عليه واله وسلم كان يؤمهم سالم مولی ابی حذیفه و كان اکثرهم قراناً. (1)

این روایت نیز که به خاطر قرائن فراوان از جمله اینکه گفته است گروه اول مهاجرین و دیگر اینکه موضع نماز را در قبا معرفی کرده و امام را هم سالم مولی ابی حذیفه و راوی هم یکی است مشخص می شود که همان روایت قبل است و دلالت می کند که ابوبکر یار غار پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم نبوده است.

حال با وجود تردیدهای جدی درباره ی یار غار پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم نمی دانم چرا اهل سنت و عده ای از بزرگان شیعه معتقدند که ابوبکر یار غار پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم بوده است.

در پایان باید جواب خویش را در این جمله خلاصه کنم که اولاً در همراهی ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم حرف و حدیث هایی وجود داشته و ثانیاً در صورت اثبات اصل ماجرا به دلایلی که گذشت نمی توان گفت که هدف پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم از بردن ابابکر حفظ جان او بوده است.

ص: 99

چرا امام علی علیه السلام حق خویش را از خلفا نستاند؟

4- شیعه و سنی اجماع بر این مطلب دارند که علی علیه السلام فردی شجاع بوده است آیا بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم شجاعت او تمام شد و به این خاطر با ابابکر بیعت کرد و سپس با دو خلیفه دیگر؟ چرا علی علیه السلام با اینکه فردی شجاع و دلیر بود و یاوران و دوستان زیادی داشت با خلفاء جنگ نکرده بلکه با ایشان بیعت نمود؟ در حقیقت خلیفه بر حق بعد از پیامبر صلی الله علیه واله وسلم ابابکر است، زیرا اصحاب بر او اتفاق و اجماع کردند و علی علیه السلام هم با او مخالفت نکرده و ن جنگید و این ن جنگیدن او با خلیفه اول از روی ترس نبوده زیرا که او شجاع بود و یاران زیادی داشت و اگر کسی بگوید از ترس فتنه ن جنگیده است باید گفت پس چرا با معاویه جنگید؟

جواب

باید گفت آنچه که تمام منابع سنی و شیعه بر آن اجماع دارند این است که عده ای از بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم هیچگاه با خلفاء مخصوصاً خلیفه اول و دوم بیعت نکرده و تعدادی از ایشان نیز به اجبار و اکراه پس از مدتی با ایشان بیعت نموده اند، پس در واقع بر سر خلافت خلیفه اول هیچ گونه اجماعی از اصحاب تشکیل نشده که کسی بگوید او خلیفه بر حق رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم است.

اجماع بر خلافت خلیفه اول؟

ابن قتیبہ دینوری به مخالفت عده زیادی از اصحاب جهت بیعت با ابوبکر اشاره کرده که بزرگترین ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام است و این جمله را آورده که:

(فلم یبایع علی کرم الله وجهه حتی ماتت فاطمه رضی الله عنها). (1)

علی علیه السلام بیعت نکرد تا اینکه فاطمه علیها السلام وفات یافت.

طبری نیز آورده است که اصحاب بزرگی چون علی علیه السلام، طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین از بیعت با اولی اباء کرده و دومی به منزل علی علیه السلام حمله ور شده و گفت:

ص: 100

شما را می سوزانم مگر آنکه بسوی بیعت خارج شوید.

او در صفحات دیگری از کتاب خویش آورده است که نه تنها علی علیه السلام بلکه هیچ یک از بنی هاشم تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند، (فلما رأی علی انصراف وجوه الناس عنه ضرع الی مصالحه ابابکر).

پس هنگامی که علی علیه السلام دید مردم از او روی می گرداندند مصالحه با ابابکر را (از روی اکراه) پذیرفت. (2)

از این جملات کمی یاران حضرت علی علیه السلام که مشخص می شود (بر خلاف ادعای واهی شبه انداز که گفته است علی علیه السلام که یاران زیادی داشت چرا با خلفاء نجنگید) و همچنین عدم وجود اجماع بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم بر سر خلافت ابابکر واضح می گردد همه می دانند که در بین بنی هاشم (طبق نقل طبری که از اعظم اهل سنت است) اصحاب کباری چون عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم و دو فرزند او عبدالله و عبیدالله (مخصوصاً عبدالله که از جلالت قدری در نزد مسلمین به ویژه اهل سنت برخوردار است) و بزرگان دیگری از اصحاب وجود دارند که با ابوبکر بیعت نکرده و بلکه مخالفت نیز نموده اند حال چگونه می توان خلافت ابابکر را مبتنی بر اجماع اصحاب دانست؟

پس زمانی که مدرک خلافت خلیفه اول در نزد اهل سنت اجماع اصحاب است به قول خود ایشان این اجماع حاصل نشده و فقط عده ای از ایشان که اطلاع کافی از منابع خودشان ندارند و یا مغرض بوده و نیت صالحی نیز ندارند ادعای اجماع می کنند باید گفت که خلافت او بدون اجماع بوده و از اساس باطل است و به همین منوال به طریق اولی خلافت عمر و عثمان نیز بر باد است.

ولیکن شیعه ملاک خلافت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم را نص نبوی دانسته و بر آن نسبت به حضرت ابی الحسن المرتضی علیه السلام اقامه دلیل می نماید.

البته بیان عدم وجود اتفاق و اجماع بر خلافت خلیفه اول فقط منحصر به کتب تاریخی مهم اهل سنت نیست.

بلکه در کتب روایی معتبره ایشان نیز مذکور است:

ص: 101

1- تاریخ طبری 198/3.

2- همان 202/3.

(صحیح بخاری و مسلم کان لعلی من الناس وجه حیاة فاطمة فلما استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابابکر و مبايعته و لم یکن بايع تلک الاشهر). (1)

صحیح بخاری و مسلم: در زمان حیات حضرت فاطمه علیها السلام مردم به علی علیه السلام احترام می گذاشتند پس هنگامی که حضرت زهرا سلام الله علیها وفات یافتند مردم از علی علیه السلام روی گردانند. پس علی مصالحة و بیعت با ابابکر را پذیرفتند در حالی که در آن ماه ها (قبل از آن) با او بیعت نمودند. بخاری در قسمت دیگر کتابش به صراحت از قول خلیفه دوم به عدم وجود اجماع بر خلافت اولی تأکید کرده و نوشته است:

إلا ان الانصار خالفونا واجتمعوا باسرههم في سقیفه بني ساعدة و خالف عنا علی و الزبیر و من معهما. (2)

عمر گفته است:

انصار در امر خلافت با ما مخالفت کرده و همگی در سقیفه بنی ساعده همین امر علی و زبیر و کسانی که با این دو همراه بودند با ما مخالفت کردند.

از جمله خلیفه دوم اینگونه بر می آید که عده زیادی با خلافت اولی مخالفت می نمودند. مسعودی نیز در کتاب مروج الذهب آورده است:

(خرج سعد بن عباده و لم یبايعه فصار الی الشام ... و لم یبايعه احد من بنی هاشم حتی ماتت فاطمة رضی الله عنها). (3)

سعد بن عباده بزرگ انصار هرگز با خلفاء بیعت نکرده و احدی از بنی هاشم نیز تا زمان حیات حضرت صدیقه اطهر علیها السلام با ابابکر بیعت نکردند.

احمد بن ابی یعقوب در کتاب خویش که معروف به تاریخ یعقوبی است نوشته است: و کان فیمن تخلف عن بیعة ابابکر ابوسفیان بن حرب. (4)

ص: 102

1- صحیح بخاری، کتاب المغازی، صفحه 749، حدیث 4241، صحیح مسلم، باب قول النبی صلی الله علیه و آله لانورث صفحه 788. حدیث 1759.

2- صحیح بخاری، کتاب المحاربین، باب 17 حدیث 6830 صفحه 1207.

3- مروج الذهب 308/2.

4- تاریخ یعقوبی 10/2.

یکی از کسانی که از بیعت با ابابکر سر پیچی کرد ابوسفیان بن حرب بود (که باید گفت برای او در کتب اهل سنت فضیلتی ذکر شده است).

ابن ابی الحدید نیز اسما بعضی از کسانی که از بیعت با ابابکر سر پیچی کردند را این گونه آورده است:

علی علیه السلام، زبیر بن عوام، خالد بن سعید، عباس بن عبد المطلب و پسرانش عبدالله و عبیدالله، ابوسفیان و همه بنی هاشم عده قابل توجهی از انصار و بزرگ ایشان سعد بن عباده. (1)

این منابع به جز کتاب مروج الذهب که مشترک بین شیعه و سنی بوده دیگر همگی از منابع معتبر و اساسی اهل سنت می باشند و همه این منابع نیز بر این مطلب اجماع داشتند که بر بیعت ابابکر اجماعی از اصحاب نبوده بلکه کبار اصحاب چون بنی هاشم زبیر و اسامه بن زید و... با ابابکر بیعت نکردند حال چه شده است که این آقایان حجیت خلافت خلیفه خویش را بر اجماع اصحاب بنا کرده اند، نمی دانم و اگر این را نگویند چه بگویند؟

این از اجماع پوچی که ایشان ادعا می کنند.

حال که اجماع تقض شد پس چرا حضرت علی علیه السلام با خلیفه اول ابابکر و دیگر بر سر خلافت جنگ نکردند؟

آنچه که از سطور نگاشته شده از کتب اهل سنت بر می آید علت، کمی یاران حضرت مرتضی علیه السلام است.

دقت در عبارات صحیحین که علت بیعت حضرت را با خلیفه اول روی گردان شدن مردم از ایشان بیان می کنند و همچنین سخنان طبری که بی توجهی مردم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به صراحت نوشته است و می گوید به همین دلیل علی علیه السلام با ابابکر بیعت کرده است، (2) این امر را به خوبی اثبات می کند.

آیا شما گمان می کنید اگر مولای ما حضرت امام علی بن ابیطالب علیه السلام آن شیر غالب خدا تنها چهل یار وفادار داشتند اجازه می دادند چنین انحراف عظیمی در اسلام پیدا شود؟ و چونان کجی در این عالم احداث گردد که تا امروز و تا ظهور عدل محض مهدی منتظر (سلام الله علیه) این انحراف و کجی ادامه داشته باشد؟

ص: 103

1- شرح نهج البلاغه 21/2.

2- منابع گذشته .

اگر آن شیر خدا (علیه افضل صلوات المصلین) بر گرفتن حق خویش و همچنین حق همسرشان یاری یافته و یا امری از جانب خدا و رسول الله صلی الله علیه واله وسلم به ایشان رسیده بود آیا اجازه می دادند کسانی که از لحاظ منقبت، سبقت و خویشاوندی و حتی از حیث قبیله و عشیره در پست ترین مکان ممکن بودند حق او را غصب کرده و خویش را امیر المؤمنین!!! بخوانند و بر منبر برادر و پسر عم و موصی خویش یعنی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم جای گیرند؟؟؟(1)

اگر واقعاً اهل سنت از جمله سلیمان خراشی معتقدند که حضرت علی علیه السلام یاران زیادی داشتند پس منظور این است که افراد زیادتری از بیعت با خلیفه اول سر پیچی کرده اند که ما نام آنها را نمی دانیم؟ و این برای سلیمان خراشی و دیگر تابعین او برای نقض خلافت خلیفه اول کفایت می کند زیرا او حرفی دو پهلو می زند در اول شبهه اشاره به اجماع بر خلافت ابابکر می کند و در آخر حرف از کثرت یاران علی علیه السلام می زند!!

کدام یک از این دو صحیح است؟ باید گفت که هیچ یک زیرا اجماع با وارد نشدن حتی یک نفر می شکند یعنی اگر حتی یک نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم بر خلافت ابابکر راضی نبوده باشد (که تعداد بیش از اینهاست) دیگر اجماعی تشکیل نشده و در عین حال طبق نقل صریح، تاریخ امام علی علیه السلام نیز دارای یاران و انصار فراوانی برای اخذ حق خویش از خلفاء نبوده اند.

حتی اهل سنت در کتب خویش نوشته اند که حضرت علی علیه السلام از انصار طلب یاری کرده ولی هیچ یک حاضر به یاری ایشان در پس گرفتن حق خویش از ابابکر نشده اند.(2)

این همان چیزی است که در منابع حقه شیعه نیز بر آن پای فشاری شده است به عنوان مثال مرحوم طبرسی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب خویش به نام احتجاج چنین آورده:

ص: 104

1- گفتار ابوسفیان در پستی نسب خلفاء و گفتار ابن ابی الحدید درباره افضل و مفضول را در کتاب تاریخ طبری جلد 3 صفحه 202 و شرح نهج البلاغه، مقدمه جلد یک بنگرید.

2- الامامة والسیاسة صفحه 12.

حضرت علی علیه السلام پس از جنگ نهران در مجلسی نشسته بودند و در آن مجلس از جریان امور گذشته مذاکره می شد تا اینکه از حضرت سؤال شد چرا با ابابکر و عمر جنگ نکرده ولی با زبیر و معاویه جنگیدید؟ (1)

حضرت علی علیه السلام فرمودند: من از روز نخست زندگی، پیوسته مظلوم واقع شده و حقوق خود را مورد دستبرد دیگران می یافتم.

اشعث بن قیس برخاسته و گفت، یا امیرالمؤمنین چرا دست به شمشیر نبرده و حق خویش را نستاندید، حضرت فرمودند: ای اشعث مطلبی را پرسیدی پس خوب به پاسخش گوش فراده و به خاطر بسیار و به حقیقت کلام و حجت من توجه کن که من از شش تن از انبیای گذشته تبعیت و پیروی نمودم:

اول از حضرت نوح علیه السلام که خداوند درباره اش می فرماید:

(فدعاً ربه أتی مغلوب فانتصر). (2)

پس پروردگارش را خواند و گفت: من شکست خورده و مغلوب هستم پس مرا یاری کن.

پس اگر کسی بگوید او از قوم خود خوف نداشته، منکر کلام خدا و کافر بدان شده است.

دوم از حضرت لوط علیه السلام که خداوند درباره او می فرماید:

(لو أن لی بکم قوة أو آویی الی رکن شدید). (3)

ای کاش بر شما قوه و توانایی داشتم و یا در کنار ستون و رکن محکم و استواری پناه می گرفتم.

پس اگر کسی بگوید لوط این کلام را برای مطلبی غیر از ترس گفته مسلماً کافر است وگرنه اوصیای انبیاء در این مقام معذورترند.

سوم از حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در این آیه که:

(و أعتز لکم و ما تدعون من دون الله). (4)

از شما و از آنچه که غیر از خدا می خوانید عزلت جسته و کناره گیری می کنم.

ص: 105

1- این عین همان سؤال است که مؤلف کتابی که در صدد جواب آن بر آمده ایم در جایی از کتاب پرسیده و گفته است چرا علی علیه السلام با ظالم اولی ن جنگید و با ظالم های بعدی مقاتله نمود. پس معلوم می شود عمل او صحیح نیست و یا اینکه اولی ها یعنی ابابکر و عمر ظالم نبوده و حق او را غصب نکرده اند.

2- قمر / 10.

3- هود / 80.

4- مریم / 48.

پس اگر کسی بگوید او این سخن را برای غیر ترس گفته، کافر است وگر نه وصی رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم، معذورتر است.

چهارم از حضرت موسی علیه السلام در این آیه (ففررتُ منکم لما خفتکم). (1) به خاطر ترس از شما فرار کردم.

پس اگر کسی با وجود این آیه منکر ترس موسی شود کافر است وگر نه وصی معذورتر است.

پنجم از سخن هارون برادر آن حضرت در این آیه که گفت:

(ابن امّ إنّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی). (2)

ای پسر مادرم (برادرم) همانا این قوم مرا ضعیف و خوار شمردند و نزدیک بود مرا بکشند.

اگر کسی منکر ترس هارون باشد مسلماً کافر است وگر نه وصی رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم معذورتر است.

و ششم از برادرم محمد صلی الله علیه واله وسلم خیر البشر پیروی و تبعیت نمودم که به خاطر احتیاط و خوف از قریش مرا در جای خود خوابانیده و خود از مکه هجرت نموده و در غار مخفی شدند، اگر کسی منکر ترس آن حضرت از دشمنان باشد کافر است وگر نه وصی او معذورتر است.

در این وقت همه مردم یکپارچه برخاسته و گفتند: ای امیرالمؤمنین ما همه دریافتیم که فرمایش شما صحیح و عمل شما حق است و ما جاهل و گناهکاریم و ما می دانیم که شما در ترک دعوی و سکوت و تسلیم شدن خود معذور می باشی. (3)

در واقع حضرت مرتضی علیه السلام با این بیان می خواهند بفرمایند که نجنگیدن ایشان با خلفاء چون انبیاء گذشته است که در برهه ای از زمان مقهور دشمنان خویش می شدند یعنی کسی نمی تواند ادعا کند که نباید امیرالمؤمنین علیه السلام از دشمنان خوف داشته و بلکه باید با ایشان با وجود نداشتن یار و ناصر کافی با دشمن خویش مقاتله می کردند زیرا آن حضرت شش تن از رسولان خدا را نام می برند که هر یک در مقطعی از زمان به واسطه ترس از دشمن مخفی شده و یا -

ص: 106

1- شعر 21/1.

2- اعراف/150.

3- احتجاج طبرسی، 411/1 بحار الانوار 231/29.

اینکه دعوت خویش را پنهان می کنند پس امام علی علیه السلام که وصی رسول صلی الله علیه واله وسلم هستند در این باره معذورترند آنچه در اینجا بیانش حائز اهمیت است این است که، اهل سنت این حدیث را زیاد نقل کرده اند که امام علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه واله وسلم همچون هارون نسبت به موسی است.

قرآن کریم درباره موسی و هارون آورده است که موسی، هارون را جانشین خویش در بین قومش قرار داد ولی آن مردم گوساله پرست شده و هارون نیز نتوانست جلو ایشان را بگیرد تا آنجا که آن مردم قصد کشتن هارون را داشتند حال کسی نمی تواند به این پیامبر خدا اعتراض کند که چرا هارون با قوم خویش نجنگید! پس وقتی پیامبر خدا و جانشین پیامبر خدا یعنی هارون که هم پیامبر و خلیفه پیامبر است چنین کرد کسی نمی تواند به عدم جنگ حضرت علی علیه السلام با خلفاء ایراد بگیرد. این یکی از آن شش پیامبری است که حضرت علی علیه السلام برای اثبات حجیت فعل خویش به عملکرد آن اشاره می کند و در مورد پنج نبی دیگر نیز وضع به همین منوال است. «خوب دقت بفرمایید».

اگر چه طبق احادیث آینده علت واقعی عمل مولا ترس و خوف از دشمنان نبوده است، لکن امام علی علیه السلام با این بیان در اصطلاح با دلیلی جدلی و با ذکر مثال هایی از موضع گیری های انبیاء گذشته به اسکات مخاطب پرداخته اند. ما در ضمن نقل احادیث دیگر به بیان دلیل اقتنائی و حقیقی آن خواهیم پرداخت.

در حدیث دیگری حضرت امام علی بن ابیطالب علیه السلام علت نجنگیدن خویش با خلفاء را اینگونه بیان می فرمایند:

به خدا سوگند که منع از گرفتن حق خویش نه از روی ترس بود و نه کراهت از مرگ، آن نبود جز وفا به عهدی که با رسول خدا داشتم زیرا آن حضرت مرا خبر داده بود که:

(ان الامة ستعذر بک و تنقض عهدهی و انک بمنزلة هارون من موسی).

این امت نسبت به تو جفا و مکر روا می دارند و پیمان و وصیت مرا درباره تو نقض می کنند و این را بدان که تو نزد من بمنزله ی هارون نسبت به موسی هستی. پس من عرض کردم ای رسول خدا در آن زمان وظیفه من چیست؟ فرمودند: اگر یار و یآوری یافتی با آنان مبارزه کن و -

حق خود را بگیر در غیر این صورت سکوت کرده و خون خود را حفظ کن تا آن زمانی که مظلومانه به من ملحق شوی. (1)

ذکر حدیث اول به خاطر این بود که سؤال کننده بداند چنین واقعه ای در امت های قبل هم اتفاق افتاده و به عنوان مثال امت موسی پس از رفتن او از بین ایشان قصد قتل هارون خلیفه موسی را کرده و عوض اینکه به سخنان او گوش فرا دهند رو به سامری آورده و به گوساله او توجه پیدا نمودند و هارون نیز با ایشان مقاتله نکرد و این ماجرا عیناً در امت اسلام حادث شد و کسی نمی تواند بگوید که چرا حضرت علی علیه السلام با منحرفین قتال فرمود زیرا جواب داده می شود به همان دلیل که هارون نبی با مرتدین قتال نکرد.

حدیث دوم اشاره به دلیل دیگر حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام برای نجنبیدن و بیعت کردن اجباری با خلفاء می کند و آن دلیل، عهد و پیمانی است که رسول خدا صلی الله علیه و اله و لم با امیرالمؤمنین علیه السلام بسته است مبنی بر اینکه اگر یاری یافتی نبرد کن و حقت را بگیر و الا سکوت کرده و خودت را حفظ کن.

در روایت دیگری از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می خوانیم که وقتی از ایشان سؤال شد که مگر امام علی علیه السلام انسان قوی و قدرتمندی نبوده که درباره ی امر خدا نیز محکم و به عمل کردن آن مقید باشد؟ حضرت فرمودند: بلی سؤال کننده ادامه داد پس چه چیز مانع شد که ایشان از حق خویش گذشته و غاصبین را دفع نکنند؟ حضرت ابی عبدالله الصادق علیه السلام فرمودند: آیه ای در کتاب خدا علی علیه السلام را از این کار منع می نمود. عرض کرد کدام آیه؟ فرمودند:

آیه ی، (لوتزیلوا العذبن الذین کفروا منهم عذابا الیماً). (2)

اگر مؤمنین و کافرین (در نسل) از هم جدا می شدند ما کافرین ایشان را عذابی دردناک می کردیم همانا خداوند عزوجل امانت هائی مؤمن را در پشت کافرین و منافقین قرار داده و علی علیه السلام چنین نبود که پدران کافر و منافق را بکشد زیرا می خواست که آن ودایع و امانت ها خارج گردند. (3)

در این حدیث اشاره به دلیل سومی شده و آن وجود انسانها و اولادهای صالح در -

ص: 108

1- احتجاج طبرسی، 413/1، بحار الانوار 222/29.

2- فتح / 25.

3- بحار الانوار 228/29 مانند این حدیث احادیث مشابهی در کتاب علل الشرایع 488/1 و تفسیر فرات کوفی / 422 آمده است.

اصلاب و پشت های افرادی منافق و چه بسا کافر است و حضرت علی علیه السلام با نکشتن پدران کافر امکان به دنیا آمدن فرزندان پاک و صالح را از بین نمی برد و این سنت همیشگی مولا علی علیه السلام بوده همان طور که کسی به حضرت مولا علیه السلام عرض کرد ما در جنگ ها هر کس را که ببینیم می کشیم ولی شما گویا افرادی را برای چشیدن طعم ذوالفقار انتخاب می کنید و عده ای را نمی کشید؟ حضرت اسدالله علی مرتضی علیه السلام فرمودند: آری چنین است من در نسل های آینده او می نگرم پس اگر در نسل او هیچ مؤمنی نباشد او را کشته و الا برای دنیا آمدن آن فرزند مؤمن این پدر و یا جد را باقی می گذارم.

خلاصه کلام اینکه اگر بنا بود حضرت علی علیه السلام به مقاتله با آن منافقین و غاصبین که حق ایشان را غصب کرده بودند برآیند لازم می آمد که عده زیادی از مردم به یاری ایشان پردازند در حالی که یاران حضرت همان چند نفر معدود در روایت آمده می بودند و اگر ایشان می خواستند با قدرت الهی با آن قوم غاصب پس فرزندان مؤمنی که در نسل آن گروه غاصب بوده و هنوز به صلب و یا رحم دیگری منتقل نشده بودند نیز تماماً نابود می شدند. پس حضرت بهترین کار را عمل فرموده و آن، عمل نمودن به وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم یعنی جنگ نکردن با این قوم غاصب بوده است.

در خبر دیگر علت دیگری آمده و آن نابودی ریشه اسلام نوپا و کافر شدن مسلمانان تازه مسلمان شده می باشد.

(عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابنا قال قلت لابی عبد الله الله لم كفّ علی ال عن القوم؟ قال مخافة ان يرجعوا کفاراً). (1)

ابن ابی عمیر از بعضی یاران امام صادق علیه السلام نقل می کند که می گوید به امام علیه السلام عرض کردم چرا حضرت علی علیه السلام از مبارزه با آن قوم غاصب چشم پوشیدند؟ حضرت فرمودند: زیرا می ترسید که مردم به کفر برگردند.

همه اینها به علاوه ی عدم وجود یاران با وفا ماجرا را به چنان سرانجامی می کشاند که نالایق ترین افراد بر مسند رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم تکیه زده و صالح ترین ایشان به کنج خانه عزلت خزیده و از حق خویش محروم گردند.

ص: 109

ممکن است کسی بگوید چرا حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام به تنهایی و یا با اکتفا به همان چند نفر یار محدود به ضد خلفاء قیام نکردند؟ نهایت امر این بود که او در این راه کشته می شد مگر قتل و شهادت در راه خدا و حق برای انسان مؤمنی کراهت دارد و مگر حضرت حسین بن علی علیه السلام که فرزند همین امام است چنین نکرد؟

در جواب این مطلب روایتی که محدث جلیل القدر ابی نصر عیاشی در کتاب تفسیر خویش آورده است را متذکر می شویم:

امام صادق علیه السلام فرمودند: تنها کسی که مأمور بود ولو بدون وجود یار و ناصر با دشمن بجنگد رسول خدا بوده اند، به دلیل آیه: (قاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسك). (1)

پس تو خود تنها در راه خدا به کارزار برخیز که جز شخص تو بر آن مکلف نیست.

ولی درباره ی دیگران اگر یار و یآوری یافتند قتال واجب می شود به دلیل:

(الا متحرفا لقتال او متحیزاً الی فئته). (2)

باید دانست که امام (سلام الله علیه) نیز به امر خداوند کار می کند.

(لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون).

اما درباره ی حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام باید گفت که اولاً ایشان نیز به امر خداوند عمل کرده و همین طور تمام ائمه علیهم السلام وظیفه ای از جانب خداوند بر عهده دارند که آن وظیفه از طریق پدرشان و از طرف رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم به ایشان منتقل می شود و ثانیاً ایشان نیز به جهت دعوت عمومی مردم کوفه، شهر جد خویش مدینه را رها کرده و در واقع یاور ظاهری ایشان را به سمت کوفه کشاند. اگر بگویید چرا زمانی که بی وفایی یاران خویش را دیدند هم چون برادر خویش امام مجتبی علیه السلام که با معاویه بیعت کرد و بالاتر هم چون پدرشان که با ابابکر بیعت کرد چرا با یزید بیعت نکردند؟ گفته می شود که در آن زمان همان اثری که در عمل حضرت علی بن ابیطالب و امام حسن بن علی المجتبی علیهم السلام بود و اسلام و شیعه را حفظ نمود در این زمان در شهادت حضرت حسین بن علی علیهما السلام بوده و به قول خود ایشان این کان دین جدی لا یتقیم الا بقتلی فیاسیوف خذینی.

ص: 110

1- نساء 84.

2- تفسیر عیاشی 56/1 - انفال 26.

علت جنگ حضرت علی علیه السلام با اصحاب جمل، معاویه و خوارج

در اینجا باید گفت که علت های پیشین که باعث دست برداشتن از قتال با غاصبین گردیده بود درباره ناکثین (اصحاب جمل) قاسطین (معاویه و یارانش) مارقین (خوارج) دیگر صدق نمی کند.

اولاً که ایشان یاران زیاد و فراوانی برای جنگ با این سه گروه داشتند.

ثانیاً: در زمان جنگ توجه به اصحاب و نسل های آینده نموده و اگر کسی در نسلش مؤمنی وجود دارد او را به قتل نمی رساندند.

ثالثاً: از همه مهم تر عهد رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم مبنی بر جنگ با این سه دسته که درست عکس عهد پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم درباره جنگ با خلفاء است، آن حضرت را ترغیب به جنگ با ایشان می کند.

عهد پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم درباره جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین

متقی هندی در کنز العمال (1) و سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی از اعلام اهل سنت در کتاب ینابیع الموده و دیگر بزرگانی از اهل سنت روایت کرده اند:

(علی علیه السلام قال: عهد الی رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم فی قتال الناکثین و القاسطین و المارقین). (2)

حضرت علی علیه السلام فرمودند: که رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم درباره جنگ با ناکثین، (اصحاب عایشه در جنگ جمل) قاسطین (اصحاب معاویه در صفین) و مارقین (یعنی خوارج) از من عهد گرفتند.

البته روایات شیعه در این باره نیز به کثرت رسیده است لکن ما به همین یک روایت از کتب اهل سنت اکتفا می کنیم.

پس نجنگیدن حضرت علی علیه السلام با خلیفه اول و دوم برای پس گرفتن حق خویش علامت تأیید ایشان و حکومت جائزانه آنها نیست، بلکه به دلایلی که ذکر شد باعث دست کشیدن از حق و بیعت کردن با خلفاء بود که همان دلایل در جنگ با معاویه و دیگران موجود نبود.

ص: 111

1- کنز العمال، جلد 13 صفحه 110 حدیث 36361 و صفحه 112 حدیث 36367.

2- ینابیع الموده 2385/1 ابن مغازی نیز در کتاب مناقب در چند جا به این مطلب اشاره کرده است. صفحات 298 و 406 مناقب ابن مغزلی.

5- شیعه می گوید علی علیه السلام بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم مستحق خلافت بوده است، به این دلیل که پیامبر فرمود: علی نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی است، اما می بینیم که هارون جانشین موسی نشد و قبل از او وفات یافته و جانشین موسی یوشع بن نون بوده است، پس در واقع این دلیل شیعه بر باد است.

جواب

همان طور که قبلاً هم گذشت روایت منزلت یعنی همین روایت مذکور در سؤال علاوه بر نقل در تمام کتب روایی شیعه با اختلاف کمی در اکثر بلکه تمام کتب روایی اهل سنت نیز ذکر شده است.

منابعی چون صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند احمد حنبل، سنن ترمذی، سنن ابن ماجه، جامع الاصول ابن اثیر، کنز العمال ینابیع الموده، مناقب ابن مغزلی و... همگی این روایت را نقل کرده اند.

متن روایت:

(خرج رسول الله مع الناس في غزوه تبوك فقال له علي اخرج معك؟ فقال له نبي الله لا فيكي علي فقال له: اما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى انك لست بنبي انه لا ينبغي ان اذهب الا وانت خليفتي).⁽¹⁾

رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم به همراه مردم برای غزوه تبوک خارج شدند علی علیه السلام عرض کردند: آیا من هم با شما همراه شوم رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم اجازه ندادند در این حال حضرت علی علیه السلام (به علامت حزن) گریه کردند رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم نیز فرمودند: آیا راضی نمی شوی که برای من مانند هارون برای موسی باشی و تنها فرق تو با هارون اینست که تو پیامبر نیستی، بدان سزاوار نیست که من به جایی بروم مگر اینکه تو خلیفه من باشی

ص: 112

1- این حدیث با عبارات مختلف در منابعی چون: صحیح مسلم، کتاب الفضائل الصحابه، صفحه 1041 حدیث 2404، صحیح بخاری، کتاب الفضائل صفحه 659 حدیث 3706 سنن ترمذی کتاب المناقب، باب 21 حدیث 3733 صفحه 980 و بسیاری از کتب معتبر اهل سنت یافت می شود.

1- باید گفت همان طور که هارون در زمان حیات موسی خلیفه او بر قومش بود امام علی علیه السلام خلیفه ی رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم بر مسلمین باقی مانده در شهر در زمان جنگ تبوک شدند. حال که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم جانشین ایشان می گردد و چنان مدال افتخاری را دریافت می کند (منظور حدیث منزلت است)، آیا از همه بر جانشینی ایشان در زمان وفاتشان سزاوارتر نیست.

2- درست است که کسان دیگری هم در بعضی از نبردها خلیفه ی رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در مدینه می شدند لکن تنها کسی که مفتخر به حدیث (انت منی بمنزله هرون من موسی) گشته امام علی علیه السلام می باشند و همچنین در جنگ های دیگر وجود امیرالمؤمنین علی علیه السلام مورد نیاز بوده و هیچگاه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام به غیر از جنگ تبوک در مدینه نماندند.

3- جانشینی امام علی علیه السلام به همراه حدیث انت منی بمنزله هارون من موسی دلیل بر حق بودن ایشان برای خلافت است و این اثر در جانشینی بدون این حدیث نمی باشد بلکه افراد دیگری نیز به جای پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم در مدینه جانشین شده اند اما هیچ یک به این چنین نصی مفتخر، نشده اند. که کسی بگوید دیگران هم در مواقعی به جای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در مدینه مانده اند.

4- آیا کسی که به جای پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم در مدینه خلافت می کند آن هم در زمان حیات ایشان و حدیث منزلت برای او صادر می شود از کسی که حتی برای رساندن سوره براءت لیاقت ندارد برای جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم سزاوارتر نیست و اصلاً بگوید آیا در منبعی یافت می شود که ابابکر و یا عمر حتی برای یک بار هم که شده به جای پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم خلافت کرده باشند؟ به جان رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم هیچ کتابی چنین دروغی را ثبت نکرده است.

5- مطلب دیگری که در بررسی آیات حضرت موسی و هارون به فضل خدا به آن اشاره می کنیم این است که موسای پیامبر هارون را به عنوان خلیفه خویش در زمان حیات خود معرفی می کند، حال علت اینکه او پس از موسی به خلافت نمی رسد این بود که زودتر از موسی از دنیا رفت و پس از موسی نبود که اگر بود مسلماً پس از مرگ موسی نیز خلیفه ی او می شد. اما حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مانند هارون -

که در حیات موسی خلیفه او بود. در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه واله وسلم خلیفه و جانشین ایشان شدند و به علاوه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه واله وسلم زنده بودند. پس در اصطلاح مانع مفقود بوده ولی عده ای حق او را غصب کرده و از مقام الهی منع کردند.

در واقع کسی که در زمان حیات شخصی به خلافت او برسد از آنکس که پس از مرگ او به خلافت برسد افضل است و در اصل خلافت تفاوتی نمی کند که آن رسول زنده باشد ولی غایب و یا اینکه از دنیا رفته باشد، پس نمی توان ایراد گرفت که حدیث، نص بر خلافت حضرت علی علیه السلام نیست به دلیل اینکه هارون زودتر از موسی از دنیا رفته است زیرا هارون در زمان غیبت موسی که در حکم با مرگ او تفاوتی نمی کند خلیفه او شده است.

6 - هارون از نظر آیات قرآنی دارای مناصب زیر بوده است:

الف - نبی خدا: (و وهبنا له من رحمتنا اخاه هرون نبیاً). (1)

و از لطف و مرحمتی که داشتیم برادرش هارون را مقام نبوت عطا کردیم.

ب - وزیر موسی (و اجعل لی وزیراً من اهلی هرون اخی). (2)

و از اهل من هارون برادرم را وزیر و معاون من قرار بده.

ج - اهل موسی (و اجعل لی وزیراً من اهلی هرون اخی). (3)

و از اهل من هارون برادرم را وزیر و معاون من قرار بده.

د - مورد سلام خدا واقع شده (سلام علی موسی و هرون). (4)

سلام و تحیت بر موسی و هارون باد.

5 - برادر موسی: (ثم ارسلنا موسی و اخاه هرون بآیاتنا). (5)

پس آنگاه موسی و برادرش هارون را با آیات مان فرستادیم.

و - خلیفه موسی: (وقال موسی لآخیه هرون اخلفنی فی قومی). (6)

و موسی به برادرش هارون گفت: تو جانشین من در قوم من باش.

ص: 114

3- طه 29 و 30.

4- صافات 120.

5- مؤمنون 45.

6- اعراف 142.

ز- یار و مددکار موسی: (و اخی هرون هو افصح منی لساناً فارسله معی یصدقنی انی اخاف ان یکذبون قال سنشد عضدک باخیک). (1)

و برادرم هارون که فصیح تر از من سخن می گوید را با من بفرست تا پشتیبان من باشد و مرا تصدیق کند و همانا من می ترسم این فرعونیان مرا تکذیب کنند، (خداوند فرمود که ما تقاضای تو را پذیرفته و به همدستی برادرت هارون بازویت را قوی می گردانیم).

ح - شریک در تبلیغ رسالت: (ثم بعثنا من بعد هم موسی و هرون الی فرعون و ملأیه). (2)

آنگاه بعد از آن رسولان، موسی و هارون را به سوی فرعون و اشراف مملکت او فرستادیم. (إذهبوا الی فرعون انه طغی). (3)

بروید به سوی فرعون که او سخت به راه کفر و طغیان شتافته است.

پس از اثبات این 8 مقام برای حضرت هارون باید دانست که فقط یکی از این مقامات از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام السلب شد و با سلب آن یک مقام می توان دیگر مقامات را اثبات کرد.

(انت منی بمنزله هرون من موسی) یعنی تمام مقامات هارون نیز در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد.

(إلا انه لا نبی بعدی) با این استثناء و کلمه الا فقط نبوت را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام السلب کرده پس در واقع تمام آن منصب ها در وجود نازنین حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام ثابت است که یکی از این منصب ها خلافت جانشینی موسی است ولو اینکه این خلافت در زمان حیات او باشد.

7- مطلب دیگر اینکه روایت «منزلت» تنها یکی از دلایل و نصوص وارده بر خلافت حضرت ابی الحسن المرتضی علیه السلام بوده و صدها روایت دیگر در کتب خود اهل سنت موجود است که هر کدام به تنهایی دلیلی محکم بر خلافت الهیه حضرت مولا علیه السلام خواهد بود.

ص: 115

1- قصص 34 و 35.

2- یونس 75.

3- طه 43.

8 - به اتفاق شیعه و سنی حدیث منزلت در واقعه تبوک صادر شده است و در این غزوه نیز جنگی صورت نیافته است یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در آن جنگ هایی که نیاز به حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بوده (یعنی تمام غزوات) او را به همراه خویش خارج می کردند. ولی در این نبرد به این علت و به علت اینکه عده زیادی از مسلمین در مدینه مانده بودند و در بین ایشان تعداد زیادی از منافقین هم حضور داشتند، وجود امام علی علیه السلام در مدینه الزامی (1) بوده در دیگر جنگ ها نیز رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم خلیفه ای در مدینه می گذاشتند لکن هیچ کدام مفتخر به حدیثی چون حدیث منزلت نشده اند لکن وجود این خلیفه ها در مدینه ابطال قول کسانی است که می گویند پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم از دنیا رفتند و خلیفه ای معلوم نکردند. زیرا ایشان در زمان حیات خویش برای مدتی که از شهر خارج می شدند خلیفه معلوم می کردند، چگونه برای پس از مرگشان چاره ای نیندیشیده است؟

9- اهل سنت برای اثبات خلافت ابابکر به نمازی که او به جای پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم در زمان حیات ایشان خوانده است استناد می کنند. اما اولاً در صورت وقوع چنین حادثه ای از روایات طبری مشخص می شود که این نماز به اجازه رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم نبوده زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم پس از اطلاع از نماز ابابکر با همان حالت مریضی به مسجد رفته و او را عقب زده و در حالت نشسته نماز را اقامه کرده اند. (2)

و ثانیاً اگر چنین فضیلتی برای ابابکر ثابت شود بالاتر از آن برای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ثابت است، زیرا اگر ابابکر یک نماز نصفه و نیمه به جای رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم خوانده است. حضرت علی علیه السلام طبق حدیث منزلت و واقعه جانشینی ایشان در مدینه در غزوه تبوک نمازهای متعددی را به جای رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم اقامه نموده و مسلمین باقی مانده در مدینه به ایشان اقتدا کرده اند. طبری مدت این نمازها را بیش از ده روز نوشته است. (3)

حال شما خواننده گرامی با انصافی که خود دارید به شبهه و جواب های داده شده که شامل 9 مطلب است توجه کرده و راه حق را انتخاب نمایید.

ص: 116

1- تاریخ طبری 144/2.

2- همان 195/2.

3- تاریخ طبری 147/2.

آیا اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نصّ بر خلافت حضرت علی علیه السلام را پنهان نمودند؟

7- به شیعه گفته می شود اگر اصحاب، نص خلافت علی علیه السلام را پنهان کرده بودند، فضایل او را نیز پنهان می کردند و چیزی در مورد فضایل علی علیه السلام روایت نمی کردند و این بر خلاف واقعیت است. پس معلوم می شود که اگر نصی در مورد خلافت علی علیه السلام وجود داشت اصحاب آن را نقل می کردند، چون که نص بر خلافت واقع بزرگی است و رخدادهای بزرگ باید خیلی معروف و مشهور باشند.

جواب

درباره پنهان کردن نص بر خلافت حضرت علی علیه السلام باید گفت که ایشان در آن برهه زمانی خاصی (سقیفه) نص را پنهان کرده و عده زیادی از ایشان پس از غصب خلافت نص را ظاهر کرده ولی دیگر سودی نمی بخشید همان طور که الآن ما نصوص زیادی را در کتب اهل سنت می یابیم که همه ی این نصوص در مواقع لازم بر ملا نشده و پس از خلافت ابابکر بیان گردیدند.

با این حال خیلی از نصوص نیز برای همیشه توسط ایشان مخفی مانده و هیچ گاه از پس پرده کتمان خارج نگردید.

این اصحاب درباره ی فضایل امام علی علیه السلام نیز مشکلی نداشتند. زیرا بسیاری از خلاف حکم فطرت و عقل و حتی شرع معتقدند که برای خلافت نیاز نیست که افضل مردم زمان به عنوان خلیفه منصوب گردد و چه بسا که مفضول بر افضل مقدم شود همان طور که ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب خویش بر این مطلب تصریح کرده است. (1)

و دیگر مطلب آنکه فضایل حضرت ابی الحسن المرتضی علیه السلام آن قدر زیاد است که عده ای با اینکه بسیاری از آنها را کتمان کرده اند در مورد این مقدار فضایل نتوانستند سکوت کنند.

البته زمانی بر امت اسلام گذشت که حتی ذکر همین مقدار فضایل که محدود در کتب اهل سنت ذکر شده توسط حکومت بنی امیه ممنوع گردید و بلکه سب و دشنام به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بر فراز منابر و مأذنه ها -

ص: 117

1- مقدمه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

رسمیت یافت و اصحاب نیز از ترس حکومت معاویه بن ابی سفیان در مقابل آن سکوت کردند و عده ای نیز به آن عمل نمودند. (1) ألا لعنة الله على القوم الظالمين.

البته ناگفته نماند که عده ای از اصحاب واقعی رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم چون سلمان و اباذر و... نه تنها نص را مخفی نکردند، بلکه در جلسات متعدد آن را به خلفاء متذکر شده اند.

با توجه به این نکات اهل سنت باید یکی از این سه را بپذیرند یکی اینکه عموم اصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم این نصوصی را که الآن در کتب شما نسبت به خلافت حضرت علی علیه السلام موجود است به خلفاء تذکر داده و با ایشان مبارزه کردند، که اگر کسی بگوید چنین بوده به شهادت تمام کتاب های تاریخ و حدیث دروغ گفته است زیرا ایشان چنین نکرده اند.

دومین چیزی که آنها می توانند قبول کنند اینکه این نصوص در زمان غضب خلافت پنهان شده و بعداً کمی از آن آرام آرام مکشوف گردیده است.

و سوم اینکه اصلاً این نصوص باطل بوده و بعداً در کتب اهل سنت وارد شده است که چنین چیزی ممکن نبوده بلکه محال است زیرا این کتب در دست اهل بوده و شیعه در آن دخلی نداشته است و اگر کسی در صدد اثبات این مدعی برآید شین و زشتی آن بر اهل سنت غیر قابل تحمل خواهد بود.

به علاوه اینکه عده ای معتقدند بعضی از روایاتی که تأیید شیعه را می کند از آن حذف گردیده است.

حال آنکه مورد اول و سوم ممکن نیست فقط مورد دوم باقی می ماند که این نظر شیعه است. یعنی عده ی زیادی از اصحاب در زمانیکه لازم بود نصوص وارد بر خلافت حضرت علی علیه السلام را کتمان کردند.

اگر کسی خوب با کتب تاریخی اهل تسنن و ماجرای سقیفه آشنا باشد به وضوح می یابد که در واقعه غضب خلافت چگونه تمام فضایل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را منکر شدند و آن به این دلیل بود که مبادا کسی به نصی از نصوص وارد در باره خلافت حضرت اشاره نماید.

ص: 118

1- روایاتی که دال بر سب امام علی بن ابی طالب علیه السلام توسط عده ای از اصحاب است در کتب معتبر اهل سنت چون صحیح مسلم/ کتاب فضایل الصحابه، صفحه 1042 حدیث 32 و کتاب تذکره الخواص ابن جوزی 129/1 و دیگر کتب آمده است.

آن زمانی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به اجبار به مسجد وارد کردند و از ایشان درخواست بیعت با ابابکر را نمودند و حضرت ابا کرده و دومی قصد کشتن حضرت را نمود، ایشان به او فرمودند: اگر مرا بکشید بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید، در آنجا بلافاصله عمر این فضیلتی که الآن در کتب اهل سنت موجود است را انکار کرده و اعلام داشت که شما برادر رسول خدا نیستید و این انکار از این روی صورت گرفت که مبادا نصوص صریحی که بر خلافت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است رو شده و خلافت را از چنگ غاصبین به در آورد. یعنی در آن شرایط فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز مورد انکار قرار گرفت چه برسد به نصوص وارده بر خلافت ایشان. (1)

و جداً اگر این کار دومی و دیگر افراد حاضر در آن جا کتمان نیست پس به چه کاری کتمان گفته می شود.

نتیجه

عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خلفاء پس از ایشان نصوص وارده بر خلافت حضرت علی علیه السلام را در بدو امر غصب خلافت کتمان و بلکه انکار کردند و سپس وقتی خیالشان از غصب راحت گردید بعضی از آن را بیان نمودند.

درباره فضایل نیز باید گفت که تمام فضایل حضرت علی علیه السلام توسط ایشان آشکار نشد، بلکه بسیاری از آنها همچنان مکتوم مانده و این مقدار کم هم به دلیل زیادی فضایل حضرت از پس پرده برون افتاده و اصحاب نیز به جز در زمان بنی امیه با این فضایل مشکلی نداشتند، زیرا با این فضایل به خلافت این اصحاب خللی وارد نمی آمد، شاید یکی از عللی که باعث می شد خلفا برخی از فضائل امام علی علیه السلام را نقل کنند آن بود که ایشان از پاسخ دادن به سئوالات مردم و بسیاری از موارد دیگر وا می ماندند و در این شرایط به حضرت امام علی علیه السلام روی آورده و برای توجیه کار خویش و پوشاندن جهلشان به نقل فضائل آن مولا می پرداختند که کسی نگوید چرا از آن حضرت سوال می کنید؟

ص: 119

1- منابع و مآخذ تاریخی اهل سنت برای حدیث اخوت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) با امیرالمؤمنین علی علیه السلام، عبارتند از سنن ترمذی، کتاب المناقب باب 21 حدیث 3729 صفحه 979، کنز العمال 605/13، حدیث 36345 مناقب ابن مغازلی 38 و انکار این فضیلت توسط عمر در کتاب الامامة والسیاسة ابن قتیبه، صفحه 13 ذکر شده است.

8- شیعیان می گویند که هیچ پیامبری نبوده مگر آنکه به ولایت علی علیه السلام دعوت کرده است به شیعه گفته می شود که انبیاء به توحید و اخلاص دعوت می کرده اند نه به ولایت علی علیه السلام و اگر این ولایت حق است چرا خداوند متعال در قرآن به آن امر فرموده همان طور که به نماز و روزه .. امر فرموده است.

جواب

در کتب روایی ما احادیث زیادی مانند حدیث های ذیل آمده است:

1 - ابی سعید خدری می گوید از رسول خدا شنیدم که فرمودند: ای علی خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده است مگر اینکه او را به ولایت تو راهنمایی کرده است. (1)

2 - رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: در شب معراج از رسولان قبل پرسیدم بر چه چیزی مبعوث گردیده اید؟ جواب دادند بر نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و امامان از ذریه شما. (2)

3 - از امام هفتم حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام روایت است که فرمودند: ولایت علی علیه السلام در جمیع صحف انبیاء گذشته نوشته شده است و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود مگر بر نبوت محمد صلی الله علیه واله وسلم و ولایت وصیش علی علیه السلام. (3)

البته این روایات منحصر به کتب شیعه نیست در کتب اهل سنت نیز به وفور یافت می شود. به عنوان مثال در کتاب شواهد التنزیل نوشته حاکم حسکانی آمده است:

(عن ابن مسعود قال: قال لی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم: لَمَّا اسرى بی الی السماء اذا ملک قد اتانی فقال لی یا محمد سل من ارسلنا من قبلک من رسلنا علی ما بعثوا؟ قلت: معاشر الرسل و النبیین علی ما بعثکم الله؟ قالوا علی ولایتک یا محمد و ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام). (4)

ص: 120

1- اختصاص مفید 343 و بحار الانوار 60/11.

2- بحار الانوار 301/26.

3- اختصاص مفید 18 و بصائر الدرجات 107.

4- شواهد التنزیل 158/2.

ابن مسعود روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم به من فرمودند: هنگامی که مرا به آسمان سیر دادند فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد از رسولانی که قبل از تو مبعوث شده اند بپرس به چه چیزی مبعوث شده اند؟ من از رسولان و پیامبران پرسیدم: بر چه چیزی خداوند شما را مبعوث کرده است؟ همگی پاسخ دادند: خداوند ما را بر ولایت تو ای محمد و بر ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام مبعوث کرده است.

ناگفته نماند که ذکر این روایت و امثال آن فقط منحصر به این کتاب اهل سنت نیست و شما در کتاب های دیگر اهل سنت چون مناقب خوارزمی و ینابیع الموده قندوزی حنفی نیز به این روایت برخورد می کنید. (1)

اما معنای این روایات چیست؟

باید گفت که وقتی سخن از ولایت حضرات معصومین علیهم السلام مخصوصاً حضرت ابی الحسن المرتضی علی بن ابیطالب علیه السلام به میان می آید عده ای گمان می کنند که حرف و حدیثی تازه و بدعتی جدید گذارده شده و این در حالی است که این ولایت در کتب دیگر انبیاء علیهم السلام و همین طور در قرآن کریم نیز آمده است.

ص: 121

1 - (انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة و هم راکعون). (1)

بیشک ولی و سرپرست شما خداوند و رسول او و مؤمنینی هستند که نماز گذارده و در حالت رکوع زکات می پردازند.

به طور واضح ولی و سرپرست اولاً خدا و بالعرض رسول او و عده ای از مؤمنین هستند.

درباره خدا و رسول صلی الله علیه و اله وسلم که ان شاء الله تردیدی نیست، لکن ممکن است کسی بگوید از این آیه چگونه ولایت حضرت علی علیه السلام و دیگر ائمه را می توان فهمید؟

در جواب باید گفت: به غیر از اینکه شیعه و سنی درباره شأن نزول این آیه که مخصوص حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است اتفاق دارند. (2) این نکته نیز قابل تأمل است که اکثر احکام خدای عزوجل در قرآن به گونه ی مجمل بیان شده و رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم آن را تفصیلاً تبیین فرموده اند.

مثلاً قرآن کریم امر به نماز و زکات و حج و... کرده است اما رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم توضیح داده اند. این نماز به چه کیفیتی باید اقامه گردد و یا زکات به چه نصابی باید پرداخت گردد و یا اینکه یک حج مقبول چه شرایطی داشته و از چه ارکانی برخوردار است. به همین قیاس قرآن کریم ولی سومی را در کنار خدا و رسول صلی الله علیه و اله وسلم به مردم معرفی کرده و این رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم هستند که مصداق این ولی را مشخص می کنند. همان طور که در احادیث ائمه اثنی عشر علیهم السلام که در آینده به طور مفصل خواهد آمد رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم به تعریف مصداق این آیه پرداخته و اسم تمام سرپرستان مؤمنین را به طور واضح بیان کرده اند.

ص: 122

1- مائده/ 55.

2- حاکم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل بیش از 24 حدیث با سندهای متفاوت ذکر کرده است که تماماً دلالت بر نزول این آیه درباره امام امیرالمؤمنین علیه السلام می کند. شواهد التنزیل 161/1، ابن مغزلی نیز با ذکر پنج حدیث با اسناد مختلف شأن نزول این آیه را امام علی علیه السلام ذکر کرده است. مناقب ابن مغزلی/ 311. می

2 - (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم). (1)

از خدا و رسول او و سرپرستان امر اطاعت کنید.

این آیه نیز اثبات ولایت را برای کسی غیر از خدا و رسول صلی الله علیه و اله و سلم بیان نموده که عیناً توضیح آیه قبل درباره این آیه نیز صادق است. (2)

جداً اگر این آیات امر به ولایت نیست پس امر به چه چیزی می باشد؟

ولایت در کتب سایر انبیاء

اما این ولایت چگونه در کتب سایر انبیاء ذکر شده و بیان گردیده است؟ خواننده گرامی باید دقت داشته باشد که منظور از ولایت اهل بیت علیهم السلام جز ولایت خدا چیز دیگری نیست. یعنی هر کجا گفته شود ولایت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی ولایت خدا همان طور که شیخ صدوق (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب امالی از رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم روایت کرده اند که حضرت فرمودند: ولایة علی بن ابی طالب ولایة الله. (3)

که در این صورت در کتب انبیاء گذشته و حتی در قرآن کریم هر کجا سخن از ولایة الله به میان آید، ولایت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را نیز بیان نموده است. توضیح این مطلب این است که چون خدا ولی و سرپرست شماست پس همو هم فرموده که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام اولی و سرپرست شما می باشد.

و فرق شیعه و سنی نیز همین جا معلوم می شود که شیعه می گوید چون خداوند متعال حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را ولی قرار داده است ما از او پیروی می کنیم و اگر خدای عزوجل به جای حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام کس دیگری را مثلاً ابابکر و یا عمر را ولی قرار داده بود شیعه می پذیرفت، لکن سنی با وجود روایات زیادی که خود منابع معتبرش نقل کرده و می داند که خداوند حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را -

ص: 123

1- نساء/ 59.

2- ینابیع الموده قندوزی 341/1 و حاکم حسکانی در شواهد التنزیل 148/1 در ذیل این آیه، روایاتی آورده اند که منظور از اولی الامر را ائمه علیهم السلام دانسته اند.

3- امالی صدوق / 56.

ولی قرار داده است،⁽¹⁾ مع الاسف نه تنها به ولایت ایشان دل نمی دهد بلکه کس دیگری را به جای ایشان نشانده و با مؤمنینی که این امر خدا را استماع کرده و ولی او را ولی خویش قرار داده اند دشمنی می کند.

آه کجاست کسی که به دنبال حقیقت باشد و در کدام زمین است آنکه تعصب کورکورانه نداشته باشد؟؟

نتیجه کلام اینکه ولایت علی علیه السلام جز ولایت خدا نیست و هر پیامبری که مأمور به ولایة الله شده باشد مأمور به ولایت حضرت علی علیه السلام شده است. و این همان فرمایش حضرت ابو جعفر باقر العلوم محمد بن علی علیه السلام است که فرمودند: (خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر به ولایت ما و بیزاری و برائت از دشمنان ما این همان سخن خداست که در کتابش فرموده: و لقد بعثنا فی کل امه رسولا منهم ان اعبدو الله و اجتنبوا الطاغوت).⁽²⁾

و همانا در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کند که خدای یکتا را پرستید و از طاغوت دوری کنید.

یعنی امام محمد باقر علیه السلام عبادت خدا را ولایت ائمه علیهم السلام و اجتناب از طاغوت را، برائت از دشمنان ایشان تفسیر فرموده اند و این سخن به این معنا است که کسی جز از راه ولایت ائمه علیهم السلام نمی تواند خدا را پرستد و عبادت کند. پس اگر گفته می شود که خداوند انبیاء گذشته را نیز به ولایت ائمه علیهم السلام رهنمود فرموده است، یعنی به ایشان دستور پرستش خدا را داده و این همان ولایت ائمه علیهم السلام است که جز به عبادت خدا به چیز دیگری منجر نمی شود و این ولایت با سر پرستی کسانی که در مقابل نص قرآن و سنت بر مردم ولایت کرده و حتی به غیر آنچه که خداوند فرموده حکم می کنند و در دین خدا بدعت ها روا داشته و تغییر احکام او را فرمان می دهند یکی نبوده و حقیقتاً این ولایت، ولایت خدا و آن ولایت، ولایت شیطان و طاغوت است.

ص: 124

1- روایات من کنت مولاه فعلی مولاه که در صفحات قبل گذشت.

2- بحار الانوار 3/330/24 آیه 36 سوره نحل.

سخنی پیرامون حدیث ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام ولایت الله

همان طور که عرض شد ولایت حضرات معصومین و مخصوصاً حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام همان ولایت خدا است. زیرا معنای ولایت ایشان پرستش خالصانه خدا و اطاعت از اوست در اینباره نظر شما را به دو آیه جلب می‌کنم.

آیه اول در سوره حمد که خدای متعال می‌فرماید: اهدنا الصراط المستقیم ما را به راه راست هدایت فرما.

شیعه و سنی منظور از صراط مستقیم را حضرت مولی الموحدین علی بن ابی طالب علیه السلام دانسته و روایاتی نیز ذکر کرده اند.

قندوزی از علمای اهل سنت از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند:

(یا علی انت الطریق الواضح و الصراط المستقیم و انت مولا- من انا مولا و انا مولی کل مؤمن و مؤمنة لا یحبک الا طاهر الولادة و لا یبغضک الا خبیث الولادة). (1)

ای علی تو راه روشن و صراط مستقیم و مولای هر کس که من مولای اویم هستی و من مولای هر مرد و زن مؤمن هستم و تو را دوست ندارد مگر کسی که حلال زاده است و با تو دشمن نیست مگر آن کسی که حرام زاده است.

البته این یکی از صدها روایت مذکور در کتب شیعه و سنی است که علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان صراط مستقیم معرفی کرده است. (2)

با این اوصاف خداوند در سوره یس همین صراط مستقیم را توضیح داده و می‌فرماید:

(ألم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم). (3)

ای فرزندان آدم آیا با شما عهد نبستم که شیطان را نپرستید زیرا او دشمن آشکار شماست و مرا پرستید که این راه مستقیم است.

و به این صورت عبادت خدای عزوجل و نپرستیدن شیطان معنای صراط مستقیم است و این با حدیث صحیح نبوی صلی الله علیه واله وسلم که در کتب شیعه و سنی به فراوانی ذکر شده در آن صراط مستقیم را حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام معرفی فرموده تنازعی ندارد -

ص: 125

1- قسمتی از حدیث ینابیع الموده قندوزی حنفی 397/1.

2- حاکم حسکانی حدوداً 20 روایات با سندهای مختلف در تأیید این مطلب در کتاب خویش یعنی شواهد التنزیل آورده است، شواهد التنزیل 57/1.

3- پس 60 و 61.

زیرا حقیقت ولایت امام علی علیه السلام یعنی عبادت خدا و نپرستیدن شیطان و اگر کسی چنین باشد ولو اینکه خود نداند در راه ولایت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

این سخن را در اینجا آوردم تا کلام قبل واضح تر و روشن تر گردد و آن کس که این سطور را می خواند بداند که چه کسی در ولایت الله و چه کسی در ولایت الشیطان است و آن کس که در دایره ولایت امام علی علیه السلام نیست، نیز بداند هر چه قدر که به زعم خود خداوند را بپرستد چون از راه آن وارد نشده حقیقتاً در ولایت شیطان و طاغوت بوده و این عبادت ها جز بعد و دوری برای او اثری ندارد، عبادتی که منشأ آن بدعت های نفسانی عده ای نا آشنا به احکام دین و قرآن است.

عبادت بی ولایت حقه بازیست *** اساس مسجدش بت خانه سازیست.

چرا منکر نمی خواهی بداند *** وضوی بی ولایت آب بازیست.

امامت و ولایت جعل و قرارداد خداست

آخرین سخن در این بخش اینست که امامت و ولایت و خلافت در قرآن کریم مفاهیمی هستند که نیاز به جعل یعنی قرار دادن الهی داشته و مردم در این مقوله ها باید تابع این جعل خداوند باشند.

(وجعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا) (1) ما از ایشان امامانی که به امر ما هدایت می کنند قرار دادیم.

(يا داود انا جاعلك خلیفة فی الارض) (2) ای داود ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم.

(انی جاعل فی الارض خلیفه) (3) من در زمین خلیفه قرار می دهم.

(انی جاعلك للناس اماماً) (4) من تو را ای ابراهیم امام قرار دادم.

(واجعل لی وزیراً من اهلی هارون اخی) (5) خدایا از اهلم هارون که برادر من است تو به عنوان وزیرم قرار بده.

با توجه به آیات فوق و دیگر آیات مشابه می توان به این نتیجه رسید که مقام امامت و خلافت مقامی جعلی از طرف خداست و بر سقیفه نشینان نیست که بخواهند امام و یا خلیفه ای مشخص کرده و مردم را امر به پیروی از آن شخص کنند.

ص: 126

1- سجده 24.

2- ص / 26.

3- بقره / 30.

4- بقره / 124.

5- طه / 29.

موضوع سوم: تبرئه خلفاء و عده ای از اصحاب و همسران رسول اکرم صلی الله عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ از اعمال قبیحه ای که مرتکب شده اند.

اشاره

موضوع سوم:

تبرئه خلفاء و عده ای از اصحاب و همسران رسول اکرم صلی الله عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ از اعمال قبیحه ای که مرتکب شده اند.

ص: 127

دفاع از انحرافات عده ای از خلفا و همسران پیامبر صلی الله علیه واله وسلم

مؤلف کتاب اسئله... با تمسک به بعضی از آیات قرآن و قضایای تاریخی و همچنین بعضی از امور ذوقی خویش در پی اثبات حقانیت خلفاء و عده ای از اصحاب در غصب خلافت و یا تبرئه بعضی از همسران رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم در مورد اذیت و آزار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و جنگ با ایشان بوده و نهایت سعی خویش را در این زمینه به خرج داده است، تا آنجایی که بیش از 30 دلیل برای اثبات مدعی خویش اقامه نموده که البته بعضی از این دلایل تکرار سخن قبل او با بیانی دیگر و بعضی نیز بسیار بی ارزش و فاقد اصول علمی است، لذا ما در اینجا به مهم ترین سخنان او پاسخ داده و از خداوند منان استعانت می جوئیم.

خداوند متعال خلفا را یاری کرده است

1 - شیعه می گوید که خلفاء کافر بودند پس چرا خداوند ایشان را یاری می کرد و به دست ایشان فتوحاتی عظیم صورت می گرفت و این در حالی است که در زمان حضرت علی علیه السلام نه تنها فتوحاتی صورت نگرفت بلکه جامعه دچار اختلاف گردید آیا این با سنت الهی که بر یاری صالحان و نابودی کافران و منافقان استوار است، سازگار می باشد.

ص: 128

در مورد فتوحاتی که خلفاء پس از رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم انجام داده و کشور گشائی هایی که نموده اند، چند سؤال اساسی مطرح است که برای متفکرین و عقلا جواب های آن واضح است.

سؤال اول:

آیا در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم هیچ کشور، شهر، روستا و حتی قبیله ای از طریق جنگ ابتدائی دعوت به اسلام شدند و آیا رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در طول زمان حیات خویش و حتی در زمان قدرت اسلام برای گسترش اسلام و تبلیغ آن با گروهی ابتداءً به جنگ و نزاع پرداخته اند؟ آیا حتی یک مورد یافت می شود که سپاه اسلام به جز برای دفاع مجهز شده باشد؟ (1)

سؤال دوم:

مگر این نبوده که رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم برای تبلیغ دین موظف شده اند که یکی از این سه راه را استفاده نمایند.

(ادع الی سبیل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن). (2)

ای رسول ما، خلق را با حکمت و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق با آنها مجادله کن.

دعوت به اسلام فقط از راه حکمت، موعظه، حسنه و جدال احسن مشروع است و مگر آیه کریمه ی (لا اکراه فی الدین) (3) از مسلمان کردن اجباری مردم منع نمی کند.

ص: 129

1- فتح مکه نیز به خاطر پیمان شکنی مشرکین مکه صورت گرفت همان پیمانی که معروف به صلح حدیبیه بود توسط مشرکین به کرات نقض شد و این نقض پیمان در نهایت منجر به فتح مکه گردید. علاوه بر این در آن فتح هیچ خونی ریخته نشد و به دستور پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم هر کس در خانه خدا یا خانه ابوسفیان و یا خانه خویش مانده بود در امان اسلام بود.

2- نحل / 125.

3- بقره / 256.

اگر فتوحات و کشور گشایی ها مورد پسند بود آیا نباید که ولو در یک مورد سیره عملی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر آن قرار گرفته و شخصاً با توسل به زور و اجبار و جنگ و خونریزی به تبلیغ اسلام پردازد؟ و یا اینکه لااقل یک روایت صحیح چه در منابع سنی و چه در کتب شیعه از آن حضرت در تأیید کشور گشائی هایی که الآن سنی ها در مورد آن به خلفاء خویش افتخار می کنند به ما رسیده باشد؟ روایتی که ضعیف آن هم وجود ندارد پس خلفاء با استناد به چه آیه و روایت و یا سیره ای به مردم حمله کرده و با اجبار و خونریزی ایشان را دعوت به اسلام کرده اند؟ در حالی که همین رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در تأیید جنگ های امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایات زیادی را انشاء فرموده اند، که الآن در کتب شیعه و سنی موجود است. که به این ترتیب اگر نبردهای خلفاء نیز مورد تأیید بود باید همانطور که درباره جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از زبان نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روایات تأییدی رسیده است درباره ایشان و فتوحاتشان احادیثی به ما رسیده باشد. و ایشان را تأیید کرده باشد.

سؤال چهارم:

روش رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در دعوت اقوام و ملل به دین اسلام نوشتن نامه و دعوت ایشان به توحید و یگانه پرستی بوده است. یعنی در واقع همان امر خدا که فرمود:

ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن. (1)

ای رسول ما، خلق را با حکمت و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق با آنها مجادله کن.

لکن خلفاء به جای پیروی از این آیه و دستور الهی با خوی تند عربی قبل از اسلام خویش به کشورها حمله کرده و حتی بدون احترام به فرهنگ و تمدن آن ملل به سوزاندن کتاب های با ارزش و نابود کردن آثار فرهنگی آن اقوام می پرداختند، آیا این اعمال با سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که در جنگ ها حتی از قطع کردن درختان نیز مانع می شدند یکسان می باشد؟ و این در شرایطی است که -

ص: 130

جنگ های رسول اکرم جنگ های دفاعی بوده ولی جنگ های خلفاء نبردهایی ابتدایی و بدون هیچ حجت شرعی می باشد.

سؤال پنجم:

به نظر شما قصد اصحاب از کشور گشائی ها تبلیغ اسلام بوده است یا دنیا طلبی و اضافه کردن به محدوده حکومتی خویش به بهانه ی اسلام؟

با مراجعه سطحی به کتب تاریخی معتبر می توان به دنیا طلبی اصحابی چون طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و غیره... دست یافت که علت این دنیا طلبی ها را در کشور گشائی های بدون حجت شرعی می توان جستجو کرد.

طبری نیز در تاریخ خود جمله ای از خالد بن ولید نقل می کند که منشأ این فتوحات را دنیا طلبی معرفی کرده است. (1) درباره ثروت های نجومی برخی از اصحاب چون طلحه و زبیر و که همه در اثر این فتوحات بوده است مسعودی به تفصیل در مروج الذهب سخن رانده است. (2)

سؤال ششم:

آیا خلفاء در فتوحاتی که داشتند اسلام را رواج داده یا اینکه سنت خویش را ترویج می دادند؟ در تمام فتوحات خلفاء جز ترویج سنت و روش خویش و دین دست کاری شده اسلام و اجتناب از تبیین اسلام ناب و دین اهل بیت علیهم السلام چیز دیگری یافت نمی شود.

سؤال هفتم:

اگر خلفاء حق حضرت مولی الکونین علی بن ابی طالب علیه السلام را غصب نمی کردند و ایشان به مقام الهی خویش می رسیدند، خود اسلام ناب و حقیقی را به تمام دنیا رسانده و حقیقت را بر ایشان نمایان نمی کردند؟

این گرفتاری که الآن در تمام کشورهای اسلامی هست تماماً ثمره فتوحات خلفاست. فسادهایی که در کشورهای عربی به ظاهر مسلمان این مناطق را به چالش کشانده است و این عقب ماندگی کشورهای به ظاهر اسلامی از ثمرات زحمات خلفاست.

ص: 131

1-1 تاریخ طبری جلد 4 صفحه 9.

2- مروج الذهب 341/2 به بعد.

حتی این کمبودی که در تدین عده ای از مردم ایران محسوس است به همین خاطر است.

و اگر اجازه داده بودند که صاحب امر، خود به تبلیغ دین پرداخته و دین را به دنیا معرفی کند آیا این نصفه و نیمه اسلامی که به بعضی کشورها به اجبار تحمیل گردید، کامل ارائه نمی شد؟

سؤال هشتم:

آیا عمده علت نفرت کشورهای غیر مسلمان از اسلام، این فتوحات خونریزی ها و کشور گشایی ها نمی باشد؟ چهره خشنی که ایشان از همان روز اول پایه گذار آن بودند هنوز مایه سوء استفاده دولت های کفر برای نشان دادن صورتی زشت از اسلام است.

سؤال نهم:

آیا یکی از علت هایی که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در هیچ یک از این فتوحات شرکت نکرده و در زمان خویش هم روبه این اعمال شنیع نیاوردند این نیست که این گونه تبلیغ زوری و اجباری را تاب نیاورده و تأیید نکرده اند؟

سؤال دهم:

آیا خلفاء برای چنین فتوحات و گسترش اسلام از طرف خدا و یا رسول او مفتخر به امری عمومی و یا خصوصی گشته اند؟ (مسلمان در تمام امورش نیاز به اجازه و دستوری از خدا و رسول صلی الله علیه و اله وسلم دارد) اگر کسی بگوید آری بدانند که دروغ می گوید. قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و اگر بگوید خیر، ما می گوئیم مگر چنین جنگ هایی

نیاز به امر و اجازه خدا و رسول صلی الله علیه و اله وسلم ندارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم برای جنگ هایی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت خویش با آن روبرو می شود امر و نص وارد فرموده و با ایشان پیمان بستند که با ناکثین و قاسطین و مارقین نبرد کنند. (1)

ص: 132

1- کنز العمال 112/11 ح 36367 و ینابیع الموده 358/1 و در روایات دیگر از منابع اهل سنت آمده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: در آینده پس از من قومی به قتال با علی علیه السلام می پردازند حقی لازم از جانب خداست که با ایشان جهاد شود. پس هر کس نتوانست با دستش جهاد کند پس با زبان و اگر با زبان هم معذور بود با قلبش در کنار علی باشد و دیگر پس از این مرحله رخصتی نیست (کنز العمال 613/11 ح 32971).

و او به خاطر امر نبوی صلی الله علیه و آله وسلم به جنگ با این سه گروه پرداخت.

آیا چنین خونریزی های عظیم، نبردهای سنگین، غارت های فراموش نشدنی، کتاب سوزی های فجیع و از همه دردناک تر تجاوز به نوامیس دختران و زنان این کشورها به اسم کنیز نیاز به امر و یا اشاره ای از رسول رحمت ندارد؟

سؤال یازدهم:

ارتباط این فتوحات با جنگ های صلیبی دولت های مسیحی چیست؟

سؤال دوازدهم:

آیا دین پیامبری که خداوند متعال ایشان را به عنوان رحمة للعالمین معرفی کرده سزاوار است که اینگونه با خشونت و خونریزی معرفی شده و دین پر از رحمت او با اجبار و زحمت ناقص و تحریف شده منتشر شود؟

سؤال سیزدهم:

در بسیاری از روایات اهل سنت تنها کسی که اجازه جنگیدن به دلیل تنزیل قرآن را دارد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و تنها کسی که اجازه نبرد و قتال بر مبنای تأویل قرآن را خواهد داشت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام معرفی شده است.⁽¹⁾ بر این اساس جمیع نبردها و جنگ ها یا باید به خاطر تنزیل قرآن باشد و یا بر اساس تأویل قرآن، درباره تنزیل رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و درباره ی تأویل امام علی علیه السلام رخصت دارند آیا می توان گفت که جنگ های خلفاء و فتوحات ایشان نه مبنای تنزیل قرآن را داشته است مبنای تأویل بلکه جدای از دین و قرآن عمل شده و بناءً دلیل شرعی نداشته است؟

ص: 133

1- رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: در بین شما کسی است که همانطور که من بر اساس تنزیل قرآن جنگیدم او بر اساس تأویل خواهد جنگید، گفته شد آیا او ابابکر و یا عمر می باشد فرمودند: خیر او کسی نیست جز علی بن ابی طالب علیه السلام. این روایت و مشابه آن که در بسیاری از کتب اهل سنت به فراوانی دیده می شود، علاوه بر تأیید نبردهای امام علی علیه السلام فتوحات و جنگ های خلفاء را مردود دانسته و با کمترین تأملی در آن می توان متوجه این مسأله شد که نبردهای ابوبکر و عمر مورد تأیید رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نبوده است (کنز العمال 613/11 احادیث 32967 تا 32971)

با این وجود آیا این فتوحات شرم آور مایه افتخار است یا اسباب ننگ سرافکنندگی؟؟؟

اما درباره ی اختلافات موجود در زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و جنگ های داخلی آن زمان باید به این نکته اشاره نمود که علاوه بر این که در تمام این جنگ ها حضرت علی علیه السلام مظلوم واقع شده و در همه آنها نیز پیروز گردیدند، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تا حد ممکن از بروز جنگ جلوگیری کرده و تا آنجایی که امکان داشت از ایجاد اختلاف در جامعه اسلامی پرهیز داشتند.

برای پی بردن به صدق این مطلب به کتاب های منبع تاریخی رجوع کنید تا دریابید که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام تا چه اندازه با فرستادن قاصدها و ارسال نامه ها هم برای عایشه و سپاهش معاویه و عمرو عاص و لشکر شام و هم به جهت خوارج در صدد هدایت ایشان بر آمده و آنها را از سرکشی امتناع می فرمود.

کسی نمی تواند منکر نامه های فراوانی که حضرت علی بن ابی طالب با دست خویش برای سپاه عایشه و معاویه و خوارج می نوشت و ایشان را به بازگشتن به آغوش ملت اسلام فرا می خواند بشود. (1)

ناگفته نماند که همین اقدامات اسباب هدایت عده زیادی هم گردید.

همه اینها یک طرف و امثال امر خداوند و رسول او درباره ی این جنگ ها توسط حضرت ولی امر ابی الحسن المرتضی علیه السلام نیز یک طرف.

ص: 134

1- جهت اطلاع بیشتر به نامه های امام علی علیه السلام در کتاب نهج البلاغه، مراجعه فرمائید.

امر خدا و رسول درباره جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین

عمل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ های پیش آمده هم مطابق امر خداوند متعال و هم مطابق احادیث رسیده توسط رسول رحمت می باشد.

قرآن کریم می فرماید: اگر دو دسته از مؤمنین با هم بجنگند بین ایشان صلح بر قرار کنید. پس اگر گروهی بر دیگری سرکشی کند با گروه سرکش بجنگید تا زمانی که به امر خدا بر گردد. (1)

طلحه و زبیر و عایشه به همراه گروه ناکثین و پیمان شکنان نسبت به امارت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام سرکشی کردند، امارتی که هیچ یک از خلفاء پیشین سزاوار آن نبوده حتی از بیعتی عمومی چون بیعتی که با حضرت انجام شد نیز بر خوردار نبودند. ابابکر که با بیعتی ناگهانی با تهدید آتش و قتل جنین به خلافت رسید، عمر نیز توسط مسلمین انتخاب نشد بلکه ابابکر او را خلیفه خویش قرار داد، عثمان نیز توسط شورایی شش نفری به خلافت رسید. لکن تنها کسی که مردم با او بیعتی عمومی و از روی اختیار کردند خلیفه رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم یعنی حضرت ابی الحسن المرتضی علیه السلام بود با این حال گروه پیمان شکنان یعنی سپاه عایشه و طلحه و زبیر بیعت با او را شکسته و با حمله به بصره شروع به فساد کردند. حضرت علی علیه السلام نیز با پیروی از آیه 9 سوره حجرات با ایشان جنگید تا ریشه فساد را قطع کند.

معاویه و عمرو عاص و لشکرش نیز به همین ترتیب بوده و نهایتاً خوارج نیز به علت سرکشی، کشتار و فساد به استناد همین آیه مقابل شمشیر حضرت قرار گرفتند. پس در واقع طبق این آیه قرآن عمل امام علی علیه السلام بر مبنای وحی بوده است.

بر همین اساس در منابع شیعه و سنی درباره ی امر رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم مبنی بر اینکه امام علی بن ابی طالب علیه السلام بر مبنای تأویل جنگ خواهد کرد و اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم از ایشان عهد گرفته اند که با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگند احادیثی به طور فراوان یافت می شود. (2)

آیا جنگی که مورد تأیید امر قرآن کریم و حدیث اعلای نبوی است با آن نبردهای دنیا طلبانه بدون حجت شرعی و دلیل قرآنی و روایی یکی است؟

ص: 135

1- حجرات/9.

2- کنز العمال 112/13 ح 36367 و ینابیع الموده قندوزی حنفی 358/1.

(أجعلتم سقاية الحاج و عمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله و اليوم الآخر و جاهد في سبيل الله لا يستون عند الله). (1)

آیا رتبه سقایت و آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را با مقام آنکس که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده یکسان می شمیرید هرگز آن در نزد خدا یکسان نیست.

مطلب آخر اینکه در صورتیکه گوینده ای بگوید اگر خلفاء بد بودند چرا خداوند ایشان را یاری فرمود؟ و این نصرت الهی و این فتوحات علامت خوبی ایشان است زیرا خداوند کافران را یاری نمی فرماید.

جواب داده می شود اگر نصرت یعنی کشور گشایی و خونریزی، پس بخت النصرها و در زمان حال امریکائی ها و انگلیسی ها و ... همه مورد تأیید خداوند قرار گرفته اند. زیرا ایشان نیز در دنیا با جنگ و خونریزی پیروز می شوند و اگر عدم نصرت خدا یاری او یعنی شکست، پس این همه پیامبری که به شهادت قرآن به قتل رسیده و کشته شدند همه شکست خورده و خداوند ایشان را یاری نفرموده است.

خدای متعال درباره قوم های مؤمنی که توسط ظالمین کشته شده اند آورده است:

(و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم و ما ضعفوا). (2)

چه بسیار رخ داده که همراه پیامبری، جمعیت زیادی از پیروانش جنگیده اند و به خاطر آنچه در راه خدا به آنها رسید سست و ضعیف نشده اند.

یعنی زیاد بودند یاران انبیائی که کشته و مجروح گردیده اند، لکن اگر معنای این شکست عدم نصرت الهی باشد که وا مصیبتا...

آیا رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم که در جنگ احد به ظاهر شکست خوردند و بسیاری از کبار اصحاب خویش چون حمزه را از دست دادند به این خاطر بود که خدا یاریشان نکرد؟

اگر ملاک خوب و بد بودن افراد، شکست و پیروزی ایشان بر دشمنانشان باشد باید گفت که بسیاری از انبیاء خدا العیاذ بالله از بدترین بندگان بودند (زیرا یا کشته شده و یا تکذیب گشته اند) (3) و همچنین بسیاری از کفار و منافقین از بهترین بندگان بوده زیرا در موارد زیادی بر بندگان مؤمن خدا پیروز شده اند.

ص: 136

1- توبه 19.

2- آل عمران 146.

3- یقتلون النبیین بغیر الحق / بقره 61 یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس آل عمران، 21 ففریقاً کذبتهم و فریقاً تقتلون بقره 87.

بله نصرت نهایی از آن خدا و یاران خداست و وعده ما برای مشاهده این یاری خدا و پیروزی پس از ظهور حضرت حجة بن الحسن (صلوات الله علیهما) در کنار مسجد النبی و علنی نمودن پیروزی حق بر باطل باشد در آن زمان که او حق را اقامه کرده و باطل را بسوزاند و لکن این پیروزی های مقطعی دلیل بر نصرت خدا نیست و الا.

آیا کشته شدن یحیی و زکریا و بسیاری از انبیاء عظام گذشته دلیل بر این است که ایشان باطل بوده و آن قاتل کافر به حق بوده است؟ آیا قتل سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام توسط یزید علامت بدی امام حسین علیه السلام و العیاذ بالله علامت صالح بودن یزید شراب خوار است؟

اما باید گفت که این پیروزی های مقطعی بعضی از خلفاء در جنگ ها دلیل بر یاری کردن خدا بر ایشان نیست، زیرا خیلی از ظالمین نیز بر دشمنان خود بلکه اقوام مؤمن و صالح پیروز می شدند ولی اگر شما بخواهید بدانید پیروزی های ظاهری خلفاء به کدام یک از سنت های خداوند مربوط است به این آیه توجه فرمایید:

(والذین کذبوا بآیاتنا سنستدرجهم من حیث لا یعلمون واملی لهم إن کیدی متین). (1)

و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند به زودی از جانی که نمی دانند آنها را به عذاب و هلاکت می افکنیم روزی چند به ایشان مهلت می دهیم همانا که مکر شدید ما به آنها می رسد.

و همچنین آیه:

(ولقد استهزئ برسول من قبلک فاملیت للذین کفروا ثم اخذتهم فکیف کان عقاب). (2)

رسولان پیش از تو هم استهزاء شدند پس به کافرین فرصت دادم تا آنگاه که به عقوبت گرفتار و با عقاب سخت به کیفر رساندیم.

(و اصحاب مدین و کذب موسی فاملیت للکافرین ثم اخذتهم فکیف کان نکیر). (3)

و نیز اصحاب مدین همه رسولان خود را تکذیب کردند و موسی نیز تکذیب شد و ما هم کافران را مهلت داده و سپس به عقوبت گرفتیم و چقدر مؤاخذه من از کافران سخت خواهد بود.

(و کأین من قریه املیت لها و هی ظالمة ثم اخذتها والی المصیر). (4)

ص: 137

1- اعراف 182، 183.

2- رعد 32.

3- حج 44.

4- حج 48.

و بسا شهر و دیاری که با آنکه ستمکار بودند مهلت دادیم تا روزی که آنها را به انتقام گرفتیم و بازگشت خلق به سوی من است.

(ولا یحسین الذین کفروا ائما نملی لهم خیر لانفسهم ائما نملی لهم لیزدادوا ائماً و لهم عذاب مهین). (1)

و البته کافران گمان نکنند که مهلت دادن ما به حالشان برای آنها بهتر است. همانا ما به آنها مهلت می دهیم تا بر سرکشی و گناه خود بیفزایند و آنها را عذابی رسد که به سبب آن سخت خوار و ذلیل شوند.

سنت استدراج، یعنی که خداوند به قومی که ایشان را دوست ندارد مهلت می دهد تا بار اعمال ننگین خویش را سنگین تر کنند و خیال کنند که خداوند ایشان را عذاب نمی کند و این به خاطر کثرت نعمت هایی است که به ایشان داده و بلکه بر دشمنانشان به ظاهر پیروز کرده است. ولی ناگهان تازیانه عذابش را بر سر ایشان فرود آورد و از جایی که گمان نبرند بدن هایشان را بسوزاند و بدعت هایشان را نابود کند.

سلیمان خراشی اگر به دنبال سنتی الهی برای پیروزی خلفای خویش بر دیگران می گردد، نمی تواند به سنت نصرت او چنگ زند زیرا که هنوز نصرت نهایی خدا نازل نشده و منصور به عرصه عالم بانگ زده است. آن سنتی که خلفاء را به ظاهر پیروز می کرد سنت استدراج است و لا غیر.

ص: 138

1- آل عمران 178.

2 - شیعه برای عایشه احترامی قائل نیست و بلکه او را به خیانت متهم می کند در حالی که خداوند او را در قرآن کریم از خیانت مبری دانسته و در ضمن اگر او بد بود چرا پیامبر صلی الله علیه واله وسلم در حجره او دفن گردیدند؟ و همچنین ابابکر و عمر نیز که توسط شیعه مورد مذمت واقع می شوند، نیز اگر انسان های خوبی نبودند چرا در جوار رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم به خاک سپرده شده اند؟

جواب

بنگرید که این جاهل برای اثبات فضیلتی درباره آن کسانی که نسبت به آنها تعصب دارد، چگونه مبتلا به اراجیف و کلمات خنده داری شده است. آیا دفن پیامبر صلی الله علیه واله وسلم در خانه ای که اهل سنت آن را ملک عایشه می دانند و دفن دو خلیفه اول در کنار رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم برای ایشان فضیلت است؟ جداً تعصب کار انسان را به جایی می رساند که فضایل غیر قابل انکار حضرات معصومین علیهم السلام مخصوصاً حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را انکار کرده و چنین مطالب خنده داری را به عنوان فضیلت برای خلفاء خویش بیان کند و با امثال این فضایل بخواهد خلیفه ای جعلی برای رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم بتراند!!!

اما شبهه مذکور دارای چند قسمت است که باید کاملاً بررسی شود.

عایشه و نظر شیعه درباره او

از نظر شیعه عایشه زنی پاکدامن است و هرگز او را زنی فاجره به همان معنا که قرآن کریم او را از آن بری دانسته نمی داند، بلکه همان گونه که خدای عزوجل او را از ماجرای افک و تهمتی که به او زده شده بود مبری دانسته، شیعه نیز او را پاک می داند و هر کس که غیر این را به شیعه نسبت دهد دروغ می گوید و لعنت خدا و رسول صلی الله علیه واله وسلم بر او باد.

اما، ایرادی که شیعیان به او وارد می دانند اینست که وی به وظایفی که خدای عزوجل برای او تعریف فرموده و او را به آن موظف گردانیده، عمل ننموده است.

شیعه نسبت به کسی تعصب بیجا ندارد و هر کس را به همان اندازه ای که خداوند گفته دوست داشته و احترام می کند. لکن عده ای در مذاهب غیر شیعه -

افراد را تعصباً دوست داشته و از همین جهت نیز تمام معایب و زشتی‌ها و حتی مذمت‌هایی که خداوند متعال از ایشان در کتاب خویش فرموده را نادیده می‌گیرند. به خاطر محبت به این افراد در حق خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم جفا می‌کنند.

دو تن از همسران رسول خدا در قرآن کریم مذمت شده‌اند و علت عدم احترام شیعه نیز به این دو از همین حیث است. باید متذکر شد که عده‌ای صرف همسری این دو با رسول خدا صلی الله علیه و سلم را فضیلتی برایشان می‌دانند که این منطبق از نظر قرآن کریم مردود است. منطبق قرآن کریم از این جا به دست می‌آید که، دوزن از زنان انبیاء گذشته را مذمت کرده که آن دو همسر لوط و همسر نوح هستند، البته قرآن به صرف مذمت ایشان اکتفا نکرده، بلکه ایشان را از جهنمیان شمرده است. (1)

نظر قرآن کریم درباره عایشه

1 - در سوره تحریم آیات 3 تا 5 سخن از دوزن رسول خدا صلی الله علیه و سلم است که به ایشان در سری از اسرار خیانت کرده و خداوند عمل ایشان را معصیت دانسته و به همین سبب ایشان را با لحنی تند امر به توبه می‌نماید. (بحث مفصلی در اینباره گذشت). (2) به نقل از روایات شیعه و سنی این دوزن عایشه و حفصه بوده‌اند که روایات آن قبلاً ذکر شده است. (3)

2 - در سوره احزاب خدای متعال به عایشه و دیگر زنان رسول اکرم صلی الله علیه و سلم امر می‌کند:

(و قرن فی بیوتکن ولا تبرجن الجاهلیة الاولى واقمن الصلاة و آتین الزکاة و اطعن الله و رسوله). (4)

و ای زنان پیامبر در خانه‌هایتان قرار بگیرید و بنشینید و مانند دوران جاهلیت پیشین آرایش و خود آرائی نکنید و نماز به پا دارید و زکات مال را به فقیران بدهید و از امر خدا و رسول اطاعت کنید.

هر انسانی که کمی از تاریخ اسلام آگاه باشد می‌داند که عایشه به این آیه عمل نکرده و از طرفی به ضد عثمان بن عفان جانشین عمر قیام کرده و مردم را بر علیه او شورانده -

ص: 140

1- سوره تحریم / آیه 10.

2- صفحه 41 /

3- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، حدیث 4915 صفحه 900.

4- احزاب 33.

است و بالاتر از آن به مخالفت و حرب و جنگ کسی کمر بسته که جنگ با او جنگ با رسول خدا (1) صلی الله علیه و اله وسلم یعنی خلیفه پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است.

ابن ابی الحدید به این معصیت او اقرار کرده ولی سپس اضافه کرده است که عایشه پس از این اقدام توبه نموده و از عمل خویش پشیمان شده است. (2)

در جواب گفته می شود اگر بر شیعه اثبات شود که عایشه واقعاً توبه کرده شیعه به عنوان مادر مؤمنین به او احترام می گذارد و حرمتش را پاس می دارد مگر در بین اصحاب ابی عبدالله الحسین چشم ما به حر بن یزید ریاحی نمی افتد همان کسی که اول در سپاه مخالف بود لکن چون توبه کرد و برگشت شیعیان به او احترام گذاشته و به زیارتش می روند لکن ما در مورد عایشه به طور حتم به اصل گناه او یقین داریم ولیکن چیزی که حتی تلویح و اشاره به توبه او بکند در تاریخ به ما نرسیده است.

پس عقل سالم حکم می کند که به یقین سابق خود بمانیم و این در حالی است که به ما نه تنها از توبه او خبری نرسیده بلکه اخباری از باقی ماندن او بر دشمنی با اهل بیت علیهم السلام وارد شده که ذکر آنها مورا بر بدن هر انسان آزاده ای راست می کند و قلب هر راد مردی را می لرزاند روایاتی که ما با وجود اطمینان به صحت آن همیشه آرزو می کنیم که ای کاش این اخبار غلط بوده و صحت نداشته باشد به نظر شما آیا منع از دفن پاره تن رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم یعنی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در جوار جد خویش علامت چیست؟ (3)

خلاصه اینکه عایشه در این دو آیه قرآن کریم مخصوصاً در آیه اول مورد مذمت قرار گرفته و نسبت به آیه دوم اطاعت نکرده و من دیگر درباره سفارشات که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم به او درباره ولایت و محبت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نموده سخن -

ص: 141

1- عن ابی هریره قال ابصر النبی علیاً و فاطمه و حسناً و حسیناً فقال انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم (مسند احمد حنبل 442/2 و مناقب ابن مغزلی / 64) قال رسول الله یا علی حریک حربی و سلمک سلمی (ینابیع الموده قندوزی حنفی 253/1).

2- و اما اصحاب الجمل فهم عند اصحابنا هالکون کلهم الا عایشه و طلحه و الزبیر رحمهم الله فانهم تابوا ولولا التوبه لحکم لهم بالنار لاصرار هم علی البغی (شرح نهج البلاغه 9/1) اصحاب جمل در نزد ما اهل سنت همگی هلاک شده اند، مگر عایشه و طلحه و زبیر، زیرا ایشان توبه کرده اند و اگر توبه نکرده بودند ایشان نیز در جهنم بودند واقعاً تعصب با انسان چه می کند. طلحه و زبیر که در جنگ کشته شدند چه زمانی برای توبه داشتند؟ و به ما بگویند عایشه کی و کجا از عمل خویش پشیمان شده است؟ پس در نتیجه می توان گفت اگر ایشان توبه کرده اند ابوجهل و ابولهب هم توبه کرده اند.

3- کافی 150/6 - بحار الانوار 125 100 - منتهی الامال 321/1.

نگفته و متعرض حدیثی که در منابع اهل سنت نیز با عنوان حدیث سگ های حواب نقل شده نمی شوم این سفارشات و اوامری که تماماً توسط عایشه عملاً مخالفت شد. در منابع اهل سنت نیز نسبت به بد اخلاقی ها و بد رفتاری های عایشه در برابر عطفوت و رحمت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم مطالب فراوانی یافت می شود که همگی دلالت بر عدم وجود محبتی فوق العاده ما بین رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم و عایشه می نماید. ابن اثیر در کتاب جامع الاصول که از کتب معتبره سنی می باشد آورده است...

(قالت عایشه: و كنت اشد ما كنت غضباً فقال لي ابواي قومي اليه فقلت والله لا اقوم اليه و لا احمده و لا احمد كما و لكن احمد الله الذي انزل برائتي). (1) پس از اینکه خداوند برائت عایشه را از ماجرای افک نازل فرمود پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم به نزد عایشه که در منزل پدرش بود وارد شدند او می گوید: بسیار عصبانی بودم و به شدت غضبناک پس پدر و مادرم به من گفتند: به نزد پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم برو و در مقابلش قیام کن پس گفتم هرگز برای او بپا نخواسته و به سمت او نمی روم و هرگز نه او را و نه شما را ستایش نکرده و از او و شما تشکر نمی نمایم و لکن از خدایی که برائت مرا از تهمت نازل فرمود ستایش می کنم. مانند این کلمات را بخاری نیز در صحیحش ذکر نموده است. (2) بخاری و مسلم هر دو در صحیحین روایت کرده اند که عایشه دختر ابابکر می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم نماز می خواندند و من نیز در مقابل ایشان می خوابیدم پس هرگاه که حضرت می خواستند به سجده روند با چشم خیره و یا نیشگون به من می فهماندند که پایم را از مقابل ایشان جمع کنم ولی پس از اینکه ایشان از سجده بلند می شدند باز من پایم را می گستراندم. (3)

واقعاً اگر تمام این اوصاف و حالات و اخبار و مخالفت ها که از عایشه بیان شد و همه را اهل سنت سنداً و دلالتاً قبول دارند بدون ذکر نام گفته شود، اهل سنت درباره ی شخصی که مرتکب چنین فجایعی شده چه قضاوتی خواهند کرد؟

ص: 142

1- جامع الاصول 68/2.

2- صحیح بخاری، کتاب التفسیر حدیث 4750 صفحه 856.

3- صحیح بخاری کتاب الصلاة باب 104 التطوع خلف المرأة حدیث 513 صفحه 112 و کتاب الصلاة باب 105 من قال لا یقطع حدیث 514 صفحه 112 و کتاب الصلاة باب 108 هل یغمز الرجل حدیث 519 صفحه 113 صحیح مسلم کتاب الصلاة باب 51 الاعتراض بین یدی المصلی حدیث 267 الی 274 صفحه 242 و 243.

همان طور که گفته شد اهل سنت به خاطر علاقه به خلیفه محبوب خویش تمام زشتی های عایشه را نادیده گرفته و بلکه فضیلتی چون دفن پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم را در حجره ی او برای وی تراشیده اند. بر من لازم است که بیان کنم اولاً خانه ای که پیکر پاک رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در آن دفن شده است متعلق به عایشه نبوده است زیرا این ملکیت هرگز در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم برای او ثابت نشده است و کسی نمی تواند این ملکیت را به اثبات برساند زیرا این اتاق محلی بوده که عایشه در آن زندگی می کرده نه خانه و اتاقی که پیامبر به او هبه و یا عطاء کرده باشند فقط صرف زندگی بوده است آیا اگر شما ازدواج کنید و همسران را به منزل بیاورید آن محل متعلق به همسران می شود و یا اینکه هنوز ملک شماست؟

مسلم است که با اسکان زوجه در منزلی آن منزل از ملکیت زوج خارج نمی شود بلکه صرفاً محل زندگی آن زنست و بس.

و اگر کسی بگوید این ملک پس از رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم به او رسیده است نیز باطل است، زیرا طبق اعتقاد اهل سنت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم پس از خویش ارث نمی گذارند و تمام اموال ایشان پس از مرگ صدقه است (1) پس اگر اموال رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم پس از ایشان صدقه است چرا شما خانه را از آن عایشه می دانید؟ ولی همان ابابکر و که به استناد حدیث جعلی (پیامبران ارث نمی گذارند) فدک را از پاره جگر رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم غصب کردند برای دفن شدن در کنار پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم از عایشه به عنوان صاحب خانه کسب اجازه نمودند و در واقع این حدیث جعلی را فقط درباره ی حضرت فاطمه علیها السلام عمل کردند.

پس اولاً این خانه در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم به کسی منتقل نشد و پس از حیات ایشان با در نظر گرفتن این مطلب که اهل سنت معتقد به ارث برای رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم نیستند، نمی شود کسی بگوید پس از ارتحال ایشان خانه به عایشه منتقل شده و ثانیاً اگر ارث هم باشد باید گفت که مگر رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم فقط عایشه را به عنوان وارث داشتند که شما عایشه را مالک خانه می دانید؟

ص: 143

1- اشاره به حدیثی است که اهل سنت از ابوبکر نقل کرده و در آن حدیث منکر شده اند که پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم پس از خویش ارث بگذارد. بلکه تمام اموال ایشان پس از رحلت به عنوان صدقه محسوب می شود. البته این حدیث جعلی دستاویزی بود که به وسیله آن بتوانند ارث حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را غصب کنند و او را از فدک منع بنمایند.

رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم در زمان ارتحال به جز دختر بزرگوار خویش که وارث اصلی ایشان است دارای 9 همسر بوده اند و طبق قانون اسلام به زن یک هشتم از ارث شوهر می رسد. البته از غیر زمین، حال اگر مردی چند همسر داشته باشد این یک هشتم بین همه این زنها تقسیم شده و نصاب یک هشتم تغییر نمی کند اکنون با صرف نظر از اینکه اصلاً عایشه از زمین و خانه ارث نمی برده است، اگر بنا بود که ارث پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم تقسیم شود به عایشه $1 \div 9$ از $1 \div 8$ از ارث پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم می رسید، که این اندازه بعید است به اندازه یک وجب مکان باشد چه برسد به اینکه اهل سنت به تبع خلفاء این خانه را ملک مسلم عایشه دانسته و غیر از اینکه دفن پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم را در منزل او علامت محبت به او تلقی کرده اند، (در حالی که پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم در منزل خویش دفن شده اند نه خانه عایشه) بلکه برای دفن در آن محل از او کسب اجازه می نمودند.

از اینجا معلوم می شود که دفن خلفاء نیز در جوار رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم برای ایشان فضیلتی نیست، زیرا این محل ارث فاطمه طاهره علیها السلام و اولاد طاهرین او و جمیع سادات الی یومنا هذا و ارث دیگر زنان پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم هم هست، یعنی خلفاء برای دفن شدن در خانه رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم باید از جمیع زنان پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم و صدیقه طاهره علیها السلام و اولاد او کسب رضایت کنند و اگر الآن کسی بخواهد برای ایشان درباره غصبی که کرده اند کسب اجازه نماید باید از تمام ذراری حضرت زهرا علیها السلام که وارثان آن منزل هستند طلب اجازه نماید.

پس در واقع دفن رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم در منزل خویش بوده و ربطی به عایشه ندارد که بخواهد فضیلتی برای او محسوب شود و ضمناً دفن خلفاء در کنار رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم نیز نه تنها برای ایشان فضیلتی نخواهد بود بلکه به طور یقین در محلی غصبی که مالکان آن رضایت خویش را از تصرف غیر اعلام نکرده اند مدفون گشته و این از مثالب و عیوب ایشان است.

3 - شیعیان به اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم خرده گرفته و می گویند ایشان پس از رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم مرتد شدند. اولاً این ارتداد به چه معنی است و دیگر اینکه اگر اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم انسان های ناشایستی بودند چرا خداوند در جای جای قرآن کریم مانند سوره اعراف 156 و 157، آل عمران آیه های 172 و 173 انفال آیه های 62 و 63 و 64 و فتح آیه 29 از ایشان ستایش به عمل آورده است؟ در واقع سنت تکوینی و تشریحی خداوند شهادت می دهد که پیروان هر پیامبری بهترین افراد آن امت اند. پس چرا شما شیعیان یاران و اصحاب پیامبر صلی الله علیه واله وسلم را کافر می دانید؟

جواب

شیعه می گوید اصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم در روز غدیر خم و دیگر ایام نسبت به ولایت و وصایت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و اطاعت از ایشان تضمین های لازم را به نبی خدا داده لکن عده زیادی از ایشان بر این پیمان نماندند و از ولایت مرتد شدند نه از اصل اسلام، چرا که اگر از اسلام مرتد شده بودند نکاح با ایشان حرام و مال و ناموس ایشان نیز حلال می گشت.

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمودند: مردم، بعد از پیامبر صلی الله علیه واله وسلم همگی به جز سه نفر مرتد شدند و آن سه نیز مقداد، ابوذر و سلمان بودند. اما همین مردم پس از زمان اندکی متوجه اشتباه و گناه خویش گشته (و برگشتند). (1)

باید دانست همانطور که در قرآن کریم آیاتی در تعریف اصحاب پیامبر صلی الله علیه واله وسلم نازل شده آیاتی هم در مذمت و نکوهش ایشان به وفور می توان یافت و در اینجا است که عده ای فقط به آیاتی که در مورد اصحاب راستین و مدح ایشان نازل شده چنگ زده و با تغافل از آیات مذمت اصحاب جمیع اطرافیان و اصحاب پیامبر صلی الله علیه واله وسلم را دسته افراد ممدوح وارد کرده و بدین طریق تمام اعمال و کردار همه اصحابی را که البته خود از ایشان راضی هستند و محبت ایشان در دلشان رسوخ کرده توجیه و ذمّ از ایشان را ممنوع کرده اند.

ص: 145

به علاوه اینکه مسلماً و یقیناً در بین اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم افراد منافقی نیز وجود داشته اند که تمام فرق اسلامی با تکیه به آیات قرآن بر آن معتقدند.

چند مورد از آیاتی که اصحاب را نکوهش کرده است، در ذیل بیان می شود.

1 - (یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحویه الدنیا). (1)

ای کسانی که ایمان آوردید شما را چه شده که چون برای جهاد در راه خدا امر شوید بخاک زمین دل بسته اید آیا راضی به زندگانی دنیا عوض حیات ابدی آخرت شده اید.

2 - (الا تنفروا یعذبکم عذاباً الیماً و یتبدل قوماً غیرکم). (2)

بدانید که اگر در راه دین خدا برای جهاد بیرون نشوید خدا شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر برای جهاد بجای شما برمی گمارد.

3- (لو کان عرضاً قریباً و سفراً قاصداً لا تبعوک و لکن بعدت علیهم الشقه و سیحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معکم یهلکون انفسهم و الله یعلم انهم لکاذبون). (3)

ای رسول اگر این مردم را برای منفعت آنی و فوری و سفر کوتاه تفریحی دعوت کنی البته تو را پیروی خواهند کرد لیکن از سفری که مشقتی دارد می پرهیزند و به زودی به خدا سوگند می خورند که اگر توانایی داشتیم همانا برای سفر آماده می شدیم اینان خود را به دست هلاکت می سپارند و خدا می داند که آنها به حقیقت دروغ می گویند.

4- (لقد ابتغوا الفتنة من قبل و قلبوا لک الامور). (4)

از این پیش هم آنها بدنبال فتنه گری و انهدام اسلام بودند و کارها را برای تو برعکس می نمودند.

5- (ان تصبک حسنة تسؤهم و ان تصبک مصیبة یقولوا قد أخذنا امرنا من قبل و یتولوا و هم فرحون). (5)

اگر تو را در حادثه ای خوش نصیب شود سخت بر آنها ناگوار آید و اگر تو را از جهاد زحمتی ورنجی پیش آید گویند که ما در کار خود نیک پیش بینی کردیم و آنها از دین روی گردانند در حالی که شادمانند.

ص: 146

1- توبه 38.

2- همان 39.

3- همان 42.

4- همان 48.

5- همان 50.

6- (و يحلفون بالله انهم لمنكم و ما هم منكم و لكنهم قوم يفرقون). (1)

و آنها دائم به خدا قسم یاد می کنند که ما هم برآستی از شما مؤمنانیم و حال آنکه باطناً از شما و هم عقیده شما نیستند و لیکن این قوم می ترسند.

7- (و منهم الذين يؤذون النبي و يقولون هو اذن قل اذن خير لكم يومن بالله و يؤمن للمؤمنين و رحمة للذين آمنوا منكم و الذين يؤذون رسول الله لهم عذاب اليم). (2)

و بعضی از آنان هستند که دائم پیغمبر را می آزارند می گویند او خوب شخص ساده و زود باوری است بگو ای پیغمبر زود باوری من لطفی بنفع شماست. رسول به خدا ایمان آورده و به مؤمنان اطمینان دارد و برای مؤمنان رحمت الهی است و برای آنان که رسول را آزار دهند عذاب دردناک مهیا است.

8- (و منهم من عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن و لنكونن من الصالحين فلما فضله بخلوا به و تولوا و هم معرضون فاعقبهم نفاقاً من قلوبهم الى يوم يلقونه بما أخلفوا الله ما و عدوه و بما كانوا يكذبون). (3)

بعضی از آنها این گونه با خدا عهد بستند که اگر نعمت و رحمتی نصیب ما شد البته پیغمبر را تصدیق کرده و از نیکان می شویم و با این عهد باز چون فضل و نعمت خدا نصیبشان گشت بر آن بخل ورزیدند و از دین روی گردانیده و از حق اعراض کردند در نتیجه ی این تکذیب و خلف وعده ای که کردند خداوند دل آنها را تا روز ملاقات خداوند ظلمت کده نفاق گردانید.

9- (ان الذين ينادونك من وراء الحجرات اكثرهم لا يعقلون). (4)

به حقیقت مردمی که تو را از پشت حجرهات به صدای بلند می خوانند اکثر آنها بی عقل هستند.

10- (يا ايها الذين آمنوا ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا). (5)

ای مؤمنان هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد تحقیق کنید.

11- (يمنون عليك أن اسلموا قل لا تمثوا على اسلامكم بل الله يمن عليكم ان هداكم للايمان ان كنتم صادقين). (6)

ص: 147

1- همان 56.

2- همان 61.

3- همان 77 و 78.

4- حجرات 4.

5- همان 6.

6- همان 17.

آنها بر توبه مسلمان شدن منت می گذارند، بگو شما با اسلام خود بر من منت منهدید بلکه اگر راست می گوئید خدا بر شما منت دارد که شما را به سوی ایمان هدایت فرموده است.

12- (و اذ قالت طائفة منهم يا اهل يثرب لا مقام لكم فارجعوا ويستأذن فريق منهم النبي يقولون ان بيوتنا . و ما هي بعوره ان يريدون الا فراراً و لو دخلت عليهم من افطارها ثم سنلوا الفتنة لاتوها و ما تلبقوا بها الا يسيراً ولقد كانوا عاهدوا الله من قبل لا يولون الادبار و كان عهد الله مسئلاً). (1)

و در آن وقت طایفه ای از آن منافقین گفتند ای یثربیان دیگر شما را در مدینه جای ماندن نیست باز گردید و در آن حال گروهی از آنها برای رفتن از پیغمبر اجازه خواسته و می گفتند خانه های ما دیوار و حفاظی ندارد در صورتی که دروغ می گفتند و مقصودشان جز فرار از جنگ نبود و اگر دشمنان دین از اطراف به شهر و خانه هایشان از پی غارت هجوم آورند سپس از آنها تقاضای بازگشت به کفر و شرک کنند آنها برای آن، جز اندکی درنگ، نمی کنند و آنها با خدا عهد محکم بسته بودند که به جنگ پشت نکند و خلق بر عهد خدا مسئول خواهند بود.

13- (اذ جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله صلى الله عليه واله وسلم و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون اتخذوا ايمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله انهم ساء ما كانوا يعملون). (2)

چون منافقان نزد تو آمده و گفتند که ما گواهی می دهیم که تو رسول خدائی و خدا می داند که تو رسول اوئی و خدا هم گواهی می دهد که منافقان دروغ گویانند قسم های خود را سپر گرفته و از راه خدا باز داشته اند. حقیقتاً که بد است آنچه که آنها عمل می کنند.

14- (و اذا رأيتهم تعجبك اجسامهم و ان يقولوا تسمع لقولهم كأنهم خشب مسندة يحسبون كل صيحة عليهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله فاني يؤفكون). (3)

و آنگاه که آنها را ببینی جسم هایشان تو را به شگفت می آورد و اگر سخن گویند گوش می دهی گویی که چوبی تکیه داده شده هستند که هر صدایی را به ضرر خود می پندارند آنها دشمنند از ایشان بر حذر باش خدایشان بکشد چه قدر از حق باز می گرداند.

ص: 148

1- احزاب 13 و 14 و 15.

2- منافقون 1 و 2.

3- همان 4.

15- (یا ایها الذین آمنوا لم تقولون مالا تفعلون کبر مقتا عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون). (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید چرا می گوئید چیزی را که انجام نمی دهید. بزرگ است از حیث خشم در نزد خداوند آن که بگوئید چیزی را که انجام نمی دهید.

16- (یا ایها الذین آمنوا لا تكونوا کالذین اذوا موسی). (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید مانند آن مردمی که پیغمبرشان موسی را بیازردند نباشید.

17- (يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الأعز منها الاذل). (3)

آنها می گویند اگر به مدینه مراجعت کردیم حتماً باید عزتمندان (یعنی خودشان) ذلیلان (یعنی پیامبر صلی الله علیه واله وسلم) را از شهر بیرون کنند.

البته اینها مقدار کمی از آیاتی است که در مذمت عده ای از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم در قرآن کریم موجود است و تعداد حقیقی آن بسیار بیشتر است.

مضمون این آیات اینست که در بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه واله وسلم افرادی دنیا دوست و دنیا طلب و کسانی که نسبت به جهاد در کنار پیامبر صلی الله علیه واله وسلم بی رغبت و کاهل بوده اند وجود داشته و همچنین در بین ایشان افراد دروغگو و مستحق عذاب خداوند و فتنه گر نیز بوده اند. گروهی که از شادی های پیامبر صلی الله علیه واله وسلم غمناک و از غصه های پیامبر صلی الله علیه واله وسلم دلشاد شده و همواره با کلمات و افعال خویش اسباب اذیت پیامبر صلی الله علیه واله وسلم را فراهم می نمودند با بی ادبی با او تکلم می نمودند و در بین این اصحاب افرادی فاسق نیز به جولان پرداخته و عده ای از آنها نیز به خاطر اینکه به رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم ایمان آورده اند بر او منت می گذاشتند.

طبق صریح آیات کریمه کتاب خدا در بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه واله وسلم منافقینی به چشم می خوردند. (4) که چهره و گفتار ایشان آن قدر فریبنده بوده که حتی فرد اول عالم امکان یعنی نبی الله الاعظم صلی الله علیه واله وسلم نیز ممکن بود به ایشان از این جهت مایل شود و اگر خداوند آنها را به پیامبر خویش معرفی نمی کرد او نیز فریب آنها را می خورد و این سخن پروردگار است که به او فرمود:

ص: 149

1- صف 2 و 3.

2- احزاب 69.

3- منافقون / 8.

4- منافقون / 4.

(و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم). (1)

از اعرابی که در اطراف شما هستند منافقانی بوده که بر این نفاق بعضی از اهل مدینه نیز خو گرفته اند ای رسول تو آنان را نمی شناسی ما آنان را می شناسیم.

از این آیه فهمیده می شود که عده ای از مردم مدینه و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آنچنان بر نفاق خو گرفته بودند که حتی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نیز از روی سخنانشان ایشان را شناختند و اگر خدای متعال اراده نفرموده بود ممکن بود ظاهر ایشان پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم را نیز بفریبد. (2) حال چگونه است که عده ای ادعا می کنند که تمام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم انسان های صالحی بوده اند؟

در اینجا اضافه کنم که گروه هایی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم گفتار و کردارشان با هم سازگاری نداشته و این عدم تطابق قول و فعل ایشان گناه بزرگی را در نزد خدا برایشان رقم زده است.

در بین این گروه اصحاب کسانی بوده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را ذلیل و خود را عزیز دانسته و تصمیم داشتند که آن عزیز خدا و ذلیلی که خود گمان می کردند رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را از مدینه اخراج کنند.

حال با وجود چنین آیات و اوصافی که درباره برخی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به ما رسیده آیا می توان به آیاتی که مدح اصحاب در آن شده تمسک کرد و اطرافیان و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را شامل آیات مدح نموده و از همه جانبداری کرده و همه ایشان را انسان هایی وارسته بدانیم؟ ما در قرآن کریم به غیر از تعریف اصحاب، مذمت ایشان را هم دیده ایم. پس نمی توان به مدح و یا حتی ذمّ به تنهایی اکتفا کرده و برای همه اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم حکم واحد صادر کرد.

نکته مهمی که باید دقت لازم را به آن مبذول داشت اینست که مدحها و تعریف های موجود در آیات درباره همه اصحاب، صادق نیست. بلکه مربوط به اصحاب راستین مؤمن و با اخلاص رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم است و برای کسب فضیلت تنها -

ص: 150

1- توبه / 101.

2- محمد / 30.

صرف صحابی بودن اکتفا نمی کند و شرط لازم شمول آیات تبعیت، اطاعت پیروی از رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم می باشد.

اهل سنت در باب تبرئه خلفاء از اعمال شنیع و ناپسندی که مرتکب شده اند به دو چیز تمسک کرده اند اول اینکه همه اصحاب را بندگان صالح و مخلص معرفی کرده اند و در این حالت خلفاء خویش را نیز وارد دسته اصحاب صالح معرفی کرده و ایشان را از رفتار زشتشان مبری کرده اند در حالی که این با آیات قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم سازگار نیست زیرا که آنچه از این دو برمی آید وجود افراد منافق و ناسالمی است که در اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم رخنه کرده و تعدادشان نیز اندک نبوده است.

ثانیاً: اهل سنت صرفاً مصاحبت با نبی رحمت صلی الله علیه و اله وسلم را کمال و فضیلت محسوب کرده و این فضیلت جعلی را دستمایه توجیه ظلم ها و ستم های عده ای از همین صحابه قرار داده اند و این در حالی است که خدای مهربان در آیه شریفه 29 حجرات صفات اصحاب برگزیده را بیان کرده که اولین آن همراهی حقیقی با آن حضرت است نه جسمشان، صرفاً با جسم شریف پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم معیت داشته باشد.

در حقیقت مصاحبت و همراهی ظاهری که عموم اصحاب با رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم داشته اند فضیلتی محسوب نشده و آنچه که فضیلت است تقوی و عمل صالح می باشد. خداوند متعال در سوره کهف انسان مؤمن و کافری را مثال می زند که با هم مصاحب هستند و این بدین معناست که ممکن است فرد کافری صحابی انسان مؤمن و پاکدامن باشد.

(قال له صاحبه و هو يحاوره اكفرت بالذی خلقك من تراب). (1)

یار او در مقام گفتگو و اندرز به او گفت: «آیا به خدائی که نخست از خاک آفریدت کافر شدی»

پس صرف مصاحبت با رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم کمالی محسوب نمی شود.

اما اگر بپذیریم که این آیات که در برگیرنده فضائلی برای یاران حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم است تماماً هر کس را که نام صحابی و یار پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم او را به دنبال خویش یدک می کشد شامل می شود، در این صورت نیز این آیات مشتمله بر فضائل درباره حال آن زمان اصحاب بوده است و ملاک در قضاوت حال فعلی ایشان است نه تعاریفی که -

ص: 151

خدای متعال از ایشان در گذشته به خاطر جهاد و جانفشانی خویش کرده است. گذشته خداوند از ایشان راضی بوده است آنهم به خاطر اعمال نیکشان (نه علت مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم) ولی امروز اگر آن اعمال پسندیده ای که در گذشته ملاک فضیلت ایشان بوده ترک شود و از جانب ایشان مورد فراموشی و غفلت قرار گیرد نه تنها آن فضیلت بر ایشان ثابت نیست، بلکه بر آنها خرده گرفته می شود که چرا شما با آن مقام و درجه اعلاء این چنین به قهقری برگشته اید. همانطور که پروردگار عالم قارون را که از قوم موسی بوده و بلعم باعورا را نیز که هر دو در بدو امر انسان های صالحی بوده اند مذمت کرده است. در اینجا جالب است بدانیم که در روایات اهل سنت نیز احادیث معتبری یافت می شود که صراحتاً بر عدم عدالت عده زیادی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم دلالت می کند.

عن النبي صلى الله عليه واله وسلم في اصحابي اثناعشر منافقاً فيهم ثمانية لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط. (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم فرمودند: در بین اصحابم دوازده نفر منافق وجود دارد که هشت نفر ایشان هرگز وارد بهشت نخواهند شد.

همانطور که از حدیث مشخص می گردد، در بین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم به اعتراف خود آن حضرت منافق پیشه گانی بوده اند که تعدادی از ایشان هرگز وارد بهشت نمی شوند. حال که چنین است آیا می توان تمام ایشان را عادل دانست و همه را یارانی وفادار نامید؟ خوانندگان عزیز دقت بفرمایند که پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم فرموده اند: در بین اصحابم منافقینی وجود دارند یعنی منافقینی را نیز داخل در کلمه اصحاب فرموده اند. پس نمی توان گفت که کلمه صحابی صرفاً بار مثبت به همراه دارد.

بخاری از قول ابن ابی ملیکه نقل می کند که 30 نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم را درک کردم که همگی از اینکه منافق باشند می ترسیدند. (2)

آیا یا ما درباره ی کسانی که خود در عدالت خویش شک دارند و نگران هستند که مبدا منافق باشند می توانیم به عدالت و وثوقشان و بلکه بالاتر از آن کفر کسی که به ایشان توهین کند حکم نمائیم؟

ص: 152

1- صحیح مسلم، کتاب صفات المنافقین و احکامهم حدیث 2779 صفحه 1177.

2- صحیح بخاری، کتاب الایمان، باب 37 خوف المومن حدیث اول، صفحه 34.

(لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم فانزل السكينة عليهم واثابهم فتحاً قريباً). (1)

خدا از مؤمنان که زیر درخت با تو بیعت کردند به حقیقت خشنود گشت و از آنچه در قلب آنها بود آگاه است. پس وقار و اطمینان را برایشان نازل کرد و به فتحی نزدیک پاداش داد. اهل سنت از این آیه جهت ساختن فضیلت برای خلفاء خویش استفاده کرده و می گویند خلیفه اول و دوم در بیعت رضوان شرکت کرده اند، پس خداوند از ایشان راضی است و چرا شیعه به اعمال این دو خرده می گیرد؟

در جواب گفته می شود که خداوند از آن دسته از مؤمنینی که با رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم بیعت کرده اند راضی است و حال باید ایمان آن چند نفر را ثابت کرد زیرا ایمان قلبی با ایمان لسانی متفاوت است. به همین دلیل مهم، خداوند متعال می فرماید: و قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا. (2) یعنی خدای عزوجل ایمان را از ایشان سلب کرده ولی اسلام را پذیرفته است.

فرق اسلام و ایمان در این است که اگر کسی به زبان اقرار به شهادتین کند به او مسلمان می گویند و احکام مسلمان مانند حرمت، مال، جان، ناموس، حلیت، نکاح، طهارت وی و... بر او جاری می شود ولی ایمان یعنی رسوخ اعتقاد به قلب عمل کردن به آنچه به عنوان ایمان پذیرفته است. پس خداوند از مؤمنینی که ایمان آورده اند راضی شده نه از هر کس که بیعت کرده است.

و مطلب دیگر آنکه خدای عزوجل این گروه را به خاطر این عمل پسندیده ستایش کرده است، حال اگر ایشان این کردار را تغییر دهند و بیعت بشکنند باز هم خداوند از ایشان راضی است یا نه؟

نباید این واقعه رخدادی نادر و کمیاب تلقی شود زیرا که عده ای در زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم هم مرتد شده و از دین برگشتند. همان طور که خداوند در کتاب خویش خبر داده و فرموده است:

ص: 153

1- فتح 18.

2- حجرات 14.

(و من یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون). (1)

اگر آن کسی که از اهل ایمان بوده، از دین خویش برگردد و در همین حالت کفر بمیرد اعمالش در دنیا و آخرت نابود شده و در نهایت هم به جهنم جاودان وارد خواهد شد.

منظور ما از آوردن آیه فوق این است که اگر آیه بیعت رضوان و اعلام رضایت خداوند از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در این آیه و هم چنین آیات دیگر درباره تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم نازل شده و مدح تمام ایشان را کرده باشد و در بین این گروه خلفاء نیز بوده و از مؤمنین به شمار می رفته اند، با این حال اگر این اصحاب از دین خویش برگردند و بر آن برگشتن از دین اصرار کرده و کافر از دنیا روند نه تنها در آخرت دچار عذاب الهی می گردند، بلکه به دلیل این قسمت آیه که می فرماید: (حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره) در دنیا نیز تمام فضائلی که قبلاً کسب کرده بودند حبط شده و دیگر این فضایل شامل ایشان نمی گردد.

پس ملاک حال فعلی افراد است که چگونه اند نه گذشته ایشان که چه فضائلی داشته اند. در این آیه و در سایر آیات هم سخن از رضایت همیشگی خداوند به میان نیامده بلکه این رضایت به خاطر عملی از اعمال ایشان بوده و به همین دلیل است که اگر کسی از کار گذشته اش که مایه ی رضایت خداوند بوده دست بکشد دچار غضب و سخط خداوند خواهد شد.

خدای متعال درباره افرادی که پس از ایمان به کفر برگردند می فرماید: توبه ایشان نیز پذیرفته نخواهد شد.

همانا کسانی که بعد از ایمان کافر شدند و بر کفر خویش افزودند هرگز توبه آنها پذیرفته نشود و حقیقاً ایشان گمراهند. (2)

و در جای دیگر می فرماید: این اشخاص هرگز مورد مغفرت خداوند واقع نمی شوند.

آنان که نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند باز ایمان آورده دگر بار کافر شدند پس بر کفر خویش افزودند اینان را خداوند نخواهد بخشید و به راهی هدایت نمی کند. (3)

ص: 154

1- بقره 217.

2- آل عمران 90.

3- نساء 137.

همان گونه که از آیات بر می آید این مطلب درباره عده ای مؤمن بوده که در نهایت به کفر روی آورده و بیایمان از دنیا رفته اند حال اگر کسی بیاید و فضایل ایشان را در زمان ایمانشان بیان کند، از نظر عقل و شرع بر او خرده گرفته می شود، زیرا او به واسطه ارتداد تمام حسنات و فضائلشان حبط و نابود گردیده و خداوند نیز هرگز از ایشان راضی نخواهد شد.

حال اگر به فرض مثال یکی از مؤمنین که حقیقتاً با رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم در واقعه حدیبیه بیعت کرده و خداوند از او به صراحت قرآن کریم راضی شده مرتد گردد کسی می تواند بگوید که او مورد رضای خداوند است و آیه رضوان در شأن او نازل شده و او هنوز انسان خوبی است؟

واضح تر بگویم عده ای از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم به خاطر بیعت رضوان مفتخر به فضیلتی گردیدند که مضمون آن رضایت خداست این فضیلت بسیار بالاست، لکن اگر ایشان پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم بیعتی که در غدیر با همان حضرت مبنی بر وصایت و خلافت حضرت ولی الله علی بن ابی طالب علیه السلام کردند را نقض کنند و زیر پا گذارده و بشکنند باز این آیه و این فضیلت برای ایشان باقی می ماند یا خیر؟

طبق آیات قرآن کریم اگر چنین جنایتی توسط این عده اصحاب صورت گرفته باشد دیگر این فضیلت برای این گروه باقی نمی ماند و... اما درباره قسمت اول مطلب که آیا ایشان بیعتی با رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم مبنی بر خلافت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام کرده اند یا خیر می توان به کتاب الغدیر علامه امینی (اعلی الله مقامه) مراجعه کرد و در آنجا مفصل ماجرا را از طریق خود اهل سنت و منابع ایشان بررسی نمود.

در منابع شیعه نیز تصریح به این بیعت شده که به عنوان مثال می توان به کتاب بحار الانوار، جلد 37 مراجعه کرد.

در واقع این گروه اصحاب که دارای چنان فضیلتی بوده اند با این نکث بیعت آن فضایل را نابود کرده و از بین برده اند.

بله اگر ایشان پیروان واقعی رسول خدا باشند هرگز از دینی که خداوند از آن راضی است یعنی دین همراه با ولایت (1) خارج نگشته و مانند سلمان ها و ابازرها و مقدادها و... مایه افتخار جمیع ملت اسلام خواهند بود. البته در ادیان گذشته هم -

ص: 155

همه پیروان انبیاء را انسان های صالحی تشکیل نداده بودند، بلکه در میان ایشان نیز مردان و زنانی نا شایست به چشم می خوردند که می توان به زن نوح و لوط که از صحابه از نظر جسمی به آن دو پیامبر هم نزدیک تر بودند اشاره کرد(1) و آیات مذمت پیروان موسی و یاران او را در قرآن کریم بررسی نمود.(2) که در چنین وضعیتی است که حکم خواهیم کرد: خداوند سنتی مبنی بر اینکه تمام اصحاب انبیاء گذشته افرادی صالح باشند نداشته بلکه خودش در قرآن کریم درباره اصحاب و نزدیکان پیامبران خدا و حتی رسول مکرم اسلام نکوهش ها و خرده گیری هایی را برای اولوالا لباب متذکر شده است (و ما يتذکر الا اولوالا لباب).

رابطه خلفا با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

4 - اگر خلفاء انسان های بدی بودند چرا رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم خود را به ایشان نزدیک کرده و به ایشان و پست و مقام عطا کرده و با عده ای از ایشان رابطه ی سببی برقرار کرده است؟

آیا رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم نمی دانستند که اینها مردم صالحی نیستند و در حقیقت باید گفت که پیامبر صلی الله علیه واله وسلم نمی دانستند که عایشه کافر خواهد شد و چون نمی دانستند او را طلاق ندادند و فقط شیعه است که می داند عایشه کافر است!!!

جواب

درباره ازدواج های رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم باید گفت همان طور که در قبل هم ذکر شد بسیاری از این ازدواج ها از روی ترحم صورت گرفته بود همچون ازدواج با حفصه دختر عمر که طبق منابع اهل سنت (3) از روی ترحم صورت گرفته است و همچنین لازم به ذکر است در ازدواج، به صرف گفتن شهادتین و اسلام زبانی حرمت نکاح با کافر و کافره زایل می شود که درباره عایشه و حفصه دختران خلفاء چنین بوده زیرا هم ایشان و هم پدرانشان شهادتین می گفتند و این شهادتین ازدواج با ایشان را حلال می کند.

اما درباره اینکه اگر ایشان بد بودند چرا رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم خود را به ایشان نزدیک می کرد باید گفت که رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم با دختر ابوسفیان نیز ازدواج کردند در حالی که به شهادت تاریخ، ابوسفیان به زبان و دل کافر بوده و بعداً صادقانه ایمان نیاورد.

ص: 156

1- تحریم /10.

2- صف /5.

3- جامع الاصول ابن اثیر 339/9.

اما حقیقت مطلب همان طور که قبلاً گذشت کید و مکر خداوند و استدراج او نسبت به این افراد بوده که به ایشان مهلت دهد تا به گناه خویش بیافزیند بیافزیند.

چنانچه کسی ایراد کند که اگر عایشه و پدرش بد بودند و پیامبر صلی الله علیه واله وسلم می دانستند که کافر می شوند چرا رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم خود را از ایشان دور نکردند. جواب می دهیم به غیر از اینکه مشابه این مورد درباره ی دیگر انبیای الهی یعنی نوح و لوط که زنانی کافر داشتند وجود دارد. این نکته حائز اهمیت است که خود سؤال کننده در سؤال خویش گفته است که عایشه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم دچار مشکل شد.

پس چرا رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم او را به عقوبت کاری که هنوز نکرده است مبتلا کنند و به علت اینکه بعداً از دین خارج می گردد او را طلاق دهند. همواره عقوبت پیش از گناه در نزد همه عقلاً مذموم است.

موقعیت خلفا در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

امر مهم دیگری که باید به آن توجه کرد این است که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم هیچگاه پست های مهمی به خلفاء واگذار نکردند مگر اینکه ایشان از پس آن بر نیامده و یا از آن عزل شده و سپس یدالله العلیا حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آن را به نحو احسن به نتیجه رسانده اند.

به طور مثال در جنگ هایی که ایشان فرار نکرده اند (1) و بعضاً لواء و پرچم اسلام را حمل می نموده اند، سپاه اسلام را به اضمحلال کشانده، دین را به خطر انداخته، طمع دشمن را بر اصل اسلام برانگیخته اند.

ولی در همین جنگ ها پس از رجوع مفتضحانه خلفاء حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را پیروز و پرچمش را به اهتزاز در آورده اند. (2)

ص: 157

- 1- زیرا در بسیاری از جنگ ها فرار می کرده اند، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، جلد 13 صفحه 286 به بعد.
- 2- داستان خیبر و داستان سوره براءت و برگرداندن ابابکر و اعزام حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام برای انجام مأموریت نیز آن قدر از شهرت برخوردار است که هیچ منکری نمی تواند انکار کند. طبری در تاریخ خود درباره فرار کردن عثمان از جنگ احد آورده است عثمان و چند نفر دیگر تا نزدیکی مدینه فرار کردند. (تاریخ طبری 21/3) همو نیز درباره ی غزوه خیبر با اشاره صریح به پرچمداری عمر و ابابکر و ناکامی این دو و تصریح به ترس شدید عمر به نقل واقعه مهم فتح خیبر به دست با کفایت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می پردازد. (تاریخ طبری 93/3).

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم با چنین رفتاری علاوه بر نشان دادن لیاقت حضرت علیعلیه السلام فضائل او، بی لیاقتی و بی عرضگی آن دسته افراد را که حتی لیاقت تبلیغ یک سوره را نداشته و عرضه فرماندهی یک لشکر را از خویش نشان نداده اند به همگی اثبات می نمودند. اینجانب در جمیع کتب اهل سنت هیچ ذکری از شجاعت فوق العاده خلفاء سه گانه پیدا ننموده ام و حتی در این کتاب ها اسم یک نفر را هم نیافتم که نوشته باشند (قتل بید ابی بکر او عمر) یعنی به دست ابابکر و یا عمر کشته شده و این

در حالیست که عبارات حیرت انگیزی در کتب اهل سنت درباره ی شجاعت ها و دلآوری های امام اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام و حتی ذکر اسامی کسانی که به دست ایشان به دوزخ واصل شده اند به فراوانی یافت می شود. (1)

حالا من نمی دانم منظور سؤال کننده از منسب های مهم و پست های حساسی که پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم به خلفاء در زمان خویش اعطا می فرمودند کدام منسب و کدام پست است؟ ای کاش یک مورد را متذکر می شد. بله از نظر بسیاری از محققین اهل سنت ابوبکر هیچگاه برای اسلام تیری رها نکرد و خونی نریخت و شمشیری از نیام خارج نساخت.

هو اضعف المسلمین جنانا و اقلهم عند العرب ترّة لم یرم قط بسهم ولا سلّ سیفاً ولا اراق دمأً.... (2)

با این حال شبهه انداز ادعا کرده است که پیامبر صلی الله علیه واله وسلم در زمان حیات خویش مسئولیت های مهمی به ابابکر و عمر داده اند، مسلماً ادعای گزاف به دلیل ندارد و همچنین صرف ادعا دلیل نمی خواهد. شبهه انداختن هم نیاز به برهان ندارد. لاجرم اگر کسی بخواهد عالمانه و بی غرض مطلبی را بیان کند نیاز به دلیل و برهان دارد.

ص: 158

1- محمد بن عمر واقدی از اعلام اهل سنت در کتاب مشهور خویش یعنی مغازی بارها این جمله را تکرار کرده است: فلان شخص مشرک به دست علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شد به عنوان مثال درباره ی تعداد کشته گان مشرکین در روز بدر او به عدد چهل و نه اشاره می نماید و سپس اضافه می کند که 22 نفر ایشان را علی بن ابیطالب علیه السلام به درک واصل کرده و اسامی تمام را ذکر می کند ولی هیچ کجای این کتاب ذکری از مقام منسب و یا حتی فرماندهی و شجاعت قابل اعتنائی از جانب خلفاء به میان نیامده است. (مغازی/ غزوه بدر صفحه 113).

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، جلد 13 صفحه 281.

5 - علمای شیعه همواره به خاطر همراهی انصار با علی علیه السلام در جنگ صفین از ایشان تمجید می کنند. لکن به خاطر اینکه خلافت را به علی علیه السلام واگذار نکرده اند این گروه را مرتد می نامند. عجب مقیاس و ترازوی عجیبی!!! اگر در کاری از کارها با علی علیه السلام باشند بهترین مردم و اگر در کنار مخالفان باشند مرتد و دنیا طلبند مگر علی علیه السلام کیست که با او بودن ملاک حق و مفارقت از او ملاک باطل است.

جواب

خدای عزوجل برای اینکه مردم بتوانند اعمال خویش را بسنجند میزانی در اختیار ایشان قرار داده است که اگر این میزان نبود هر کس ادعا می نمود که از همه مردم بهتر و اعمالش نیکوتر است.

میزان در زمان حیات نبی خدا صلی الله علیه واله وسلم و وجود نازنین خود آن حضرت بوده است، که باید افراد اعمال و رفتار خویش را با آن حضرت بسنجند. حال پس از ایشان چه کسی میزان اعمال است؟ و چه کسی ترازوی سنجش کردار خلق است؟

اگر کسی بگوید قرآن کریم میزان است به او گفته می شود این همه گروه های مختلفی که یکدیگر را تکفیر کرده اند همگی معتقد به قرآن بوده و آن را کتاب منزل از جانب خداوند می دانند لکن این قرآن نه تنها نتوانسته است که از تفرقه امت اسلامی جلوگیری کند، بلکه در خیلی از موارد گروه های متفرق به وسیله همین قرآن یکدیگر را تکفیر کرده و از همدیگر تبری جسته اند و این صریح آیه ی کریمه ی (یضل به کثیراً و یهدی به کثیراً⁽¹⁾) و آیه شریفه و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خساراً).⁽²⁾ می باشد.

پس در نتیجه باید در کنار این قرآن چیز دیگری باشد که آن چیز امت را متحد کرده و میزان اعمال ایشان باشد.

ص: 159

1- بقره 26: بسیاری را گمراه و بسیاری را هدایت می کند.

2- اسراء 82: و ما از این قرآنی که نازل کرده ایم چیزی است برای شفا و رحمت برای مومنین و ظالمین را جز زیان چیزی نرساند.

ممکن است به ذهن کسی برسد که چیزی که در کنار قرآن باعث وحدت بوده و میزان سنجش اعمال امت است همه اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم می باشند و این بدین معناست که اگر به هر یک از اصحاب چنگ بزنیم به هدایت می رسیم.

لیکن این امر صحیح نیست زیرا برای این مطلب نصّ صحیحی در اختیار نداریم و دیگر اینکه به تأکید صریح قرآن کریم در بین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم منافقینی وجود داشته اند که حضرت آنها را به عموم مسلمین معرفی نفرموده اند و همچنین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم همگی دارای عصمت نبوده و نهایتاً این که همین اصحاب در مواقع زیادی با هم موافق نبوده بلکه به حرب و جنگ با یکدیگر پرداخته اند.

در واقع اگر همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم باعث هدایت و میزان امت باشند به جای ایجاد اتحاد، اختلاف توصیف ناشدنی به وجود خواهد آمد که تصور آن هم رعب و وحشت را بر دل انسان حاکم می کند. اگر همه اصحاب ملاک سنجشند در بین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و ابابکر به کدام یک باید چنگ زد و یا در اختلاف بین اسامه و ابابکر و عمر و اختلافی که این دو با سعد بن عباده و ابوسفیان داشتند کدام حجتند. در جریان تبعید ابوذر آیا او میزان است یا عثمان؟ و در هنگام جنگ جمل آیا طلحه و زبیر ملاک سنجشند یا حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام؟؟؟

مسئله‌ای که نمی تواند بگوید که همگی می زنند زیرا هر کدام یک سلیقه و روش داشته که هر یک ناقض روش های دیگری می باشد و این سبب اختلافی عظیم در دین می شود که در آن تفرقه و چند سخنی را به وجود خواهد آورد (ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً). (1)

و اگر از غیر خدا بود در آن اختلاف بسیار می یافتند.

و اگر کسی بگوید یکی از ایشان حجتند به این شکل که هر کدام را که شما انتخاب کنید و شما اختیار کنید و از او تبعیت کنید ولو با دیگری نزاع و دشمنی داشته باشید صحیح است باز دو مشکل خواهد داشت اول اینکه حجت خدا با انتخاب مردم نیست بلکه باید از طرف خدا و رسول صلی الله علیه و اله وسلم منصوب باشد و دوم اینکه به هر کدام چنگ بزنیم ترجیح بلا مرجح پیش می آید یعنی اینکه بدون وجود -

ص: 160

فضیلتی در این نفر نسبت به دیگران ما او را برایشان ترجیح داده ایم. در نتیجه بر خدا لازم است که کسی را که قدرت تکلم و دفاع از خویش داشته و بتواند مردم را از گمراهی ها به سمت هدایت سوق دهد بر ایشان منصوب کند و آن شخص نیست مگر وجود محترم امام معصوم علیه السلام.

اهل سنت در منابع مختلف خویش این روایت را ذکر کرده اند که:

ابن حوشب می گوید: در نزد ام سلمه رضی الله عنهما بودم پس ابوثابت به اجازه او وارد منزل شد. ام سلمه به او گفت: ابوثابت دلت در این دوران با چه کسی است؟ او جواب داد: من تبعیت از علی علیه السلام کردم. ام سلمه گفت: به حق رسیده ای زیرا قسم به کسی که جانم به دست قدرت اوست از پیامبر خدا صلی الله علیه واله وسلم شنیدم که می فرمود: (علی مع الحق و القرآن و الحق و القرآن مع علی ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض). (1)

علی همراه حق و قرآن است و حق و قرآن همراه علی و این دو از هم جدا نمی شوند تا اینکه در کنار حوض کوثر به من برسند.

حال وقتی که همیشه حق با حضرت ابی الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام است آن کسی که از حضرت جداست و در گروه و فرقه دیگری است مسلماً باطل است و شیعه کسی است که طبق فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه واله وسلم که از جانب رب العباد حضرت مولی علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان میزان برای بندگان خویش معرفی فرموده اطاعت از امر خدا و رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم کرده و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را میزان قرار داده و هر کس با ایشان است در طریق مستقیم و هر کس که از مولا جداست در راه گمراهی و ضلالت می داند. حتی انصار زمانی که در قضیه سقیفه در کنار او نبودند مذموم و زمانی که در صفین مفتخر به همربابی او بودند. ممدوچند. اهل سنت باید بگویند به چه دلیل خلفاء و اصحاب دیگر پیامبر صلی الله علیه واله وسلم را میزان قرار داده و هر کس با ایشان باشد را حق و هر که نباشد را باطل تصور کرده اند؟ آیا چنین نسی که ذکر شد درباره خلفاء نیز وجود دارد؟ و آیا اصلاً ممکن است چند نفر که تاریخ اختلاف بزرگی از ایشان ثبت کرده و عصمت ایشان محال است همگی میزان حق و باطل باشند؟

ص: 161

1- ینابیع الموده قندوزی حنفی، 269/1 برای اطلاع از دیگر منابع اهل سنت به کتاب مذکور مراجعه کنید.

مسلماً یک نفر آن هم از طرف خدا و رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم باید به عنوان میزان حق و باطل پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم برای مردم معین گردد و آن یک نفر هم به نقل روایات شیعه و سنی کسی جز حضرت ابی الحسن المرتضی علیه السلام نمی باشد.

روایتی که از طریق کتب اهل سنت گذشت تنها مُشتی از خروارها سندی است که دلیل بر این مدعاست.

برای اطمینان خاطر بیشتر به چند حدیث دیگر که از کتب سنی منتخب شده اند کاملاً توجه بفرمائید:

عن النبي صلى الله عليه واله وسلم: (انت الصديق الاكبر و انت الفاروق الذي يفرق بين الحق و الباطل). (1)

ای علی تو راستگوی بزرگ و تو جدا کننده ای هستی که بین حق و باطل را جدا می کند.

عن النبي صلى الله عليه واله وسلم: (يا علي انت الصراط المستقيم). (2)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: ای علی تو صراط مستقیم هستی.

(عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: يا عمار، ان رايت علياً قد سلك وادياً وسلك الناس وادياً فاسلك مع علي ودع الناس). (3)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: ای عمار اگر دیدی که علی در راه سرزمینی است و مردم در راه سرزمینی دیگر پس تو همراه علی باش و مردم را رها کن.

(عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: الحق مع ذا الحق مع ذا يعني علياً). (4)

از پیامبر روایت شده که حق همراه آن مرد یعنی علی علیه السلام است.

عن النبي صلى الله عليه واله وسلم: (يا علي انك قسيم الجنة و النار). (5)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: ای علی بدرستی که تو تقسیم کننده بهشت و آتشی.

عن النبي صلى الله عليه واله وسلم: (اللهم أدر الحق معه حيث مادار و كيف ما دار). (6)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: بار خدایا حق را هر کجا و هرگونه که علی بگردد، بگردان.

دو روایت آخر که هر دو از قول نبی اکرم صلی الله علیه واله وسلم بوده و در کتب معروف مناقب اهل سنت نقل شده دلالت بر این می کند که میزان اعمال و ترازوی سنجش افراد کسی -

- 2- كنز العمال، جلد 11 صفحه 614 حديث 32973.
- 3- كنز العمال، جلد 11 صفحه 614 حديث 32973.
- 4- همان، جلد 11 صفحه 621 حديث 33018.
- 5- مناقب ابن مغازلى شافعى / 67 حديث 97.
- 6- تذكره الخواص، 271/1، ينابيع الموده قندوزى حنفى 249/1.

جز حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نیست. زیرا او راه مستقیم است و هر کس با او نباشد در گمراهی است و میزان برای سنجش اعمال ولایت اوست که هر کس دارای آن باشد بهشتی و الا جهنمی خواهد بود که این حقیقت معنای میزان است.

ناگفته نماند طبق منابع اهل سنت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نه تنها میزان اعمال است، بلکه میزان برای تشخیص طیب ولادت و یا ساده تر بگویم حلال زادگی و خبث ولادت به معنی حرام زادگی هم می باشد.

(عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یا علی انت مولی من انا مولاه وانا مولی کل مومن و مومنه لا یحبک الا طاهر الولاده ولا یبغضک الا خبیث الولاده)(الحديث). (1)

و همان حضرت میزان ایمان و نفاق نیز شمرده شده است.

سبط بن جوزی از اعلام سنی در کتاب تذکرة الخواص از طریق کتب مورد اعتماد اهل سنت مانند صحیح مسلم کتاب الایمان مسند احمد حنبل، سنن ترمذی، سنن ابن ماجه و... این روایات را با الفاظ مختلف از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که فرمودند:

(والله انه مما عهد الی رسول الله انه لا یحبنی الا مومن ولا یبغضنی الا منافق). (2)

به خدا قسم یکی از سخنانی که پیامبر صلی الله علیه واله وسلم به من فرمودند این بود که مرا دوست ندارد مگر مؤمن و با من دشمن نباشد مگر منافق.

ترمذی پس از تأیید حدیث مذکور که با جمله نهذا حدیث حسن صحیح» به صحت و خوبی این روایت اذعان کرده آورده است:

(كان ابو الدرداء یقول ان کنا نعرف المنافقین معشر الانصار الا یبغضهم علی بن ابی طالب علیه السلام). (3)

ابو درداء گفت: ما منافقین را از میان انصار نمی شناختیم مگر بواسطه اینکه دشمنی با علی علیه السلام داشتند.

ص: 163

1- ینابیع الموده قندوزی حنفی 397/1.

2- تذکرة الخواص 25/1 و به این مضمون در کنز العمال 598/11 ح 32878 این روایت در کتاب سنن ابن ماجه که از کتب صحاح اهل سنت است نیز نقل شده است. سنن ابن ماجه باب 11 حدیث 114 صفحه 30.

3- سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب 21 حدیث 3745 و 3726 صفحه 979.

حال با وجود این همه روایات معتبر در کتب اهل سنت برای چه شیوخ وهابی به شیعه ایراد می گیرند که چرا امام امیرالمؤمنین علیه السلام را میزان قرار داده و شیعه را مسخره کرده و ادامه می دهند به چه دلیل می گویند هرکس با علی علیه السلام باشد حق و هر کس مخالف او باشد باطل است؟

گویا فرقه ضاله و هابیت از منابع و روایات خویش اطلاع نداشته و یا اینکه آنها را هم قبول ندارند و در واقع هر چه را که با اهداف شوم و دیکته شده توسط استعمار برایشان تطابق دارد پذیرفته و هر چه که به نفع ایشان نیست ولو از روایات صحیح مذکور در کتب بزرگ خودشان باشد مردود و بی ارزش می پندارند.

شیعه به دلیل وجود روایات مذکور و همچنین صحیح تر از اینها روایات وارده کتب خویش، ملاک حق و باطل را حب و بغض، همراهی و جدائی از امام المتقین و میزان الدین علی بن ابیطالب علیه السلام دانسته و برای عمل خویش دلیل دارد. وهابی باید برای اینکه خلفاء خویش و بلکه هوای نفس خویش را ملاک تشخیص حق و باطل دانسته دلیل اقامه کند که (فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس والحجاره اعدت للكافرين).⁽¹⁾

و اگر این کار را نکردید و هرگز نتوانید کرد پس بترسید از آتشی که هیزمش مردم بدکار و سنگ های خارا است که برای کافران مهیا شده است...

ص: 164

6 - یکی از انتقادات شیعه به اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم اینست که چرا نص غدیر را درباره ولایت علی علیه السلام انکار کرده اند گفته می شود چه کسی است که منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم از حدیث غدیر ولایت علی علیه السلام است اگر چنین بود اصحاب همه متوجه می شدند. آیا شما از اصحاب پیامبر صلی الله علیه واله وسلم که در واقعه غدیر حاضر بوده اند بیشتر می فهمید. شما ولایت و سرپرستی را فهمیده ولی ایشان که آنجا بودند چنین چیزی را متوجه نشده اند.

جواب

اگر کسی واقعه غدیر را خوب ملاحظه کند با صرف نظر از هر مذهب و اعتقادی که دارد به راحتی متوجه خواهد شد که منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم از سخنرانی غدیر تعیین جانشین برای پس از خویش بوده است.

اگر فهم و درک افراد از نقل اقوال و احادیث حجت نباشد و کسی بگوید چون شما در آن محلی که این حدیث صادر شده حضور نداشته اید نمی توانید این حدیث را بفهمید و در نتیجه قادر نیستید به این حدیث عمل کرده و آن را حجت افعال خویش قرار دهید. پس دیگر هیچ حدیث و روایتی حجیت نداشته و حتی ما در زمان نزول قرآن هم نبوده ایم و مهمتر از آن چه که بین خدا و رسول صلی الله علیه واله وسلم در هنگام نزول قرآن گذشته خبر نداریم. پس قرآن هم برای ما قابل استفاده نیست و در نتیجه دین بی دین.

آخر این چه مغلطه ایست که کسی بگوید چون شما در واقعه غدیر نبوده اید نمی توانید درباره منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم از جمله کلام (من کنت مولاه فعلی مولاه) قضاوت کنید و هر چه که حاضرین در آن ماجرا فهمیده اند شما هم باید آن را تصدیق کنید.

اما اگر ما این حرف غیر منطقی را هم بپذیریم باز نقضی به عقیده و مذهبمان وارد نمی شود زیرا سخن رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم در روز غدیر آن قدر واضح و مبرهن بوده که تمام حاضرین همان مطلبی را که ما امروز از آن برداشت می کنیم یعنی ولایت و وصایت و خلافت حضرت مولا علی بن ابی طالب علیه السلام را از آن سخن متوجه شده و تمام قرآن و شواهد این نکته را تأیید می کند.

چون مطلب از وضوح کافی برخوردار است و به خاطر به درازا نکشیدن کلام به یک مورد اشاره کرده و این بخش را به اتمام می‌رسانیم.

براء بن عازب رضی الله عنهما می‌گوید: در سفری همراه پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم بودیم پس به غدیر خم رسیدیم منادی ندای نماز جماعت داد و برای پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم جایی در زیر درختی آماده شد. ایشان نیز نماز ظهر را اقامه کرده و سپس دست علی علیه السلام را گرفته و فرمودند: آیا نمی‌دانید که من از همه مؤمنین به ایشان اولی و سزاوارترم. همه تصدیق کردند و گفتند: آری. پس دست علی علیه السلام را گرفته و فرمودند: خداوند هر کس که من مولای اویم پس علی علیه السلام مولای اوست، خدایا هر کس که با علی علیه السلام دوست است او را دوست بدار و با دشمن او دشمن باش. پس از این کلام رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم، خلیفه دوم به خدمت حضرت علی علیه السلام و دستبوسی ایشان رسید و عرض کرد:

گوارایتان باد ای پسر ابوطالب زیرا که مولای هر زن و مرد با ایمان گردیدید. (1)

معنای حدیث غدیر

حدیث غدیر دلالت بر ولایت و سرپرستی حضرت علی علیه السلام کرده و بیان مقام جانشینی ایشان را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم می‌نماید. دلیل این مطلب:

1 - این ولایت و سرپرستی را همه حاضرین حتی خلیفه دوم سنی‌ها نیز که دارای فهم فوق العاده ای هم نبوده (2) متوجه شده که با جمله: (اصبحت و امسیت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه) به این موضوع اقرار کرده.

2 - اگر منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم از کلمه مولی دوستی حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده چرا این مطلب را که چندان مهم هم نیست با چنین آب و تابی و قرائت خطبه و گرفتن اقرار از مؤمنین بیان فرموده اند؟ چرا این جمعیت کثیر را -

ص: 166

1- با وجود ذکر مفصل منابع این حدیث در صفحات گذشته به چند منبع دیگر نیز اشاره می‌شود. ذخایر العقبی 67، تذکرة الخواص سبط بن جوزی در جلد اول صفحه 256 این روایت را از منابع بزرگ خودشان مانند مسند احمد حنبل سنن ترمذی و منابع معتبر دیگری از کتب معتبره اهل سنت ذکر کرده است.

2- در روایات معتبر اهل سنت آمده است که فکان عمر لم يفهم یعنی عمر نمی‌فهمید (کنز العمال جلد 11 صفحه 79 حدیث 30688).

فقط برای اینکه بگویند علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست داشته باشید متوقف کرده است؟ آیا این عمل برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم سخیف و دور از شأن ایشان نیست؟

مگر قرآن کریم قبلاً در موارد متعدد به دوستی با مؤمنین امر نکرده پس چرا دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم با چنین مقدمات و مؤخراتی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان دوست مؤمنین معرفی کرده اند؟

3- اگر منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم از ولایت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام دوستی ایشان بوده چرا در اول سخن خویش از مردم اقرار گرفتند که آیا مرا به عنوان سرپرست خویش قبول دارید یا نه؟ وقتی اول کلام سخن از ولایت به معنی سرپرستی است آیا در میان کلام، ولایت به معنای دوستی تلقی می شود؟ آیا رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم با این گرفتن اقرار که از مردم صورت گرفت نمی خواهد بفرماید که چون مرا به عنوان ولی خود قبول دارید پس باید حضرت علی علیه السلام را نیز به عنوان ولی و سرپرست بپذیرید؟

4- هیچ انسان منصفی ولی را در این روایت به معنای دوست نگرفته است حتی بزرگانی از علمای اهل سنت نیز بر این مطلب اذعان کرده و در کتب خویش آن را مسطور کرده اند.

به عنوان مثال سبط بن جوزی در کتاب معروف خویش یعنی تذکرة الخواص پس از ذکر مفصل حدیث اعلاى غدیر با ذکر اسناد و الفاظ بررسی معنای کلمه مولی که در حدیث وارد شده می پردازد وی که در این زمینه مفصلاً به میدان وارد شده ده معنا از کلمه مولی در لغت عرب آورده که به ترتیب عبارتند از: مالک بنده، آزاد کننده بنده، خود عبد و بنده، یار و ناصر، پسر عمو، هم پیمان، متولی امور، وصیت میت، همسایه، آقایی که باید از او اطاعت شود و در نهایت به معنی اولی و سزاوارتر.

او در ادامه با اول به دلیل عقلی و ادبیاتی عرب نمی تواند از کلمه مولی در حدیث اعلاى غدیر توسط حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و اله وسلم اراده شده باشد. پس: فتعین الوجه العاشر و هو الاولی و معناه من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به.

یعنی چون هیچ یک از معانی نه گانه اولی با سیاق حدیث سازگار نیست پس معنای دهم درباره لفظ مولی معین شده و در واقع حدیث این گونه معنا می شود:

که رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: هر کس که من از او به خودش اولی تر و سزاوارترم پس علی علیه السلام نیز بر او سزاوارتر و اولی تر است (و این حقیقت معنای ولایت و اولویت امر خلافت برای حضرت امام علی بن ابیطالب علیه السلام است).

او در ادامه می نویسد: از علمای بزرگ ما، حافظ ابوالفرج اصفهانی، نیز در کتاب مرج البحرین، با نقل حدیث اعلائی غدیر همین معنای دهم را که به معنای ولایت و سرپرستی است پذیرفته و بر آن تأکید نموده است. (1)

این سطور می گویند که از مقابل دیدگان شما گذشت تماماً نقل قول از عالم بزرگ سنی مذهبی است که تا اندازه ای انصاف داشته و گوشه ای از حقیقت را بیان نموده باید به سلیمان خراشی که با انکار حقایق و مسلمات تاریخ و بستن افترا پس قصد تاریک جلوه دادن روشنی حقیقت را دارد گفت که سبط بن جوزی و ابوالفرج اصفهانی، که شیعه نبوده اند لکن آنها هم از معنای حدیث اعلائی غدیر همان چیزی را فهمیده اند که شیعه و منصفین عالم آن را می فهمند، حتی خلیفه

دوم شما نیز از معنای حدیث اعلائی غدیر ولایت و سرپرستی را فهمیده است. اکثر اهل سنت نیز خود می دانند که معنای حدیث اعلائی غدیر چیزی جز ولایت مطلقه ی حضرت ابی الحسن امیر المؤمنین علی علیه السلام نمی باشد. لکن بیشتر به توجیه آن روی آورده و سعی در انکار حقیقت می کنند.

و این فرقه گمراه وهابی است که با دستورالعمل از قدرت های استعمارگر و دولت های تفرقه انداز مستبد سعی در انکار حقیقت و پوشاندن واقعیت کرده و هر از چند گاهی از آستین ناپاکی قلم شکسته ای را برای تحریف واقعیت ها و ایراد تهمت ها و انکار حقایق خارج می کند و نمیداند: (یریدون لیطفنوا نور الله بافواهمم و الله متم نوره و لو کره الکافرون) (2)

می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند و البته خدا نور خود را هر چند کافران خوش ندارند کامل می کند.

ص: 168

1- تذکرة الخواص 255/1 الی 271 .

2- صف 8.

موضوع چهارم: القاء شبهه در امامت ائمه دوازده گانه عليهم السلام.

اشاره

موضوع چهارم:

القاء شبهه در امامت ائمه دوازده گانه عليهم السلام.

ص: 169

عموم اهل سنت به بزرگواری و عظمت دوازده امام شیعه عليهم السلام اذعان و اعتراف دارند و این به دلیل وجود روایات زیادی است که در کتب ایشان اشاره به مقام عظیم و رفیع این بزرگواران دارد. حتی عده زیادی از ایشان برای زیارت قبور ائمه عليهم السلام طی طریق کرده و خود را به عتبات عالیات و مشاهد مشرفه ی این امامان معصوم عليهم السلام می رسانند و با زیارت قبور این عباد صالح خدا به محضر او تقرب می جویند، لکن با روی کار آمدن فرقه بدیع و گمراه وهابیت در حجاز این گروه بر مبنای دستورهای صادره توسط دشمنان اسلام، علماً و عملاً به مبارزه با تمام مظاهر اسلام ناب از جمله اهل بیت عليهم السلام و هر چه که مردم را به یاد ایشان می اندازد پرداخته و با مظاهر آل الله چون قبور ایشان، به مخالفت و مبارزه برخاسته اند و علاوه بر مبارزه عملی با اهل بیت عليهم السلام مانند تخریب قبور ایشان، از نظر اعتقادی نیز سعی در فریب تمام جوامع اسلامی داشته و خبیثانه ترین استراتژی ایشان شکستن قداست اهل بیت عليهم السلام و ایجاد شبهات ولو عوامانه درباره ی مقام قدسی و ملکوتی این عزیزان درگاه خداست البته در این کار هدف ایشان علاوه بر جمعیت شیعه دیگر گروه ها و دسته های اهل سنت نیز می باشد. زیرا عموم اهل سنت در اقصی نقاط عالم نسبت به عقاید، افکار و نظریات وهابیت ظنین و بدگمان می باشند و این وهابیت است که قصد دارد خویش را به عنوان سردمدار احیاء اسلام در سرتاسر زمین معرفی کرده و در لوای مبارزه با شرک توحید محض را بمباران نماید و باید گفت تمام اینها اوامری است که از سفارتخانه های دولت های استعمارگر برای ریشه کنی اسلام به شیوخ وهابی دیکته می گردد.

ما در این جا به بررسی مهم ترین شبهاتی که در کتاب اسئله... در باب امامت وارد شده می پردازیم و به لطف خداوند پاسخی در خور برای آن ذکر خواهیم کرد.

آیا شیعه برای امام حسن علیه السلام احترامی قائل نیست؟

1 - حسن بن علی علیه السلام فرزند فاطمه و از آل عباس است و در این مورد هیچ فرقی با برادرش حسین علیه السلام ندارد. پس چرا امامت به فرزندان حسن علیه السلام نرسیده و در فرزندان حسین علیه السلام ادامه یافته است. اصلاً شیعه درباره اعتقادش به اهل بیت دروغ می گوید، زیرا حسن علیه السلام و اولاد او را دوست نداشته و بلکه به او توهین می کنند و بعد ادعا می کنند که ما تمام اهل بیت را دوست داریم آیا جواب قانع کننده ی هست؟

جواب

کسی که خود را در عقاید پوچ خود اسیر کرده و نسبت به دیگر اعتقادات با تعصب بنگرد خود را کاملاً محق و دیگران را باطل تصور می نماید تا آنجا که سخنی زده و از شنیدن جواب گریخته و برای سخن خویش از طرف مقابل جواب را محال می داند. ما به سلیمان خراشی که این جملات یاوه را نوشته و در تخیل خویش جواب آن را غیر ممکن می داند می گوئیم اولاً این سخنان آن قدر پوچ است که هر زن جوان مرده را به خنده وا می دارد. لکن حال ما که قصد پاسخ دادن داریم از تو می پرسیم که آیا در مملکت شما یعنی عربستان که این کتب را بر علیه شیعه منتشر می کند به شیعه اجازه می دهند که از خویش دفاع کرده و پاسخ شبهات تو را نیز منتشر کنند؟ و یا اینکه آنجا آن قدر خفقان شدید است که کتابی تأیید و هابیت یافت نشده و اگر کتابی از کتب شیعه به دست آید حکم و جزای آن اعدام و تحمل سخت ترین مجازات هاست.

مگر نه اینست که در کشور شما عربستان جزای کسی که کتاب الغدیر علامه عظیم الشان عبد الحسین امینی (اعلی الله مقامه) را در اختیار داشته باشد اعدام است ولی در کشور ما و جمیع ممالک شیعه کتب اهل سنت به وفور برای طالبین آن قابل دسترسی بوده و در تمام نمایشگاه های بین المللی ایران این کتب به معرض عموم گذاشته می شود. حال تو در گوشه ای از حجاز نشسته شبهه ای مطرح می کنی و بعد مدعی می شوی که این شبهه هیچ جوابی ندارد. اگر واقعاً به دنبال جواب هستی به مشهد و قم و اصفهان و تهران آمده و جواب خویش را با استدلال و برهان دریافت نما.

ص: 171

مردم درباره ی امامت هیچ اختیاری ندارند ماکان لهم الخیره: (1) بلکه خداست که امام را برمی گزیند و اوست که تعیین امام می کند و اگر شیعه پس از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام امامت را در امام حسین علیه السلام و اولاد برگزیده او صرفاً و نه همه اولاد او می داند بخاطر اینست که از طریق احادیث صحیح شیعه و سنی اسامی ائمه علیهم السلام بیان شده، (2) و اگر در آن روایات نام دیگری جز این ائمه علیهم السلام که بدان معتقد است می یافت مسلماً به ایشان نیز همان عقیده را داشت که نسبت به این دوازده امام دارد.

مطلب مهمی که باید به آن خوب عنایت کرد این است که اگر کسی چنین ایرادی وارد کند باید درباره همه افعال خداوند اشکال وارد کرده و بگوید چرا فرزندان موسی پیامبر نشده و نبوت از طریق اولاد هارون ادامه یافت و چرا در بین فرزندان یعقوب فقط یوسف به رسالت رسیده و یازده برادر او از این موهبت الهی محروم ماندند و چرا...؟

در بین دوازده برادر، خداوند یوسف را به نبوت برگزید و کسی حق ندارد اعتراض کند که چرا دیگر برادران به رسالت نرسیدند زیرا (لایسئل عما یفعل و هم یسألون). (3)

از کار خداوند سؤال نمی شود و مردم هستند که مورد سؤال قرار می گیرند.

اراده و مشیت خدای متعال بر این قرار گرفته است که فرزندان امام حسین علیه السلام امام شده و فرزندان امام حسن به این مقام نرسند. اگر چه از حضرت باقر العلوم علیه السلام ائمه از طریق پدر حسینی و از طریق مادر حسنی هستند. زیرا مادر امام باقر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است.

از امام هشتم حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام سؤال شد:

(لای علّة صار الامامه فی ولد الحسین دون ولد الحسن)؟

چرا امامت در بین فرزندان امام حسین علیه السلام جریان پیدا کرد و در اولاد امام حسن جاری نشد؟

ص: 172

1- قصص / 68.

2- روایات امامان دوازده گانه به زودی بررسی خواهد شد.

3- انبیاء / 23.

حضرت فرمودند: به جهت آنکه خداوند امامت را در اولاد امام حسین علیه السلام قرار داد نه اولاد امام حسن علیه السلام و از فعل و کردار حق تعالی سؤال نمی توان نمود. (1)

در اینجا حضرت ثامن الحجج علیه السلام اشاره به اراده و مشیت خداوندی کرده و فرموده اند: چون خداوند این گونه اراده کرده پس اولاد امام حسین علیه السلام به امامت رسیده و در نسل حضرت مجتبی علیه السلام امامت ادامه پیدا نکرد.

البته برای این مورد حکمت هایی هم در روایات ما ذکر شده که علاقه مندان می توانند به کتاب های جامعی چون علل الشرایع، مراجعه فرمایند.

سخن آخر در این مورد، روایتی است که ربیع بن عبدالله بیان کرده او می گوید: بین من و عبدالله بن حسن درباره ی امامت گفتگویی رخ داد او گفت: امامت هم در اولاد امام حسن علیه السلام و هم در اولاد امام حسین علیه السلام می باشد. من گفتم: بلکه این امر فقط در فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام بوده و این تا روز قیامت عوض شدنی نیست. او گفت: چرا امامت در اولاد امام حسین علیه السلام باشد ولی در اولاد حضرت امام حسن علیه السلام نباشد در حالی که هر دو آقای جوانان اهل بهشتند و در فضیلت مساوی بوده و حتی امام حسن علیه السلام به خاطر بزرگتر بودن سنی از برادر خویش افضل است. پس باید امامت در افضل باشد نه در مفضول. من گفتم: موسی و هارون هر دو پیامبر بودند و موسی از هارون بالاتر، لکن خداوند نبوت و خلافت را در اولاد هارون قرار داد و در اولاد موسی چنین چیزی به ودیعت نگذاشت و همان خدا نیز درباره امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به همان طریق حکم کرده و در اولاد امام حسین علیه السلام امامت را گذاشت و در اولاد امام حسن علیه السلام نگذاشت. هر جوابی که تو درباره موسی و هارون بدهی و علت رسیدن نبوت به اولاد هارون و نرسیدن آنرا به اولاد موسی را بیان کنی، عیناً جواب تو درباره امامت اولاد امام حسین علیه السلام و امام نبودن اولاد امام حسن علیه السلام خواهد بود. او ساکت شد و من به محضر مبارک امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام مشرف شدم چون چشم مبارک حضرت به من افتاد فرمودند: احسنت به تو ای ربیع که چه خوب با عبدالله بن حسن تکلم کردی، خداوند تو را ثابت نگهدارد. (2)

ص: 173

1- علل الشرایع 665/1.

2- علل الشرایع 678/1.

در واقع اصل جواب اینست که شیعه درباره امامان خویش اختیاری ندارد و نه تنها شیعه بلکه هیچ کس در این مورد صاحب اختیار نمی باشد و چون خدا و رسول صلی الله علیه و اله وسلم امامان را یکی پس از دیگری تعیین و معرفی کرده اند شیعه نیز از خدا و رسول او صلی الله علیه و اله وسلم اطاعت می کند.

اما آخرین مطلب تهمتی است که درباره دشمنی با حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و اولاد آن حضرت به جماعت شیعه زده شده که همه عالم دروغ آن را می دانند و هیچ انسان آزاده ای نیست که ذره ای از انصاف در او باشد، مگر اینکه به کذب بودن این سخن اقرار می کند و هر کس با سفری کوتاه مدت به مدینه و از این طرف به شهرهای ایران از جمله ری با دیدن قبر ویران و بدون زائر امام حسن مجتبی علیه السلام و مشاهده مرقد مطهر و پر از جمعیت نواده همان امام در ری یعنی حضرت عبدالعظیم حسنی به خوبی متوجه می شود که چه کسی با امام حسن علیه السلام دوست و چه کسی دشمن است.

بله عده ای از اولاد حضرت مجتبی علیه السلام با ادعای امامت و... به مقابله با ائمه اثنی عشر علیهم السلام که منصوب از طرف خداوند هستند پرداخته و اسباب مزاحمت برای این خاندان را فراهم نمودند، که از این حیث شیعیان به خاطر امثال امر خداوند با ایشان ارتباط حسنه ای ندارند.

ولی به هر حال حضرت سبط اکبر امام حسن مجتبی علیه السلام در عقیده شیعه امام دوم و از حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام افضل و بالاتر است.

2 - حدیث کساء شامل چهار نفر از خانواده حضرت علی علیه السلام می شود که تطهیر ایشان را بیان کرده، پس دلیل شامل کردن دیگران در تطهیر و عصمت چیست؟

جواب

درباره حدیث کساء باید گفت که کسانی که در زیر آن کساء و عبا قرار گرفتند رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم و حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام با همسرشان صدیقه اطهر علیها السلام و دو پسرشان یعنی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بودند. ولی این محدودیت افراد در زیر کساء دلیل بر محدود شدن دایره ی تطهیر نمی باشد بلکه هر کس را که این پنج تن به تطهیر او حکم کنند به خاطر اینکه خودشان مطهر و از پلیدی پاک می باشند (که یکی از این پلیدی ها دروغ است) او نیز مطهر خواهد بود. یعنی چون این پنج نفر پاک و مطهرند هر کس را که حکم به تطهیر او کنند او نیز مطهر است. طبق نصوص فراوان که به زودی خواهد آمد این پنج تن آل عبا به معرفی امامان دوازده گانه پرداخته و به تطهیر ایشان حکم کرده اند. پس در واقع تمام دوازده امام مطهر و شامل آیه تطهیر می گردند.

در مثال، مانند این است که اگر شما به صداقت عدالت و علم کسی یقین داشته باشید حال او به همین فضایل درباره کس دیگری شهادت دهد آیا شما نمی پذیرید؟

شرایط امامت

3 - شیعه معتقد است از شروط امامت تکلیف است (یعنی بلوغ و عقل) و امام غائب حضرت مهدی علیه السلام در سن 3 یا 5 سالگی به امامت رسیده چگونه این شرط در مورد او رعایت نشده است؟ شیعه شرایط دیگری نیز برای امام گذاشته است. مانند اینکه از همه پسران پدرش بزرگتر باشد و او را کسی جز امام غسل ندهد زره پیامبر صلی الله علیه واله وسلم به بدن او درست آید و از همه مردم داناتر باشد. در حالی که بعضی از ائمه علیهم السلام از همه برادرانشان بزرگتر نبوده اند و بعضی را امام بعدی غسل نداده و زره پیامبر صلی الله علیه واله وسلم بر بدن بعضی برابر نمی آمد و بعضی از همه داناتر نبودند. زیرا در سن کودکی به امامت رسیده اند.

درباره این شروط باید گفت به شیعه چه مربوط که برای امام خود شرط بگذارد، بلکه اینها صفاتی است که از طریق رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم و امامان قبل برای شناختن ائمه بعد از خویش معین شده و اینها صرف علائم و صفات امام است و امامت به دست مردم از جمله گروه شیعیان نیست که بخواهند برای امام خویش شرایطی را معین کنند.

اما در باب همین صفات آنچه لازم است بیان شود این است که صفات مذکور در سؤال همگی به عنوان صفات امام معصوم علیه السلام بیان نگردیده بلکه سؤال کننده حق و باطل را مخلوط کرده و بعضی از اکاذیب را در سخنش وارد نموده است.

اولین مشخصه ای که به عنوان شرط امامت بیان کرده، تکلیف است و شیعه را به آن معتقد دانسته در حالی که روح شیعه از وجود چنین شرط و صفتی بی خبر است زیرا در هیچ آیه و روایتی چنین شرطی برای امامت و بلکه برای نبوت هم نشده و بیان نگردیده است که اگر کسی ادعای امامت و یا نبوت کرد ولی هنوز به تکلیف و بلوغ شرعی نرسیده بود ادعای او را به صرف همین دلیل رد نمایند.

نبوت عیسی و یحیی در کودکی

خداوند عزوجل دو پیامبر از رسولان خویش را معرفی می کند که در سن کودکی به این مقام رسیده اند.

درباره حضرت یحیی فرموده است:

(یا یحیی خذ الكتاب بقوة و اتیناه الحکم صبیاً). (1)

به او خطاب کردیم ای یحیی کتاب آسمانی را با قوت نبوت بگیر و به او در سن کودکی حکمت و یا حکم نبوت بخشیدیم.

و همچنین عیسی را هم این گونه معرفی فرموده:

(قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیاً قال انی عبدالله اتانی الكتاب و جعلنی نبیاً). (2)

آنها گفتند ما چگونه با طفل در گهواره سخن بگوئیم؟ آن طفل گفت همانا من بنده خدایم که مرا کتاب آسمانی و شرف نبوت عطا فرمود.

ص: 176

1- مریم 12.

2- مریم 29 و 30.

پس تکلیف و بلوغ از شرایط امامت نیست. شرط دوم نیز از جمله باطل‌هایی است که به عنوان شرایط امام بیان گردیده زیرا هیچ یک از منابع شیعه و علما حتی عوام شیعه چنین شرط و صفتی برای امام قائل نیستند و هرگز نگفته‌اند که از صفات امام اینست که باید بزرگ‌ترین پسر پدر خویش باشد.

اما درباره غسل دادن امام توسط امام دیگر مسلماً این به عنوان یکی از صفات امام بر شمرده شده و همه ائمه علیهم السلام توسط امام پس از خویش غسل داده شده‌اند اینکه کسی بگوید به عنوان مثال چون حضرت کاظم موسی بن جعفر علیهما السلام در بغداد به شهادت رسیدند و فرزندشان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در مدینه بودند پس امام کاظم علیه السلام را فرزندشان امام رضا علیه السلام غسل نداده‌اند و یا بگوید که حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا شهید شده و بدن نازنین آن حضرت در آن سرزمین رها گردید و فرزندشان امام سجاد علیه السلام در قید اسارت سپاه یزید و ابن زیاد بودند و نتوانستند برای تدفین بدن شریف پدر به کربلا حاضر شوند جواب داده می‌شود که ما برای امامان معصوم علیهم السلام کراماتی سراغ داریم و معتقدیم که پیمودم مسافت زیاد در زمانی اندک (طی الارض) و گذشتن از سد دروازه‌ها و درها و رهانیده شدن از یوق اسارت در برابر آن کرامت‌ها چیزی به حساب نمی‌آید.

البته باید متذکر شد که قرآن کریم وجود چنین کراماتی را برای غیر انبیاء هم جایز دانسته و بیان فرموده که ممکن است کسی پیامبر نباشد ولی به خاطر قرب به درگاه الهی دارای کرامت و اعمال خارق العاده‌ای باشد.

در سوره مبارکه نمل کرامتی فوق قدرت بشری برای آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان ذکر فرموده که این بهترین دلیل برای وجود چنین کراماتی در اولیاء و مقربان درگاه الهی است. (1)

انتقال تخت بلقیس از فاصله‌ای دور به کاخ سلیمان آن هم بدون هیچ زمانی (قبل از یرتد الیک طرفک) (2) توسط آصف بن برخیا وزیر سلیمان و یا همین جابه‌جایی در فاصله زمانی کم (قبل از أن تقوم من مقامک) (3) که نیروی یکی از اجنه -

ص: 177

1- نمل 37 الی 40.

2- سوره نمل/ 39.

3- سوره نمل 40.

حاضر در مجلس سلیمان بود کاری بس مشکل تر از پیمودن مسیر مدینه تا بغداد در زمانی کم به اذن خدا و رهیدن از قید اسارت و برگشتن به کربلا و سپس بازگشتن به جای اول می باشد.

در حالی که افعال مذکور در آیه، یکی توسط آصف بن برخیا که از مقام امامت برخوردار نبوده و فقط دارای علمی محدود بوده است (1) و دیگری توسط جنی از اجنه صادر گشته و تفصیل ماجرا در آیات سوره نمل موجود است. آیا واقعاً از نظر عده ای از اهل سنت ائمه معصومین علیهم السلام به اندازه یک جن و یا عالمی که مقداری از علم را داشته (2) (آصف بن برخیا) به خدای خویش تقرب نداشته و دارای چنین قدرت های خارق العاده ای نبوده اند؟

ممکن است به ذهن عده ای تراوش کند که اگر حضرت زین العابدین علیه السلام دارای چنین قدرتی بوده اند که می توانسته اند از دست اسارت برهند و چنین اتفاقی هم در ماجرای برگشتن ایشان به صحرای کربلا و تدفین بدن شریف پدرشان واقع شده پس چرا تا شام در قید اسارت بودند و خود را آزاد نفرمودند؟

در جواب این سخن (همان طور که بعداً هم به طور تفصیل بیان خواهد شد) باید گفت امام مطیع امر خداوند است و به امر او عمل می کند و اگر قرار باشد او در تمام امور از قدرت فوق العاده خویش استفاده نماید پس مردم چگونه امتحان شده و خوب و بد از هم تمیز داده شوند.

صفت دیگر درست درآمدن زره پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم بر بدن امام است. سؤال کننده گویا این گونه تصور کرده است که در بین ائمه علیهم السلام افرادی با هیاکل مختلفه و اندازه های متغایر وجود داشته اند حتی بعضی در سن کودکی به امامت رسیده اند. پس چگونه این زره با وجود اینکه مثلاً بر بدن پیامبر 63 ساله متناسب در آمده با هیکل خرد و نازنین حضرت جواد الائمه محمد بن علی علیهما السلام که در زمان تصدی مقام امامت 9 سال بیشتر نداشتند تناسب داشته است؟ در واقع این نشانه را به استهزا گرفته است در حالی که باید گفت که به اذن خدای عزوجل در این زره اعجازی است که هر کدام -

ص: 178

1- قال الذي عنده علم من الكتاب - سورة نمل 40.

2- قال الذي عنده علم من الكتاب - سورة نمل 40.

از ائمه علیهم السلام آن را برتن کنند بر بدن ایشان سازگار شده و با قدرت الهی اندازه آن با بدن شریف هر امامی منطبق می گردد و اگر کسی غیر از امام آن را بر تن کند بر بدن او سازگار نمی شود. البته این مطلب هرگز از قدرت لایتناهی خداوند و لطف او در حق بندگان برای شناخت امام معصوم علیه السلام دور و بعید نمی باشد زیرا او خدایی است که پیامبران و اولیاء خویش را از چنین راه هایی به مردم معرفی نموده است.

امثال این نصرت ها در قبال تمام انبیاء و اوصیاء صورت گرفته که بسیاری از آنها از قبیل عصای موسی و ید بیضای عیسی در قرآن کریم مذکور است. پروردگار عالم از روی صفت لطف خویش برای معرفی انبیاء و اولیاء خویش به مردم از نشانه هایی استفاده می کرده که در قرآن کریم به وفور یافت می شود. (1)

درباره علم هم که تمام فرقه های مذهبی به اعلییت اهل بیت علیهم السلام اقرار و اعتراف کرده اند و اگر خفاش انکار نور آفتاب را بکند عیبی بر آفتاب نیست.

ص: 179

1- آیات 248 سوره بقره 49 و 50 آل عمران 73 اعراف و 22 طه آیاتی است که خوانندگان عزیز می توانند به آن مراجعه کنند.

برای رفتن به بهشت اطاعت از امام واجب نیست

4- برای رفتن به بهشت فقط اطاعت از خدا و رسول صلی الله علیه و اله وسلم کفایت می کند و اطاعت کس دیگری چون امام لازم نیست. زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در زمان حیات و مرگش امام مردم بوده و هست و مردم نیازی به امام ندارند و اگر چیز دیگری برای رفتن به بهشت جز اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و اله وسلم لازم بود خداوند می فرمود: (من یطع الله و رسوله یدخله جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها) (1) در این آیه هم فقط اطاعت از خدا و رسول شرط رفتن به بهشت معرفی شده است.

جواب

در جواب به این شبهه که ناشی از عدم تفکر و تدبر سؤال کننده می باشد باید گفت: قرآن کریم در بحث اطاعت به جز اطاعت از خدا و رسول موضوع اطاعت از ولی امر را نیز بیان فرموده است در آنجا که فرموده (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم). (2)

لکن اطاعت از رسول و اولی الامر در یک ردیف بیان شده که این امر از فعل اطیعوا که مشترکاً برای رسول و اولی الامر استعمال گردیده مشخص می شود به بیان واضح تر در آیه کریمه دوبار کلمه اطیعوا یعنی اطاعت کنید ذکر شده یک بار برای خداوند یعنی از خدا اطاعت کنید و یک بار برای رسول و اولی الامر به این که از رسول و اولی الامر اطاعت کنید چون اطاعت از خدا ذاتی و حقیقی و اطاعت از رسول و اولی الامر به اعتبار خداوند است. پس اطاعت از رسول و اولی الامر یک اطاعت است و هر کس از رسول اطاعت کند باید از اولی الامر اطاعت کند و هر کس از اولی الامر اطاعت نماید از رسول اطاعت کرده است.

و این درباره خدا و رسول صادق نیست. زیرا اطاعت از رسول اطاعت از خدا می باشد و «من یطع الرسول فقد اطاع الله» (3) ولی اطاعت از خدا اطاعت از رسول نیست.

زیرا خداوند دارای ولایت ذاتی و رسول و اولی الامر دارای ولایت اعتباری و عرضی هستند به بیان ساده تر کسی به خداوند ولایت را تفویض نکرده و او ذاتاً مقام ولایت را داراست لکن رسول و اولی الامر توسط خدا دارای مقام ولایت و مطاع بودن شده اند.

ص: 180

1- نساء 13.

2- نساء 59.

3- نساء / 80.

با این مقدمه واضح می شود که اگر جایی شرط ورود به بهشت را اطاعت از خدا و رسول بیان کرده است این شرط شامل اطاعت از اولی الامر هم می شود زیرا اطاعت از رسول و اولی الامر یک اطاعت بوده و اولی الامر یعنی کسی که سرپرستی امر ولایت را به عهده دارد و به دلیل همین مقام باید اطاعت شود.

به علاوه اینکه اطاعت حقیقی از خدا و رسول زمانی واقع می شود که در تمام فرامین و دستوراتشان انسان مطیع محض بوده و از هوای نفس و شیطان پیروی ننماید.

از مهم ترین دستورات خدا و رسول فرمان نسبت به ولایت و سرپرستی حضرت ابی الحسن المرتضی و ائمه پس از ایشان علیهم افضل صلوات المصلین می باشد.

اطاعت از خدا و رسول مطلبی است کلی و اینکه کسی بگوید برای ورود به بهشت فقط عمل به همین شرط کافی است این جمله حقیقی است که از آن اراده باطل شده زیرا انسان مطیع خدا و رسول باید در مصادیق و اعمال خودش اطاعت از خدا رسول (بکند و به همین دلیل است که در بسیاری از آیات کریمه شرایطی برای ورود به بهشت بیان شده که در واقع مصادیق اطاعت از خدا و رسول صلی الله علیه و اله وسلم است.

(و الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون). (1)

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند آنان اهل بهشتند و در آن بهشت جاوید (متنعم) خواهند بود.

(ام حسبتم ان تدخلوا الجنة لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرين). (2)

آیا گمان می کنید به بهشت داخل خواهید شد بدون آنکه خدا آنان را که جهاد کردند و آنها را که صبر و مقاومت نمودند معلوم گرداند؟

(ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بانّ لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون...). (3)

خدا از اهل ایمان جان و مالشان را به بهای بهشت خریداری کرده است آنان که در راه خدا جهاد می کنند و دشمنان دین را به قتل می رسانند و خود کشته می شوند.

(و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمراً). (4)

و آنانرا که از پروردگارشان ترسیدند و تقوی پیشه کردند فوج فوج به سوی بهشت برند.

ص: 181

1- بقره، 82.

2- آل عمران 142.

3- توبه 111.

4- زمر 73.

وإذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق يقولون ربنا آمنا فآكتبنا مع الشاهدين و ما لنا نومن بالله و ما جاءنا من الحق ونطمع ان يدخلنا ربنا مع القوم الصالحين فآتابهم الله بما قالوا جنات تجري من تحتها الأنهار... (1).

و چون آیاتی را که بر این رسول فرستاده شده بشنوند می بینی که اشک از دیده آنها جاری می شود زیرا حقانیت آنرا شناخته اند و می گویند پروردگارا ما ایمان آوردیم. پس نام ما را در زمره ی گواهان بنویس و «می گویند» چرا ما به خدا و کتاب حق که به ما رسیده ایمان نیاوریم، در صورتی که طمع داریم پروردگاران ما را در زمره ی صالحان داخل گردانند. پس بخاطر آنچه گفتند خدا به آنها باغ هایی پاداش داد که زیر آن نهرها جاری است.

(والذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم... اولئك جزاؤهم مغفرة من ربهم و جنات... (2).

و کسانی که هرگاه کار ناشایستی از ایشان سرزند یا به نفس خویش ظلمی کنند خدا را به یاد آورند و از گناه خود توبه و استغفار کنند پاداش عملشان آمرزشی از جانب پروردگار شان و بهشت هائی است که ...

این آیات که امثال آن در قرآن کریم به وفور یافت می شود هر کدام برای رفتن به بهشت به نکته ای اشاره کرده و برای ورود به جنات خداوندی چیزی را به عنوان شرط قرار داده است.

یکی ایمان و عمل صالح، دیگری جهاد و صبر آیه بعدی فروختن مال و جان به خدای عزوجل و مواردی چون تقوا، طمع ورود به بهشت و توبه از جمله این شروط و مصادیق فراوانی است که در آیات قرآن مذکور است حال کسی چون این شبهه انداز و هابی برای زیر سؤال بردن اصل امامت فقط به یک آیه قرآن کریم بصورت ناقص چنگ زده و آن را ملاک ورود به بهشت معرفی کرده است که اگر چنین باشد هر کس می تواند آنچه را که مایل است از آیات قرآن کریم ذکر کند و از همان آیه به تنهایی نتیجه بگیرد که چنین کسی مسلماً جایگاهش دوزخ خواهد بود.

به عنوان مثال کسی بگوید ورود در بهشت فقط نیاز به توبه دارد ایمان و عمل صالح و اطاعت از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم شرط نیست و برای این مطلب به آیه 135 -

ص: 182

1- مائده 83 / الی 80.

2- آل عمران 136 و 135.

و 136 سوره آل عمران استناد کند و یا حتی بالاتر بگوید ورود به بهشت فقط مشروط به داشتن طمع به آن و جاری کردن این طمع بر زبان است همان طور که در آیه 85 سوره مائده جزای قول عده ای که گفتند ای کاش ما با خوبان بودیم را بهشت قرار داده است، (توجه کنید فقط گفتند خبری از عمل صالح نیست) حال کسی بگوید برای ورود به بهشت همین یک شرط کافی است.

البته این سخن آن قدر جاهلانه است که به جز شخص مغرض و مریض القلب یا مغرور و جاهل بدان تکلم نمی نماید.

شبهه انداز جاهل ما نیز فقط یک آیه قرآن در طول عمرش آن هم بدون تعقل خوانده است که شرط ورود به بهشت را اطاعت از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم معرفی کرده پس او نتیجه گرفته است اطاعت از امام شرط نیست. ای کاش می دانستم که چرا او نتیجه نگرفته است که ورود به بهشت شرط ایمان، اقامه نماز، ایتای زکات، حج بیت الله را هم ندارد زیرا آیه فقط اشاره به اطاعت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نموده و به اعتقاد شبهه انداز اگر شرط دیگری هم داشت حتماً در آیه آمده بود ولی او نمی داند که اطاعت از خدا و رسول صلی الله علیه و اله و سلم یعنی همین اقامه نماز و ایتای زکات و و از جمله اطاعت از ولی امر و امام که اکمل شرایط دخول در بهشت است.

برای حسن ختام به بعضی از روایات اهل سنت که شرط مهم امامت را برای دخول در بهشت متذکر شده اشاره می کنیم:

(قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: لا يجوز الصراط الا من كتب له على الجواز). (1)

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند: اجازه عبور از صراط را ندارد مگر کسی که علی علیه السلام برای او آنرا نوشته باشد.

(قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: الا و من مات على بغض آل محمد صلى الله عليه واله وسلم لم يشم رائحة الجنة). (2)

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند: بدانید و آگاه باشید کسی که بمیرد و بغض آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين) را داشته باشد بوی بهشت را استشمام نمی کند.

(قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة الجاهلية). (3)

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند: کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد بر مرگ جاهلیت مرده است.

ص: 183

1- ذخایر العقبی 71 .

2- ینابیع الموده قندوزی حنفی 91/1.

3- ینابیع الموده قندوزی حنفی 456/3.

(قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: على يوم القيامة على الحوض لا- يدخل الجنة الا- من جاء بجواز من على بن ابي طالب عليه السلام). (1)

رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم فرمودند: در روز قیامت علی بر روی حوض می ایستد و وارد بهشت نمی شود، مگر کسی که از علی ابن ابی طالب علیه السلام اجازه ی ورود بیاورد.

شیعه پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بوجود آمده و ربطی به اسلام ندارد

5- دین در دوران پیامبر صلی الله علیه واله وسلم کامل گردید زیرا خداوند می فرماید: (الیوم اکملت لکم دینکم) امروز دین شما را کامل گردانیدم و مذهب شیعه بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه واله وسلم پدید آمده است.

جواب

درباره اینکه دین در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم به کمال رسید هیچ کس نزاعی ندارد و اختلافی نیز از جانب شخص و یا گروهی گزارش نشده است. لکن باید دید که منظور از آن روزی که خدای متعال در آن روز دینش را تکمیل فرموده و نعمت خویش را به صورت تمام به مردم عرضه داشت چه روزی بوده و در آن روز چه اتفاقی رخ داده است. مسلماً در آن روز مسأله مهمی صورت داده است که خداوند متعال آن مسأله را به عنوان اکمال دین معرفی فرموده است. طبق منابع معتبر سنی شخصی از قوم یهود به خلیفه دوم گفت: به خدا سوگند اگر ما در دین خویش چنین روزی داشتیم که خداوند آن را به عنوان روز کامل شدن دینمان معرفی نموده بود حتماً آن روز را عید می گرفتیم و آن را بزرگ می داشتیم.

اگر چه بعضی از جاهلین درصدد کتمان و پوشاندن حقیقت هستند. (2)

ص: 184

1- مناقب ابن مغزلی / 119 ح 156.

2- عمر بن خطاب گفته است منظور از کمال دین نزول حکم غسل جنابت است. (جامع الاصول ابن اثیر 704/1) آیا این سخن مضحکه و دستمایه ای برای تمسخر دین اسلام به شمار نمی آید. آیا این چه دینی است که کمال آن با غسل جنابت است؟ آیا چیز مهم تری در این دین نیست؟

لکن بسیاری از علمای بزرگ سنی به این مطلب اقرار نموده که منظور از تکمیل دین، نزول آیه مذکور در روز غدیر و در پی اعلام ولایت امام المتقین و خلیفه رسول رب العالمین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.

فخر رازی در جلد 12 تفسیر کبیر صفحه 49 ذیل آیه 67 سوره مائده ه مائده و علی بن محمد واسطی معروف به ابن مغازلی در کتاب مناقب صفحه 19 باب نص الولاية في غدیر خم و عبیدالله بن عبدالله از علمای قرن پنجم معروف به حاکم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل جلد 1 صفحه 156 به بعد ذیل آیه 3 سوره مائده سبط بن جوزی در کتاب تذکره الخواص جلد 1 صفحه 265 باب ثانی و قندوزی حنفی در کتاب ینابیع الموده جلد 1 صفحه 347 و جلد 3 صفحه 365 از جمله علمای اهل سنتی هستند که نگارنده این سطور یکایک کتب مذکورشان را مباشرة مطالعه نموده و مسلماً بزرگان سنی دیگری نیز وجود دارند که متذکر این مهم شده اند که آیه سوم سوره مائده یعنی (اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي) در روز غدیر و به هنگام اعلام نصب امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به ولایت مطلقه الهیه نازل گردیده و مولفین این کتب فارغ از هر گونه مذهب فقهی و کلامی (1) که دارند بالاتفاق روایت شأن نزول آیه (اليوم اكملت لكم دينكم) که مربوط به اعلام ولایت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است را در کتب خویش نقل نموده اند.

کسی چون ابن مغازلی که در فقه شافعی و در کلام، اشعری است و دیگری چون قندوزی که دارای مذهب حنفی است این روایت را آورده اند.

حال با توجه به ذکر اسناد و با عنایت به اینکه بزرگان اهل سنت خودشان منظور از اكمال دین را اعلان ولایت امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دانسته و این مطلب را در کتب خویش به وضوح نقل کرده‌اند برای ما سؤال بوجود می‌آید که چرا آنها در کلمهی مولی تصرف کرده و مفهوم مطالب خویش را منکر شده و ادعا میکنند که منظوم از ولایت محبت و دوستی آن حضرت است نه قبول سرپرستی ایشان و این خود گزافه ای است که بطلان آن به وضوح روشن است.

ص: 185

1- در اهل سنت چهار مذهب فقهی، مالکی، حنبلی و شافعی و دو مذهب کلامی اشعری و معتزلی رایج است.

اکنون که اعتراف بزرگان اهل سنت را مبنی بر نزول آیه اکمال دین یعنی همان آیه سه سوره مائده در روز غدیر ملاحظه کردیم به این نکته اساسی پی می بریم که منظور حقیقی این آیه بیان کامل شدن دین بر مبنای ولایت است و این همان چیزی است که بنا و رکن استوار شیعه بر آن پی ریزی شده است.

در واقع کسانی که در روز غدیر ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را قبول کرده و بر آن استوار ماندند اینان گروه شیعه و پیرو محمد و آل محمد صلی الله علیه واله وسلم هستند.

و کسانی که نقض عهد کرده و یا پیروی از گروهی نمودند که بیعت شکستند ایشان نیز شیعه هستند لکن شیعه کسانی غیر از محمد و آل محمد صلی الله علیه واله وسلم: (ثم لئن عن من کلّ شیعه ایهم اشدّ علی الرحمن عتياً ثم لنحن اعلم بالذین هم اولی بها صلیاً). (1)

از هر گروهی و دسته ای، کسانی از آنان که بر خدای رحمان سرکش تر بوده اند را بیرون خواهیم کشید پس از آن به کسانی که برای درآمدن به جهنم سزاوارترند خود داناتریم.

ص: 186

اگر کسی با کلمات خدای متعال در قرآن کریم آشنا باشد به خوبی می داند که شیعه گروه و فرقه ای که بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم به وجود آمده باشد نیست بلکه شیعه از قدمتی به قدمت عالم خلقت برخوردار است و این دیگرانند که باید به دنبال اصل و نسب و ریشه تاریخی خویش بگردند و آن را جستجو کنند.

در قرآن کریم پیروان صادق انبیاء الهی (علی نبینا و آله و علیهم السلام) به عنوان شیعیان ایشان معرفی شده اند.

1 - (فوجد فیها رجلین یقتتلان هذا من شیعتہ و هذا من عدوہ). (1)

پس موسی در آنجا دید که دو مرد با هم به قتال مشغولند این یک از شیعیان وی و آن یک از دشمنان او بود.

2 - (فاستغاثه الذی من شیعتہ علی الذی من عدوہ). (2)

در آن حال آن شخص که شیعه موسی بود از او دادخواهی و یاری بر علیه دشمنش خواست.

پیرو حضرت موسی علیه السلام به عنوان شیعه او و در مقابل کسی که شیعه او نیست به عنوان دشمن او معرفی گردیده است. در واقع آن کس که شیعه پیامبری از پیامبران الهی نیست دشمن و عدو اوست و این درباره حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و سلم نیز صادق است. یعنی اگر کسی شیعه ایشان نباشد مسلماً عدو و دشمن ایشان است.

3 - (و ان من شیعتہ لابراهیم إذ جاء ربه بقلب سلیم). (3)

همانا ابراهیم از شیعیان اوست آنگاه که با قلبی سلیم نزد پروردگارش آمد.

در اینجا نیز حضرت ابراهیم را به عنوان یکی از شیعیان حضرت نوح معرفی فرموده است. اینها پیشینه تاریخی تشیع است.

حال که با دقت به این سه آیه نظر افکندیم از دیگران سؤال می کنیم آیا شما هم دارای چنین سابقه تاریخی هستید و یا اینکه ...

بزرگی می فرمود: مردی از اهالی مدینه در مسجد النبی صلی الله علیه و سلم و به من گفت: این گروه گمراه شیعه از چه زمانی درست شده است؟ و با این سؤال قصد توهین به تشیع را -

داشت. به او گفتم خداوند متعال در چند جای قرآن نام شیعه را به نیکی یاد کرده است. بگو ببینم گروه سنی از چه زمانی ایجاد شده و مبدأ ایجاد این فرقه از چه تاریخی بوده است و آیا در قرآن کریم چیزی درباره مدح سنی یافت می شود؟

(فیهت الذی کفر). (1)

در ادامه علاوه بر آیات قرآن کریم که در بالا ذکر شد به چند روایات از روایات اهل سنت درباره شیعه می پردازیم که همگی دلالت اصالت بر و قدمت شیعه و مدح این گروه ناجیه می کند.

(عن ابن عباس قال: لما نزلت هذه الاية «ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البریه قال النبی البریه» (2) قال النبی صلی الله علیه واله وسلم لعلی علیه السلام هو انت و شیعتک تأتي انت و شیعتک يوم القیامه راضین مرضیین و یأتی عدوی غضبناً مقمحين). (3)

ابن عباس گوید: هنگامیکه این آیه «همانا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند بهترین مخلوقات هستند» نازل شد پیامبر صلی الله علیه واله وسلم به علی علیه السلام فرمودند: مراد از آنها تو و شیعیان تو هستی که در روز قیامت در حالی می آید که راضی و مرضی هستید و دشمنان تو می آیند در حالیکه عصبانی و خوار و سرافکنده هستند.

(عن ابی بررة قال: تلا رسول الله «ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البریه» (4) قال هم انت و شیعتک یا علی و میعاد ما بینهم و بینک الحوض). (5)

ابی برره روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم آیه «همانا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند بهترین مخلوقات هستند» را تلاوت کرده و فرمودند: ای علی آنها تو و شیعیان تو هستند و حوض کوثر و عدگاه تو و آنان است.

(قال النبی صلی الله علیه واله وسلم: شیعه علی هم الفاترون). (6)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: شیعه ی علی علیه السلام آنها، رستگارانند.

ص: 188

1- بقره / 258.

2- بینه / 7.

3- شواهد التنزیل حاکم حسکانی 357/2.

4- بینه / 7.

5- شواهد التنزیل حاکم حسکانی 359/2.

6- ینابیع الموده قندوزی حنفی 77/2.

(عن جابر بن عبدالله رضی الله عنه قال لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول في علي... شيعه علي هم الفائزون يوم القيامة). (1)

جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کند که از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم شنیدم که در مورد علی علیه السلام می فرمودند: شیعیان علی علیه السلام، آنها، رستگاران روز قیامت هستند.

(قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اما ترضى انك معى فى الجنة و الحسن و الحسين و ذرياتنا خلف ظهورنا و ازواجنا خلف ذرياتنا و اشياعنا عن ايماننا و عن شمانلنا). (2)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم به علی علیه السلام فرمودند: آیا راضی نیستی که در بهشت با من هستی، حسن و حسین و فرزندانمان پشت سر ما و همسران ما پشت سر فرزندانمان و شیعیان ما سمت راست و چپ ما هستند.

به دینم سوگند که آنقدر روایات متعددی درباره شیعه و فضیلت آن در کتب روایی اهل سنت ذکر شده است که جمع آوری آن نیاز به زمانی طولانی و نگارش کتابی مفصل دارد حال با این وجود متحیرم که چرا افرادی کوردل، مزدور و مغرض به انکار وجود چنین خورشید تابانی می پردازند و جز زحمت ما نمی دارند.

عجیب اینجاست که در کتب روایی شیعه و سنی مدح شیعه وارد شده ولی نه کتب شیعه و حتی نه در کتب سنی هیچ روایتی که نامی از سنی در آن باشد ذکر نشده با این اوصاف جای تعجب دارد که چگونه امروزه به ما می گویند شیعه از کجا آمده و چه کسی آن را تأسیس کرده است!!!

(و لئن سألتهم من نزل من السماء ماء فاحيا به الارض من بعد موتها ليقولن الله قل الحمد لله بل اكثرهم لا يعقلون). (3)

و اگر از آنها بپرسی که چه کسی از آسمان آب را نازل کرد تا زمین را با پس از مرگش با آن حیات بخشد گویند خداوند بگو حمد مخصوص خداست بلکه اکثر آنها تعقل نمی کنند.

ص: 189

1- ینابیع الموده قندوزی حنفی 173/1.

2- ذخائر العقبی طبری / 90 .

3- عنکبوت/63.

در منابع متعلق به شیعیان روایات فراوانی یافت می شود که علاوه بر نشان دادن فضیلت و کرامت شیعه دلالت بر اصالت و حقانیت و مخصوصاً قدمت وجودی این گروه می نماید ما تبرکاً به یکی از این روایات نگاهی انداخته و طالبین را به کتب مفصل تر راهنمایی می نمایم. (1)

از امام محمد بن علی الباقر علیه السلام نقل شده که فرمودند: خداوند سبحان در وحدانیت خویش یگانه بود پس به کلمه ای تکلم فرمود که آن کلمه نوری شد و از آن، نور محمد و علی و خاندان ایشان علیهم السلام را خلق کرد سپس به کلمه دیگری تکلم فرمود پس آن کلمه روح شد و آن روح را در آن نور ساکن فرمود و آن نور همراه با روح را در بدن های ما ائمه علیهم السلام قرار داد پس ما روح خدا و کلمه او هستیم که به واسطه ما از خلقش در حجاب است.

در هر صورت ما را در سایه عرش سبزش در حالی که مشغول تسبیح و تقدیس بودیم و هیچ خورشید و ماه و جنبنده ای نبود قرار داد سپس شیعیان ما را آفرید و ایشان شیعه نامیده شده اند زیرا از شعاع نور ما آفریده شده اند. (2)

از این روایت می توان فهمید که شیعه از کجا و کی بوده و چه قدمت و سابقه ای دارد. البته این حدیث را فقط برای لذت مؤمنین شیعه نقل نمودم و خود واقف هستم که در این موضوع برای بحث با مخالفین همان روایات اهل تسنن که گذشت، کفایت می کند.

ص: 190

1- یکی از جامعترین کتبی که درباره شیعه نوشته شده است کتابی است از ابن حقیق با عنوان مرآة الابرار في فضائل الشیعه و محبى الائمة الاطهار که درباره تمام موضوعات مربوط به شیعه تا حد امکان روایات مرتبط را ذکر کرده است.

2- بحار الانوار جلد 25 صفحه 23، مرآة الابرار/ 30.

6 - اگر علی و دو فرزندش رضی الله عنهم دارای این قدرت خارق العاده ای هستند که کتاب های شیعه آن را روایت می کند و حتی با اینکه مرده اند باز هم فایده و سود می رسانند چرا تا وقتی زنده بودند برای خودشان کاری نکردند و به خودشان سودی نرسانند؟

یکی از اصول صحیح و غیر قابل خدشه شیعه بحث توسل به رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم و ائمه معصومین علیهم السلام است. ما قبل از پاسخگویی به شبهه بالا چند جمله ای در باب اصل توسل به این خاندان سخن گفته و سپس به ایراد جواب درباره شبهه فوق خواهیم پرداخت.

توسل، شرک یا توحید

عده ای انسان جاهل گمان می کنند که معنی توسل در خواست کمک مستقیم از کسی غیر از خداست و اینگونه می اندیشند که اگر کسی برای رسیدن به حاجات خویش کس دیگری را در محضر خدای مهربان واسطه و وسیله کند این شرک و کفر است و بر همین مبنی نیز فتوی به قتل این مشرک و کافر!!! داده و نکاح با او را نیز باطل می شمردند. (1)

ص: 191

1- هیأت دائم فتوای سعودی در پاسخ استفتایی در مورد ازدواج با شیعه می نویسد لایجوز ترویج بنات اهل السنه من ابناء الشیعه ... ازدواج دختران اهل سنت با پسران شیعه و کمونیست ها جایز نیست و اگر ازدواجی صورت گرفت باطل است. چون عادت شیعه توسل به اهل بیت است و این بزرگ ترین شرک است. همین گروه در پاسخ استفتاء دیگری می نویسند آنان که یا علی یا حسین می گویند مشرک و از ملت اسلام خارج می باشند و ازدواج با آنان جایز نیست. خوردن حیوانی را که ایشان ذبح کرده باشند نیز حرام است (فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والافتاء جلد 298/18 و جلد 373/3) این در حالی است که همین گروه ازدواج با یهودی و مسیحی را که به صراحت قرآن یکی عزیز را و دیگری عیسی را فرزند خدا می دانند جایز دانسته اند!! (توبه/30) (یجوز للمسلم أن یتزوج کتابیة یهودیه او نصرانیة - إذا كانت محصنه و هی الحرة العقیفه) (همان کتاب جلد 97/18 و 98) ازدواج مسلمان با زن اهل کتاب یهودی باشد یا نصرانی جایز است بشرط آنکه محصنه آزاد و پاکدامن و عقیف باشد.

جالب توجه است که خدای عزوجل در قرآن مجید امر به توسل فرموده و سیره و روش بزرگان دین و انبیاء الهی نیز بر همین منوال بوده است.

در سوره مائده آیه 35 آمده است: (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله).

ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و به سمت خدا توسل جوید.

در سوره نساء آیه 64 نیز توسل به رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم را تأیید کرده و می فرماید:

(و لو انهم إذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفرو الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً).

و اگر هنگامی که گروهی که بر خود به گناه ستم کردند از کردار خود به خدا توبه نموده و به توجوع می کردند که برای آنها استغفار کنی البته در این حال خدا را پذیرنده ی توبه و مهربان می یافتند.

اگر کسی بگوید این توسل فقط در زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم مورد تأیید است باید به او گفت اینگونه ادعا خلاف ظاهر آیه قرآن بوده و کلام خدا را منحصر به زمان خاص نمودن است.

از همین قبیل می توان به توسل برادران یوسف اشاره کرد که به یعقوب گفتند:

(یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا كنا خاطئین) ای پدر برای تقصیراتمان از خدا آمرزش طلب که ما درباره یوسف خطاکاریم و او هم قبول کرده و گفت:

(قال سوف استغفر لكم ربی انه هو الغفور الرحیم) (1) به زودی از درگاه خدا برای شما آمرزش می طلبم که او بسیار آمرزنده و مهربان است.

و از همین دسته آیات می توان آیه پیراهن یوسف را نام برد که قرآن کریم درباره حضرت یوسف این پیامبر بزرگ و معصوم الهی می فرماید:

(إذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیراً). (2)

یوسف گفت این پیراهنم را ببرید و بر صورت پدرم قرار دهید تا بینا شود.

وقتی پیراهن یوسف که چیزی جز تار و پود نبوده است می تواند چشم یک انسان نابینا را شفا دهد و این طلب شفاء از این پیراهن توسط دو پیامبر از پیامبران بزرگ خدا یعنی یوسف و یعقوب صورت گرفته پس چگونه پیامبر خدا صلی الله علیه واله وسلم و اولاد طاهرین آن حضرت قادر به شفا دادن کسی نباشند. اگر توسل به رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم و خاندان او و تبرک از قبر و ضریح ایشان شرک باشد مسلماً استشفاء از پیراهن یوسف شرک جلی تر است. لکن اینگونه امور شرک محسوب نمی شود زیرا ما اینها را مستقلاً صاحب اثر نمی دانیم بلکه معتقدیم که خدایی که علی کل شیء قدير است در این امور اثر قرار داده است و لا غیر.

سؤال اساسی ما از وهابیت در اینجا است که چه چیزی در پیراهن یوسف بوده است که یوسف به برادرانش امر می کند آن را به صورت پدرم بیافکنید تا بینایش برگردد و یعقوب نیز چنین می کند؟

آیا العیاذ بالله خداوند در او حلول کرده بود یا اینکه حقیقت مطلب در این است که تنها خصوصیت این پیراهن تعلق آن به نبی خدا یعنی یوسف صدیق است؟ (به کلمه قمیصی یعنی پیراهن من توجه کنید) اگر صرف تعلق این پیراهن به یوسف صدیق تبرک را از آن جایز کرده است، آیا این علامت جواز تبرک به هر چه که متعلق به انبیاء و اولیاست نمی باشد؟ آیا اگر کسی از قبر، ضریح و هر چه متعلق به یک نبی مخصوصاً اشرف انبیاء حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه واله وسلم و خاندان طاهرین او تبرک بجوید می توان او را مشرک و کافر خواند؟؟؟

آیا پیراهن یوسف در مذهب وهابیت از روح رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم و خاندان معصومش در نزد خداوند مقرب تر و گرامی تر است که بتوان به پیراهن تبرک و استشفاء جست لکن به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم نتوان توسل پیدا کرد؟

همه اینها به یک طرف و از طرف دیگر باید گفت همان رب العالمین که امر فرموده است ایاک نعبد و ایاک نستعین (حمد/5) و استعانت و کمک گرفتن را منحصرأ از خودش اجازه داده است در سوره مبارکه بقره دو مرتبه می فرماید:

(واستعینوا بالصبر و الصلاه). (1) و امر به استعانت از صبر و نماز می فرماید.

ص: 193

پرسشی که مطرح می شود اینکه آیا صبر و نماز همان خدا هستند یا چیزی هستند غیر خدا؟ اگر کسی بگوید صبر و نماز در مفهوم همان وجود خداوند است. او بی تردید گمراه شده و از دایره و جرگه اسلام خارج گردیده است و اگر بگوید رایت این دو، چیزی غیر خدا هستند که حقیقتاً نیز چنین است به او گفته می شود حال که ذات پاک خداوند امر به استعانت به چیزی غیر از خویش را صادر فرموده این غیر خدا هر چه می خواهد باشد صبر یا نماز و یا چیز دیگر، معلوم می شود اگر کسی به امر خداوند از چیزی یا کس دیگری غیر از خدا استعانت بجوید مشرک که نیست هیچ؛ بلکه از همه انسان ها موحدتر است. ناگفته نماند که این نتیجه چیزی را حتی فوق توسل به اثبات رسانده و در باب استعانت نیز که از توسل دایره ای وسیع تر دارد به تکلم پرداخته است.

توسل در سنت

در کتب معتبر اهل سنت روایات زیادی به چشم می خورد که همگی صراحتاً بر جواز توسل به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و خاندان پاک و طاهر ایشان علیهم السلام دلالت می کند. به نمونه هایی از این روایات توجه فرمایید:

قندوزی حنفی در ینابیع الموده جلد 1 باب 24 صفحه 288 این روایت را به همراه روایات دیگری که از نظر مفهوم شباهت به این حدیث دارند ذکر کرده است:

(عن ابن عباس قال: سئل عن النبي الله صلی الله علیه و اله و سلم عن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه؟ قال سأله بحق محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين إلا تبت علي فتاب عليه و غفر له)

ابن عباس روایت کند: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در مورد کلماتی که حضرت آدم از پروردگارش دریافت کرد و به خاطر آنها توبه اش پذیرفته شد سؤال شد؟ پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند: او خداوند را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام خواند که توبه اش را بپذیرد پس خداوند نیز توبه اش را پذیرفت و او را آمرزید.

او این روایت را از کتاب مناقب ابن مغازلی که از معروف ترین کتب اهل سنت در منقبت می باشد صفحه 63 حدیث 89 نقل کرده است.

در حاشیه کتاب شواهد التنزیل حاکم حسکانی صفحه 78 ذیل آیه (و علم ادم الاسماء کلها) (1) این روایت وارد شده که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه واله وسلم درباره آیه 31 بقره سؤال کردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم در حدیثی طولانی فرمودند.... آدم پس از هبوط از بهشت و فرود او بر زمین در هند قرار گرفته و مرتب به خاطر گناه خویش گریه می کرد تا اینکه خداوند جبرئیل را به سمت او فرستاد و از علت بکاء او جو یا شد و او نیز علت را دوری از جوار خداوند و بیرون شدن از بهشت و نگرانی از گناه خویش معرفی کرد. جبرئیل نیز در جواب گفت: (فعلیک بهولاء الکلمات فان الله قابل توبتک و غافر ذنبک قل اللهم انی اسالک بحق محمد و آل محمد سبحانک لا اله الا انت عملت سوءاً و ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم) و این توسل به محمد و آل محمد علیهم السلام کلماتی بود که خداوند به آدم تعلیم داد. ناقلین این روایات طبق نقل حاشیه شواهد التنزیل عبارتند از کفایه الطالب صفحه 121، درّ المنثور سیوطی ذیل همین آیه، منتخب کنز العمال جلد 1 صفحه 19 و...

شبهه این حدیث را در کتاب مستدرک علی الصحیحین جلد 2 صفحه 673 حدیث 4227 و دلائل النبوه جلد 5 صفحه 489 و معجم صغیر جلد 2 صفحه 82 با عبارت هذا حدیث صحیح الاسناد (2) و یا عبارات دیگر که دلالت بر حجیت آن می کند می توانید ملاحظه بفرمایید.

حال بر طبق این احادیث که از کتب خود اهل سنت ذکر شد. توسل به ذوات مقدس محمد و آل محمد علیهم السلام قبل از حضور مادی و ظاهری در این عالم نه تنها جایز بلکه به انبیاء بزرگی چون حضرت آدم توصیه گردیده است هر جوابی که وهابیت به این گونه روایات دهند عیناً جواب ماست درباره توسل به این خاندان پس از ارتحال ایشان از این عالم مادی.

آنهایی که معتقدند پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم پس از ارتحال از این عالم دیگر سودی به حال کسی نمی رسانند و توسل به ایشان ممنوع است با این دسته روایات مذکور در کتب اهل سنت چه می کنند؟ روایاتی که در ادامه هم باید به آن توجه فراوان نمود:

ص: 195

1- بقره / 31.

2- یعنی این حدیثی است که از نظر سند صحیح است.

(عن ابی امامه قال النبی صلی الله علیه واله وسلم اکثروا من الصلاه علی فی کل یوم جمعه فان صلاه امتی تعرض علی فی کل یوم جمعه فمن کان اکثرهم علی صلاه کان أقربهم منی منزله). (1)

ابی امامه گوید رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: در هر روز جمعه بر من بسیار صلوات بفرستید پس همانا صلوات امت من در هر روز جمعه به من عرضه می شود و هر که بیشتر صلوات فرستاده باشد جایگاهش نسبت به من نزدیکتر است.

(قال النبی صلی الله علیه واله وسلم حیثما کنتم فصلّوا علی فان صلاتکم تبلغنی). (2)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: هر کجا که باشید بر من صلوات بفرستید پس همانا صلوات های شما به من می رسد.

(عن ابی بکر عن النبی صلی الله علیه واله وسلم: اکثروا الصلاه علی فان الله وکل بی ملکاً عند قبری فاذا صلّی علی رجل من امتی قال ذلک الملک یا محمّد ان فلان بن فلان صلّی علیک الساعه). (3)

ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه واله وسلم روایت کند که فرمودند: بر من بسیار صلوات بفرستید همانا خداوند در کنار مرقد من فرشته ای را گماشته است و هرگاه یکی از شما بر من صلوات فرستد آن فرشته می گوید ای محمد همانا فلان شخص هم اکنون بر تو صلوات فرستاد.

(عن مجاهد عن النبی صلی الله علیه وسلم: انکم تعرضون علی باسمائکم وسمیامکم فاحسنوا الصلاه علی). (4)

مجاهد از پیامبر صلی الله علیه واله وسلم روایت کند که فرمودند: همانا شما با نام و سیمای ظاهریتان بر من عرضه می شوید پس بر من نیکو صلوات بفرستید.

(عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه واله وسلم: من صلی علی عند قبری سمعته و من صلی علی غائباً و کُل بها ملک یبلغنی). (5)

ابی هریره از پیامبر صلی الله علیه واله وسلم روایت کند که فرمودند: هر کس کنار مرقدم بر من صلوات بفرستد می شنوم و هر که در غیاب من صلوات بفرستد فرشته ای موکل رساندن آن به من است.

ص: 196

1- کنز العمال 488/1.

2- همان 489/1.

3- همان 494/1.

4- همان 498/1.

5- کنز العمال 498/1.

(عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: فاکثروا علی من الصلاه فيه (ای فی یوم الجمعہ) فانّ صلاتکم معروضه علی قالوا یا رسول الله و کیف تعرض صلاتنا علیک و قد ارمّت فقال: إنّ الله عزوجل حرم علی الارض اجساد الانبیاء). (1)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: در روز جمعہ بسیار بر من صلوات بفرستید همانا صلوات شما به من عرضه می شود. گفتند: ای رسول خدا چگونه صلوات ما بر شما عرضه می شود در حالیکه بدن شما (پس از وفات) پوسیده شده است. پس فرمودند: همانا خداوند عزوجل بدن پیامبران را بر زمین حرام کرده است.

این روایات که به عنوان مشتّی از خروار از کتاب کنز العمال علاء الدین هندی که از کتب مشهور اهل سنت می باشد نقل شد. همگی دلالت بر نوعی حیات برای رسول گرامی صلی الله علیه واله وسلم حتی پس از مرگ و شنیدن اصوات مردم حتی پس از رحلت از دنیا می کند. پس واضح می شود که موت نبی اکرم از قبیل دیگر مردن ها نیست زیرا اگر او نیز با مردن چون دیگر مردم بود و در این جهت با دیگران اختلافی نداشت باید گفت این سخنان او با صریح آیه کریمه (انک لا تسمع الموتی) (2) و همچنین با آیه (و ما انت بمسمع من فی القبور) (3) سازگار نبود البتہ امثال این روایات در موضوعات مختلف بسیار زیاد یافت می شود که ما فقط به مقداری از آن و صرفاً فقط از یکی از کتب اهل سنت اشاره کردیم.

در قرآن کریم صراحتاً به چنین حیاتی اشاره شده و فرموده است کسانی که در راه خدا به قتل می رسند زنده اند و مبادا که ایشان را مرده به حساب آورید (4) آیا می توان تصور کرد که کسانی چون خلیفه دوم و خلیفه سوم که به اعتقاد سنی ها در راه خدا به قتل رسیده اند دارای چنین حیاتی باشند و در واقع پس از مرگ نیز از نشئه ای از حیات که دیگر اموات از آن محرومند برخوردار بوده ولی اشرف موجودات و اکمل مخلوقات یعنی نبی اکرم صلی الله علیه واله وسلم از آن بی بهره و بی نصیبند؟

در واقع به اعتقاد وهابیون عده ای چون خلیفه دوم و سوم و دیگران کمالی را دارند که رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم در آن رتبه کمال راهی ندارند؟ بگذریم، مطلب جدیدی

ص: 197

1- همان 499/1.

2- نمل / 80.

3- فاطر / 22.

4- آل عمران / 169.

که در کنار ادله فوق باید بدان اذعان نمود اینست که ابوبکر و عمر دو خلیفه اهل سنت هر دو در سیره عملی خویش هم در حیات و هم پس از وفات نبی اکرم صلی الله علیه و اله وسلم به این بزرگوار متوسل شده اند.

از فرزند خطاب یعنی خلیفه دوم روایت شده که در هنگام قحطی می گفت:

(اللهم إنا كنا نتوسل اليك بنينا فسقينا و انا نتوسل اليك بعم نبينا فاسقنا). (1)

خدایا ما به پیامبران متوسل می شدیم پس به ما باران می دادی الان نیز به عباس عموی پیامبر متوسل می شویم پس بر ما باران ببار.

از عایشه نقل شده که گفته است هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم از دنیا رفتند ابوبکر بر سر جنازه ایشان حاضر شده و پس از اینکه پارچه را از روی صورت آن حضرت کنار زد خود را بر آن حضرت انداخت و ایشان را بوسید و گریه کرد و گفت: پدر و مادرم به فدای تو ای نبی خدا... (2)

اگر مرده پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم برای کس سودی ندارد و اگر او صدای کسی را نمی شنود پس چرا سیره بزرگان شما در مقام عمل غیر از این بوده و کسی چون ابوبکر که در نزد اهل سنت بسیار تعظیم و تکریم می شود جنازه بی جان پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم را بوسیده و بر او گریه کرده و از همه مهم تر با او تکلم کرده است. آیا ابوبکر که پس از وفات پیامبر ایشان را با جمله یا رسول الله صدا زده است طبق فتاوی و هابیت مشرک شده و از دین خارج گردیده است. (3)

باز درباره تأیید توسل در کتب اهل سنت می توان به این روایت توجه کرد. روایتی که بزرگان اهل سنت چون ابن کثیر (4) و ابن حجر (5) از آن به عنوان حدیث صحیح یاد کرده اند:

در زمان خلیفه دوم قحطی شدیدی به مردم رسید. پس مردی به نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم آمده و گفت: (یا رسول الله استقمس الله تعالی لامتك فانهم قدهلكوا) ای رسول خدا برای امت از خداوند طلب باران نما پس پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم را در خواب دید که -

ص: 198

1- صحیح بخاری، کتاب الاستسقاء باب 3 حدیث 1010 صفحه 188.

2- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب سوم حدیث 1241 صفحه 226.

3- فتاوی و هابیون مبنی بر کفر کسی که بگوید یا رسول الله یا علی و یا حسین و... در پاورقی صفحه 191 گذشت.

4- البدایه و النهایه 105/7 وقایع سال 18.

5- فتح الباری 412/2 باب سؤال الناس الامام الاستسقاء ...

به او فرمودند: به نزد عمر برو و سلامش برسان و به او خبر بده که به زودی باران خواهد آمد و به او بگو کیسه سخاوت را باز کن پس آن مرد به نزد او آمد و به او خبر داد پس عمر گریه کرد و گفت خداوندا با وجود تلاش و کوشش همیشه ناتوان بوده ام. (1) با دقت در مضمون این روایت می توان دریافت که آن مرد به پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم متوسل شده و در توسلش نتیجه دیده است و حتی به خلیفه دوم خبر داده و او وی را از توسل نهی نکرده است.

در این روایت معتبر اهل سنت به وضوح تأیید صد در صد توسل مشاهده می شود که شاید خود سنی ها و وهابی ها از وجود چنین روایاتی در کتب خویش بی خبر باشند که اگر خبر داشتند یا اینکه اعتقاد خویش را تصحیح می کردند و یا اینکه این روایات را از کتاب های خویش حذف می نمودند.

باز تأکید می کنم از قبیل این روایات در کتب اهل سنت اخبار دیگری هم یافت می شود ولی در خانه اگر کس است یک حرف بس است. (2)

رجوع به اصل مطلب

در بسیاری از کتاب های اهل سنت قدرت های فوق العاده ای در باره تعداد زیادی از بندگان خدا ادعا شده است (3) و جالب این است که هیچ کس از ایشان معترض این ادعا نگشته اند و نگفته اند اگر اینان دارای چنین قدرتی بوده اند چرا در زمان حیات خویشکاری برای خود نکرده اند.

اما در همین زمینه وقتی از امامان معصوم علیهم السلام و اولاد طاهر رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم سخن به میان می آید انکارها و اعتراضات شروع شده و زبان های لال ایشان نیز قدرت کلام و ردّ این مناقب را پیدا می کند.

ص: 199

1- کنز العمال 431/8 حدیث 23535 .

2- بعضی از متأخرین اهل سنت کتاب های پیرامون جواز توسل نوشته اند که محققین گرامی می توانند به آنها مراجعه کنند. مانند رفع المنارة لتخریج احادیث التوسل و الزیارة اثر محمود سعید ممدوح و ارغام المبتدع الغیبی بجواز التوسل بالنبی صلی الله علیه و آله وسلم اثر حافظ بن صدیق المغربي.

3- به عنوان مثال اهل سنت معتقدند که خلیفه دوم در حالیکه در مدینه بالای منبر نشسته بود لشگر مسلمانان را در نهاوند ایران می دید و با ایشان سخن می گفت (البدایة و النهایة، جلد 7، صفحه 135).

در هر حال اگر برای انکار معجزات و قدرت های فوق بشری اهل بیت علیهم السلام استفاده نکردن از این قدرت ها در زمان حیات برای نفع رساندن به خویش را بهانه کرده و همین مطلب را دلیل این مدعی گرفته باید گفت اولاً همه انبیاء و اولیاء الهی این گونه نبوده اند که هر وقت مایل بوده از این قدرت ها استفاده کنند مگر در قرآن کریم نخوانده اید که بسیاری از پیامبران را به قتل رسانده اند و مگر درباره موسی بن عمران آن پیامبر اولوالعزم با آن ید بیضا و عصای شگفت انگیز ندیده اید که چگونه توسط بنی اسرائیل اذیت شده (1) و از قدرت خارق العاده خویش نیز استفاده نمی کند و آیا عیسی بن مریم را ندیده اید که با آن خبر دادن از غیبیات و خلق کردن پرنندگان از گل بیجان (2) چگونه در هنگام دسیسه بنی اسرائیل از اعجاز خویش بر علیه ایشان بهره نمی برد و آیا نمی دانید که خاتم پیامبران صلی الله علیه و اله وسلم با آن معجزات و خوارق عادات که فریقین بر آن معتقد هستند چگونه در جنگ احد با لشگری منهزم به خانه برمی گردد.

آیا این گونه مطالب دلیل بر عدم قدرت این بزرگان است و یا این که شاهد بر این است که ایشان از آن قدرت الهی فقط در مواردی استفاده می نمایند که خداوند به ایشان اذن داده و امر او را در این زمینه مراعات می کنند.

(انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیہ فیکون طیراً باذن الله و ابری الاکھه والابرص باذن الله و احي الموتی باذن الله). (3)

و من برای شما از گل مجسمه مرغی ساخته و بر آن نفس قدسی بدمم تا به امر خدا مرغی گردد و کور مادرزاد و مبتلا به پستی را به امر خدا شفا دهم و مردگان را به امر خدا زنده کنم.

به جمله «باذن الله» دقت کنید. اینکه کسی بگوید اگر علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد او علیهم السلام دارای قدرت فوق العاده ای هستند که شما به ایشان متوسل می شوید باید در زمان حیات خویش برای خود کاری می کردند و مثلاً خویش را از چنگال مرگ نجات می دادند، سخن بیهوده ای است زیرا به صراحت قرآن کریم انبیاء عظام الهی کسانی چون ابراهیم و موسی و محمد (علی نبینا و آله و علیهم السلام) همگی دارای قدرت های فوق العاده بوده اند لکن همگی نیز طعم مرگ را چشیده اند.

ص: 200

1- صف/5.

2- آل عمران/49.

3- آل عمران/49.

در ثانی اگر امام علی بن ابی طالب علیه السلام دارای قدرت فوق العاده ای نبوده است پس چه کسی در خیبر را با آن هیأت خاص از جا می کند و برای چه کسی به اقرار علمای بزرگ شما خورشید بر می گردد(1) و... بله امام را نمی توان با خود قیاس کرد زیرا او به امر خدا کار می کند نه به امر نفس و هوای خویش، هر کجا امر باشد از آن قدرت بهره می برد و آنجا که مأمور نباشد انسان ضعیفی چون فلانی می تواند به گردن او طناب بندد و او را به مسجد کشیده و یا حتی موجود نحیفی در محراب او را با ضربه شمشیر از پای درآورد. اگر می بینید امام حسن و امام حسین علیهما السلام به ظاهر برای پیشبرد خویش از آن قدرت و اعجاز الهی استفاده نمی برند به این علت است که ایشان امامند و امام کسی است که از قدرت الهی برای نفع خویش استفاده نکند و تنها به امر خدا است که کاری را مرتکب می شود.

(لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون). (2)

که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد و هر چه کنند به فرمان او کنند.

این است فرق اساسی امام با دیگران، زیرا سایر افراد مصالح خویش را در نظر می گیرند و در این صورت است که اگر خداوند به ایشان قدرتی کرامت کرده باشد ولو این قدرت از قدرت های ظاهری و پوچ دنیایی باشد آن را در راه مصالح خویش هزینه می کنند. لکن امام معصوم علیه السلام تمام اعمال و رفتار و اعجازاتش به امر خداست و اینگونه نیست که اگر در حال تشنگی افتاد و می داند که خداوند تشنه کامی او را دوست دارد با این حال برای خویش و اولادش که در بین آنها فرزندان صغیر و کوچکی نیز به چشم می خورد به واسطه همان قدرت آبی را فراهم کرده و دشمن را به همان اعجاز منکوب کند.

حرف آخر، ما باید در شناخت امام به این مطلب توجه بیشتری کنیم که ائمه علیهم السلام فرمودند:

(لا یقاس بنا احد) (3): هیچ کس با ما قابل قیاس نیست ما را با خودتان قیاس نکنید.

ص: 201

1- درباره ی حدیث رد الشمس (برگشتن خورشید از حالت غروب به حالت عصر) می توانید به کتاب مناقب ابن مغزالی ص 96 حدیث 140 و 141 مراجعه کنید.

2- انبیاء / 27.

3- قال الصادق علیه السلام نحن اهل البیت لا یقاس بنا احد (بحار الانوار 406/23).

7- شیعه به خاطر وجود فضائلی که در علی رضی الله عنه یافته است او را در امامت به دیگران ترجیح می دهد آیا شما شیعیان می توانید فضائلی هم برای حسن و حسین رضی الله عنهما ارائه دهید و به همین سبب به امامت ایشان معتقد شوید کسی نمی تواند چنین ادعایی بکند پس درباره امامت حسن و حسین شیعه دستش خالی است و حتی بنی امیه هم می توانند مانند ایشان ادعا کنند که معاویه و یزید امامند و در این زمینه بین ایشان تفاوتی نیست.

جواب

وجود فضائل کثیره در کتب شیعه و سنی که همگی درباره امام ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام و امام ابی عبدالله حسین بن علی علیهما السلام بوده چیزی است که انکار آن احتیاج به جهالت و بی انصافی فراوان دارد. ما ضمن نقل بعضی از فضائل این دو امام معصوم علیهما السلام و البته فقط با ذکر منابع اهل سنت بر این نکته هم تأکید می کنیم که اگر فضائلی درباره دیگر مهاجر و انصار یا درباره بنی امیه در کتب سنی ها یافت شود علاوه بر اینکه، مذمت قدح و ثلبی نیز درباره ایشان در آن کتب نقل شده بلکه در برابر فضائل این دو امام علیهما السلام قابل عرض اندام نیست.

1- (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم انه كان ياخذہ والحسن و يقول اللهم انى احبهما). (1)

همانا پیامبر صلی الله علیه واله وسلم حسن و حسین علیهما السلام را در آغوش می گرفت و می فرمود: بار خدایا من این دو را دوست دارم.

2- (قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: هما ريحانتاي من الدنيا). (2)

پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: آن دو ریحانه ی من از دنیا هستند.

3- (البراء بن عازب قال رأيت الحسن بن علي عاتق النبي صلى الله عليه واله وسلم وهو يقول اللهم انى احبّه فاحبّه). (3)

براء بن عازب گوید: حسن بن علی علیهما السلام را سوار بر گردن پیامبر صلی الله علیه واله وسلم دیدم در حالیکه پیامبر می فرمودند: بار خدایا همانا من او را دوست دارم پس تو نیز او را دوست مدار.

ص: 202

1- صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی، حدیث 3747 ص 665.

2- همان ح 3753.

3- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، حدیث 2422 صفحه 1048.

4- (قالت عايشه: خرج النبي صلى الله عليه واله وسلم غداه و عليه مرحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علي فادخله ثم جاء الحسين فادخل معه ثم جاءت فاطمه فادخلها ثم جاء علي فادخله ثم قال قال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل بيت و يطهركم تطهيراً). (1)

عايشه گفت: یک روز صبح پیامبر صلی الله علیه واله وسلم در حالیکه عباى مویى سیاه رنگی بر تن داشتند (از منزل) خارج شدند پس حسن بن علی علیهما السلام بر او وارد شد و او را داخل فرمود سپس حسین علیه السلام آمد پس او را نیز با خود داخل کرد سپس فاطمه علیها السلام آمدند پس او را نیز داخل فرمودند و سپس علی علیه السلام آمدند و او را نیز داخل کردند سپس فرمودند: «همانا خداوند اراده کرده است که از شما اهل بیت پلیدی را محو کند و شما را مطهر قرار دهد».

ناگفته نماند که همین یک روایت که از معتبرترین کتب اهل سنت یعنی صحیح مسلم به ما رسیده است آنقدر فضیلت برای اهل بیت علیهم السلام و مخصوصاً موضوعنا هذا دریاة حسنین علیهما السلام اثبات می نماید که به تنهایی کمیت تمام روایات فضائل دیگر صحابه را لنگ می کند.

(عن عمر عن النبي صلى الله عليه واله وسلم كل ولدأب فان عصبتهم لابيهم ما خلا ولد فاطمه فانی انا ابوهم و عصبتهم). (2)

شخصی از پیامبر صلی الله علیه واله وسلم روایت کند که فرمودند: هر فرزندی منسوب به پدر خویش است به جز فرزندان فاطمه سلام الله علیها، زیرا من پدر آنها هستم.

(عن ابي هريره قال لا ازال احب هذا الرجل يعنى الحسن بن علي بعد ما رايت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يصنع به ما صنع قال رايت الحسن في حجر النبي صلى الله عليه واله وسلم و هو يدخل اصابعه في لحيه النبي صلى الله عليه واله وسلم و النبي صلى الله عليه واله وسلم يدخل لسانه في فيه ثم يقول اللهم انى احبه). (3)

ابى هريره گفت: همواره از وقتی که دیدم رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم با این مرد چگونه رفتار می کند او را دوست دارم و به حسن بن علی علیهما السلام اشاره کرد و گفت دیدم که حسن علیه السلام در دامان پیامبر صلی الله علیه واله وسلم بود و انگشتان خود را در ریش پیامبر وارد می کرد و پیامبر صلی الله علیه واله وسلم یا زبان خود را در دهان او وارد می کرد و می فرمود بار خدایا همانا من او را دوست دارم.

ص: 203

1- همان، صفحه 1049 حدیث 2424.

2- ذخائر العقبی / 121 .

3- همان / 122.

(عن انس بن مالك قال سئل النبي صلى الله عليه واله وسلم اى اهل بيتك احب اليك قال الحسن والحسين). (1)

انس بن مالك روایت کند که از رسول خدا پرسیده شد: کدامیک از اهل بیت نزد شما محبوبترند؟ فرمودند: حسن و حسین علیهما السلام.

(كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلى والحسن والحسين يتواثبان على ظهره فباعدهما الناس فقال صلى الله عليه واله وسلم دعوهما بابي هما و امى من احبني فليحب هذين). (2)

روزی رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم مشغول نماز بودند که حسن و حسین علیهما السلام بر پشت حضرت سوار شدند مردم خواستند که مانع شوند ولی رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم (پس از نماز) فرمودند: رهایشان کنید پدر و مادرم فدایشان باد، هر که مرا دوست دارد باید این دورا دوست بدارد.

(عن النبي صلى الله عليه واله وسلم يقول : من احب الحسن والحسين فقد احبني و من ابغضهما فقد ابغضني). (3)

پیامبر صلى الله عليه واله وسلم فرمودند: هر که حسن و حسین علیهما السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که با آنها دشمنی کند با من دشمنی کرده است. (عن حذيفة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول ... ان فاطمه سيدة نساء اهل الجنة و ان الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة). (4)

حذیفه گوید شنیدم که رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم می فرمودند: همانا فاطمه سیده و سرور زنان اهل بهشت است و همانا حسن و حسین آقا و سرور جوانان اهل بهشت هستند.

(قال النبي صلى الله عليه واله وسلم في حديث طويل ... من أحبهما في الجنة وفي ابغضهما في النار). (5)

پیامبر صلى الله عليه واله وسلم در حدیثی طولانی فرمودند: هر که آن دورا دوست بدارد در بهشت است و هر که دشمن آنها باشد در آتش است.

(قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: حسين منى وأنا من حسين). (6)

پیامبر صلى الله عليه واله وسلم فرمودند: حسین از من است و من از حسینم.

روایاتی از همین قبیل در کتاب ینابیع الموده تذکره، الخواص شواهد تنزیل و... به وفور یافت می شود به حدی که اینجانب فقط در کتاب کنز العمال در جلد 12 تعداد 80 و در جلد 13 بیش از 82 روایت را شمردم که همگی در فضائل امام حسن و امام حسین علیهما السلام نقل شده بودند.

ص: 204

3- ذخائر العقبي /123.

4- همان / 129.

5- همان / 131.

6- همان /133.

ما در کتب روایی اهل سنت فصلی با عنوان فضائل بنی امیه یافت نکردیم بلکه تنها خانواده ای که در این کتب از ایشان بالخصوص ذکر شده و مدح گردیده اند خاندان رسالت و اهل بیت عصمت علیهم السلام می باشند. (1) لکن درباره افرادی چون معاویه و ابوسفیان فضائلی در این مصادر یافت می شود که جهت تنویر افکار خوانندگان گرامی به بعضی از اینها اشاره می نمایم

1- معاویه بعد از نماز عشاء نماز و تیره که نافله عشاء محسوب می شود را یک رکعت به جا می آورد. پس کسی به ابن عباس در این زمینه گزارش داد و او هم گفت رهائش کنید او از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است. (2)

واقعاً این حدیث که دلالت بر بدعت گذاری معاویه می کند از فضائل او شمرده می شود؟

یکی دیگر از فضائل او را در این روایت که از کتاب صحیح مسلم نقل شده است با هم ملاحظه می کنیم.

(عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن أبيه قال امر معاوية بن ابي سفيان سعداً فقال ما منعك ان تسب ابا تراب؟) معاویه به سعد بن ابی وقاص امر کرد و گفت چرا توبه ابی تراب (یعنی امام علی بن ابی طالب علیه السلام) سب و لعن نمی کنی ... تا آخر روایت. (3)

در این حدیث یکی دیگر از فضائل معاویه که سب و لعن امام المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه افضل صلوات المصلین و علی عدوه اسفل درکات الحجیم) و اجباری کردن این لعن می باشد وارد شده است و این در حالی است که همین مسلم در کتاب صحیحش بابی را با عنوان: باب تحریم سب الصحابه رضی الله عنهم (4) یعنی باب حرمت سب بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باز کرده و در ذیل آن روایاتی را آورده است.

آیا واقعاً امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام جزء صحابه نبوده اند؟

ص: 205

1- صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی باب مناقب قرابه رسول الله (صلی الله علیه و آله) صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه باب فضائل اهل بیت (علیهم السلام) و دیگر کتب اهل سنت.

2- صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی، حدیث 3764، صفحه 666.

3- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه 32 صفحه 1042.

4- همان، باب 54 صفحه 1088.

چگونه کسی حکم به تکفیر معاویه و بنی امیه نمی کند در صورتی که اینها لعن بر صحابه ی بزرگ یعنی امام امیرالمؤمنین علیه السلام را بر روی منابر علنی کرده و بدان دستور می دادند نه تنها کسی به ایشان ایراد نمی گیرد بلکه ایشان را از اجلای امت اسلام شمرده و عنوان مسخره خال المؤمنین به ایشان می دهد ولی اگر کسی به خلفای ایشان جمله ناپسندی را حواله دهد به استناد همین روایات (باب تحریم سب الصحابه) او را تکفیر و خویش را مباح می شمرند.

سبط بن جوزی از قول غزالی می نویسد: (ثم استفاض لعن علی ال علی المنابر الف شهر و كان ذلك بامر معاویه لانه اول من فعل ذلك و سبّه). (1) مدت هزار ماه لعن بر امام علی بر منابر عملی مشهور بود و این کار به دستور معاویه صورت می پذیرفت زیرا او اولین کسی بود که بر امام علی لعن و سب می کرد.

باز از فضائل بنی امیه می توان به این قول ابن مسعود که گفته است: هر دینی آفتی دارد و آفت این دین بنی امیه هستند توجه کرد. (2)

سعد بن مصیب نیز می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه واله وسلم بنی امیه را در خواب بر منابرشان دیدند پس بسیار اندوهگین شدند پس خدا به ایشان وحی فرستاد این فقط دنیایی است که به ایشان داده شده پس چشم رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم روشن گردید و این قول خدا است که فرمود: (و ما جعلنا الرؤیا التي اريناك الا فتنه للناس). (3)

.. و رؤیایی را که به تو نشان دادیم جز فتنه ای برای مردم قرار ندادیم.

در نهایت به این سخن ابن ابی الحدید که در مقدمه شرح بر نهج البلاغه نگاه داشته است توجه فرمایید:

(و اما عسکر الشام بصفین فانهم هالکون کلهم عند اصحابنا لا یحکم لاحد منهم الا بالنار لاصرار هم علی البغی و موتهم علیه رؤساؤهم و الاتباع جميعاً). (4)

اما سپاه شام در صفین همگی از نظر ما اهل سنت (ویا ما معتزلیان) هلاک و نابودند و بر هیچیک از آنها مگر با آتش حکم نمی شود زیرا آنها بر بغی و ستمشان اسرار ورزیدند و رئیس و تابعشان همگی بر آن راه مردند و همگی هلاک شدند.

ص: 206

1- تذکره الخواص 360/1.

2- کنز العمال 87/14 حدیث 38012.

3- همان / حدیث 38014 آیه در سوره اسراء /60.

4- شرح نهج البلاغه 9/1.

بلی همه اینها بخشی است از فضائل بنی امیه و معاویه که در کتب اهل سنت نگاشته شده است.

حال باعث تعجب است که با این اوصاف چگونه عده ای ادعا می کنند که شیعه درباره حسنین علیهما السلام نمی تواند فضائلی پیدا کند و بلکه فضائل بنی امیه از ایشان بیشتر

است و با همین دلیل بنی امیه از امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر امامت اولی ترند.

حال که به کذب بودن اصل ادعا پی بردیم باید سخن اساسی را زد و آن هم این است که شیعه به خاطر وجود فضائل در کسی به امامت او اقرار نمی کنند بلکه امامت را منصوص از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و اله وسلم دانسته و معتقد است امام یعنی کسی که خدا و رسول صلی الله علیه و اله وسلم آن را به ما معرفی کرده باشند هرگز این نیست که کسی گمان کند شیعه بر اساس فضائل موجود در یک شخص به امامت او اقرار می کند. حقیقت مطلب این است که اعتقاد به امامت یک امام ارتباطی با وجود فضائلی در او ندارد و این شبهه رأساً بی معنی و بدون هر گونه تحقیق علمی مطرح گردیده است.

شیعه دلیلی بر امامت دوازده امام ندارد

اشاره

8- شیعه دلیلی بر امامت امامان دوازده گانه خویش ندارد روایاتی هم که اشاره به دوازده امیر می کند اسم دوازده امام ایشان را ندارد بلکه اگر صحت ایمان شخص را مشروط به شناخت دوازده امام کنیم که این گفتار شیعه است. پس درباره کسانی که قبل از تکمیل دوازده امام مرده اند باید گفت که ناقص الایمان مرده اند حتی ائمه ای که قبل از کامل شدن تعداد دوازده نفر مرده اند چون امام بعدی خویش را نمی شناختند آنها هم از این قول مستثنی نیستند.

در روایات سنی به این گونه روایات زیاد برخورد می کنیم.

(قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: من مات ولا يبيعه عليه مات ميتة جاهلية). (1)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: هر کس بمیرد در حالی که بیعتی بر او نیست بر مرگ جاهلیت مرده است.

(قال النبي صلى الله عليه واله وسلم من مات بغير امام مات ميتة جاهلية). (2)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: هر کس بدون امام بمیرد بر مرگ جاهلیت مرده است.

(من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية). (3)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بر مرگ جاهلیت مرده است.

همه این روایات در تأیید این قول خداوند است که فرمود:

(يوم ندعوا كل اناس بامامهم). (4)

ای رسول ما بیاد آر روزی را که ما گروهی از مردم را با پیشوایشان دعوت می کنیم.

از مجموع این آیه و روایات آن چیزی که قابل استفاده است این که هر زمانی مردم امامی داشته و هر کس که او را نشناسد و با او بیعتی نکرده باشد و در این حال هم از دنیا برود به مردن جاهلی یعنی خارج از دایره اسلام از دنیا رفته است.

حال که ثابت شد که خداوند در هر زمانی امامی دارد که شناخت او بر خلق لازم است بر خداوند لازم می آید که این امامان را به خلق خویش معرفی کرده و ایشان را به سمت آن ائمه هدایت کند.

ص: 208

1- کنز العمال 103/1 ح 463.

2- همان، ح 464 و جلد 64/6 154863.

3- ینابیع الموده 372/3.

4- اسراء/71.

روایت ثقلین در کتب اهل سنت از چنان شهرتی برخوردار است که هیچ منکری را جرأت بر انکار آن نیست بزرگان سنی این روایت را این گونه نوشته اند.

(قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اوشك ان ادعى فاجيب و انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله عزوجل و عترتى اهل بيتى فانظروا ماذا تخلفون فيهما). (1)

رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم فرمودند: نزدیک است که خواننده شوم و اجابت کنم (کنایه از رحلت پیامبر) و همانا من در بین شما دو امانت گرانها می گذارم کتاب خداوند عزوجل و عترتم اهل بیتم پس مراقب چگونگی رفتار با آنها باشید.

در حدیث ثقلین دو خلیفه و جانشین برای پیامبر صلی الله علیه واله وسلم معرفی شده است اول کتاب خدا یعنی قرآن و دوم اهل بیت و عترت او علیهم السلام در بسیاری از روایات بحث انفکاک این دو از یکدیگر و لزوم تمسک و چنگ زدن به هر دوی اینها بیان شده است با توجه به مضمون این روایت می توان به این نکته مهم دست پیدا کرد که جانشین پیامبر و امام پس از او حتماً باید از عترت و اهل بیت او باشد و با توجه به عبارت «اگر به این دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید» که در بسیاری از نقل های حدیث ثقلین آمده است به این مهم دست پیدا می کنیم که اگر کسی به امامت غیر اهل بیت چنگ بزند گمراه شده و به بیراهه رفته است.

در حدیث ثقلین به طور کلی خلافت و امامت پس از رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم را از آن اهل بیت علیهم السلام دانسته و برای شناخت اهل بیت همین روایت صحیح مسلم کافی است که پیامبر خدا صلی الله علیه واله وسلم در ماجرای کساء، امام علی علیه السلام حضرت فاطمه طاهره علیها السلام امام حسن و امام حسین علیهما السلام را اهل بیت خویش نامیده اند. (2)

با عنایت به حدیث ثقلین و حدیث کساء که هر دو در معتبرترین کتب اهل سنت آمده است می توان دریافت آن کسانی که باید بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم به ایشان چنگ زد اهل بیت ایشانند و آنها نیز شامل امام علی و همسر و اولاد ایشان علیهم السلام -

ص: 209

1- این روایت را با کمی تفاوت می توانید در صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه حدیث 2408 صفحه 1043 - سنن ترمذی کتاب المناقب حدیث 3794 صفحه 991- مناقب ابن مغزلی صفحه 234 حدیث 281 به بعد - ینابیع الموده جلد 1 صفحه 95 به بعد - کنز العمال جلد 1 صفحه 185 حدیث 942 به بعد ذخایر العقبی صفحه 16 باب فضل اهل بیت و بسیاری دیگر از منابع اهل سنت نیز بیابید.

2- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه صفحه 1049 حدیث 2424.

می باشند. البته همین مسلم در ذیل حدیث ثقلین با نقل قولی جمیع اولاد امام علی علیه السلام را اهل بیت پیامبر صلی الله علیه واله وسلم دانسته که می توان در همین جا این نتیجه را به عنوان دلیل شیعه برای امامت ائمه دوازده گانه اش اعلام کرد لکن ما ادله ای واضح تر نیز داریم که به بیان آن نیز می پردازیم.

روایت ائمه و خلفای اثنی عشر

(قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة او يكون عليكم اثني عشر خليفة كلهم من قریش). (1)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: دین تا روز قیامت برپاست و بر شما دوازده جانشین می گمارم که همگی از قریش هستند.

عن جابر بن سمره:

(قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: ليكون اثنا عشر أميراً فقال كلمة لم اسمعها فقال ابى انه قال: كلهم من قریش). (2)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: دوازده امیر وجود دارد پس کلمه ای فرمود که آنرا که نشنیده ام، پس پدرم گفت که فرمودند: همگی از قریش هستند.

(قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: انا سيد النبيين و على سيد الوصيين و ان اوصيائي بعدى اثنا عشر اولهم على و آخرهم القائم المهدي). (3)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: من سید انبیاء هستم و علی علیه السلام سید اوصیاء می باشد و همانا اوصیاء بعد از من دوازده نفرند اولین ایشان علی علیه السلام و آخرینشان مهدی علیه السلام است.

(قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: يكون بعدى اثنا عشر خليفة كلهم من قریش). (4)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: پس از من دوازده خلیفه و جانشین وجود دارد که همگی از قریش هستند.

سلیمان قندوزی حنفی که از علمای اهل سنت است در کتاب خویش به نام ینابیع الموده لذوی القربی برای احادیث ائمه دوازده گانه از مصادر جمع الفوائد،

ص: 210

1- صحیح مسلم، کتاب الاماره حدیث 1822 صفحه 822.

2- صحیح بخاری، کتاب الاحکام، حدیث 7222 صفحه 1275.

3- ینابیع الموده قندوزی حنفی 291/3.

4- کنز العمال 3385033/12 به بعد.

سنن ابی داود، سنن ترمذی، موده القربی همدانی و فرائد السمطین که همگی از مصادر اهل سنت می باشد آدرس داده است. (1)

همان طور که ملاحظه فرمودید به غیر از این مصادر ما نیز از کتبی چون صحیح بخاری و مسلم و کنز العمال این روایت را نقل نموده و آدرس آن را ذکر کردیم.

اما همان طور که از مضمون روایت بر می آید خلفای پیامبر صلی الله علیه واله وسلم دوازده نفرند و همگی از قبیله قریش خواهند بود و نتیجتاً هر کس که در دایره این دوازده خلیفه ننگجد جانشین رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم نبوده و غصب مقام ایشان را نموده است.

درباره مصداق این دوازده نفر و اینکه این روایت شامل چه کسانی می شود نظر شما را به ترجمه گفتار قندوزی که در کتاب ینابیع الموده آورده جلب می کنیم او که خود حنفی مذهب و سنی می باشد این گونه نوشته است:

بعضی از محققین گفته اند: احادیثی که دلالت بر وجود دوازده خلیفه پس از رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم می کند بسیار مشهور و از طرق زیادی به ما رسیده است. پس رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم می دانسته اند که پس از ایشان دوازده نفر از اهل بیت و عترتشان جانشین ایشان خواهند شد و منظور از این دوازده نفر دوازده بزرگوار از عترت ایشان است. زیرا ممکن نیست که این حدیث حمل بر خلفای بعد ایشان که صحابه بوده اند (ابابکر، عمر و عثمان و علی علیه السلام) شود زیرا ایشان چهارتن بوده ولی روایت اشاره به دوازده نفر می کند و باز ممکن نیست که منظور حاکم های بنی امیه باشند زیرا علاوه بر اینکه ایشان بیشتر از دوازده نفر می باشند به جز عمر بن عبد العزیز همگی ظالم و خطا کار بوده اند و دیگر اینکه ایشان از بنی هاشم نبوده اند زیرا در روایات پیامبر صلی الله علیه واله وسلم کلهم من بنی هاشم هم رسیده است و باز ممکن نیست که حمل بر حاکمان بنی عباس شود زیرا ایشان هم بیش از دوازده نفر بوده و آیه (قل لا اسئلكم علیه اجراً الا الموده فی القربی) (2) را کم رعایت می نمودند پس ناچاراً این حدیث خلفای دوازده گانه حمل می شود بر ائمه اثنا عشر از اهل بیت و عترت پیامبر صلی الله علیه واله وسلم زیرا ایشان اعلم اهل زمان و بزرگوارترین مردم، با تقوی ترین ایشان و... می باشند و این معنا را حدیث ثقلین تأیید و تحکیم می نماید. (3)

ص: 211

1- ینابیع الموده قندوزی حنفی 289/3 .

2- شوری/23.

3- ینابیع الموده قندوزی حنفی 293/3.

با توجه به احادیثی که پیرامون جانشینان دوازده گانه پیامبر صلی الله علیه واله وسلم وارد شده توضیح قندوزی پیرامون معنای آن، مشخص شد که منظور از جانشینان پیامبر،

دوازده نفر از خاندان و عترت پاک ایشان صلی الله علیه واله وسلم بوده و ایشانند که خلیفه بر حق آن جناب بوده و دیگران غصب مقام ملکوتی ایشان را کرده اند.

حال ممکن است کسی بگوید این دوازده نفر از خاندان رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم غیر متعین بوده و شامل تمام اولاد آن حضرت می شوند ما جهت جواب به این سؤال و تبیین بیشتر عرض می نمایم که در کتب اهل سنت روایاتی است که اشاره به نام تک تک این دوازده امام و خلیفه نیز کرده اند و ما با ذکر این روایات هرگونه راه عذر و بهانه را بر هر انسان بهانه جویی به لطف خدا خواهیم بست.

روایاتی که صراحت به نام امامان دوازده گانه کرده است

به متنی که خدای متعال بر سر شیعه گذارده و راه را بر ایشان نمایان ساخته است برای شناخت دین خویش هیچ احتیاجی به کتب دیگران ندارد لکن ما برای اینکه همه بدانند که در منابع اهل سنت هم نام ائمه علیهم السلام به عنوان وصی و خلیفه پیامبر صلی الله علیه واله وسلم ذکر شده این روایت را جهت تکمیل بحث می نگاریم.

خلاصه روایت این است که:

مردی یهودی از پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم درباره وصی و جانشینان سؤال می پرسد. پیامبر خدا صلی الله علیه واله وسلم در جواب می فرماید:

(إن وصی علی بن ابی طالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تتلوه تسعه ائمه من صلب الحسین)

بدرستی که جانشین من علی ابن ابی طالب علیه السلام و بعد از او دو نوه من و حسن و حسین علیهما السلام و نه امام از فرزندان حسین علیه السلام هستند که پس از حسین علیه السلام می آیند.

(قال یا محمد فستهم لی... قال اذا مضی الحسین فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه -

علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه علی فاذا مضی علی فابنه الحسن فاذا مضی الحسن فابنه الحجة محمد المهدی فهولاء اثنا عشر ... الى آخر الروایه). (1)

مرد یهودی گفت: پس اسم آنها را برایم بگو حضرت فرمودند: وقتی که حسین علیه السلام از میان شما رفت فرزندش علی پس از او فرزندش محمد و پس از او فرزندش جعفر پس از جعفر فرزند او موسی و پس از او فرزندش علی و پس از علی فرزندش محمد و پس از محمدش فرزندش علی و پس از او فرزندش حسن و پس از حسن فرزند او حجة مهدی علیه السلام پس آنها دوازده امام هستند.

بعضی از اهل سنت نیز این روایت و امثال آن را که به شعر در آمده است اینگونه در کتب خویش ذکر کرده اند.

وسائل عن حبّ اهل البيت *** اقرّ إعلانا به ام اجحد.

هیئات ممزوج بلحمی و دمی *** حبّهم و هو الهدی والرشد.

حیدرة و الحسنان بعده *** ثم علی و ابنه محمّد.

جعفر الصادق و ابن جعفر *** موسی و يتلوه علی السید.

اعنی الرضا ثم ابنه محمداً *** ثم علیا و ابنه المسدد.

الحسن التالی و يتلو تلوه *** محمد بن الحسن المفتقد.

فانهم أئمتی و سادتی *** و ان لحانی معشر و قنّدوا. (2)

و باز از شاعر دیگری آورده است:

باربعه اسماء کل محمد *** و اربعه اسماء کلهم علی.

و با لحسین السیدین و جعفر *** و موسی اجرنی اننی لهم ولیّ. (3)

در منابع شیعه نیز به وفور می توان روایاتی که سلسله وار نام ائمه علیهم السلام را به ترتیب متذکر شده مشاهده کرد. کتاب ارزشمند کفایة الاثر اثر خزاز قمی و کتاب گرانسنگ اثبات الهداة شیخ عاملی در هفت جلد از جمله کتاب هایی هستند که بیشتر نصوص و ادله امامت این بزرگواران را جمع آوری کرده اند.

ص: 213

1- فرائد السمطین ح 431 ینابیع الموده 281/3 در کتب دیگر اهل سنت چون شواهد التنزیل 457/1 ح 626 نیز به این مضمون احادیثی آمده است.

2- تذکره الخواص 517/2 .

3- تذکره الخواص 519/2 .

با تمام این اوصاف و با وجود نصوص مختلفی که از لسان مبارک نبوی صلی الله علیه و آله وسلم صادر گردیده است و به علاوه طبق نقل های متعدد حضرت شیخ حر عاملی (1) از امامان هدی علیهم السلام مبنی بر ذکر اسم های نورانی دوازده امام، چگونه می توان ادعا کرد که امام معصوم، امام پس از خویش را نمی شناخته و نام او را نمی دانسته است؟

در بسیاری از روایات شیعه موجود است که حتی مردم عادی نیز نام امامان دوازده گانه را می دانسته اند و احادیث فراوانی را در این باره نقل کرده اند.

با این وجود جای بسی تأسف است که کسی بگوید عده ای از ائمه علیهم السلام امام پس از خویش را نمی شناخته اند در حالی که امام علی علیه السلام علمش از علم خدا و رسول او صلی الله علیه و آله وسلم نشأت گرفته و امر امامت فوق این شبهات مضحک است که بتوان آن را بدین وسیله متزلزل نمود.

نکته پایانی اینکه شناخت امام هر زمان بر اهل آن زمان لازم و واجب است و همان طور که این مطلب از روایات من مات و لم یعرف امام زمانه (2) بر می آید. نهایتاً ما را به این نتیجه می رساند که اگر کسی امام زمان خویش را بشناسد و قبل از تکمیل دوازده امام از دنیا برود باز در ایمانش خللی وارد نیست به عنوان مثال مردی در زمان حضرت اباعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام زندگی می کند و امام زمان خویش یعنی همان حضرت را می شناسد حال قبل از شهادت حضرت از دنیا می رود و امام بعد از ایشان را ندیده و نشناخته است. با این اوصاف بر طبق احادیث مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة چون بر او فقط شناخت امام زمان

خویش لازم بوده و او هم امام خویش را می شناخته دیگر بر او حرجی نیست که امام زمان های بعد را نشناخته و از دنیا رحلت کرده باشد.

من امیدوارم که با ذکر روایت مربوطه و توضیحات لازمه جواب مکفی در این باب بیان گردیده و راه هرگونه شبهه ای در این زمینه مسدود شده باشد.

ص: 214

1- کتاب اثبات الهداة، شیخ حر عاملی رحمة الله علیه.

2- اسناد این حدیث از طریق اهل سنت گذشت.

موضوع پنجم: انکار فضائل و مظلومیت های حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام.

اشاره

موضوع پنجم:

انکار فضائل و مظلومیت های حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام.

ص: 215

اشاره

وی در این کتاب سعی بر القاء شبهه پیرامون مقام ملکوتی و لاهوتی پاره تن پیامبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم و تلاش در طبیعی نشان دادن ارتباط آن حضرت با خلفاء و در

نهایت انکار شهادت آن حضرت به دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام نموده است.

البته این جریان یک عادت فرقه ای در بین اهل سنت است که نسبت به پاره تن پیامبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم بی محبت بوده و این مشخصه از کتب، خطبه ها و سخنرانی های ایشان نمایان است.

عصمت حضرت زهرا سلام الله علیها

اشاره

1 - چرا شیعیان اعتقاد به عصمت فاطمه رضی الله عنها دارند ولی دو خواهر ایشان رقیه و ام کلثوم را معصومه نمی دانند در حالی که این دو مثل فاطمه از دختران رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم هستند؟

فرزندان پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم

فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم عبارتند از: دو پسر به نام های قاسم و ابراهیم و چهار دختر به نام های فاطمه، زینب، رقیه و ام کلثوم و در واقع آن حضرت شش اولاد(1) داشته که چهار تن ایشان دختر بوده اند حال با کمی توجه می توان پی برد که مولف کتاب مسئله..... چقدر بی اطلاع و کم سواد بوده که برای حضرت فاطمه علیهما السلام دو خواهر نام برده است در حالی که ایشان به اقرار منابع سنی خواهر سومی نیز به نام زینب داشته اند.(2)

ص: 216

1- البته در بعضی منابع شیعه چون منتهی الامال، جلد اول، صفحه 147 برای آن حضرت صلوات الله علیه و آله پسر دیگری با نام عبدالله ذکر کرده اند.

2- ذخایر العقبی / 151.

البته ممکن است دلیل دیگری برای ذکر نکردن اسم زینب نیز در کار باشد و آن امر دیگری که باعث عدم ذکر نام زینب به عنوان خواهر حضرت زهرا علیهما السلام گردیده و باعث شده شبهه انداز فقط به ذکر نام رقیه و ام کلثوم اکتفاء کند، علاقه ی او به عثمان بن عفان خلیفه و جانشین عمر می باشد زیرا رقیه و ام کلثوم یکی پس از مرگ دیگری همسران او بوده و چون شبهه انداز میزان و ملاکش در دوستی و دشمنی تنها خلفاء سه گانه اند فقط نام آن دو دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم که همسران عثمان بوده اند را ذکر کرده و گویا اصلاً منکر وجود زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم گردیده است.

حال از همه این مطالب که بگذریم در بررسی شبهه مذکور همراه با انتقاد از شیعه، شبهه انداز درباره اعتقاد به عصمت پاره تن پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم یعنی حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها افضل السلام) این مطلب را بیان کرده است که چون حضرت خواهران دیگری داشته اند طبیعتاً باید ایشان هم دارای مقام عصمت باشند.

جواب ما در این موضوع دارای چند بخش است:

اول: قرآن کریم حضرت مریم را زنی برگزیده و دارای مقام طهارت معرفی کرده است و فرموده:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ). (1)

ای مریم، خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است.

این مقام و درجه جایگاهی است که دیگر زنان حتی خواهران او از رسیدن به آن قاصرند. یکی از خواهران حضرت مریم، مادر یحیی بن زکریا می باشد اما با اینکه از جایگاه خاصی برخوردار است لکن هیچ گاه به عظمت و افتخاری که حضرت مریم در باب مقام عصمت رسید دست نیافته است و قرآن کریم فقط مریم را دارای این مقام معرفی کرده است و این در شرایطی است که هر دو دختران یک پدر و مادر و از یک سرچشمه جاری بوده اند.

اصلاً اگر قرار باشد کسی بگوید چون حضرت فاطمه علیهما السلام معصومه اند، پس باید دیگر خواهرانشان نیز دارای چنین مقامی باشد در نتیجه باید در بسیاری از موارد -

ص: 217

که یکی از دو برادر و یا یکی از دو خواهر دارای مقام ملکوتی می گردند، اعتراض کرده و آیا این اعتراض به نظر شما صحیح می باشد؟

دوم: مقام لاهوتی حضرت فاطمه طاهره (سلام الله علیها) و اعتقاد شیعه و حتی بسیاری از اعظم اهل سنت به این جایگاه رفیع برای آن بانو و سیده نساء عالمین (1) چیزی نیست که نشأت گرفته از رابطه نسبی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد بلکه از کمترین فضائل آن حضرت و مناقب آن بانو این است که او دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. در واقع عصمت ایشان ربطی به نسبت با پیامبر خدام صلی الله علیه و آله وسلم ندارد، همان طور که عصمت و طهارت مریم کبری مربوط به پدر و مادر و اجدادش نمی باشد.

سوم: یکی از دلایل ارادت شیعیان نسبت به این بانوی بزرگ علاقمندیشان به تبعیت کامل از پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله وسلم می باشد و در سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم اکرام هایی را از ایشان نسبت به دخترشان فاطمه علیهما السلام دیده اند که درباره کس دیگری شبیه آن را سراغ ندارند هیچ کس بیان نکرده و در هیچ منبع تاریخی ذکر نشده که پیامبر خدام صلی الله علیه و آله وسلم دست یکی از دخترانشان را به جز دست حضرت فاطمه علیهما السلام یا بوسیده باشند. کسی نگفته است که ایشان دهان و زبان دختری از دخترانشان جز حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام را بوسیده باشند و این اکرام ها و تعظیم ها فقط مخصوص آن حضرت بوده و خواهرانشان در آن شریک نبوده اند.

چهارم: دلیل دیگر امتیاز حضرت صدیقه اطهر علیها السلام، نزول آیه تطهیر در شأن منزلت ایشان است و این مطلبی است که هیچ یک از اهل سنت حتی گروه های وهابی و حتی خود شبهه انداز نتوانسته است از آن فرار کرده و به آن اقرار نکنند.

بزرگانی از ایشان چون مسلم در صحیح، (2) ترمذی در سنن (3) طبری، در ذخائر العقبی، (4) حاکم حسکانی در شواهد التنزیل (5) و بسیاری از علمای ایشان که شمارش -

ص: 218

1- حتی خود شبهه انداز در کتاب خویش یعنی اسئله شبهه 32 به مقام عصمت زهرا علیهما السلام و حتی انحصار آن در همین یک دختر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) اقرار کرده است و گفته حدیث کساء شامل چهار نفر از خانواده علی علیه السلام می شود که تطهیر شامل آنها می گردد. علی، فاطمه حسن و حسین (علیهم السلام) ... چه شده است که چند صفحه جلوتر منکر چنین مقام شده و فقط از سر ایراد گرفتن به جان شیعه افتاده است نمی دانم.

2- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب 9 حدیث 2424 صفحه 1049.

3- سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب 61 فضل فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و سلم، حدیث 3880.

4- ذخائر العقبی / 21.

5- شواهد التنزیل، جلد 2 صفحه 10 به بعد.

آن از حد و حصر خارج است همگی به نزول آیه تطهیر در شأن حضرت فاطمه طاهره علیهما السلام اذعان دارند.

پنجم: ما وقتی به کتب شیعه و سنی مراجعه می کنیم می یابیم که تماماً فضائل فراوانی را درباره سرور زنان عالم یعنی حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام نقل نموده اند و ویژگی هایی در مورد آن حضرت متذکر شده اند که هیچ کدام را درباره احدی حتی دیگر فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم قائل نشده اند حتی کار به جای رسیده است که در کتاب صحیح بخاری و مسلم (1) بابی مجزا با عنوان باب مناقب فاطمه علیهما السلام باز کرده و هیچ یادی از دیگر اولاد پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم به میان نیاورده اند آنچه که در این دو کتاب تعجب نگارنده این سطور را در پی داشت، این بوده که مؤلفین هر دو کتاب که از بالاترین کتب در نزد اهل سنت می باشند در تمام موارد پس از ذکر اسامی صحابه و حتی همسران پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم با کلمه رضی الله عنه و رضی الله عنها عرض ادب به ایشان نموده است فقط مورد پس از نام مبارک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض ادب کرده اند و بخاری با جمله علیها السلام و مسلم با جمله علیها الصلاه والسلام ارادت خویش را به سرور زنان عالم نشان داده اند. البته در دیگر کتب اهل سنت نیز وضعیت به همین منوال است. یعنی تنها کسی که ایشان به جز پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم بر او سلام و صلوات فرستاده اند حضرت فاطمه سلام الله علیها هستند.

حال نظر شما خواننده عزیز را به روایاتی چند که فقط از کتب اهل سنت در این زمینه انتخاب شده و ذکر می شود جلب می نمایم که خود به پوچی و بی مایگی شبهه کتاب اسئله پی برده و متوجه خواهید شد که جز انسان جاهل و یا مزدور نمی تواند در رد عصمت معصومه کبری فاطمه زهرا علیها السلام سخنی بر زبان جاری کرده و یا بین ایشان و دیگر زنان ولو نزدیکان و خواهرانشان مقایسه و سنجش و یا خدای ناکرده ادعای تساوی بین ایشان نماید

ص: 219

1- صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی (صلی الله علیه و آله) صفحه 667 و صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، صفحه 1056.

1 - (قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم على المنبر: إن بني هشام بن مغيرة استأذنونى أن ينكحوا ابنتهم على بن ابيطالب فلا آذن لهم ثم لا آذن لهم ثم لا آذن لهم الا ان يحب على ابن ابيطالب ان يطلق ابنتي وينكح ابنتهم فأنما ابنتى بضعة منى يرببنى مارابها ويؤذيني ما آذاها). (1)

يعنى اولاد هشام بن مغيره از من اجازه می خواهند که دخترشان را به ازدواج على بن ابى طالب عليه السلام درآورند ولى من اصلاً چنین اذن و اجازه ای نمی دهم مگر در یک صورت و آن هم اینکه على عليه السلام دختر مرا طلاق دهد و دختر ایشان را بگیرد همانا دخترم پاره تن من است هر چه او را بیازارد مرا آزرده است.

2 - (قال النبي صلى الله عليه واله وسلم لابنته فاطمه عليها السلام في حديث طويل ... ألا ترضين أن تكونى سيدة نساء المؤمنين أو سيدة نساء هذه الأمة...). (2)

3 - (قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: فاطمه سيدة النساء اهل الجنة). (3)

پیامبر اعظم صلى الله عليه واله وسلم فرمودند: فاطمه عليها السلام سرور همه زنان اهل بهشت است.

4 - (قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني). (4)

پیامبر اعظم صلى الله عليه واله وسلم فرمودند: فاطمه عليها السلام پاره تن من است هر کس با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است.

5 - (عن على عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لفاطمة: يا فاطمة تدرين لم سميت فاطمة قال على يا رسول الله لم سميت فاطمة قال ان الله عزوجل قد فطمها و ذريتها عن النار يوم القيامة). (5)

حضرت على عليه السلام می فرمایند: که رسول خدا به حضرت فاطمه (سلام علیهما و الهما) فرمودند: فاطمه جان می دانی برای چه اسم تو فاطمه است حضرت على عليه السلام به رسول خدا عرض کردند -

ص: 220

1- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه بنت النبی علیها الصلاه والسلام ح 2429 صفحه 1056 سنن ترمزی، کتاب المناقب، باب 61 فضل فاطمة بنت محمد صلى الله عليهما وسلم حديث 3876.

2- همان کتاب، صفحه 1057.

3- صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی مناقب فاطمه علیهما السلام، حدیث 3767 صفحه 667.

4- صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی مناقب فاطمه علیهما السلام حدیث 3767 صفحه 667.

5- ذخائر العقبی 26/.

برای چه نام ایشان فاطمه است؟ فرمودند: بدرستی که خداوند عزوجل برید و دور کرد او و ذریه اش را از آتش در روز قیامت (فاطمه یعنی بریده شده).

6 - قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ان ابنتي فاطمه حوراء اذلم تحض ولم تطمئث و انما سمّاها فاطمة لانّ الله عزوجل فطمها و محببها عن النار). (1)

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند: همانا دخترم فاطمه سلام الله علیها حوریه ای است که به هیچ عنوان حیض نمی شود و پلید نمی گردد بدرستی که او فاطمه نام گرفت چون خداوند عزوجل او را و محبین او را از آتش دور گردانیده (بریده) است.

7 - (عن اسامة بن زيد قالوا يا رسول الله من احب اليك. قال: فاطمة). (2)

اسامه می گوید: جمعی از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پرسیدند محبوب ترین شخص نزد شما چه کسی است. حضرت فرمودند: فاطمه علیها السلام.

8 - (عن عائشة قالت. قلت: يا رسول الله ما لك اذا قبلت فاطمة جعلت لسانك في فمها كأنك تريد أن تعلقها عسلاً فقال صلى الله عليه واله وسلم انه لما اسرى بي ادخلني جبرئيل الجنة فناولني تفاحه فاكلتها فصارت نطفه في ظهري فلما نزلت من السماء واقعت خديجة ففاطمه من تلك النطفه كلما اشتقت الى تلك التفاحه قبلتها). (3)

عائشه می گوید به رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم گفتم: چرا هنگامی که فاطمه علیها السلام به نزد شما می آید زبانتان را در دهان ایشان قرار می دهید گویی که از ایشان غسل می نوشید ایشان فرمودند: وقتی به معراج رفته بودم جبرئیل بر من داخل شد و سیبی از بهشت برآورد پس من آن سیب را خوردم نطفه ای شد در صلبم وقتی از آسمان به پایین آمد آن را در خدیجه علیها السلام قرار دادم پس فاطمه علیها السلام از آن نطفه است و هرگاه مشتاق آن سیب می شوم او را در آغوش می گیرم.

9 - (قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: يا فاطمه ان الله عزوجل يغضب لغضبك و يرضى لرضاك). (4)

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمودند: ای فاطمه علیها السلام همانا خداوند غضب می کند به غضب تو و راضی می شود به رضای تو.

ص: 221

1- همان / 26.

2- ذخائر العقبی / 35.

3- همان / 36.

4- همان / 39.

10 - (قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: في حديث طويل لابنته فاطمه اما ترضين انك سيده نساء العالمين). (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم به دخترشان فاطمه علیها السلام فرمودند: آیا راضی نمی شوی که سرور زنان جهانیان باشی.

11 - (قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم القيامة نادى مناد من تحت الحُجُب، يا اهل الجمع غضوا أبصاركم ونكسوا رؤسكم فهذه فاطمه بنت محمد صلى الله عليه واله وسلم تريد ان تمر على الصراط). (2)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: در آن هنگام که قیامت برپا شود منادی از پشت حجابها ندا می دهد که ای اهل محشر همگی چشمانتان را ببندید و سرهایتان را به پایین بی فکنید که این فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه وسلم است که می خواهد از روی صراط عبور کند.

12 - (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم: فاطمه بضعة مني يربيني ما رابها ويؤذيني ما آذاها فمن اغضبها أغضبني). (3)

پیامبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: فاطمه علیها السلام پاره تن من است هر چه او را بیازارد مرا آزرده است و هر چه او را به غضب درآورد مرا غضبناک کرده است.

13 - (قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: احب اهلى الى فاطمه). (4)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: محبوب ترین شخص در خانواده ام نزد من فاطمه علیها السلام است.

14 - (قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: فاطمه بضعة مني يقبضني ما يقبضها ويسطني ما يسطها وإن الانساب تنقطع به يوم القيامة غير نسبي و سببي و صهري). (5)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: فاطمه علیها السلام پاره تن من است هر کس با او دشمنی کند مرا دشمن داشته و هر کس او را خوشحال کند مرا شاد نموده و بدانید همه ی پیوندها و خویشاوندی ها در روز قیامت گسسته می شود مگر کسانی که با من به هر شکلی خویشاوند باشند چه سببی و چه نسبی.

ص: 222

1- ذخائر القبی / 43.

2- کنز العمال، جلد 12 صفحه 106 و مناقب ابن مغازلی 355/ البته بر اساس حاشیه ایه الله العظمی مرعشی در صفحه مذکور همان کتاب، این روایت را حاکم نیشابوری در مستدرک علی الصحیحین 153/3 و علامه ذهبی در میزان الاعتدال 282/2 و ابن اثیر در اسد الغابه 523/5 آورده اند.

3- تذکرة الخواص 331/2.

4- کنز العمال 108/12 ح 34218 و ینابیع الموده 70/2 سنن ترمذی 362/5 حدیث 3965.

5- همان 108/12 ح 34223.

15 - (عن النبي صلى الله عليه واله وسلم: ابنتي فاطمه حوراء آدميه لم تحض و لم تطمئث و انما سمّاها الله فاطمه لان الله تعالى فطمها ومحبيها من النار). (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: دخترم فاطمه علیها السلام زنی بهشتی به شکل انسان است هرگز چون دیگر زنان حیض نمی شود و پلیدی ندارد. همانا خداوند نام او را فاطمه نهاد به این سبب که او و دوستانش را از آتش دور ساخته است.

این روایات تنها قطره ای از دریای فضائل دختر پیامبر صلی الله علیه واله وسلم و پاره تن اوست که در کتب اهل سنت موجود است. بسیاری از این روایات دلالت بر محبوبیت فوق العاده آن حضرت در نزد پرد بزرگوارشان و بسیاری دیگر دال بر عصمت آن در دانه هستی می نماید که البته در همین کتب حتی یک روایت ولو بسیار نازلتر درباره دیگر فرزندان پیامبر صلی الله علیه واله وسلم ذکر نگردیده است. جداً اگر روایاتی که رضایت و غضب حضرت فاطمه علیها السلام را مدار رضایت و غضب خدا معرفی کرده است اگر گویای عصمت آن حضرت نباشد دلیل بر چه چیزی می تواند باشد.

باز تکرار می کنم این فضائلی که تماماً از کتب سنی ها انتخاب شده است صرفاً منحصر به حضرت فاطمه علیها السلام بوده و کس دیگری با آن حضرت شریک نمی باشد.

حال اگر کسی ایراد بگیرد که چرا شیعه بین حضرت فاطمه علیها السلام و دیگر دختران پیامبر صلی الله علیه واله وسلم تفاوت قائل است و ایشان را دارای مقام عصمت می داند باید به او گفت این تمایز در کتب روایی معتبر سنی همانطور که گذشت به وفور یافت می شود و علمای اهل سنت خود چنین فرقی را بین حضرت فاطمه علیها السلام و دیگر فرزندان رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم گذاشته اند. بالاتر از ایشان رسول خدا صلی الله علیه وسلم خود چنین تمایزی را بین ایشان قرار داده اند و بلکه خود خداوند متعال در عرشش حضرت فاطمه علیها السلام را بر دیگران برتری بخشیده است. پس اگر کسی اعتراضی دارد باید به خداوند قهار و جبار و حکیم معترض شود در نتیجه چون شیعیان امام علی علیه السلام الشیعه خدایند و از او پیروی می کنند هر که را که او برتری بخشیده تعظیم کرده و هر کس را که او تقبیح کند، تحقیر می نماید. با این اوصاف کسانی که چنین نیستند خوب بنگرند و بیابند که شیعه چه کسی هستند؟ و از چه کسی پیروی می کنند؟

ص: 223

2- شیعه می گویند فاطمه پاره تن محمد صلی الله علیه واله وسلم در زمان خلافت ابوبکر مورد اهانت قرار گرفته و پهلوی او را شکستند و خواستند خانه اش را آتش بزنند و او را زدند که بر اثر آن فرزندش محسن را سقط کرد سوال اینست که علی کجا بود و چرا حق فاطمه را نگرفت در صورتی که او شجاع و دلیر بود؟

جواب

پاسخ ما به این شبهه در چند بخش خلاصه می شود.

بخش اول: آیا دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم در زمان خلیفه اول مورد اهانت واقع شد یا خیر؟

بخش دوم: آیا داستان حمله به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و فجایع دیگر از افسانه های شیعیان است یا اینکه در کتب اهل سنت نیز بدان اشاره شده است؟

بخش سوم: اگر تمام این فجایع و جنایات ادعا شده صحت دارد پس در آن زمان چرا امام علی علیه السلام به یاری دختر پیامبر صلی الله علیه وسلم نشتافت؟

با این شرایط ما باید به این سوال در سه بخش پاسخ گوئیم که انشاء الله بالطف بیدریغ پروردگار عزیز کاملاً به این امر خواهیم پرداخت.

بخش اول: آیا دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در زمان خلیفه اول مورد اهانت واقع شدند یا خیر؟

ما در جواب این سوال همانطور که در گذشته به چنین دأب و روشی عمل می کردیم صرفاً از کتب اهل سنت و مخصوصاً از صحاح استفاده کرده و از منابع شیعه بهره ای نمی گیریم ما با مراجعه به بابهای مختلف کتاب صحیح بخاری و کتب صحیح مسلم که معتبرترین کتب در نزد اهل سنت است به وضوح به اهانت هائی که توسط خلفا به دختر گرامی رسول خدا صورت گرفته دست پیدا می کنیم.

در کتاب المغازی صحیح بخاری باب غزوه خیبر (40) حدیث (4240 و 4241 صفحه 749 و همچنین در کتاب الجهاد و السیر صحیح مسلم باب قول النبی صلی الله علیه و اله وسلم لا نورث... (16) حدیث 1759 صفحه 788 این حدیث آمده است:

(عن عایشه ان فاطمة علیها السلام (1) بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ارسلت الی ابوبکر الصدیق (2) تسأله میراثها من رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم مما أفاء الله علیه بالمدينة و فدک و ما بقی من خمس خیبر فقال ابوبکر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال «لا نورث ما ترکنا صدقة انما یأکل آل محمد صلی الله علیه و اله وسلم فی هذا المال» و انی و الله لا اغیر شیئاً من صدقة رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم عن حالها التي كان علیها فی عهد رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم و لا عملن فیها بما عمل به رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم فابی ابوبکر أن یدفع الی فاطمة منها شیئاً فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلك فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت و عاشت بعد النبی صلی الله علیه و اله وسلم ستة اشهر فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلاً ولم یؤذن بها ابابکر و صلی علیها.... (3).

آنچه از این حدیث که از نظر اهل سنت در صحیح ترین کتب بعد از قرآن ذکر -

ص: 225

- 1- در صحیح مسلم علیها السلام ندارد و در صحیح بخاری علیها السلام ذکر شده است.
- 2- در صحیح بخاری الصدیق ندارد.
- 3- در صحیح مسلم صلی علیها علی یعنی علی بر فاطمه علیهما و آلهما السلام نماز خواند آمده است.

شده فهمیده می شود این است که حضرت زهرا علیها السلام پس از رحلت پدر بزرگوارشان به سراغ ابوبکر رفته و از او درخواست میراث آن پدر را می کنند و او نیز با استناد به حدیثی که کسی جز خودش آنرا روایت نکرده دختر پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم را از ارث پدر محروم کرده و در اینجاست که سرور زنان دو عالم و دختر رحمة للعالمین از ظالم

اول ناراحت شده و با او قهر کرده و تا زمان مرگ نیز به همین دلیل با او تکلم نمی فرمایند و در نهایت پس از شش ماه از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم دار دنیا را به سمت دار البقا ترک می نمایند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام ایشان را شبانه دفن کرده و بر او نماز گذارده و به ابابکر خبر نمی دهند.

خلیفه اول به استناد روایتی که کسی جز او آنرا از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل نکرده و صریح آیات قرآن کریم همچون آیه (وورث سلیمان داود) (1) و آیه (یرثنی و یرث من آل یعقوب) (2) می باشد دختر پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم را از حق خویش محروم نموده است. آنچه از همین حدیث واضح می گردد اینست که دختر پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم در پی میراث پدر بودند. (تسألہ میراثها) آیا پیامبری که می خواهد پس از خویش به خویشان و بستگانش ارثی ندهد این مطلب مهم را فقط در گوش ابابکر گفته و حتی به فامیل و بستگانش اطلاع نمی دهد که شما از من ارث نخواهید برد؟

و یا اینکه به دختر خویش گفته بوده است که از من ارث نمی بری لکن او با علم به اینکه نباید از پدر خویش ارث ببرد از ابابکر طلب ارث پدر را کرده است؟؟

با کمی توجه به مطلب فوق می توان از یک طرف به سستی و پوچی ادعای ابابکر و از طرف دیگر به مظلومیت سرور بانوان عالم حضرت صدیقه طاهره علیها السلام پی برد. همین کتاب صحیح مسلم که نقل کننده این حدیث است در کتاب فضائل الصحابه مطلب قابل توجهی را نقل کرده است:

راوی این روایت نیز چون حدیث قبل عایشه بوده و او نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم امام حسن و امام حسین و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیهم افضل صلوات المصلین را در زیر عبائی جمع کرده و با قرائت آیه تطهیر، اعلام طهارت وجود این بزرگواران از هر گونه پلیدی را نموده اند. (3)

ص: 226

-
- 1- نمل/ 16 سلیمان از داود ارث برد.
 - 2- مریم / 6 زکریا گفت فرزندی به من عطا کن که از من و خاندان یعقوب ارث ببرد از این آیه و آیه فوق برداشت می شود که پیامبران نیز چون دیگر انسان ها برای فرزندانیشان ارث می گذاشته اند.
 - 3- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل اهل بیت النبی صلی الله علیه و اله (9) حدیث 2424 صفحه 1049.

صحیح مسلم در یک جا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را از هر پلیدی مانند دروغ شک و جهل پاک دانسته و در جای دیگر نوشته است که خلیفه فرمایش آن حضرت طاهره را درباره طلب ارث پدر رد کرده است.

در واقع قبول نکردن فرمایش آن حضرت و برنگرداندن فدک و عطا نکردن ارث پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم به آن حضرت مستلزم یکی از دو امر است یا آنکه حضرت زهرا علیها السلام جاهل به احکام خدا بوده و ابوبکر از ایشان عالمتر بوده است و جالبتر آنکه درباره ارث نبردن آن حضرت از پدر بزرگوار خویش، پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم به ایشان چیزی نگفته و تنها به ابابکر در این باره اطلاع داده بوده اند که این فرض مسلماً مضحک و باطل است.

امر دوم اینکه بی بی دو عالم می دانسته اند لکن دنیا طلبی و حب مال ایشان را به سمت مالی که حقی در آن نداشته اند سوق داده است. (الی الله المتاب و اعوذ به من هذا المقال) که این فرض نیز چون مورد قبل به دلیل طهارت ایشان به شهادت بزرگان اهل سنت محال است. پس صرفاً یک فرض می ماند و آن هم خطا و غلط خلیفه اول و اهانت نمودن او به آن حضرت و قبول نکردن قول آن سرور زنان عالم.

آنچه که از متن روایت منع ارث بر می آید اینست که حضرت زهرا علیها السلام از ابوبکر ناراحت شده و تا پایان عمر با او تکلم نکرده و حتی او اجازه شرکت در نماز و دفن آن حضرت را پیدا نکرده است. اگر اینها دلالت بر توهین به آن حضرت نمی نماید بگوئید دلالت بر چه چیزی می کند.

اما برای اینکه مطلب واضح تر شود توجه شما را به حدیث دیگری که باز از معتبرترین کتب اهل سنت یعنی صحیح بخاری کتاب فرض الخمس باب 1 حدیث 3093 صفحه 550 انتخاب شده جلب می کنم:

(فقال لها ابوبکر ان رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم قال : لا نورث ما ترکنا صدقة فغضبت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم فهجرت ابابکر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت و عاشت بعد رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم ستة اشهر).

ابوبکر به دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم عرض کرد که پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم فرموده اند ما ارث نمی گذاریم آنچه از ما بماند صدقه است پس فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم بر او غضب کرده و با او قهر نمودند و این قهر و هجران تا زمان وفات ایشان که شش ماه بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم صورت گرفت ادامه داشت.

در این روایت صحیح بخاری صراحتاً به غضب دختر پیامبر صلی الله علیه واله وسلم بر ابابکر تأکید کرده است که البته در چند صفحه جلوتر یعنی در همان صحیح بخاری کتاب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه واله وسلم باب 31 حدیث 3767 صفحه 667 آمده است:

(قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني).

یعنی فاطمه پاره تن من است هر کس او را به غضب در آورد مرا به غضب در آورده است.

و در صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابة باب 15 حدیث 2449 صفحه 1056 آمده است: (قال رسول الله ... انما ابنتي بضعة مني يرييني ما رابها و يؤذيني ما آذاها).

یعنی: فاطمه علیها السلام پاره تن من است هر چه او را بیازارد و اذیت کند مرا آزرده و اذیت کرده است.

با توجه به روایات مذکور فوق به این نتیجه می رسیم که: در معتبرترین کتب اهل سنت ذکر شده که:

اولی دختر پیامبر صلی الله علیه واله وسلم را غضبناک کرده است و این غضب اذیت او به حساب می آید و در همان کتب ذکر شده که غضب حضرت فاطمه علیها السلام با دیگر انسانها متفاوت است بلکه غضب او غضب پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم و اذیت او اذیت رسول گرامی صلی الله علیه واله وسلم است.

همچنین در سوره احزاب آیه کریمه 57 اذیت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم اذیت خدای متعال معرفی شده و سزای چنین عمل ناپسندی دوری از رحمت و مشمول لعنت در دنیا و آخرت شدن و چشیدن عذابی خوار کننده در دوزخ بیان شده است (1) و این آیه مبنای عملی شیعه در تبری از اعدا اهل بیت علیهم السلام است.

حال به آن کسانی که ادعا می کنند که در زمان خلیفه اول هیچگونه توهین و آزاری به دختر طاهره پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم توسط او انجام نگرفته است گفته می شود آیا شما کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم را هم قبول ندارید؟ آیا این کتاب که در نزد شما از همه کتب صحیح تر بوده و از نظر شما اهل سنت هیچ روایت ضعیفی در آن وجود ندارد در این آدرس هایی که داده شده به بیان اذیت و اهانت به دختر پیامبر صلی الله علیه واله وسلم توسط ابابکر نپرداخته است؟ از اینجا معلوم می شود که فرقه وهابیت حتی کتاب های معتبر در نزد اهل سنت را نیز قبول ندارند. جداً وهابیون به کجا وابسته اند که حتی اهل سنت نیز از ایشان بیزارند؟

ص: 228

1- ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة واعدلهم عذاباً مهيناً (احزاب 57).

بخش دوم: آیا داستان حمله به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و فجایع دیگر از افسانه های شیعیان است یا اینکه در کتب اهل سنت به آن اشاره شده است؟

در کتاب کنز العمال که از معروفترین کتب روایی در نزد اهل سنت است پس از ذکر روایات زیاد از ناراضیاتی دختر معصومه پیامبر صلی الله علیه واله وسلم از دستگاه خلافت مخصوصاً ابابکر (1) به نقل یکی از مشهورترین روایات اهل سنت می پردازد که ما ضمن بیان روایت متوجه خواهیم شد آیا در زمان ابابکر به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حمله ای گردیده است یا خیر؟

(عن عبدالرحمن بن عوف ان ابابکر الصدیق قال له فی مرض موته: انی لا اسی علی شیء الا علی ثلاث فعلتھن وددت انی لم افعله... فأما اللاتی فعلتھا وددت انی لم افعلھا انی لم اکشف بیت فاطمة وترکتھ و ان کانا قد غلقوه علی الحرب و وددت انی یوم سقیفه بنی ساعدة کنت قذفت الامر فی عنق احد الرجلین ابی عبیده بن جراح او عمر فکان امیراً و کنت وزیراً و....)(2)

عبدالرحمن بن عوف می گوید: ابوبکر در مرضی که بواسطه آن مرد به من گفت: بر هیچ چیز تأسف نمی خورم مگر بر سه کار که آرزو می کنم ای کاش آنها را انجام نداده بودم. اول ای کاش به خانه فاطمه حمله نکرده و آنرا باز نمی نمودم و آنرا رها می کردم ولو اینکه در آنرا برای جنگ بسته و در آن مجتمع شده بودند.

دوم: اینکه ای کاش در روز سقیفه کار خلافت را بر عهده ی ابو عبیده و یا عمر وا گذاشته و خود کمک کار ایشان می شدم...

ص: 229

1- کنز العمال جلد 5 باب خلافة ابی بکر صفحه 584. جالب است در این بخش روایات زیادی ذکر شده که همگی دلالت بر ناراضیاتی حضرت فاطمه علیها السلام از ابابکر است حتی اولین روایتی که متقی هندی در بخش خلافت ابابکر آورده است به بیان غصب ارث دختر پیامبر صلی الله علیه و آله توسط دستگاه خلافت پرداخته است.

2- کنز العمال، جلد 5 صفحه 631 حدیث 14113.

در این روایت صراحتاً به جسارت به حضرت زهرا علیها السلام و حمله به بیت ایشان اشاره شده است که انکار آن کار ساده ای نیست.

طبری نیز در کتاب تاریخ خویش نوشته است:

(اتی عمر بن الخطاب منزل علی وفيه طلحة والزبير ورجال من المهاجرين فقال و الله لاحرقنّ عليكم اولتخرجن الى البيعة فخرج عليه الزبير مصلتاً بالسيف فعثر فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فاخذوه). (1)

خلیفه دوم به سراغ منزل حضرت علی علیه السلام آمده در حالیکه در آن خانه طلحه و زبیر وعده دیگری از مهاجرین بودند. پس گفت بیشک خانه را آتش زده و یا اینکه از آن خارج شوید. پس زبیر با شمشیر برهنه از خانه بیرون آمده لکن شمشیر از دستش افتاد و ایشان او را گرفتند.

در کتاب الامامه و السیاسة نیز که از کتب تاریخی معتبر اهل سنت است ماجرای ظلم هائی که به حضرت زهرا علیها السلام شده است را به طور مفصل می توان دید ما ترجمه قسمت هائی از آن را جهت تنویر افکار مخاطبین در اینجا ذکر می کنیم:

همانا ابوبکر سراغ قومی را گرفت که با او بیعت نکرده و در نزد علی بن ابیطالب علیه السلام جمع شده بودند. پس دومی را به نزد ایشان فرستاد و او هم به نزد ایشان آمده و از پشت در ایشان را صدا زد ولی آن گروه خارج نشده پس همیزم طلبیده و گفت: قسم به کسی که جان عمر به دست اوست باید از خانه خارج شده یا اینکه خانه را با اهلش آتش می زنم. به او گفته شد ای عمر در این خانه فاطمه زندگی می کند او نیز گفت فاطمه را هم آتش می زنم! پس همگی به جز علی خارج شده و با ابوبکر بیعت کردند زیرا علی قسم یاد کرده بود که از خانه خارج نشود مگر اینکه قرآن را جمع آوری کند. پس فاطمه به پشت در آمد و گفت: هیچ مردی را بدتر از شما سراغ ندارم جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در بیت ما رها کرده و بدون اینکه حق ما را رعایت کنید و یا اینکه با ما مشورت نمائید خود سرانه برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خلیفه و جانشین مشخص نموده اید؟!

در این هنگام عمر به نزد دومی رفت و گفت آیا علی را که از بیعت با تو سرپیچی کرده است مجبور به بیعت نمی کنی؟ ابوبکر نیز قنفذ را برای آوردن علی علیه السلام عازم کرده و پس از سه مرتبه رفت و برگشت موفق به آوردن علی علیه السلام نمی شود.

ص: 230

پس دومی بلند شده و با عده ای که همراهش بودند به در خانه فاطمه رسیدند و چون در زدند شنیدند که فاطمه با صدای بلند می فرماید: ای پدر جان ای رسول الله چه سختی ها که ما بعد از تو از جانب عمر و ابوبکر چشیدیم، پس عده ی زیادی از آن گروهی که با عمر بودند به خاطر شنیدن این صدا گریستند و برگشتند.

(و بقی عمر و معه قوم فاخرجوا علیاً فمضوا به الی ابوبکر).

سپس دومی و عده ای که باقی مانده بودند علی را از خانه خارج ساختند (امام از خانه خارج نشد بلکه او را بیرون آوردند از این جمله فتح خانه به خوبی واضح است) و او را به سمت ابوبکر روانه کردند...

پس عمر به ابوبکر گفت: بیا تا با هم به خانه فاطمه برویم زیرا ما او را غضبناک کردیم. (1)

پس به نزد آنحضرت رفته و طلب ورود کردند لکن فاطمه زهرا علیها السلام به ایشان اذن داخل شدن در منزل را نداده ایشان ناچار به نزد علی رفته و او ایشان را وارد خانه کرد.

پس زمانیکه در محضر فاطمه وارد شدند صورت خویش را از ایشان برگردانده و به سمت دیوار کرد پس بر او سلام کرده ولی فاطمه جواب سلام ایشان را هم نداند در اینجا ابابکر به سخن درآمده و کلماتی را بر زبان راند. فاطمه زهرا علیها السلام به آندو فرمودند: آیا به خاطر دارید که پدرم رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمود: رضایت و خشنودی فاطمه رضایت من و سخط او سخط من است. پس هر کس فاطمه را دوست داشته باشد مرا دوست دارد و هر کس او را راضی کند مرا راضی کرده و هر کس فاطمه را به سخط درآورد مرا به سخط درآورده است.

آندو گفتند: بله از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم به همین گونه شنیدیم. پس فاطمه فرمود: من خدا و ملائکه را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا به غضب درآورده و مرا راضی نکردید و اگر پیامبر را ملاقات کنم شکایت شما دو نفر را حتماً به محضر او خواهم کرد. پس ابوبکر گفت من از غضب او و غضب تو ای فاطمه به خدا پناه می برم... فاطمه -

ص: 231

1- متن الامامة والسیاسة چنین است فقال عمر لابی بکر انطلق بنا الی فاطمة فانا قد اغضبناها کتابی که این داستان را نوشته است از منابع اصلی تاریخی و مهم اهل سنت است با این حال آورده است که ابابکر و عمر خود معتقد بودند که فاطمه طاهره علیها السلام را غضبناک کرده اند. همانطور که گذشت در صحیح بخاری آمده است که غصب فاطمه (سلام الله علیها) غضب پیامبر صلی الله علیه و آله است.

نیز فرمود: به خدا قسم پس از هر نمازی که به جای می آورم بر تو نفرین می کنیم.

(وهی تقول: والله لادعون الله عليك في كل صلاة اصلیها). (1)

ذکر این ترجمه با علم به طولانی بودن آن به درک چند مطلبی اساسی می آرزید.

نکته اول: حمله عمر به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام.

نکته دوم: بیرون آوردن اجباری امام امیرالمؤمنین علیه السلام از خانه.

نکته سوم: خشم و غضب حضرت فاطمه علیها السلام بر خلیفه اول و دوم و اعتراف آندو بر این غضب.

نکته چهارم: راضی نشدن حضرت فاطمه علیها السلام از خلیفه اول و دوم و نفرین کردن آن حضرت بر ایشان پس از هر نماز.

قابل ذکر است که همه این نکات به طور صریح در یکی از عالی ترین کتب تاریخی اهل سنت به نام الامامة و السياسة نگاشته شده است. با این حال گروه هایی از اهل سنت و وهابیون به انکار این امور پرداخته و حتی ادعا می کنند که شیعه به دروغ مدعی است، که ابابکر به حضرت فاطمه علیها السلام اهانت کرده است.

احمد بن یعقوب در کتاب تاریخ یعقوبی نگاشته است:

به ابابکر و عمر خبر رسید که جماعتی از مهاجرین و انصار به همراه علی بن ابی طالب در منزل فاطمة دختر پیامبر اجتماع کرده اند. پس به اتفاق جماعتی به سراغ ایشان رفته تا اینکه به خانه حمله کرده و بدان هجوم آوردند. (فاتوا فی جماعة حتی هجموا الدار) پس علی با شمشیر از خانه خارج شد و عمر شمشیر را از او گرفته و شکست سپس به اتفاق آن جماعت داخل خانه شد. پس فاطمه خارج شده و فرمود: باید از خانه من بیرون روی والا موهام را پریشان کرده و به درگاه خدا ضجه خواهم زد... (2)

ابن ابی الحدید در چند جای کتاب معروف خویش یعنی شرح نهج البلاغه به داستان حمله به خانه حضرت فاطمه شهیده سلام الله علیها اشاره کرده و در ضمن بیان ما وقع باطن خویش را بر همگان روشن نموده و با اعلام طرفداری از خلفای خویش روی خود را برای همیشه سیاه کرده است.

او در جایی از کتاب خویش آورده است:

ص: 232

1- الامامة و السياسة / 12 الی 14.

2- تاریخ یعقوبی 11/2.

(و الصحيح عندي انها ماتت وهي واجدة على ابي بكر وعمر و أنها اوصت الا يصليا عليها و ذلك عند اصحابنا من الامور المغفورة لهما و كان الاولى بهما اكرامها و احترام منزلها لكنهما خافا الفرقة و اشفقوا من الفتنة ففعلا ما هو الاصلح بحسب ظنهما و كانا من الدين و قوة اليقين بمكان مكين لاشك في ذلك و الامور الماضية يتعذر الوقوف على عللها و اسبابها و لا يعلم حقائقها الا من قد شاهدها و لابسها بل لعل الحاضرين المشاهدين لها لا يعلمون باطن الامر فلا يجوز العدول عن حسن الاعتقاد فيهما بما جرى و الله ولي المغفرة والعفو فان هذا لو ثبت انه خطأ لم يكن كبيرة بل كان من باب الصغائر التي لا تقتضى التبرى و لا توجب زوال التوّلّى). (1)

خواننده گرامی خواهشمندیم به ترجمه متن بالا که این نویسنده اهل سنت در کتاب خویش آورده کاملاً توجه فرمایید.

آنچه در نزد من صحیح است که فاطمه زهرا علیها السلام از دنیا رفت در حالیکه از ابوبکر و عمر دلگیر بود و او وصیت فرمود که آن دو بر او نماز نخوانند البته این ناراحتی فاطمه علیها السلام از آن دو در نزد دوستان ما از اموری است که بر ابوبکر و عمر بخشیده شده و ایشان به خاطر راضی نکردن او دچار ترک اولی شدند و بر ایشان اولیتر بود او را اکرام کرده و منزل او را حرمت پاس دارند لکن ایشان از تفرقه و فتنه ترسیده و آنچه را که گمان کردند بهتر است مرتکب شدند. بی شک ابابکر و عمر از لحاظ دین و قوه یقین در جایگاهی بس رفیعند و هرگز در این مطلب شک و شبهه ای وجود ندارد در هر صورت قضاوت درباره ی اموری که بر ایشان با فاطمه گذشت نیاز به دانستن اسباب و علل آن دارد که کسی جز آنهایی که در آنجا بودند به حقیقت آن علم ندارند بلکه بسیاری از ایشان نیز باطن ماجرا را نمی دانند. پس نتیجتاً ما از اعتقاد نیکوئی که به این دو داریم عدول نکرده و خداوند نیز آمرزنده است در نهایت اینکه: اگر ظلم های ایشان نسبت به فاطمه علیها السلام اثبات شود این ظلمها از قبیل گناه صغیره بوده و کبیره نمی باشد و منجر به دشمنی با این دو و زوال محبتشان نمی گردد.

بنگرید که چگونه ابن ابی الحدید پس از اثبات نارضایتی حضرت صدیقه شهیده علیها السلام از ابابکر و عمر از آندو دفاع کرده و ظلمهای ایشان را در حق آن -

ص: 233

حضرت از قبیل گناه صغیره می داند. آیا ظلم به کسی که غضب و رضایت او محور غضب و رضایت خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم و خداوند است گناهی صغیره محسوب می شود. (و من الناس من یتخذ من دون الله انداداً یحبونهم کحب الله). (1)

او در صفحات دیگری از کتابش نوشته است: (ورأت فاطمة ما صنع عمر فصرخت و ولوت و اجتمع معها نساء کثیر من الهاشمیات و غیرهن فخرجت الی باب حجرتها و نادت یا أبابکر ما اسرع ما اغرتم علی اهل بیت رسول الله و الله لا اکلم حتی التقی الله). (2) فاطمه علیها السلام چون کارهای عمر را در روز حمله به خانه خود دید ضجه ای زده که بسیاری از زنان هاشمی و غیر ایشان به دور او جمع شدند. پس به سمت در خانه رفته و فرمود: ای ابوبکر چه قدر زود بر اهل بیت پیامبر جفا کردید به خدا تا قسم زمانی که زنده ام با عمر تکلم نخواهم کرد.

و در جلد دیگری از کتاب خویش آورده است: و اما حدیث الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام فقد تقدم الکلام فیہ و الظاهر عندی صحة ما یرویه المرتضی و الشیعه... فهو بان یكون منقبة له اولی من کونه طعناً علیه. (3)

و اما حدیث حمله به خانه فاطمه علیها السلام در نظر من صحیح بوده و آنچه که سید مرتضی و شیعه در این باره می گویند درست است... ولی این کار به جای اینکه برای ابابکر و یا عمر طعن و خرده ای باشد منقبت و افتخاری است!!!

وی در قسمت دیگری از کتابش آورده است حدیث سوزاندن خانه فاطمه علیها السلام را کسان دیگری به جز شیعه هم نقل نموده اند. (4)

یکی از متأخرین از اهل سنت به نام عبدالرحمن احمد البکری کتابی را با عنوان «من حیاة الخلیفه عمر بن الخطاب» نگاشته و در این کتاب که قریب به 400 صفحه دارد به بیان زوایای مختلف زندگانی خلیفه دوم پرداخته است.

ص: 234

1- بقره / 165.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، جلد 6، صفحه 49.

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، جلد 17، صفحه 168.

4- همان، جلد 16، صفحه 283.

یکی از فصول این کتاب با عنوان: سیرته مع اهل البیت یعنی برخورد و روش خلیفه دوم با اهل بیت نام گذاری شده است. در این فصل که از بخش های: حدیث سوزانیدن در خانه فاطمه علیها السلام، منع کردن خویشان پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم از سهمی که خدا ایشان قرار داده بود منع کردن ایشان از خمس ... تشکیل شده، مفصلاً پیرامون حمله عمر به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در زمان ابابکر سخن گفته شده که ما در اینجا به نقل فرازهایی از کتاب او می پردازیم.

او از قول ابن عبد ربه اندلسی از کتاب معروفش عقد الفرید جلد 2 صفحه 205 طبع الازهریه مصر نوشته است کسانی که از بیعت با ابوبکر، سرباز زدند علی و عباس و زبیر و سعد بن عباد بودند. اما علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشستند تا اینکه ابوبکر عمر را به سراغ ایشان فرستاد تا از خانه فاطمه خارجشان کند و به او گفت اگر خارج نشوند با ایشان مقاتله کن. پس او با شعله ای از آتش (فأقبل بقبس من نار) برای سوزاندن در به سمت ایشان آمد در اینحال فاطمه علیها السلام او را دیده و فرموده: آیا آمده ای که خانه ما را بسوزانی گفت آری مگر اینکه با ابوبکر بیعت کنید. (1)

او سپس از قول عمر رضا کحاله از کتابش اعلام النساء جلد 4 صفحه 114 نقل می کند: که پس خلیفه اول عمر را به دنبال علی و عباس و زبیر و سعد بن عباد خانه فاطمه نشستند و از بیعت خودداری می کردند فرستاد. عمر نیز بدانجا آمده و ایشان را طلبید. ولی هیچ یک خارج نشدند، پس هیزم طلبید و گفت به کسی که جان عمر به دست اوست اگر از خانه خارج نشوید خانه را با اهلش آتش خواهم زد. کسی گفت در این خانه دختر پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم فاطمه زهرا علیها السلام نیز زندگی می کند. او گفت فاطمه را نیز آتش خواهم زد. (2)

وی در ادامه از قول ابوالفتح شهرستانی از بزرگان اهل سنت از کتابش ملل و نحل جلد 1 صفحه 57 می نویسد:

(ان عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى القت الجنين من بطنها و كان يصيح احرقوا دارها بمن فيها و ما كان في الدار غير علي وفاطمة و الحسن و الحسين). (3)

ص: 235

1- من حياة الخليفة عمر بن الخطاب / 181.

2- همان / 181.

3- همان 181 الی 182 این ماجرا در ملل و نحل شهرستانی چاپ بیروت موسسه اعلمی در ذیل فرقه نظامیه صفحه 61 آمده است.

عمر در روزی که برای ابوبکر بیعت می گرفتند چنان به شکم فاطمه ضربه ای زد که فرزندش سقط شد وی با این حال همینطور فریاد می زد که خانه را با اهلش آتش بزنید و این در حالی بود که در آن لحظه کسی جز علی و فاطمه و حسن و حسین، کس دیگری در خانه نبود.

احمد البکری پس از ذکر این جنایات شعری را که یکی از اهل سنت درباره این واقعه سروده و از آن تعظیم کرده است، را می آورد:

وقوله لعلي قالها عمر *** اكرم بسامعها اعظم بملقيها.

حرقت دارك لا ابقى عليك بها *** ان لم تباع و بنت المصطفى فيها.

ما كان غير ابي حفص يفوه بها *** امام فارس عدنان و حامياها.

خلاصه ترجمه شعر اینست که حمله عمر به خانه حضرت خانه حضرت فاطمه علیها السلام و جسارت‌های وی، علائم دلاوری و شجاعت او بوده سبحانه الله (و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون). (1)

بخش دوم جواب ما با وجودی که به نظر طولانی شد، لکن به طور کامل جواب آن دسته از وهابیون که ادعا می کنند ظلم و جنایتی در حق سرور زنان عالمیان توسط خلفا صورت نگرفته است را داده و جای تردیدی برای کسی باقی نگذاشت ادامه برای تکمیل پاسخ شبهه مذکور به بخش دیگری می پردازیم که نظر شما را به آن جلب می نمایم:

ص: 236

بخش سوم: چرا امام علی علیه السلام به یاری دختر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نشنافت با اینکه او شجاع و دلیر بود؟

مطلبی که از نقل های تاریخی مذکور منابع اهل می توان برداشت کرد این است که حضرت صدیقه شهیده فاطمه زهرا سلام الله علیها پس از اینکه عمر و یاران او امام علی علیه السلام را محصور کرده و وارد خانه شدند مورد ظلم و ستم ستمکاران قرار گرفته و آن جنایتها در حق ایشان روا شد (تاریخ یعقوبی).

در واقع امام علی علیه السلام و حتی زبیر با شمشیر به قومی که در خانه را آتش زده و قصد جسارت داشتند حمله کردند لکن مورد ظلم ستمکاران قرار گرفته و چون امام مأمور به امر خداست از نیروی الهی خویش استفاده نکرده که اگر چنین بود مردم هرگز امتحان نمی شدند و همگی هرگاه قصد مخالفت داشتند جبراً توسط نیروهای فوق العاده ای چون نیروی الهی و ربانی امام معصوم به طریق مستقیم برمی گشتند حقیقتاً امام و رسول تا حدی و آن هم به امر خدا می توانند از معجزات و قدرت های ملکوتی استفاده ببرند و اگر چنین نباشد مردم دیگر مختار نبوده و هیچ کس نمی تواند انسان بدی باشد زیرا اگر خواست بدی بکند امام با قدرت معنوی خویش او را نابود می سازد و این نقص هدف خلقت و اختیار انسان بوده و هرگز این آیه خداوند که:

(انا هدیناه السبیل اما شاکراً او کفوراً) (1) عملی نخواهد شد.

پس از اینکه امام علی علیه السلام از بیت و اهل بیت خویش دفاع فرمودند آن قوم مهاجم وارد خانه شده و چنان جسارتهایی را در حق سیده نساء عالمیان روا داشتند که تاریخ از ذکر آن شرمسار است.

ص: 237

1- دهر/ 3 ما انسان را هدایت کردیم حال می خواهد تشکر کند و یا کفران ورزد.

وقتی کس اینگونه محققانه به ماجرا بنگرد هرگز از روی جهل و تعصب نمی گوید که ماجرای حمله به خانه حضرت فاطمه علیها السلام افسانه و دورغ است.

و چنین دلیل بیاورد که اگر چنین حمله ای صورت گرفته بود امام علی علیه السلام که دارای قدرت الهی بودند جلو ایشان را می گرفتند و اصالتاً اینکه ایشان نشسته نظاره کنند که کس به همسرشان توهین می کند با غیرت ایشان سازگار نیست.

خلاصه کلام اینکه اولاً شرایطی که امام علی علیه السلام در آن قرار داشتند به گونه ای حتی انسان های بسیار قوی و قدرتمند نیز هرگز در آن توان مقابله با آن همه دشمنی را نداشته و به جز اتفاقی که برای امام و خانواده آن حضرت افتاد برای ایشان نیز اتفاق دیگری نمی افتاد.

و ثانیاً اگر کسی بگوید چرا امام علی علیه السلام از قدرت فوق العاده الهی خویش استفاده نکردند جواب داده می شود که امام مأمور به او امر الهی است و اگر بنا باشد که در تمام مواردی که به او ظلم می شود و... از قدرت ملکوتی خویش استفاده کند برای مردم اختیاری باقی نخواهد ماند.

این در حالی است که خود خدای متعال برای خویش نیز چنین اراده ای را نکرده و همین سخن جاهلانیه ای که در این مورد زده شده درباره او نیز مصداق دارد یعنی به او هم می توان اعتراض جاهلانیه کرد و گفت که اگر خدائی هست چرا وقتی معصیت او می شود و مخالفت او صورت می پذیرد عذاب را جهرأ نفرستاده و به عاصیان مهلت می دهد.

مگر خداوند قدرت و قوت ندارد؟ اما همانطور که گفته شد خدای متعال و اولیاء او چنین سنتی در سنن خویش ندارند که هرگاه کسی مخالفت و عصیان نمود بلافاصله او را مورد قهر و غضب قرار داده و او را عذاب کنند.

موضوع ششم: ایجاد شبهه پیرامون عصمت ائمه علیهم السلام.

اشاره

موضوع ششم:

ایجاد شبهه پیرامون عصمت ائمه علیهم السلام.

ص: 239

یکی از تلاش های مذبحخانه وهابیون القاء شبهاتی پیرامون عصمت اهل بیت و امامان بزرگوار علیهم السلام است.

البته فساد این گونه القاءات آنقدر مبرهن است که عده زیادی از اهل سنت نه تنها عصمت بلکه امامت امامان دوازده گانه را نیز پذیرفته اند و در واقع سنی دوازده امامی هستند. (1)

شبهات مسخره ای مانند اینکه اگر امام علی علیه السلام معصوم است چرا دعا می کند که خداوند گناهان او را ببخشد و ادعای مخالفت بعضی از ائمه با بعضی دیگر از امامان دستاویزهایی است که وهابیون برای رد عصمت ائمه علیهم السلام بدان چنگ زده اند.

ما در اینجا برای اثبات عصمت ائمه علیهم السلام با استفاده از کتب معتبر اهل سنت به اختصار شبهات مذکور را پاسخ خواهیم داد.

اثبات عصمت ائمه علیهم السلام توسط کتب اهل سنت

در بسیاری از کتاب های اهل سنت روایات معتبر متعددی وجود دارد که دلالت بر عصمت حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام و دیگر اهل بیت عصمت و طهارت می نماید. بعضی از این روایات عبارتند از:

1 - صحیح مسلم از قول عایشه دختر ابی بکر نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم روزی حضرت حسن بن علی و برادرش حضرت حسین بن علی و حضرت -

ص: 240

1- استاد رسول جعفریان در جلد دوم کتاب تاریخ تشیع در ایران، صفحه 538 بدین مطلب تصریح نموده است.

فاطمه و حضرت علی علیه السلام را در زیر عبای خویش جمع کرده و سپس این آیه را تلاوت فرمودند:

(انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً). (1)

یعنی: خداوند اراده کرده است که فقط از شما اهل بیت پلیدی را دور کرده و تطهیرتان نماید.

همانطور که ملاحظه فرمودید این روایت که در معتبرترین کتب سنی ذکر شده دلالت بی چون و چرا بر عصمت و بلکه طهارت وجودی اهل بیت و از جمله امام علی و دو فرزند معصومشان یعنی امام حسن و امام حسین علیه السلام می نماید.

2- ترمذی در کتاب سنن که از صحاح سته (2) اهل سنت است آورده است آیه: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت یطهرکم تطهیراً (3) در خانه ام سلمه نازل شده است. پس هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه واله وسلم، فاطمه، حسن و حسین و علی علیه السلام را صدا زده و زیر کسائی جمع نمود و سپس فرمود: اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً: یعنی خداوندا ایشان اهل بیت منند پس هر پلیدی را از ایشان دور کن و تطهیرشان نما. ام سلمه می گوید گفتم: ای رسول خدا آیا منم با ایشانم؟ رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: تو جایگاه خودت را داری و خوب زنی هستی (ولی این مقام از آن تو نیست؟). (4)

باز در این حدیث صراحتاً به عصمت و طهارت خاندان رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم اشاره شده و رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم با محصور نمودن اهل بیت خویش در زیر کساء منظور از اهل بیت رسالت را معین فرموده اند و در ضمن ام المومنین ام سلمه که از زنان رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم بوده است به صراحت حدیث جزو اهل بیت محسوب نشده و آیه تطهیر شامل حال او و دیگر زنان و خویشان پیامبر صلی الله علیه واله وسلم نمی شود.

ص: 241

-
- 1- احزاب / 33 - صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه باب 9 فضائل اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله حدیث 2424 صفحه 1049.
 - 2- صحاح سته اهل سنت شش کتاب است که در نزد ایشان اعتبار فراوان دارد و عمل به احادیث آن را واجب دانسته و در بین ایشان معروف است که پس از قرآن کتابی به صحت این کتب نمی رسد. این شش کتاب عبارت است از: صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن نسائی، سنن ابی داود و سنن ابن ماجه (به نقل از خزائن ملا احمد نراقی / 340).
 - 3- احزاب / 33.
 - 4- سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب 32 حدیث 3796 صفحه 992.

3- صحیح مسلم از قول زید بن ارقم حدیث آورده است که پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرموده اند:

صلی الله

... أنا تارك فيكم ثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به واهل بيته... (1)

یعنی من از نزد شما می روم ولی دو چیز گرانها در نزد شما می گذارم اول کتاب خدا و دیگر اهل بیتم را.

همینطور که از روایت مشهود است عترت و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم در کنار قرآن گذاشته شده است و تمسک و چنگ زدن به ایشان رمز نجات و رهایی از گمراهی و ضلالت بر شمرده است حال اگر این عترت و اهل بیت معصوم نباشند چگونه امر به تمسک به ایشان آن هم در تمام موارد و آن هم در ردیف کتاب خدا توجیه پذیر است. وقتی نام اهل بیت پیامبر صلی الله علیه واله وسلم در کنار قرآن ذکر شود و امر به تمسک به ایشان از طرف پیامبر صلی الله علیه واله وسلم برای ما صادر شود آیا نتیجه ای جز عصمت ایشان حاصل می شود حال ممکن است کسی بگوید شما به چه دلیل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه واله وسلم را به امام علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد او تفسیر م کنید؟

در جواب می گوئیم خود زید بن ارقم در ادامه روایت صحیح مسلم منظور از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه واله وسلم را بیان کرده است وقتی حصین بن سبره که حدیث را از زید بن ارقم نقل کرده از او سوال کرد و من اهل بیته یا زید؟ ایس نساء من اهل بیته؟ یعنی ای زید اهل بیت پیامبر صلی الله علیه واله وسلم کیانند آیا زنان او از اهل بیت او نیستند؟ او در جواب گفت: زنان او از اهل خانه او هستند لکن اهل بیت (حقیقی) او کسانی هستند که صدقه بر ایشان حرام است و ایشان آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس هستند. صحیح مسلم در سومین روایت که پس از این روایت آورده اساساً زنان پیامبر صلی الله علیه واله وسلم را از دایره اهل بیت رسول -

ص: 242

1- صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه باب 4 من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث 2408 صفحه 1043 این روایت در سنن ترمذی کتاب المناقب باب 32 حدیث 3797 صفحه 922 اینگونه آمده است عن زید بن ارقم رضی الله عنهما قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی تارك فيكم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الاخر کتاب الله المدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیته و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما. کنز العمال جلد 1 صفحه 185 حدیث 943 به بعد با 9 لفظ متفاوت حدیث ثقلین را ذکر کرده که یکی از آن احادیث این استانی تارك فيكم خلیفتین کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء والارض و عترتی اهل بیته و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

اکرم صلی الله علیه و اله وسلم خارج می داند. ما در مورد اینکه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم آل علی علیه السلام می باشند با زید بن ارقم و صحیح مسلم موافقیم لکن به دلیل روایتی که خود مسلم در صحیح چند صفحه جلوتر نقل کرده افراد دیگر را به عنوان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم نمی شناسیم. او در چند صفحه جلوتر در حدیث کساء شماره 2424 همانطور که ما در صفحات قبل آوردیم نوشته است که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم حضرات معصومین: فاطمه و حسن و حسین و علی بن ابی طالب علیهم افضل صلوات المصلین می باشند. این مطلب را از قول خود پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم نقل نموده است و همه می دانند که فرمایش پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم از گفتار زید بن ارقم ارجح است.

حال که معلوم شد اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم دختر او و علی و اولاد علی علیهم السلام هستند به دلالت حدیث ثقلین که ذکر شد عصمت ایشان نیز واضح و مبرهن می شود.

4- حاکم حسکانی مفسر بزرگ اهل سنت در کتاب معروف خویش به نام شواهد التنزیل آیات زیادی را تأویل به ائمه علیهم السلام کرده است که همگی دلالت بر عصمت ایشان می نماید.

الف: وی در تفسیر آیه 119 توبه از قول فرزند خلیفه دوم اهل سنت عبدالله بن عمر آورده است:

وكونوا مع الصادقين: یعنی محمداً و اهل بیته (1) یعنی منظور امر خدا که می فرماید با صادقین همراه باشید محمد و اهل بیت او علیهم السلام است که باید با ایشان همراه باشیم.

اولاً ذکر کردن نام اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم در کنار نام رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم و ثانیاً امر به همراهی کردن با ایشان دلالت بر عصمت اهل بیت علیهم السلام می نماید.

زیرا اگر اهل بیت علیهم السلام معصوم نبودند نباید خداوند متعال از ما بخواهد که در کارها و اموراتمان همراه با ایشان بوده و به ایشان اقتدا کنیم.

ب: در تفسیر آیه اهدانا الصراط المستقیم (2) از قول جابر بن عبدالله انصاری از رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم نقل کرده که فرموده اند: همانا که خداوند علی و همسرش و پسرانش را حجت خویش بر خلقش قرار داده و ایشانند درهای علم در امت من، پس هر کس به واسطه ایشان هدایت یابد به صراط مستقیم هدایت یافته است. (3)

ص: 243

1- شواهد التنزیل 1/ 262.

2- حمد / 6.

3- شواهد التنزیل 1/ 58.

و از قول ابی بریده نقل کرده که اهدنا الصراط المستقیم یعنی صراط محمد و آل محمد علیهم السلام (1) پس وقتی ایشان صراط مستقیمند تخلف از ایشان یعنی مورد غضب خدا واقع شدن و از راه گمراه شدن و این دلالت بر عصمت ایشان می نماید.

5- محقق هندی که از علمای بزرگ اهل سنت است در کتاب کنز العمال از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است که فرمودند:

همانا مثل اهل بیت من در بین شما مانند کشتی نوح است هر کس بر آن سوار شود نجات یابد و هر کس باز ماند هلاک شود. (2)

از این روایت نیز عصمت اهل بیت رسالت علیهم السلام به روشنی استنباط می شود زیرا مثل ایشان چون کشتی نوح است یعنی نجات منحصرأً فقط در همراهی با ایشان است. هر کس در کنار ایشان باشد نجات یافته و هر کس از ایشان تخلف کند هلاک شود و این همان معنای عصمت است زیرا اگر ایشان معصوم نبودند چه امتیازی بر دیگر مردم داشتند که بر آنها لازم باشد با این خاندان بوده و از ایشان جلو و یا عقب نیفتند. مسلماً وقتی امر به تبعیت محض از این خاندان می شود از این امر معنایی جز عصمت نمی توان فهمید.

تمام این روایات که عموماً از کتب صحاح اهل سنت و دیگر کتب معتبره ایشان ذکر گردید و روایات بسیار دیگری که به علت اختصار از بیان آن خودداری نمودیم تماماً دلالت بر عصمت مطلقه آل محمد علیهم الصلاه والسلام می نماید. حال چرا عده ای با تمسک به شبهات بی پایه و اساس چون شبهاتی که بیان شد اصرار بر عدم عصمت ایشان می نمایند امری است که برای رسیدن به جواب آن نیاز به علم انساب و امثال آن دارد.

در پایان این بخش لازم به ذکر است که تمام اختلافاتی که وهابیون آنها را به ائمه علیهم السلام نسبت داده و بدین وسیله قصد انکار عصمت ایشان را دارند از جعلیات بوده و مصدر قابل اعتمادی ندارند اما درباره اختلاف عمل ظاهری بین عملکرد -

ص: 244

1- شواهد التنزیل 57/1.

2- کنز العمال جلد 12 صفحه 98 حدیث 34168 و 34169 برخی دیگر از منابع معروف اهل سنت که این حدیث را ذکر کرده اند عبارتند از: ذخائر العقبی صفحه 20. مناقب ابن مغزلی، صفحه 132 حدیث 173 تا 177 و ینابیع الموده قندوزی حنفی، جلد 1 صفحه 93.

بعضی از ائمه مانند صلح امام حسن علیه السلام و قیام امام حسین علیه السلام باید گفت که این اختلاف در وظیفه دو امام است نه این که اگر صلح امام حسن علیه السلام عمل صحیحی بوده است پس قیام و جنگ امام حسین علیه السلام غلط بوده و یا بالعکس.

زیرا در شرایط مختلف برخوردهای مختلف و عملکردهای متفاوتی لازم است. همانطور که رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در برهه ای از زمان با مشرکین قتال و نبرد کرده و زمانی دیگر با ایشان پیمان صلح امضاء نموده اند. اگر کسی به اختلاف عملکرد امام حسن و امام حسین علیهما السلام در مورد صلح و قیام ایراد وارد کند این ایراد و اشکال به عملکرد رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم و العیاذ بالله وارد تر است لکن انسان سالم و به دور از تعصبات تشخیص می دهد که در شرایط مختلف تدابیر گوناگونی لازم است و این اختلاف در تدابیر چه در یک نفر و چه در افراد متعدد ربطی به عصمت و یا عدم آن ندارد. (1)

در مورد دیگری شبهه انداز گفته است اگر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام معصومند چرا برای مغفرت گناهان خویش از خداوند طلب غفران می نمایند؟ مثلاً چرا در دعاهای مختلفی که از ایشان نقل شده چون دعای کمیل بسیار از خداوند درخواست غفران و رحمت می نمایند؟ (2)

ما نیز در جواب می گوئیم اگر این گونه دلایل برای عدم عصمت امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام کفایت کند باید گفت که شبهه این دلایل و بلکه متقنتر از آن را درباره رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم که تمام گروه های اسلامی بر عصمت ایشان اجماع دارند می توان اقامه کرد.

قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می فرماید:

(لِغْفَرِ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ) (3) تا خدا بیامرزد گناهان گذشته و آینده تو را.

و در جای دیگر می فرماید: (وَ اسْتَغْفِرْ لِدُنْبِكَ) (4) برای گناهت استغفار کن.

آیا رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرتکب گناهانی شده اند که قرآن در جایی وعده غفران گناهان ایشان را و در جای دیگر امر به استغفار از گناهان را به ایشان می نماید؟

ص: 245

1- طالبین برای تحقیق پیرامون علل صلح و قیام امام حسن و امام حسین علیهما السلام می توانند به منابع مربوطه از جمله استراتژی صلح و قیام ترجمه کتاب السبطان فی موقیعهما اثر آیه الله سید علینقی نقوی مراجعه کنند.

2- اللهم اغفر لي الذنوب التي تهتك العصم و... (دعای کمیل).

3- فتح/2.

4- غافر/55.

در کتاب صحیح بخاری از قول ابو هریره نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: به خدا قسم که من در هر روز بیش از هفتاد مرتبه از خدا طلب مغفرت نموده و به سوی او توبه می کنم. (1)

و باز از قول ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم هنگامی که برای تهجد بیدار می شدند دعایی می خواندند که قسمتی از آن چنین است: ...فاغفر لي ما قدمت و ما اخرت.... (2)

و احمد حنبل نیز در مسند آورده است هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داخل مسجد می شدند صلوات فرستاده و ادامه می دادند: پروردگارا گناهانم را بیا مرز و درهای رحمت را به سمت من باز فرما. (3)

همانطور که به این چند روایت که از کتب صحاح اهل سنت بیان شد توجه فرمودید یافتید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز از خدای خویش طلب غفران می نمایند در حالیکه به اجماع تمام فرق اسلامی نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم معصوم بوده و قرآن کریم نیز در آیات مختلف از جمله در آیات اول سوره نجم بر عصمت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم تصریح می نماید.

پس در نتیجه باید گفت اگر کسی از خدای خویش طلب غفران نموده و به درگاه او توبه نماید دلیل بر این نیست که مرتکب گناه و معصیت شده و مخالفت امر پروردگار را نموده است.

بلکه در مقام دعا و تضرع خدای متعال دوست دارد که بندگان او حتی عباد معصوم و پاک از عصیان و گناه نیز خود را مقصر و خطا کار بدانند و اقرار به تقصیر و گناه در پیشگاه خدای عزوجل ربطی به عصمت و عدم عصمت ندارد. آری اگر کسی در محضر مردم و مخلوقین اقرار به گناه کند او در هر صورت معصوم نبوده و خود اقرار به عدم عصمت خویش می نماید زیرا اگر راست بگوید و گنهکار باشد، مستقیماً عدم عصمت خویش را اقرار کرده و اگر دروغ بگوید و گناهی را مرتکب نشده باشد به واسطه این دروغ عصمتش زیر سوال می رود همانطور که -

ص: 246

1- صحیح بخاری، کتاب الدعوات، باب 3 استغفار النبي صلی الله علیه و آله فی الیوم واللیلة حدیث 6307 صفحه 1137.

2- همان کتاب، باب 10 حدیث 6317 صفحه 1129.

3- مسند احمد حنبل / 1952.

منابع معتبر سنی در حالات و گفتارهای خلیفه اول ابوبکر بن ابی قحافه بسیار نقل کرده اند که می گفت:

(ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يعصم بالوحي و كان معه ملك و ان لي شيطاناً يعتريني فاذا غضبت فاجتنبوني..... فان استقمت فاعينوني و ان زغت فقوموني). (1)

یعنی: رسول خدا صلی الله علیه وسلم به خاطر وحی معصوم بودند ولی من شیطانی دارم که مرا گمراه می کند... پس اگر دیدید در راه مستقیم بودم مرا تقویت کنید و اگر لغزیدم مرا به راه آورید.

به وضوح از سخنان ابوبکر «که خطاب به مردم است» نه به خدای عزوجل روشن است که او معصوم نیست. زیرا خودش اقرار می کند که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم معصوم بودند ولی من شیطانی دارم که مرا فریب می دهد. پس در هنگام غضب و عصبانیت نزدیک من نشوید و اگر دیدید که در حالت انحراف هستیم مرا به راه برگردانید.

منشأ این سخنان هر چه که باشد دلالت بر عدم عصمت ابوبکر می کند زیرا او اگر راست بگوید خود اقرار بر لغزش و خطا و عدم عصمت خویش کرده است و اگر دروغ هم بگوید باز دلالت بر عدم عصمت وی می کند و این سخنان که خطاب به مردم است کجا قابل قیاس است با فرمایشات امام العارفین و المعصوم من الخطا بالیقین امیرالمومنین علی علیه السلام که در دعا و انابه تضرع داشته و خود را در محضر خداوند و نه در برابر مردم مقصر و خطا کار می داند. بگذارید امام عده ای کسی باشد که خود به نزد ایشان اقرار به گناه و خطا کرده و امام ما نیز کسی باشد که به صراحت کتب اهل سنت آیه تطهیر در شان او نازل شده و خداوند او را از گناه و هرگونه پلیدی طاهر دانسته است.

بگذارید امام عده ای کسی باشد که آخرین کلمات او ویلی و وای بر من بوده (2) و امام ما هم کسی باشد که آخرین کلمات او فزت و رب الكعبة یعنی به خدای کعبه رستگار شدم بوده است.

ص: 247

1- کنز العمال 5905 حدیث 14050.

2- از عثمان روایت شده که آخرین کلامی که عمر بن خطاب بر زبان جاری کرد و سپس مرد این بود ویلی و ویل لامی ان لم یغفر الله لی (کنز العمال 687/12 حدیث 36061) و همچنین مرحوم شیخ حر عاملی صاحب وسائل الشیعه در کتاب دیگرش به نام اثبات الهداة جلد 4 صفحه 303 از کتاب حلیة الاولیاء ابونعیم که از منابع اهل سنت است نقل کرده که خلیفه دوم اهل سنت در ساعات پایانی حیات خویش می گفت: ای کاش عذره یعنی مدفوع بودم و انسان نبودم.

موضوع هفتم : مهدویت.

اشاره

موضوع هفتم:

مهدویت.

ص: 248

وهابیون با انکار یکی از اساسی ترین اعتقادات و ضروریات اسلام یعنی مهدویت درصدد مضمحل کردن اساس اعتقاد به امامت و در نتیجه نابودی بنیادی اسلام محمدی صلی الله علیه و اله وسلم هستند. آنها با شبهاتی چون تشکیک در طول عمر امام مهدی علیه السلام ایجاد شبهه در ولادت ایشان و تردید در اصل وجود حضرت مهدی علیه السلام به خاطر اختلاف نقل هایی که بعضاً درباره اسامی و القاب آن حضرت شده است در صددند که رکن رکین حیات اسلام و تشیع را که همان اعتقاد به امامت امام حی و زنده است تخریب کرده و یک اسلام التقاطی را به مردم معرفی نمایند.

به تبع بزرگان و هابی، سلیمان خراشی نیز عقیده به مهدویت را اعتقاد به امری موهوم و افسانه ای دانسته و این در حالی است که بسیاری از بزرگان اهل سنت با این نظریه خطرناک و هابیون به مبارزه پرداخته و عده ای از ایشان نیز کتاب هائی در این باره نگاشته اند. (1)

کتاب روایی ایشان نیز مملو از روایاتی است که صراحتاً به وجود حضرت مهدی علیه السلام تاکید می کند. تا آنجائی که فقط در یکی از کتب ایشان به نام ینابیع الموده قندوزی حنفی تنها در جلد سوم تعداد 169 روایت در باب حضرت مهدی علیه السلام و موضوع انتظار و قیام آن حضرت ذکر شده است و این اعتقاد از قدیم الایام در بین اهل سنت درباره مهدویت بوده و مع الاسف فرقه ضاله و هابیت که -

ص: 249

1- به عنوان مثال می توان به کتاب المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث والاثار الصحیحه تألیف دکتر عبد العظیم البستوی که اتفاقاً در مکتبه المکیه در مکه مکرمه به چاپ رسیده و با دلایل متقن به اثبات وجود حضرت مهدی علیه السلام و رد شبهات پیرامون آن حضرت پرداخته است اشاره کرد.

منکر تمام فضائل اهل بیت علیهم السلام می باشند. این موضوع را هم که مرتبط با این خانواده است مورد انکار و طعن قرار می دهد.

باید گفت که اگر در روایات، حضرت مهدی علیه السلام را به عنوان فرزند پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم و یا پسر فاطمه علیها السلام معرفی نکرده و به جای آن ایشان را فرزند خلیفه دوم و یا کس دیگری معرفی می کردند الان تمام جهان توسط بوق های وهابیت در این باره پر شده بود.

از این غصه که بگذریم در متون اهل سنت مطالب چشمگیری را مبنی بر اثبات حضرت مهدی علیه السلام و عقیده انتظار می یابیم که به تعداد انگشت شماری از آن اشاره می شود. (1)

سنن ترمذی از صحاح سته اهل سنت که در نزد ایشان بسیار معتبر است آورده است:

1- قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطى اسمه اسمي. (2)

رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم فرمودند: دنیا سپری نخواهد شد مگر اینکه مردی از اهل بیتم که هم نام من است بر عرب حاکم شود.

ابو عیسی ترمذی مولف کتاب مذکور پس از نقل این روایت در تایید آن نوشته است: (هذا حديث حسن صحيح) این حدیثی خوب و صحیح است.

ص: 250

1- در اشعار و کلمات بزرگان سنی مطالبی را مبنی بر اثبات مهدویت می یابیم که به عنوان نمونه می توان به اشعار یکی از بزرگان شافعی مذهب در این زمینه اشاره کرد: اسر اعلاناً بهم ام اجعد *** وسائلی عن حب اهل بیت هل. حبه هم الهدی و الرشد *** واللہ مخلوط بلحمی و دمی. ثم علی و ابنه محمد *** حیدره و الحسنان بعد. موسی و یتلوه علی السند *** و جعفر الصادق و ابن جعفر. ثم علی و ابنه المسدد *** اعنی الرضا ثم ابنه محمد. محمد بن الحسن الممجد *** و الحسن التالی و یتلوتلوه. (ینابیع الموده قندوزی حنفی 3/352).

2- سنن ترمذی کتاب الفتن باب 52 (ما جاء فی المهدی) حدیث 2230 صفحه 611.

2- عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال : يلي رجل من اهليتي يواطى اسمه اسمى قال عاصم وانا ابو صالح عن ابي هريرة قال: لولم يبق من الدنيا الا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يلي. قال ابو عيسى: هذا حديث حسن صحيح.(1)

رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم فرمودند: مردی از اهلیت من به حکومت خواهد رسید که هم نام من است در ادامه ابوهریره گفته است: اگر از دنیا به جز یک روز باقی نماند خداوند آن روز را آنقدر طولانی خواهد که او به ولایت و حکومت برسد.

محمدبن یزید قزوینی معروف به ابن ماجه در کتاب سنن که آنها هم از صحاح اهل سنت است بابی به عنوان باب خروج المهدی (2) باز کرده که ما بعضی روایاتش را در اینجا نقل می کنیم.

3- قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: المهدى من ولد فاطمة.(3)

پیامبر اکرم صلى الله عليه واله وسلم فرمودند: مهدی از اولاد فاطمه است.

4- قال رسول صلى الله عليه واله وسلم: المهدى منا اهل البيت يصلحه الله فى ليلة.(4)

نبی اکرم صلى الله عليه واله وسلم فرمودند: مهدی از ما اهلیت است که خداوند امر او را در یک شب اصلاح می کند.

کتاب کنز العمال نیز که از کتب معتبر اهل سنت است با نقل بیش از 50 روایت درباره موضوع حضرت مهدی علیه السلام به اثبات این امر پرداخته است.

ما نیز به چند نمونه از روایات مذکور می پردازیم.

5- قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: ابشروا بالمهدى رجل من قریش من عترتى يخرج فى اختلاف من الناس و زلزال فىملاً الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً و يرضى عنه ساكن السماء وساكن الارض و يقسم المال صحاحاً بالسوية و....(5)

ص: 251

1- همان آدرس حدیث 2231.

2- سنن ابن ماجه، کتاب الفتن، باب 34 صفحه 698.

3- سنن ابن ماجه، کتاب الفتن، باب 34 صفحه 699 حدیث 4086.

4- همان حدیث 4085.

5- کنز العمال، جلد 14 صفحه 262 حدیث 38653.

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: درباره ی مهدی که مردی است از قریش است از قریش و از خاندان من بشارت دهید او زمانی خروج می کند که بین مردم اختلاف افتاده و ...

6- قال النبي صلى الله عليه واله وسلم: المهدي من عترتي من ولد فاطمة. (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: مهدی از خانواده من و از اولاد فاطمه علیها السلام است.

7- عن النبي صلى الله عليه واله وسلم: المهدي من اهل البيت يصلحه الله في ليلة. (2)

نبی اکرم صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: مهدی از اهل بیت بوده و خداوند کار او را در یک شب اصلاح کند

8- عن النبي صلى الله عليه واله وسلم: منا الذي يصلي عيسى ابن مريم خلفه. (3)

خاتم انبیاء صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: از ما کسی است که عیسی پشت سر او نماز می خواند.

9- عن النبي صلى الله عليه واله وسلم: لا تقوم الساعة حتى تمتلي الارض ظلماً وعدواناً ثم يخرج رجل من عترتي فيملؤها قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وعدواناً. (4)

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: قیامت بر پا نمی شود مگر آنکه زمین پر از ظلم و جور شود و سپس مردی از خاندانم خروج کند پس زمین را پر از قسط و عدل کند همانگونه که پر از ظلم و عدوان شده است.

10- طبری نیز نگاشته است قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: لفاطمة عليها السلام... يا فاطمه والذي بعثني بالحق ان منهما مهدى هذه الامة اذا صارت الدنيا هرجا و مرجاً و تظاهرت الفتن و تقطعت السبل و اغار بعضهم على بعض... (5)

رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم به فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند: ای فاطمه به آن خدایی که مرا به حق مبعوث کرد همانا مهدی امت از حسن و حسین است.

11 - قال النبي صلى الله عليه واله وسلم لفاطمة عليها السلام: المهدي من ولدك وفي حديث آخر قال: المهدي من ولدي وجهه كالكوكب الدرّي. (6)

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم به دخترشان فاطمه علیها السلام فرمودند: مهدی از اولاد توست.

ص: 252

1- كنز العمال، جلد 14 ص 262 حدیث 38653.

2- همان، ص 264 ح 38664.

3- همان، ص 371 ح 38673.

4- همان، ص 371 ح 38691.

5- ذخاير العقبي طبرى / 136.

6- همان / 136.

و در حدیث دیگر فرمودند:

مهدی از فرزندان من است او را صورتی است چون ستاره درخشان.

12- عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال: لولم يبق من الدنيا الأيـوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث رجلاً من ولدى اسمه كاسمى فقال سلمان من اى ولدك يا رسول الله قال من ولدى هذا وضرب بيده على الحسين. (1)

رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: اگر نماند از دنیا مگر یک روز خداوند به اندازه ای آن را طولانی کند که مردی از اولاد من که هم نام من است خروج کند. سوال شد از کدام فرزند شما به وجود خواهد آمد؟ فرمودند از حسین علیه السلام.

سبط بن جوزی پس از ذکر نسب امام زمان علیه السلام (2) به ذکر این حدیث می پردازد.

13- قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: يخرج في آخر الزمان رجل من ولدى اسمه كاسمى و كنتيه ككنيتى يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً. (3)

رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: مردی در آخر الزمان خروج میکند که از اولاد من است نام او نام من و کنیه او چون کنیه من است پس زمین را همانگونه که پر از جور شده پر از عدالت می کند.

قتدوسی نیز روایات فراوانی را در ینابیع المودة نقل کرده است که به ذکر یکی از آنها بسنده می کنیم.

14- قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: من انكر خروج المهدي فقد كفر بما انزل على محمد. (4)

نبی خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمودند: هر کس که قیام مهدی را انکار کند پس به آنچه که بر محمد نازل شده کافر شده است.

ص: 253

1- ذخایر العقبی / 136.

2- او نوشته است: هو محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام: تذکره الخواص 2/ 506.

3- تذکره الخواص، جلد 2/ 506.

4- ینابیع المودة قندوسی حنفی 3/ 295.

با توجه به روایاتی که ذکر شد می توان به این نتیجه رسید که اهل سنت نیز در منابع خویش اعتقاد به مهدویت حتی شخص حضرت مهدی علیه السلام را به روشنی بیان کرده اند اما آنچه که هست عده ای از ایشان چون فرقه وهابیت سعی در انکار واقعیات و حقایق داشته و این کار امر را بر عوام ایشان نیز مشتبه ساخته است.

نکته مهم

این مطلب بر کسی پوشیده نیست که امر انتظار منجی و اعتقاد به ظهور مردی آسمانی که برای نجات بشریت در بدترین زمانها آشکار می شود امری مورد قبول و پذیرش تمام ادیان الهی و حتی برخی از مکاتب غیر الهی می باشد.

و هیچ مؤمن معتقدی یافت نمی شود که به دین خویش هر چه که باشد معتقد بوده لکن امر انتظار منجی را خرافه بیندارد.

فلذا با صرف نظر از تمام روایات و آیاتی که دلالت بر وجود و ظهور منجی می نماید فقط در صورت بهره مندی از عقلی سلیم می توان به این نتیجه رسید که چون خدای عزوجل راه رسیدن به تمام کمالات را برای انسان هموار کرده و هرگز آرزویی منطقی در وجود او قرار نداده است مگر اینکه اسباب رسیدن به آن را نیز آفریده باشد پس حال که همه انسانها در مذاهب مختلف آرزوی رسیدن به عدالت جهانی توسط یک عادل الهی را دارند بر خدا لازم است که آن عدالت گستر جهانی را به عالم وجود ارزانی دارد در حقیقت همین آرزو و امید بر ظهور عدالت گستر بهترین دلیل بر وجود اوست.

(ثلاثا یكون للناس حجة بعد الرسل). (1)

ص: 254

موضوع هشتم: شیعه از روی ترس و هر جا که به سود اوست تقیه می کند در حالیکه عقل و شرع تقیه را مردود می داند.

اشاره

موضوع هشتم:

شیعه از روی ترس و هر جا که به سود اوست تقیه می کند در حالیکه عقل و شرع تقیه را مردود می داند.

ص: 255

اشاره

مؤلف کتاب در ادامه اهانت ها و جسارت هایی که نسبت به ائمه اطهار علیهم السلام دوستان و شیعیان ایشان به خرج داده با لحنی تمسخر آمیز به دلیل اجرای دستور خدای متعال مبنی بر رعایت تقیه به استهزاء عترت طاهرة علیهم السلام و پیروان ایشان می پردازد و نمی داند که (الله یستهزیئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون)(1) درباره ی وی و همفکرانش نازل گشته است.

نویسنده وهابی در سؤال بیست و هفتم کتابش آورده است:

علت تقیه فقط ترس است و امامان نباید از اینکه در راه خدا کشته شوند و یا شکنجه شوند ترسی به خود راه داده و با مردم منافقانه برخورد کنند.(2)

جواب

خوانندگان عزیز با دقت لب کلام او را دریابید که چگونه اولاد پاک رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم و صالحترین بندگان خدای عزوجل و عباد معصوم او را العیاذ بالله منافق پنداشته و آنچه را که خود سزاوار آنست به مقربان درگاه احدیت نسبت داده است. با همه ی این اوصاف به لطف خدای عزوجل ما در این جا در حد وسع خویش به بررسی مقوله تقیه پرداخته و قضاوت را بر عهده ی شما وا می گذاریم.

ص: 256

1- بقره/ 15: خداوند ایشان را استهزاء کند و در گمراهی رها کند که حیران و سرگردان باشند.

2- مؤلف کتاب طوبای هدایت با این که چاره ای از نقل این سخنان ندارد به درگاه خدای عزوجل پناه برده و استغفار می جوید.

کلمه تقیه از ماده ی وقایه منشعب گشته و همانطور که راغب اصفهانی در مفردات آورده (1) است به معنای حفظ الشی ممّا یوذیه و یضّره یعنی محافظت از چیزی در برابر آنچه که او را آزار و ضرر می رساند می باشد. در واقع تقیه یعنی از چیزی در مقابل ضررها و صدمات مراقبت کردن ناگفته معلوم است که بر اساس معنای لغوی تقیه و روایات آل الله علیهم السلام تقیه باید در جایی صورت پذیرد که خوف ضرر وجود دارد پس تقیه در مورد جلب منفعت کاربرد نداشته و مشمول دستور خدای عزوجل نمی گردد.

مبنای عقلی تقیه

هر انسانی با هرگونه اعتقاد و مذهب و مسلک بدین امر پی می برد که اگر جان و مال و آبرو و ناموس او یا دیگری که چون او جان و مال و ناموسش محترم است در معرض خطر و آزار و اذیت قرار گیرد به هر سبب و وسیله ای که عقل تجویز کند خود و دیگران را از آن مهلکه برهاند و اذیت و ضرر را به گونه ای دفع نماید.

گاهی اوقات برای اینکه جانش را حفظ کند، عقل او را به کتمان و اخفای دین و مذهب واداشته گاهی نیز با توجه به شرایط او را به دفاع دعوت می کند و حتی برخی از مواقع، عقل برای فرار از ضرر و نجات از مهلکه او را مأمور به قتل و نابودی ضرر رساننده نماید.

با در نظر گرفتن تمام این اوصاف اگر کسی در مسیری مخوف در چنگال ظالمی به اسارت بیفتد پس با اخفای اعتقاد و یا مال و دارائی خویش از دست او بگریزد و یا اینکه اگر او را بر عزم قتل خویش استوار دید او را بکشد و از ورطه هلاکت نجات یافته و به نزد خویشانش باز گردد، هیچ عاقلی او را مذمت نکرده و کسی او را برای این مخفی نگه داشتن اعتقاد که گاهی جبراً با دروغ نیز همراه است ملامت نمی کند.

ص: 257

طبیعتاً وقتی که قتل آن موذی طبق شرایطی که عقل بپذیرد جایز است آیا دروغ و کتمان عقاید برای رهایی از آزار و اذیت او جایز نیست؟

بی تردید عمل حضرت خضر نیز در سوراخ کردن کشتی آن قوم مسکین برای این که به دست ظالم نیفتد ارشادی عقلی بر فرار کردن از دست ظالم است ولو اینکه با سوراخ کردن مختصری در کشتی صورت پذیرد.

حال با بیان این مقدمه ی عقلی که مورد تأیید همه عقلای دوران های مختلف بوده و می باشد به این نکته تصریح می کنم که پس از فقدان جانسوز نبی رحمت صلی الله علیه و اله وسلم در تمام ادوار دشمنان تشیع در پی این بوده اند که به هر نحوی که شده احدی از شیعه را باقی نگذارند مگر اینکه یا او را از مذهبش منصرف کرده و یا در غیر این صورت خوش را بر زمین بریزند.

و به همین دلیل است که خدای حکیم و آل الله علیهم السلام در تأیید حکم عقل و در ارشاد به سمت آن، دوستان و پیروان خویش را مأمور به حفظ جان و مال.... کرده و ایشان را امر به تقیه می فرموده اند.

با این وجود یعنی در شرایطی که ائمه علیهم السلام و دوستان ایشان در رعایت تقیه بسیار زیرکانه عمل می نموده اند باز تاریخ پر است از جنایات دشمنان و مخالفان شیعه در حق اهل بیت علیهم السلام و پیروان ایشان.

منهال بن عمرو می گوید در خدمت باقر العلوم علیه السلام مشرف بودم که مردی بر آن حضرت وارد شد و پس از رد و بدل شدن سلام از حضرت سوال نمود که در چه حالی به سر می برید؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: آیا زمان آن نرسیده است که حال ما را بدانید؟ مثل ما، در این امت چون بنی اسرائیل است که پسرانشان را می کشتند و دختران را زنده می گذاشتند پس این امت نیز پسران ما را کشته و دخترانمان را زنده می گذارند. (1)

هرگز فراموش نمی کنیم که چگونه اهل بیت پاک پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم را یکی یکی از دم تیغ گذراندند و بسیاری را نیز با زهر جفا جگر دریده و زهر الماس به حلقومشان خوراندند.

ص: 258

چه بسیار بودند شیعیانی که فقط به خاطر اعتقادشان چونان گوسفندی ذبح شده و در خون خود غلطیدند و چه بسیار بودند آنهایی که زنده زنده در گور و یا در زیر دیوارها مدفون شدند و چه بسیار بودند محبین اهل بیت علیهم السلام که به آتش سوزانده شدند و از بدن نازنیشان در آتش بغض و نفرت و کینه دشمنان به جز مختصر خاکستری چیز دیگری یافت نشد کتاب مقاتل الطالبیین اثر ابوالفرج اصفهانی مملو است از اسامی ساداتی که تا سال سیصد و سیزده هجری به دست مخالفان به شهادت رسیده اند در این شرایط و با وجود چنین دشمن خونخوار و ظالم و کینه توزی که قتل شیعه را سبب دخول در جنت می داند. آیا عقل هیچ عاقلی نصرانی باشد یا یهودی بت پرست باشد یا مجوسی حکم نمی کند که شیعه باید خود را در برابر این دشمن قسم خورده حفظ نماید و برای اینکه نابود نشود آیا او را توصیه به اخفای دین و تقیه نمی نماید و آیا اگر کسی به خاطر عدم تقیه اسباب دردسر برای خویش و دیگران را فراهم کند او را ملامت و سرزنش نمی نماید؟

ناگفته واضح است که هر صاحب عقلی، شیعه را سفارش به تقیه و مراقبت از خویشان می نماید. اما تنها عقل و هابییون است که حکم تقیه را آنهم برای شیعه روا نداشته و بسیار تمایل دارند که شیعیان اعتقادات درونی خویش را در جایی که نباید بر ملا سازند.

حال یا این گروه در مورد عقل خویش از مشکلی در رنج و عذابند و یا اینکه مایلند شیعیان اعتقاد خویش را آشکار ساخته و ایشان نیز که هیچ واهمه ای ندارند بدون خوف سر از بدن آن شیعه ی مظلوم بردارند. واقعاً که و اعجاباً!

بی تردید عقل حکم می کند که اگر یک گروه اقلیت، چون شیعه از مظالم یک گروه اکثریت در امان نبود برای حفظ جان خویش تقیه کرده و جان و مال خویش را از چنگ و دندان آن ظالم برهاند.

آری دورانهایی بر شیعه گذشته و می گذرد که اگر کسی را در حجاز و برخی از بلاد دیگر یهودی و نصرانی بنامند بهتر است از اینکه او را شیعه و رافضی بخوانند. خواننده عزیز تردید به خود راه ندهید درست است که شیعه در اقلیت است اما -

این قلت از قبیل (و قلیل من عبادی الشکور) (1) و کثرت دیگران از باب (اکثرهم لا یعقلون) (2) است.

مرحوم آیه الله محمد رضا مظفر در کتاب عقائد الامامیه آورده است: عقیده ما درباره تقیه اینست که دشمنان در این زمینه به شیعه امامیه سرزنش کرده و آن را جزو مطاعن ایشان می پندارند گویا اینکه کینه ی این دشمنان و آتش بغض ایشان آرام نمی شود مگر اینکه تمام شیعیان گردن را در مقابل آنها گرفته و اجازه دهند که ایشان سرشان را از تن جدا سازند. (3)

عیناً همانطور که مرحوم مظفر هم فرمودند انکار تقیه توسط دشمنان شیعه و ترسو خواندن شیعیان درباره رعایت آن با این که می دانند نادیده گرفتن حکم قطعی عقل است فقط فقط از این رو صورت می گیرد که تک تک افراد را شناسائی کرده و همه را از دم تیغ بگذرانند ولی نمی دانند که (یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون). (4)

آیات و روایات در موضوع تقیه

پس از تبیین لزوم عقلی تقیه در اینجا لازم است که برای فهم حدود و ثغور این حکم عقل و شرع به محضر آیات و روایات وارد شده و از آنها نیز بهره کافی ببریم.

در ابتدا باید به این نکته مهم توجه کرد که ما شیعه و پیرو محمد و آل محمد علیهم السلام بوده و زمانیکه بر ما از طرق عقلی و نقلی آیات و روایات چه از طریق شیعه و چه سنی مشخص شد که آل محمد علیهم السلام یعنی ائمه دوازده گانه جانشینان خدا و رسول صلی الله علیه و اله وسلم و خلفای ایشان بر روی زمینند و معلوم شد که اطاعت محض از ایشان شرط نجات و رهایی از شقاوت است دیگر از ایشان تبعیت کرده و در هر حکمی از جمله تقیه از آنها پیروی می نمائیم.

ص: 260

1- سبأ / 13.

2- حجرات / 4.

3- بدایة المعارف الالهیه فی شرح عقاید الامامیه 2/ 180.

4- صف / 8.

در صفحات گذشته دلایل حقانیت ائمه علیهم السلام و مذهب شیعه با استفاده از کتب اهل سنت بررسی گردید و عقل سلیم حکم می کند که اگر کسی را به عنوان امام و رهبر برگزیدیم از او اطاعت و تبعیت نمائیم بی تردید یکی از سفارشات و دستورات ائمه هدی علیهم افضل صلوات المصلین رعایت تقیه بوده و این امر فرع اثبات خلافت و امامت ایشان از جانب خدای مهربان است که البته در صفحات قبل به طور مبسوط مورد بحث قرار گرفت.

سنی و وهابی نمی تواند به احکام صادره از جانب ائمه ما علیهم السلام ایراد بگیرد در حالیکه خود در کتب خویش حقانیت ایشان، علم و فضل و تقوای ایشان را به اثبات رسانده است.

پس اگر عترت پاک پیامبر علیه و علیهم السلام از همه عالم ترند و از همه در قضاوت و استنباط حکم خدا نیرومندترند و اگر ایشانند که باید اطاعت و پیروی شوند، دیگر نباید به خاطر تعصبات جاهلی به حکم و نظر ایشان خرد و اشکال وارد کرد. اهل سنتی که عمل زشت زنا و قتل عمد صادره توسط خالد بن ولید را به خاطر اینکه وی را مجتهد می شمردند تایید کرده و مهر صحت بر آن می نهند (1) چگونه است که امام باقر و امام صادق علیهما السلام را به خاطر نظرات عقلانی و منطقی و قابل تطبیق بر آیات قرآن تخطئه و ایشان و پیروانشان را تمسخر می نمایند؟

العجب کل العجب!

ص: 261

1- خالد بن ولید، مالک بن نویره مسلمان را به خاطر زیبایی همسرش به تهمت ارتداد به قتل رسانید و با همسر وی زنا نمود و زمانیکه گند این عمل زشت تمام مدینه را پر کرد ابوبکر در پی توجیه برآمده و اعلان کرد که خالد مجتهد بوده و در این قتل و زنا خطا کرده است و اینگونه وی را از مجازات اعدام رها نمود. این واقعه در بسیاری از منابع معتبر اهل سنت از جمله تاریخ خلیفه بن خیاط صفحه 68 و تاریخ یعقوبی جلد 2 صفحه 18 و من حیاة الخلیفه عمر بن خطاب صفحه 219 به تفصیل ذکر شده است.

اشاره

امام صادق علیه السلام فرمودند: عمل بر مبنای تقیه در شهری که باید تقیه کرد واجب است. (1) همچنین حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز فرمودند: کسی که تقیه ندارد دین ندارد (2) و حضرت اباعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام به عبدالله بن یغفور فرمودند: تقوای خدا را درباره ی دینتان رعایت کرده و آنرا با تقیه پنهان دارید شما شیعیان در بین سائر مردم مانند زنبور عسل در بین پرندگان هستید که اگر مردم از محبت شما نسبت به اهلیت خبردار شوند شما را با زبانشان خواهند خورد. (3)

در حدیث دیگری از امام هفتم حضرت ابا الحسن الكاظم علیه السلام وارد شده که فرمودند: اگر بگویم که ترک کننده تقیه مانند تارک الصلاة است راست گفته ام. (4)

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم نیز فرمودند: مومنی که تقیه ندارد مانند بدنی است که سر ندارد. (5) و در نهایت حضرت صادق علیه السلام فرمودند: تقیه دین من و دین پدران بزرگوار من است. (6)

این روایات تعداد محدودی از احادیثی است که در کتب معتبره شیعه در باب تقیه وارد شده و همگی صحیح و بی ایراد است.

با وجود این روایات معتبره پس از اینکه ما امامت و ولایت و حجیت فرمایشات ائمه اطهار علیهم السلام یعنی امامان اثنی عشر را ثابت کردیم (در صفحات گذشته از طرق منابع سنی گذشت) دیگر دلیلی برای مخالفت اوامر ایشان من جمله رعایت تقیه در برابر دشمنان باقی نمی ماند.

لکن با این اوصاف برای اتمام حجت با استفاده از آیات قرآن کریم به اثبات مشروعیت تقیه پرداخته و خدای متعال و کلام مقدس او را حکم قرار داده و برای -

ص: 262

1- بحار الانوار 394/75.

2- کمال الدین 61/2.

3- محاسن برقی 401/1 - کافی 218/2.

4- بحار الانوار 414/75.

5- بحار الانوار 414/75.

6- بحار الانوار 411/75.

آنهایی که داد حسبنا کتاب الله (1) می دهند از راه آیات کریمه قرآن به بررسی این موضوع می پردازیم.

اثبات تقیه به واسطه آیات قرآن کریم

ما برای اثبات تقیه از طریق قرآن کریم به دو دسته از آیات نورانی آن تمسک می کنیم دسته اول آیاتی هستند که با صراحت به حکم عقل مبنی بر حفظ جان و مال و ناموس خود و دیگران که تقیه نام دارد ارشاد کرده و آنرا امضاء می کنند. دسته دوم نیز آیاتی هستند که خبر از تقیه انبیاء عظام و بندگان صالح خدا می دهد.

برای دسته اول، دو آیه را انتخاب کرده و در مقابل دیدگان شما قرار می دهیم.

1- سوره آل عمران آیه بیست و هشتم: (لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء الا ان تتقوا منهم تقلة و يحذرکم الله نفسه و الی الله المصیر)

نباید اهل ایمان مؤمنان را وا گذاشته و از کافران دوست برگزینند و هر که چنین کند رابطه او با خدا مقطوع است مگر آنکه برای در حذر بودن از شر آنها تقیه کند و خدا شما را از خود می ترساند و بازگشت به سوی خدا خواهد بود.

در این آیه که صراحتاً به تقیه در برابر دشمنان اشاره شده است به مؤمنین اجازه می دهد که در برابر کفار در صورت خوف، تقیه نموده و خود را حفظ کنند لطفاً به جمله (الا أن تتقوا منهم تقلة) توجه ویژه ای بفرمائید.

ص: 263

1- در حالیکه قرآن کریم در آیات متعددی از جمله سوره ی بقره آیه 26 خود معتقد است که قرآن کریم هم هادی است و هم گمراه کننده و تأکید کرده کسی که تنها به سراغ تشابهات برود و به مفسرین واقعی مراجعه نکند توسط آیات قرآن گمراه خواهد شد. مخالفین شیعه برای تبعیت نکردن از رسول خدا صلی اله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام به تبعیت از خلیفه دوم فقط قرآن را برای هدایت کافی می دانند. بخاری در چند جای کتاب خویش به نقل این داستان پرداخته که ابن عباس می گوید. زمانیکه پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر احتضار بودند فرمودند: بیائید تا چیزی برای شما بنویسم که هرگز گمراه نشوید پس عمر گفت: درد مرگ بر پیامبر غلبه کرده، در حالیکه قرآن در دست شماست همان قرآن برای ما بس است (صحیح بخاری کتاب المرضی باب 17 حدیث 5669 صفحه 1033).

شاید خواننده‌ی عزیز متحیر باشد که چگونه آیه‌ای به این صراحت که حتی کلمه تقیه نیز در آن ذکر شده در قرآن کریم وجود دارد ولی با این حال فرقه‌های غیر شیعه به ائمه اطهار علیهم السلام و شیعیان خرده گرفته و می‌گویند چرا زمانیکه می‌خواهیم شما را بکشیم یا آبرویتان را ببریم و یا... در مقابل ما تقیه می‌کنید؟ آیا آنها این آیه از قرآن را نخوانده‌اند؟ آری ایشان نیز اگر در اقلیت بسر می‌بردند و دشمنی غدار و خونخوار در کمین ایشان بود بی‌تردید این آیه که هیچ، صدها آیه‌ی نامربوط به بحث را به هم آمیخته و به اثبات تقیه می‌پرداختند. در حالیکه اکنون بسیاری از مفسرین ایشان رأساً از تفسیر این آیه‌ی شانه‌خالی کرده و با زیرکی خاص خویش از کنار آن گذشته‌اند.

2- سوره‌ی نحل آیه یکصد و شش: (من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان ولكن من شرح بالكفر صدراً فعليه غضب من الله و لهم عذاب عظیم).

هر آنکس بعد از آنکه به خدا ایمان آورده باز کافر گردید نه آنکه از روی اجبار به زبان کافر شده و دلش در ایمان ثابت باشد بلکه به اختیار کافر شد و دلش آکنده از کفر گردیده بر آنها خشم و غضب خدا و عذاب سخت دوزخ خواهد بود.

در این آیه نیز به جمله (الا- من اکره و قلبه مطمئن بالايمان) توجه نمایند. خداوند متعال همانطور که در آیه قبل با یک الا بحث تقیه را استثناء فرمود در این آیه نیز با یک استثنای دیگر اجازه می‌دهد که اگر کسی به خاطر حفظ جان و مال خویش دچار دردسر شد کلمه کفر را بر زبان جاری ساخته ولی در دل ایمان را حفظ نماید زیرا آنکسی که او بدان ایمان دارد از قلب وی خبر داشته و عالم بر ما فی الضمیر انسانها میباشد.

در اینجا خوب است اشاره کنم که چنین عملی نه تنها کفر نمی‌باشد بلکه برخلاف زعم شبهه‌انداز در مقوله‌ی نفاق هم نمی‌گنجد. زیرا نفاق آنست که انسان در درون خویش کافر باشد ولی برای خوشآمد دیگران اظهار ایمان نموده و خویش را مؤمن و معتقد جلوه دهد ولی اگر کسی در درون ایمان داشته و به سبب خوف از انسانها ایمان را اخفاء و بلکه کفر را اظهار کند این در هیچ یک از انواع نفاق گنجانده نمی‌شود و از اینجا معلوم می‌شود که شبهه‌انداز چون بزرگان خویش از -

درک معنای حقیقی کلمات از جمله معانی لفظی نفاق عاجز است و گمان می کند که اگر کسی ایمان خویش را پنهان کند دچار نفاق شده است و به همین دلیل عترت پاک پیامبر علیه و علیهم السلام را به خاطر کتمان عقیده و ایمان واقعی متهم به نفاق می کند. در حالیکه این امر تقیه بوده و مورد تأیید پروردگار حکیم و خبیر می باشد و مسلماً بدان نفاق و دورویی گفته نمی شود. زیرا زمانی اختلاف ظاهر با باطن مذموم است که اولاً- تعمداً ظاهر از باطن زیباتر جلوه داده شود به این معنا که ایمانی که در درون نیست در برون به جهت منافع مادی جلوه گر باشد و ثانیاً این اخفای عقیده از روی هوی و هوس بوده و به امر پروردگار عالم نباشد.

قسم دوم آیاتی است که از تقیه بندگان پاک و صالح خدا خبر می دهد:

1- سوره انبیاء آیات پنجاه و هشت الی شصت و سه: (فجعلهم جذاذاً الاً کبیراً لهم لعلهم الیه یرجعون قالوا من فعل هذا بالهتتا انه لمن الظالمین قالوا سمعنا فتی یدکرهم یقال له ابراهیم قالوا فأتوا به علی اعین الناس لعلهم یشهدون قالوا أنت فعلت هذا بالهتتا یا ابراهیم قال بل فعله کبیرهم هذا فسئلوهم ان كانوا ینطقون).

پس ابراهیم همه بتها را شکست به جز بت بزرگ آنها تا به او رجوع کنند قوم ابراهیم گفتند کسی که چنین کرده همانا از ظالمین است گفتند ما شنیدیم که جوانی ابراهیم نام بتان را به بدی یاد می کرد قوم گفتند او را حاضر سازید در حضور جماعت تا بر این کار او جمع گواهی دهند. به او گفتند ای ابراهیم تو با خدایان ما چنین کردی؟ ابراهیم گفت: بلکه این کار بت بزرگ ایشان است شما از این بتان سؤال کنید اگر سخن می گویند.

طبق گزارشی که خدای تبارک و تعالی از داستان حضرت ابراهیم علیه السلام می دهد او بوده که بتها را در هم شکسته است لکن وقتی از او می پرسند که آیا تو چنین کرده ای؟ می گوید: بلکه این بت بزرگ، آنها را خورد و نابود ساخته است.

آیا این پیامبر بزرگ خدا که خداوند او را اسوه و الگوی این امت معرفی کرده است، (1) در این مقام مرتکب ترس و دروغ شده؟ باید گفت درباره نسبت ترس به زودی سخن خواهیم گفت ولیکن بیشک او پاک و معصوم بوده و از هرگونه خطا و -

ص: 265

1- قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه / ممتحنة 4 .

عصیانی مبراست. پس به امر خدای مهربان به مصلحت حفظ جان و مصالح دیگر تقیه کرده و در مقام تعلیم به امتهای بعد به خوبی از پس استادی این سر الهی برآمده است.

2- سوره غافر آیه بیست و هشت: (وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتُم ایمانه اتقتلون رجلاً أن یقول ربی الله...).

و مرد با ایمان از آل فرعون که ایمانش را پنهان می داشت با فرعونیان گفت آیا مردی را به جرم اینکه می گوید پروردگار من من خداست می کشید؟

در این آیه نیز مومنی از خاندان فرعون که در صورت ابراز ایمان دچار خطر خواهد شد ایمان خویش را کتمان کرده و این همان تقیه و حفظ جان و مال در برابر دشمنان خداست.

و شاید به همین سبب هم از دست مکر و حيله آنها نجات پیدا کرده و خداوند داستان او را با این آیه به پایان می برد. (فوقه الله سیئات ما مکروا). (1)

پس خدا از شر و مکر فرعونیان او را محفوظ داشت.

3- سوره ی طه آیه ی چهل و سه و چهل و چهار: (اذهبا الی فرعون انه طغی فقولاله قولاً لیناً لعله یتذکر او یخشی).

پس ای موسی و هارون به سمت فرعون رفته که او بسیار در راه طغیان شتافته است و با او با کمال آرامی و نرمی سخن گوئید باشد که متذکر شود و یا از خدا بترسد.

این دستور خدای تعالی به موسی و هارون علیهما السلام نیز که دو پیامبر از انبیاء الهی هستند در بردارنده ی حقیقت تقیه و حفظ جان در برابر ظالم است. زیرا پروردگار متعال از آنها می خواهد با فرعون طاغی و جبار به نرمی و ملایمت تکلم کنند و همین عمل یک نوع تقیه به شمار می رود. اما در اینجا سوالی بی پاسخ می ماند و آن اینست که آیا تقیه عمل انسانهای ترسو و بزدل است؟

ص: 266

باید گفت که اولاً ترس در همه موارد مذمت نشده و چه بسیار جاهایی است که عقل و شرع آنرا تأیید و تارک آنرا تقبیح می کنند. آیا اگر کسی با جسارت خود را داخل دهان شیر درنده ی وحشی کند این عمل او عقلاً و شرعاً پذیرفته است؟ و در ثانی بسیاری از انبیاء خدا علیهم السلام بوده اند که از دشمنان خونخوار می ترسیده اند آیا می توان ایشان را استهزا کرده و تهمت بزدلی به ایشان زد؟

موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام بارها از این خوف خویش پرده برداشته و ندای: (انی اخاف أن یقتلون) (1) در داده است داوود نبی علیه السلام نیز دچار ترس شده در آنجا که خدای متعال می فرماید: (اذ دخلوا علی داود ففزع منهم قالوا لا تخف) (2) ابراهیم خلیل علیه السلام نیز دچار خوف و ترس شد همانگونه که حضرت باری تعالی می فرماید: (فاوجس منهم خیفه قالوا لا تخف) (3).

لوط نبی علیه السلام نیز دچار خوف شد و خدا از داستان او خیر داده است که: (ولما ان جاءت رسلنا لوطاً سیء بهم وضاق بهم ذرعاً و قالوا لا تخف) (4).

اصلاً باید گفت که ترس و خوف را خدای مهربان در سینه ها جای داده است که نظام خلقت از هم نباشد و نسل بشر بالجمله مقطوع نگردد. زیرا اگر انسان از مهلکات خوف به خود راه ندهد و در برابر مخوفات خائف و ترسان نباشد به راحتی خود را در ورطه نابودی انداخته و تیشه هلاکت را به ریشه خود می زند. مگر نخوانده اید که: (ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة) (5).

خود را به مهلکه و خطر نیاندازید.

این ترس و خوف حتی در حیوانات به طور غریزی وجود داشته و تا این اندازه که انسان خود را از مهالک نجات دهد مطلوب است بله اگر از این حد بگذرد به -

ص: 267

- 1- می ترسم که فرعونیان مرا بکشند. شعرا/14 و شبیه آن در قصص/33.
- 2- هنگامیکه فرشتگان بر او داخل شدند سخت ترسید. پس گفتند: نترس. ص/22.
- 3- پس ابراهیم سخت از آن ملائکه بیم ناک شد. پس گفتند: نترس ای ابراهیم.
- 4- و چون رسولان ما به نزد لوط آمدند او از آمدن ایشان دلتنگ و اندوهگین شد. پس گفتند: ترسان مباش. عنکبوت/33.
- 5- بقره/195.

بزدلی موصوف شده و از حد اعتدال خارج خواهد شد. آنجائی هم که خداوند و ملائکه انبیاء خویش و اولیاء الهی را به عدم خوف سفارش می کنند به دلیل نهی از یک صفت غریزی نیست بلکه به معنای دلداری و وعده ی یاری و حمایت و حفاظت از ایشان است و اینکه می گوید خوف و ترس به خود راه ندهید یعنی من شما را یاری کرده و نصرت می بخشم.

پس اشکالی ندارد که مومنی از پرتگاهی بترسد و بر لبه آن راه نرود و کسی او را ملامت نمی کند، بلکه اگر پا بر لبه پرتگاه بگذارد عقلا او را سرزنش کرده و متهم به جنون و دیوانگی می کنند و از همین قبیل است تقیه در برابر قاتل و ظالمی که قصد ظلم و تعدی نسبت به او را داشته و صرفاً منتظر ابراز عقیده او می باشد.

در نهایت تاکید می کنم که تقیه عملی عقلانی و بر مبنای حکم صریح عقل سلیم است و به دلیل اینکه افراد گمان نکنند که باید در شرایط خطرناکی که در صورت ابراز عقیده دچار صدمه و ضرر می شوند بازهم دین خویش را آشکار سازند و به گمان خویش دین را یاری کنند خداوند در قرآن به این حکم عقل ارشاد کرده و آنرا امضاء نموده است.

همان خدائی که در صورت قدرت به مسلمین و مؤمنین امر به جهاد با دشمنان کرده است در صورت بروز سختی و دشواری آنها را مأمور به تقیه نموده و تارک هر یک از این دو امر با دیگری تفاوتی ندارد.

موضوع نهم: عزاداری از بدعت‌های شیعیان است.

اشاره

موضوع نهم:

عزاداری از بدعت‌های شیعیان است.

ص: 269

عزاداری از بدعت‌های شیعیان است

سلیمان خراشی در کتابش با تمسخر شیعیان و طبق رویه باطل خویش با ادعائی بدون دلیل شیعه را در موضوع عزاداری و گریه بر بزرگان دین و بالخصوص سرور و سالار شهیدان سید الکونین حضرت ابا عبدالله الحسین صلوات الله علیه بدعتگذار معرفی کرده و فعل او را در این زمینه تابع هوی و هوس دانسته است.

شیعیان می گویند گریه بر حسین مستحب است آیا این استحباب مبتنی بر دلیل است یا هوی و هوس؟ اگر مبتنی بر دلیل است دلیلش کجاست؟ چرا اهلیت که شما مدعی تبعیت از آنها هستید چنین نکرده اند؟

جواب

ما برای اینکه به شبهه مذکور به لطف خدای متعال جوابی کامل و بی نقص داده باشیم به شبهه وی چند سوال دیگر نیز اضافه کرده و با استعانت از خدای مهربان تبارک و تعالی به پاسخگویی آنها مبادرت می ورزیم:

سوال اول: آیا گریه و عزاداری بر عزیزان و اولیاء الهی خلاف صبری است که خدا بدان سفارش فرموده است؟

سوال دوم: آیا در منابع معتبر اهل سنت دلیلی بر مشروعیت گریه و عزاداری عزیزان یافت می شود؟

سوال سوم: چه دلیل و روایتی بر استحباب گریه بر حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام وجود دارد؟

سوال چهارم: آیا اهلیت علیهم السلام بر حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و دیگر معصومین عزاداری و گریه می کرده اند؟

ص: 270

قبل از آنکه موضوع را به طور مبسوط بررسی نمائیم نیاز است که معنای از صبر به محضر خواننده عزیز ارائه داده و از همین طریق بحث خویش را پی گیری نمائیم خدای متعال در مورد اهل عذاب و جهنم می فرماید: (سواء علینا اجزعنا ام صبرنا مالنا من محیص) (1) بر ما یکسانست که جزع نموده و یا صبر نمائیم از این آیه و آیات مشابه آن روشن می شود که مفهوم جزع در مقابل صبر بوده و هر کس که صبر پیشه نکند در صورتی که به جزع مشغول باشد عملی منفی با صبر را مرتکب شده است.

راغب اصفهانی که از مفسرین و لغویین بزرگ عالم اسلام بالخصوص اهل سنت می باشد در معنای جزع نوشته است:

الجزع ابلغ من الحزن و هو حزن یصرف الانسان عمّا هو بصده و یقطعه عنه. (2)

جزع عملی است که از حزن و اندوه فراتر و حزنی را جزع گویند که انسان را از رسیدن به آنچه که در پی آنست واداشته و او را از آن جدا می سازد.

در واقع حزن شدیدی که زندگی شخص را مختل می کند و او را از رسیدگی به امور شخصی و اجتماعی باز می دارد جزع نام دارد. با این بیان روشن شد که گریه و عزاداری بر عزیزان و اولیاء الهی هیچ منافاتی با صبر نداشته و مغایرتی نیز با مقام صابری ندارد.

از این سخنان گذشته ما در قرآن کریم در قصص برخی از انبیاء به صراحت عدم تنافی گریه و عزاداری را با درجه صبر و بردباری می یابیم.

همه ما از جزئیات داستان حضرت یعقوب و یوسف علی نبینا و آله و علیهما السلام مطلع هستیم و می دانیم که به صراحت آیات قرآن مجید یعقوب علیه السلام پس از شنیدن خبر دریده شدن یوسف توسط گرگ اعلان داشت که در این مصیبت صبر را پیشه خواهد کرد و از مقام او نیز جز چنین عملی انتظار نمی رفت. (قال بل -

ص: 271

1- ابراهیم/21.

2- مفردات راغب/194.

سولت لکم انفسکم أمراً فصبر جمیل(1) او دو مرتبه با شنیدن خبر اسارت بنیامین، مصائب خویش را همراه با صبر معرفی کرده و باز تاکید نمود: (فصبر جمیل). (2)

او عکس العمل خویش را در برابر مصائب وارده صبری که جمیل و نیکو باشد معرفی نمود و در عین حال محزون و مکروب روزگار را به سر می برد. (قال انما اشکوا بثی و حزنی الی الله) (3) یعقوب در عین اینکه دارای صبر جمیل است لکن بر این مصائب محزون است و این حزن را به خدا شکایت می برد.

است یعنی

بی تردید می توان گفت که صبر با حزن و غم و اندوه قابل جمع مغایرتی ندارد که شخصی هم صابر باشد و هم محزون بر مصائب در ادامه باید گفت که این حزن یعقوب تا جایی ادامه داشت که در اثر گریه و اندوه بر مصائب وارده بینائی چشمان خویش را از دست داده و چشمانش سفید و بی نور می شود: (وتولی عنهم وقال یا اسفی علی یوسف و ابیضت عیناه من الحزن و هم کظیم). (4)

همانطور که در آیه مشاهده می فرمائید یعقوب از شدت حزن بر یوسف و در اثر گریه های متوالی چشمانش سفید و نابینا شد و این در حالی بود که به وضوح می دانست که یوسفش زنده و در قید حیات است و به همین دلیل می گفت بروید و از یوسف جستجو کنید. (یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه) (5) همه ی این عزاداری ها فقط در هجران یوسف و فراق او به این شدت ابراز و اظهار می شد. حال می توان گفت که پیامبر خدا یعقوب نبی با آن درجه از مقام معنوی که داشت نستجیر بالله دروغ می گفت که صبر جمیل خواهم کرد و در عین حال به حدی گریه می نمود که چشمانش کور و نابینا گشت؟

شاید وهابیون در پی ارشاد یعقوب نبی بر آمده و بخواهند او را نیز از لوٹ شرک رهانیده و به جایگاه موحدین راهنمائیش کنند!

ص: 272

1- یوسف / 18.

2- یوسف / 83.

3- یوسف / 86.

4- یوسف / 84.

5- یوسف / 87.

این وهابیونی که ما سراغ داریم به اندازه ای وقیح و جسورند که هیچ ابا ندارند پیامبری را که از جانب خدا برای هدایت ما آمده و در اعلی درجه توحید بسر می برد، متهم به شرک کرده و فقط خود و عقاید خود را ملاک حق و باطل بدانند.

ای عزیزی که مشغول مطالعه ی این سطور هستی آیا تا بحال فکر کرده ای که اگر پیامبری که از جانب خدا برای هدایت بشریت به توحید و یگانه پرستی مبعوث شده خود به شرک آن هم چنین شرکی مبتلا باشد پس چه کسی باید مردم را با معارف الهی آشنا سازد و ایشان را از شرک و ثنویت برهاند. پیامبرانی که خداوند در قرآن کریم ایشان را به عنوان معلم بشریت معرفی نموده است اگر خود بیسواد باشند و در بین شاگردانشان کسانی چون وهابیون علم و سوادشان از انبیاء بیشتر باشد پس ارسال این پیامبران چه سود و نفعی در پی داشته است آیا خدای متعال العیاذ بالله کاری بیهوده و عملی سرتاسر لعب و بازی مرتکب شده است. (افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون)⁽¹⁾ در انتهای این بخش لازم است این مطلب را مجدداً گوشزد نمایم که صبر آن زمان به کنار رفته و انسان از او تهی می گردد که در مصائب به شکایت از خدا پرداخته و اینگونه بردباری خویش را از دست دهد و گریه و عزاداری در مصیبتها هیچ منافاتی با درجه و مقام صابری ندارد.

این رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم است که در مصیبت پسر عزیزشان ابراهیم گریه می کردند و می فرمودند: چشم می گرید و قلب محزون می شود ولی چیزی را که خدا به آن رضایت ندارد نمی گوئیم و ما ای ابراهیم بر تو محزون و غصه داریم.⁽²⁾

این روایت که در معتبرترین کتب اهل سنت یعنی صحیح بخاری و سنن ابن ماجه ذکر شده است خود به خوبی بر مدعای ما دلالت می کند که صبر با گریه و حزن و اندوه تعارضی ندارد، بلکه اگر انسان سخنی بر زبان جاری کند که خلاف رضایت خدا باشد و در واقع در این مصیبت به شکایت از فعل خدای مهربان و حکیم پردازد عملی در تضاد با صبر مرتکب شده است.

ص: 273

1- مومنون / 115.

2- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب 43 حدیث 1303 صفحه 236، سنن ابن ماجه کتاب الجنائز باب 53 حدیث 1589 صفحه 266.

این رسول خداست که بر یکی از نوادگان خویش در حالیکه مشغول جانکندن بود گریه می کرد و در جواب آنهایی که اعتراض می کردند می فرمودند: این رحمتی است که خدا در اولاد آدم قرار داده و او فقط به بندگان رحیمش مهربان است. (1)

واقعاً این رسول رحمت صلی الله علیه واله وسلم اگر بود و می دید که اسلاف این وهابیون با نوادگان و فرزندان دلبندش پس از او چه کردند و چه مصائبی بر سر آنها وارد ساختند چه می کرد؟ اگر ناله های غریبانه ی دخترش فاطمه علیها السلام و پاره های جگر، جگر گوشه اش مجتبی علیه السلام و حلقوم دریده ی علی اصغر و رأس بر نیزه حسین عزیزش علیه السلام را می دید چگونه گریه کرده و عزاداری می نمود؟ آیا این مصائب از مصیبت هجران یوسف دردناکتر و از جانکندن نوه ی خردسال رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم در مقابل دیدگانش جانسوزتر نبود.

این رسول خداست که وقتی جانکندن سعد بن عباده را می بیند گریه می کند و می فرماید: آیا نمی شنوید؟ خدا مرده ای را با گریه و حزن ما عذاب نمی کند و لکن عذاب به خاطر سخنی است که از زبان خارج می شود. (2)

این رسول خداست که چون دید عمر زنی را از تشییع جنازه با داد و فریاد نهی می کند به او فرمودند: او را رها کن ای عمر زیرا که چشم می گرید و به جان مصیبت وارد شده است. دعها یا عمر فان العين دامعة و النفس مصابة. (3)

با ذکر این آیات قرآن کریم و این روایات که همگی از معتبرترین کتب اهل سنت که معروف به صحاح است انتخاب شده بود جای هیچ شک و شبه های باقی نمی ماند که گریه و عزاداری بر مصائب نه تنها با صبر و بردباری تنافری نداشته بلکه اولیاء و انبیاء عظام خدا چون خاتم الانبیاء صلی الله علیه واله وسلم و یعقوب نبی علیه السلام خود در مصائب می گریستند و روشن می شود که تا چه اندازه نبی اکرم صلی الله علیه وسلم با این فکر جاهلی که گریه را مخصوصاً از سوی بانوان مردود می دانسته است مبارزه کردند، لکن عده ای که در زمان آن حضرت به مقاصد خویش نرسیدند پس از آن بزرگوار چگونه افکار خرافی و ضد انسانی خویش را به جامعه اسلامی غالب کردند. باز -

ص: 274

1- صحیح مسلم، کتاب الجنائز باب 6 حدیث 922 صفحه 394، سنن ابن ماجه کتاب الجنائز باب 53 حدیث 1588 صفحه 266.

2- صحیح بخاری، کتاب الجنائز باب 44 حدیث 1304 صفحه 236.

3- سنن ابن ماجه کتاب الجنائز باب 54 حدیث 1587 صفحه 266.

آیات و روایات به روشنی ثابت شد که عزاداری و گریه با صبر مغایرتی ندارد و آنچه که در تعارض با صبر است شکایت از مصیبت و بیان سخنان شرک آلود و کفر آمیز است پس در نتیجه، انسان هم می تواند صبور و بردبار باشد و هم در مصیبت محزون و غصه دار با بهره گیری از فضل و رحمت الهی در این بخش به دو سوالی که مطرح شده بود پاسخ دادیم اول اینکه آیا صبر با گریه و عزاداری در ضدیت است؟ و دوم آیا در منابع اهل سنت دلیلی بر مشروعیت گریه و عزاداری یافت می شود یا خیر؟ حال که پاسخ این دو سوال روشن گردید سخن را در بخش دیگر که پیرامون گریه بر مصائب حضرت سید الشهداء علیه السلام است پی می گیریم و الله هو الموفق المعین.

استحباب گریه و عزاداری بر حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام

مؤلف وهایی در نتیجه انکار فضیلت بکاء و گریه بر حضرت سید الشهداء علیه السلام دلیل این استحباب را هوی و هوس معرفی کرده و با این که خود به خوبی از روایات وارده بر فضائل گریه بر حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام مطلع است لیکن خویش را تسلیم هوی و هوس آلوده نفسانی خویش نموده و برای جلب رضایت ابلیس و اصحاب او همانطور که بیش از هزار سال است که رویه بزرگان ایشان بر این مدار دور زده است به یاوه سرائی می پردازد. لکن بر مؤمنین لازم است بدانند که خدای مهربان از حال او و همفکرانش در کتاب خویش خبر داده که: (ولتسمعن من الذین أوتوا الكتاب من قبلکم ومن الذین اشركوا اذی کثیراً).⁽¹⁾

ای مومنین بی شک از مشرکین و آنهایی که صاحب کتابند اذیت های فراوانی خواهید شنید.

و به اهل ایمان نیز صبر و تقوی در برابر آنها را سفارش کرده است: (وأن تصبروا و تتقوا فان ذلك من عزم الامور).⁽²⁾

ص: 275

1- آل عمران / 186 بی تردید از مشرکین و اهل کتاب اذیت ها و زخم زبان های فراوانی را خواهید شنید و اگر صبر پیشه کرده و تقوی را رعایت کنید پس آن سبب استواری در کارهاست.

2- آل عمران / 186 بی تردید از مشرکین و اهل کتاب اذیت ها و زخم زبان های فراوانی را خواهید شنید و اگر صبر پیشه کرده و تقوی را رعایت کنید پس آن سبب استواری در کارهاست.

از این سخنان گذشته ما برای اثبات استحباب گریه و عزاداری بر حضرت اباعبدالله علیه السلام و برای اینکه بر همه تبیین گردد که ملاک این سخن هوی و هوس نیست، به ذکر پاره ای از روایات آل الله علیهم السلام پیرامون این عمل مقدس پرداخته و نمونه ای از کلمات نورانی ایشان را در راستای تبیین موضوع مذکور در اینجا نقل می نمائیم.

1- امام باقر علیه السلام فرمودند: پدرم حضرت زین العابدین علیه السلام مرتب می فرمودند: هر مؤمنی که چشمش برای قتل حسین بن علی علیه السلام گریان شود به اندازه ای که بر گونه هایش روان گردد خداوند او را بدین سبب در غرفه های بهشت ساکن کند. (1)

2- زید شحام می گوید: با جماعتی از اهل کوفه به نزد حضرت صادق علیه السلام حاضر بودیم پس جعفر بن عقیل (شاعر اهل بیت) بر آن حضرت وارد شد پس امام او را نزدیک خود فرا خوانده و فرمودند: به من خبر رسیده که تو برای حسین علیه السلام خوب شعر می گویی. گفت: آری. فرمودند: بخوان پس شروع به خواندن کرد و حضرت صادق آل محمد علیه السلام و آنهایی که دور آن بزرگوار بودند گریستند به اندازه ای که محاسن حضرت از اشک چشمشان خیس گردید.

سپس فرمودند: ... ای جعفر هیچ کس نیست که برای حسین علیه السلام شعری بگوید و بگیرد و بگیراند مگر اینکه خداوند او را در بهشت ساکن کرده و گناهایش را بیامرزد. (2)

3- امام ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند: ... همانا روز (قتل) حسین علیه السلام چشم های ما را مجروح کرده و اشک ما را سرازیر نموده است. عزیزان ما در کربلا ذلیل شده و تا روز قیامت کرب و بلا را ارث ما ساخته است. پس بر کسی چون حسین علیه السلام باید بگیرند گریه کنندگان زیرا گریه بر او گناهان بزرگ را نابود می سازد. فعلی مثل الحسين فلیک الباکون. (3)

4- حضرت رضا علی بن موسی علیه السلام به پسر شیب فرمودند: اگر می خواهی برای چیزی گریه کنی پس برای حسین علیه السلام گریه کن که او را چون گوسفندی سر بریدند و با او هجده نفر از اهلیتیش که مانند ای در زمین نداشتند کشته شدند...

ص: 276

1- ثواب الاعمال / 178.

2- بحار الانوار 283/44.

3- امالی صدوق مجلس 27 ص 204.

ای پسر شیبب اگر بر حسین به اندازه ای گریستی که اشکت بر گونه هایت روان شد خداوند هر گناه کوچک و بزرگ کم و زیاد تو را می بخشد. (1)

5- امام صادق علیه السلام فرمودند: گریه و جزع بر بنده در هر غصه ای مکروه است مگر گریه و جزع بر حسین بن علی که گریه و جزع بر او اجر دارد. (2)

6- حضرت ابا عبدالله حسین بن علی علیهما السلام فرمودند: من کشته گریه ام هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر اینکه می گرید. (3)

7- امام غریب و شهید حضرت سید الشهداء علیه السلام از حلقوم بریده به دختر خویش سکینه فرمودند: شیعیان من هرگاه آب گوارا نوشیدید مرا یاد کرده و هر زمان که شنیدید غریبی در غربت و کسی به شهادت از دنیا رفته بر من گریه کنید. (4)

8- حضرت صادق علیه السلام در ضمن دعایی که برای زوار و عزاداران جدشان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام انشاء فرموده اند اینگونه گریه کنان بر جدشان را دعا می فرمایند. خدایا رحمتت را بر آن چشمهایی که به خاطر دلسوزی بر ما گریان می شود و بر آن قلبی که به سبب ما جزع می نماید و آتش می گیرد و آن ناله های بلندی که به خاطر مصائب ما بر می خیزد نازل فرما. (5)

9- امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمودند: کسی که در نزد او حسین علیه السلام یاد شود و از چشم او به اندازه بال مگسی اشک خارج گردد ثواب او بر خداست و خداوند به کمتر از بهشت برای او راضی نمی شود. (6)

خواننده عزیز این مقدار روایات را در عدد بیست ضرب کرده و بداند عدد حاصله حداقل روایاتی است که در استحباب گریه بر حضرت سید الشهداء علیه السلام در کتب ما موجود است و چقدر مشتاقم که بدانم تارک این همه روایات معتبر پیرو هوی و است یا آنکس که به حکم عقل و شرع بدانه‌ها عامل و پایبند می باشد؟

ص: 277

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام 604/1.

2- کامل الزیارات/ 99.

3- کامل الزیارات/ 106.

4- مستدرک الوسائل 26/17.

5- کافی 583/4.

6- وسائل الشیعه 507/14.

گریه های ائمه علیهم السلام بر مصائب اهلیت علیهم السلام مخصوصاً بر مصیبت های امام حسین علیه السلام.

شبهه انداز با لحنی عاری از مبانی علمی به راحتی مدعی شده است که اهلیت علیهم السلام علاوه بر مصائب حضرت ابا عبدالله علیه السلام گریه و عزاداری نمی کرده اند. با وجود روشنی بطلان سخن وی فقط به جهت اتمام حجت روایاتی را در رد سخن بی پایه و اساس او ذکر می نمایم.

1- ابن عباس در حدیثی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم در هنگام احتضار آنقدر بر مظلومیت امام علی علیه السلام گریستند که از هوش رفتند. (1)

2- عایشه دختر ابابکر نقل کرده است زمانی که جبرئیل خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام را به پیامبر صلی الله علیه واله وسلم داد حضرت گریستند و جبرئیل ایشان را دلداری می داد. (2)

3- ابن عباس در روایتی طولانی نقل کرده است که چون از صفین باز می گشتیم گذر امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام و اصحاب آن حضرت به سرزمین نینوا افتاد. آن بزرگوار با صدای بلند مصائبی را که در این زمین بر عترت طاهره سپس خواهد رسید بیان کرده و آنقدر گریستند که از هوش رفتند. ثم بکی بکاء طویلاً و بکینا معه حتی سقط لوجه و غشی علیه طویلاً. (3)

4- ابن عباس می گوید روزی رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم نشسته بودند که امام حسن علیه السلام که کودکی بودند وارد شده پس پیامبر صلی الله علیه واله وسلم گریستند و فرمودند: بیا به نزد من ای پسر. پس او را بر زانو نشاندند و فرمودند: ... در آخر امر او را با سم شهید خواهند کرد و در آن زمان ملائکه و هفت آسمان و زمین بر او بگریند و همه چیز حتی پرنندگان آسمان و ماهیان دریا بر او بگریند پس هر کس بر مصیبت حسنه گریه کند چشمش در روزی که چشمها کور است کور نخواهد شد... (4)

ص: 278

1- بحار الانوار 83/28.

2- بحار الانوار 349/36.

3- امالی صدوق مجلس 87 صفحه 940.

4- امالی صدوق مجلس 24 صفحه 182 و بحار الانوار 149/44.

5- امام العارفين و قدوة الصالحين اميرالمومنين عليه السلام فرمودند: به همراه فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام در نزد پيامبر صلى الله عليه واله وسلم بوديم پس به ما توجهی کرده و گريستند. من گفتم: گريه ی شما را چه سبب بود؟

فرمودند: گريه می کنم برای آنچه که بعد از من بر شما خواهد رسيد. گفتم آن چیست؟ فرمودند: گريه می کنم به خاطر ضربه ای که بر سر تو وارد می شود ضربه ی سيلی ای که به صورت فاطمه می خورد و خنجری که به ران حسن فرو رفته و سمی که بدان مسموم می شود و گريه می کنم به خاطر شهادت حسين پس همه گريستيم. (1)

6- امام صادق عليه السلام فرمودند: حضرت ابا عبدالله الحسين عليه السلام در روزی که امام حسن عليه السلام را مسموم کرده بودند وارد بر برادر شدند و چون چشمشان به برادر افتاد شروع به گريه کردند. امام مجتبی عليه السلام پرسيدند بر چه گريه می کنيد؟ فرمودند: به حال شما و آنچه که بر سر شما آورده اند گريه می کنم. پس امام حسن مجتبی عليه السلام فرمودند: لکن هيچ روزی چون روز تو نيست ای ابا عبدالله... (2)

7- ابوعماره شاعر می گويد: امام صادق عليه السلام فرمودند: برای من شعری درباره ی حسين عليه السلام بخوان پس خواندم و حضرت گريه کرده و صدای گريه از خانه بلند گرديد. (3)

8- حضرت رضا عليه السلام فرمودند: پدرم چون روز عاشورا می رسيد در آن روز محزون و مصيبت زده و گريان بودند و می فرمودند: امروز روزی است که حسين صلوات الله عليه در آن کشته شده است. (4)

9- چون پيامبر اکرم صلى الله عليه واله وسلم دختر خویش فاطمه عليها السلام را به مصائب ابا عبدالله عليه السلام مطلع ساختند. سرور زنان دو عالم سلام الله عليها به شدت گريستند و فرمودند: پدرجان اين مصائب در چه زمانی واقع خواهد شد؟ حضرت رسول صلى الله عليه واله وسلم فرمودند: زمانی که نه من و نه علی و نه تو هيچ یک نباشيم. پس گريه ريحانه قلب رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم شدت يافته و فرمود: پس چه کسی بر او اقامه عزا کند؟ نبی خدا صلى الله عليه واله وسلم فرمودند: ای فاطمه، زنان امتم بر زنان اهليبتيم و مردان امتم بر مردان ايشان گريه -

ص: 279

1- بحار الانوار 149/44.

2- امالی صدوق مجلس 24 صفحه 184.

3- بحار الانوار 282/44.

4- بحار الانوار 284/44.

خواهند کرد و گروه گروه عزای او را در هر سال تجدید می کنند. پس در قیامت تو زنان را و من مردان را و هر کس که بر مصائب حسین گریه کرده است را دستگیری کرده و با شفاعت خویش وارد بهشت می سازیم. (1)

10 - امام صادق علیه السلام فرمودند: حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام بیست سال یا چهل سال بر پدر بزرگوار خویش حضرت سید الشهداء علیه السلام گریستند. (2)

11 - حضرت بقیه الله ارواحنا فداه در زیارت جد غریب خویش به آن حضرت خطاب می فرماید: که هر آینه هر صبح و شام بر شما ندبه کرده و بر شما به جای اشک خون می گریم. (3)

12 - امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیه و الثنا در هنگام خروج اجباری از مدینه به سمت طوس به اهل بیت خویش امر فرمودند که بر من با صدای بلند گریه کنید. (4)

این روایات و امثال آنها که لا یعدّ ولا یحصی هستند همگی در پی اثبات این مدعاست که اهل بیت علیهم السلام خود بر مصائب خویش بیش از همه عزاداری و گریه می کرده اند و در بطن سخنان این وهابی خود فروخته جز القاء شبهه و ایجاد تفرقه چیز دیگری نهفته نیست.

محمد بن ادریس شافعی که خود از ائمه اربعه اهل سنت است در قصیده ای منسوب به او در مصائب حضرت سیدالشهدا علیه السلام نوحه سرائی کرده و رثای آن حضرت را بر زبان خویش جاری ساخته است که ما نیز کتاب خویش را با مرثیه ی او به اتمام می رسانیم

ص: 280

1- بحار الانوار 292/44.

2- کامل الزیارات / 105.

3- بحار الانوار 317/101.

4- عیون اخبار الرضا علیه السلام 527/2.

تاوب عَنِّي و الفواد كَثِيب *** و ارق عيني فارقاد غريب.

فمن مبلغ عني حسين رسالة *** و ان كرهتها انفس و قلوب.

قتيلاً بلا جرم كان قميصه *** صبيغ بماء الارجوان خضب

فللسيف احوال و للرمح رثه *** وللخيل من بعد الصهيل نحيب.

تزلزلت الدنيا لال محمّد *** و كادلهم صمّ الجبال تذب.

يصلّي على المبعوث من آل هاشم *** و يغزى بنوه ان ذالعجيب. (1)

در پایان به تمام عزیزانی که این کتاب را به طور کامل و با دقت مطالعه فرموده اند عرض می‌نمایم که اگر در موردی از جوابها احساس نمودند متوجه و یا قانع نمی‌شوند گمان نکنند که این آخرین سخن شیعه است بلکه با مراجعه به بزرگان و اساتید فن، هم جواب را بار دیگر بررسی کرده و هم از اجوبه ایشان استفاده نمایند. آخرین نکته ای که سفارش بدان ضروری می‌نماید این است که همه ی ما همواره بدانیم مثل یک شبهه مثل درد و مرضی است که باید به دنبال مداوای آن رفت.

و من الله التوفيق.

ص: 281

1- البكاء للحسين عليه السلام /412. اندوه من باز گردید و دل من محزونست *** و چشم من ضعیف و خواب از آن دور شد. پس کیست که از من پیغامی به حسین رساند *** اگر چه نفسها و دلها را خوش نیاید. در حالیکه بدون گناهی کشته شده و گویا *** پیراهنش با آب ارغوان رنگ شده. پس برای شمشیر فریادها و برای نیزه ها ناله ها *** و برای اسب پس از شیحه زدن ضجه هائست دنیا برای آل محمد متزلزل شد *** و نزدیک است که کوهها برایشان سخت آب شود. وه که بر پیامبر هاشمی صلوات فرستاده می شود *** و با فرزندان او جنگ می شود این بسیار عجیب است.

1. الامامة والسياسة: ابي محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبه دينورى (276 هـ-ق) چاپ منشورات الرضى (1363هـ-ق).
2. اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: شيخ حر عاملی قدس الله نفسه القدوسي (1104 هـ-ق) انتشارات دار الكتب الاسلامية (1384 هـ-ش).
3. احتجاج: شيخ جليل القدر ابو منصور احمد بن على بن ابيطالب طبرسى رحمة الله عليه قرن ششم (هجری دارالکتب اسلامیه (1381 هـ-ق).
4. الاختصاص: محمدبن محمدبن نعمان معروف به شيخ مفيد اعلى الله مقامه (413 هـ-ق) چاپ موسسه نشر اسلامى (1425هـ-ق).
5. الارشاد في معرفة حجج الله على العباد: ابو عبدالله محمد بن نعمان معروف به شيخ مفيد اعلى الله مقامه 413 هـ- اسلاميه 1380 شمسی.
6. ارغام المبتدع الغي بجواز التوسل بالنبي صلى الله عليه واله وسلم: حافظ بن صديق المغربي .: امالى ابوجعفر محمد بن الحسن طوسی 460هـ- دار الكتب اسلاميه 1380 شمسی.
8. امالى: شيخ ابوجعفر محمد بن على قمى معروف به شيخ صدوق رضوان الله عليه (381هـ-ق) چاپ وحدت بخش (1384هـ-ش).
9. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار عليهم السلام: علامه محقق مولى محمد باقر مجلسى سلام الله عليه (1111 هـ-ق) چاپ دار الكتب الاسلامية (1362 هـ-ش).
10. بداية المعارف الالهيه فى شرح عقائد الاماميه: علامه محمد رضا مظفر به شرح سيد محسن خرازى موسسه نشر اسلامى 1417.
11. بداية والنهاية: اسماعيل بن عمر بن كثير (774هـ-ق) چاپ دارالکتب العلميه.
12. بصائر الدرجات ابوجعفر محمد بن حسن صفار رحمة الله عليه (290هـ-ق) چاپ طلعيه نور (1384هـ-ش).
13. البكاء للحسين عليه السلام علامه مير جهانى چاپ خورشيد 1371 شمسی.

14. تاریخ الامم و الملوك: ابی جعفر محمد بن جریر طبری (310هـ-ق) چاپ دار القلم بیروت.
15. تاریخ تشیع در ایران: رسول جعفریان انتشارات انصاریان (1380 هـ-ش).
16. تاریخ خلیفه بن خیاط: خلیفه بن خیاط عصفری بصری (240هـ-ق) چاپ دارالفکر رقة بیروت (1414هـ-ق).
17. تاریخ یعقوبی: احمد بن ابی یعقوب بن جعفر معروف به یعقوبی حدود (قرن سوم هجری) چاپ مؤسسه اعلمی بیروت (1413 هـ-ق).
18. تذکرة الخواص: یوسف بن قزغلی بن عبدالله معروف به سبط بن جوزی (654 هـ-ق) چاپ مرکز نشر مجمع جهانی اهل البیت علیهم السلام (1426 هـ-ق).
19. تزویج ام کلثوم من عمر: علی حسینی میلانی.
20. تفسیر المیزان: علامه فقیه سید محمد حسین طباطبائی علیه الرحمة، دفتر انتشارات اسلامی.
21. تفسیر عیاشی: محدث جلیل القدر ابی نصر محمد بن مسعود معروف به عیاشی علیه الرحمة (قرن سوم هجری) چاپ انتشارات اعلمی بیروت (1411 هـ-ق).
22. تفسیر فرات کوفی: ابوالقاسم فرات بن ابراهیم علیه الرحمة (قرن چهارم هجری) چاپ وزارت ارشاد (1374 هـ-ش).
23. تفسیر کبیر: محمد بن عمر بن حسین قرشی طبرستانی معروف به فخر رازی (606 هـ-ق) داراحیاء التراث العربی بیروت.
24. تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه: شیخ محمد بن الحسن الحر عاملی 1104 هـ- مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث 1424 هـ- .
25. تهذیب الاحکام: شیخ الطائفه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی قدس سره الشریف (460هـ-ق) چاپ دار الصعب - دارالتعارف بیروت (1401 هـ-ق).
26. ثواب الاعمال: ابو جعفر محمد بن علی قمی معروف به صدوق 381 هـ- نشر اخلاق قم 1382 شمسی.
27. جامع الاصول: محمد بن اثیر جزری (606 هـ-ق) چاپ دار الفکر بیروت.

28. جامع الرواة وازاحة الاشتباهات عن الطرق و الاسناد: علامة محمد بن على اردبيلى رحمة الله عليه حدود (قرن 11 هجرى) چاپ: انتشارات دارالاضواء بيروت (403 هـ-ق).
29. جامع الصحيح سنن الترمذى: ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة (297 هـ-ق) داراحياء التراث العربى بيروت.
30. الجمل والنصرة لسيد العترة فى حرب البصرة: ابو عبدالله محمد بن نعمان معروف به شيخ مفيد اعلى الله مقامه 413 هـ- مكتب الاعلام الاسلامى 1413 هـ-.
31. حياة فاطمة الزهراء عليها السلام: باقر شريف قريشى.
32. الخرائج و الجرائح: فقيه محدث قطب الدين راوندى (573 هـ-ق) منشورات دار الكتب الاسلامى توزيع بيروت 1409 .
33. الدر المنثور فى التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطى 911 هـ- دارالفكر بيروت 1403.
34. دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشريعى: احمد بن حسين بن على بيهقى 458 هـ- دار الكتب العلميه بيروت.
35. ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى: محب الدين ابوالعباس احمد بن عبدالله طبرى (694 هـ-ق) چاپ مكتبة دارالزمان.
36. رفع المنارة لتخريج احاديث التوسل والزيارة: محمود سعيد ممدوح چاپ دار الامام النووى عمان، اردن.
- 37 سبطان فى موقفيهما آية الله سيد علينقى نقوى قدس سره چاپ موسسه بهار
38. سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد قزوينى معروف به ابن ماجه (275 هـ-ق) انتشارات دار احياء التراث العربى بيروت (1421 هـ-ق).
39. شرح نهج البلاغه: عز الدين ابو حامد ابن ابى الحديد المدائنى (655 هـ-ق) چاپ موسسه اسماعيليان (1378 هـ-ق).
40. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: عبيدالله بن عبدالله معروف به حاكم حسكاني (قرن پنجم هجرى) چاپ موسسه اعلمى بيروت (1393 هـ-ق).

41. صحيح بخارى: ابى عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى (256 هـ-ق) چاپ دار احياء التراث العربى (1422 هـ-ق).
42. صحيح مسلم: ابى الحسين مسلم بن حجاج نيشابورى (261 هـ-ق) چاپ دار احياء التراث العربى (1420 هـ-ق).
43. علل الشرايع: شيخ ابو جعفر محمد بن على قمى معروف به شيخ صدوق رضوان طومالى حالات بتحال الله عليه (381 هـ-ق) چاپ انتشارات مومنين (1382 هـ-ش).
44. عيون اخبار الرضاء عليه السلام: شيخ ابو جعفر محمد بن على قمى معروف به شيخ صدوق رضوان الله عليه (381 هـ-ق) چاپ دارالكتب اسلاميه (1380 هـ-ش).
45. الغدير في الكتاب و السنة و الادب: علامه بزرگ شيخ عبدالحسين امينى قدس الله نفسه القدوسى چاپ بنياد بعثت (1376 هـ-ش).
46. فاطمة الزهراء عليها السلام بهجة قلب المصطفى صلى الله عليه واله وسلم: آية الله احمد رحمانى همدانى چاپ منير (1420 هـ-ق).
47. فتح البارى فى شرح صحيح البخارى: احمد بن على بن حجر عسقلانى (852 هـ-ق) چاپ دار المعرفة بيروت.
48. الكافي: ثقة الاسلام ابى جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق كلينى رازى نورالله مضجعه (329 هـ-ق) چاپ دار الكتب الاسلاميه (1383 هـ-ش).
49. كامل الزيارات: جعفر بن قولويه قمى 367 هـ- دار المرتضى بيروت 1429 هـ-.
50. كفاية الطالب في مناقب على بن ابى طالب عليه السلام: محمد بن يوسف كنجى شافعى 658 هـ- دار احياء التراث اهل البيت عليهم السلام تهران 1404 .
51. كمال الدين و تمام النعمة: ابو جعفر محمد بن على قمى معروف به صدوق 381 هـ- دار الحديث قم 1380 شمسى.
52. كنز العمال فى سنين الاقوال و الافعال: علاء الدين المتقى بن حسام الدين هندى (975 هـ-ق) چاپ موسسه رساله بيروت (1409 هـ-ق).
53. محاسن: ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد برقى (قرن سوم هجرى) مجمع جهانى اهل بيت عليهم السلام 1416.
54. مرآة الابرار: احمد رضا آقا دادى چاپ انتشارات دليل ما (1387 هـ-ش).

55. الذهب و معادن الجواهر: ابي الحسن علي بن حسين مسعودي (346 هـ-ق) چاپ دارالفكر بيروت (1409 هـ-ق).
56. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: حاج ميرزا حسين نوري طبرسي رحمة الله عليه (1320 هـ-ق) چاپ مؤسسة ال البيت لاحياء التراث (1408 هـ-ق).
57. مستدرک على الصحيحين: محمد بن عبدالله حاكم نيشابوري 405 هـ- دار الكتب العلميه بيروت 1411.
58. مسند احمد حنبل: احمد بن حنبل بن هلال (241 هـ-ق) چاپ بيت الافكار الدوليه بيروت.
59. معجم الصغير: سليمان بن احمد طبراني 360 هـ- دار احياء التراث العربي بيروت 1404.
60. المغازي: محمد بن عمر واقدى (207 هـ-ق) چاپ مركز نشر دانشگاهي (1369 هـ-ش).
61. مفاتيح الجنان: محدث جليل القدر شيخ عباس قمى عليه الرحمة.
62. مفردات الفاظ القرآن: راغب اصفهاني حدود 425 هـ- دار القلم دمشق 1416.
63. مقاتل الطالبين: ابوالفرج على بن محمد اصفهاني 256 هـ- دفتر نشر اسلامي 1380 شمسي.
64. الملل و النحل: ابوالفتح محمد بن عبدالكريم شهرستاني (549 هـ-ق) انتشارات اعلمى بيروت 1427 هـ-ق.
65. من حياة الخليفة عمر بن خطاب: عبدالرحمن احمد البكري چاپ الارشاد للطباعة النشر بيروت.
66. مناقب خوارزمي: موفق بن احمد بن محمد مكى خوارزمي (568 هـ-ق) چاپ انتشارات جامعه مدرسين.
67. مناقب على بن ابيطالب عليه السلام: ابي الحسن علي بن محمد شافعي مشهور به ابن مغازلي (483 هـ-ق) چاپ مكتبة الاسلامية (1402 هـ-ق).
68. منتهى الامال: محدث جليل القدر شيخ عباس قمى عليه الرحمة، انتشارات نسيم حيات (1382 هـ-ش).

69. المهدي المنتظر عليه السلام في ضوء الاحاديث والاثار الصحيحة: دكتور عبدالعليم عبدالعظيم البستوى، چاپ مكتبة المكيه.

70. نهج البلاغه: ابو الحسن محمد بن حسين الطاهر الشريف الرضى عليه الرحمة (قرن پنجم هجرى) چاپ مؤسسه تحقيقاتى اميرالمومنين عليه السلام (1379 هـ-ش).

71. وافي بالوفيات: صلاح الدين خليل بن ابيك صفدى شافعى (764 هـ-ق) چاپ بيروت.

72. الوهمى و الحقيقى في سيرة عمر بن الخطاب: عبدالباقي قرنة الجزائري دار التفسير 1428 هـ-.

73. ينابيع المودة لذوى القربى: سليمان بن ابراهيم قندوزى حنفى (1294 هـ-ق) چاپ دار الاسوة (1422 هـ-ق).

ص: 287

● آشنایی با آثار دیگر نویسنده :

◆ این کتاب با بررسی اکثر منابع روایی شیعه در موضوع محبین و شیعیان اهل بیت علیهم السلام به زبان عربی نگارش یافته است. فضائل شیعه قبل از دنیا، در دنیا و در آخرت صفات شیعه و آیاتی که تأویل به شیعه شده است را می توانید به طور مبسوط در این کتاب بخوانید.



◆ این کتاب پارویکردی نو ضمن معرفی منابع زیارت عاشورا به بررسی فrazهای آن زیارت بر مبنای آیات و روایات پرداخته است. در این کتاب برای اولین بار عین فتاوی علمای متقدم و متأخر در زمینه ی معنای ناصبی گنجانده شده است. بی شک نظرات بدیع نویسنده پیرامون موضوعاتی چون شفاعت و تقرب و مبحث برائت و لعن توجه شما را به خود جلب خواهد کرد.

◆ کتاب نگاهی نو به تاریخ صدر اسلام با نگرشی جدید انحرافات صدر اول اسلام را بررسی کرده و به کنکاش موضوع غصب خلافت از نظر روانی پرداخته است.



◆ فضائل و آثار سوره های قرآن کریم و اذکار وارده در روایات موضوعی است که این کتاب به زیبایی به آن پرداخته است.

نگارش یافته است. فضائل شیعه قبل از دنیا در دنیا و در آخرت صفات شیعه و آیاتی که تأویل به شیعه شده است را می‌توانید به طور مبسوط در این کتاب بخوانید.

بررسی منابع و شرح فرازهای زیارت عاشورا: این کتاب با رویکردی نو ضمن معرفی منابع زیارت عاشورا به بررسی فرازهای آن زیارت بر مبنای آیات و روایات پرداخته است. در این کتاب برای اولین بار عین فتاوی علمای متقدم و متأخر در زمینه‌ی معنای ناصبی گنجانده شده است. بی‌شک نظرات بدیع نویسنده پیرامون موضوعاتی چون شفاعت و تقرب و مبحث برائت و لعن توجه شما را به خود جلب خواهد کرد.

نگاهی نو به تاریخ صدر اسلام با مقدمه‌ای از استاد حاج سید ابوالحسن مهدوی.

احمدرضا آقاداتی.

کتاب‌نگاهی نو به تاریخ صدر اسلام با نگرشی جدید انحرافات‌نگاهی نو صدر اول اسلام را بررسی کرده و به کنکاش موضوع غصب به تاریخ صدر اسلام از نظر روانی پرداخته است.

درمان با قرآن و ذکرهای مستحبی: فضائل و آثار سوره‌های قرآن کریم و اذکار وارده در روایات موضوعی است که این کتاب به زیبایی به آن پرداخته است.

ص: 288

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

